



تواضع و آثار آن

تواضع و آثار آن، ص: 1

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح‌بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان‌های خسته و سیراب‌کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت‌های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت‌اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می‌نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده‌ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده‌اند، عباد الله را به مصداق کریمانه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده‌اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث‌داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت

تواضع و آثار آن، ص: 2

نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می‌باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می‌شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود بیست و هفتمین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده 26 گفتار در باب تواضع و آثار آن و مطالب گوناگون آن می‌باشد که مربوط به سخنرانی‌های استاد در ماه رمضان 1384 در مسجد حضرت امیر علیه السلام تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می‌سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.
- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.
- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)
- مجموعه متنوع فهرست‌ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى آلِهِ آلِ اللَّهِ»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارك پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی‌های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته‌های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

علمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال 1387 هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت‌هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

تواضع و آثار آن، ص: 3

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سیدعلی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی هسته‌ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و ...

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می‌رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می‌کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده‌ام، بر اساس وظیفه‌ای که احساس می‌کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته‌ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می‌دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی‌ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه‌ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می‌دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

پنج حقیقت در عبادت

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

1 حقیقت عبادت

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلی علی محمد و آله الطاهیرین.

به فرموده پروردگار و اهل بیت علیهم السلام عبادت صحیح و سالم عبادتی است که دارای آثار مثبت دنیا و آخرت باشد و ترکیبی از پنج حقیقت است، این پنج حقیقت وقتی کنار یکدیگر قرار گرفته شوند، همان عبادتی می شوند که پروردگار مهربان عالم از بندگان خود خواسته و آثار مثبت دنیا و آخرت آن عبادت یقیناً ظهور پیدا می کند.

حقیقت اول: عرفان، معرفت و شناخت می باشد. دوم: حالت تسلیم است، حقیقت سوم و چهارم نیت خالص و پنجم هم عمل است.

عمل، آن شکل عبادت و صورت عبادت است که بنای آن، بدن انسان است؛ یعنی در يك عبادت هم اندیشه و خرد در کار است و هم حالت بی نظیر قلبی، که تسلیم است و هم حالت ظاهری و باطنی که تواضع و نیت خالص می باشد.

معرفت در عبادت «1»

باید به عبادت، روزه، نماز، زکات، حج و امر به معروف و نهی از منکر که فرمان خدا و دستور پروردگار است، معرفت داشته باشد. فرمان و خواسته او براساس حکمت، رحمت، مصلحت عبد و آبادی دنیا و آخرت عبد نظم می گیرد

(1) - وسائل الشیعة: 124 / 1؛ «المُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا فِيهِ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ يَدْعُو إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ لَيْسَ مَعَهَا طَاعَةٌ فِي أَمْرٍ وَلَا نَهْيٍ وَ إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ بِالْفَرَائِضِ الَّتِي افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى حُدُودِهَا مَعَ مَعْرِفَةٍ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَ مَنْ أَطَاعَ وَ حَرَّمَ الْحَرَامَ ظَاهِرُهُ وَ بَاطِنُهُ وَ صَلَّى وَ صَامَ وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ عَظَّمَ حُرْمَاتِ اللَّهِ كُلَّهَا وَ لَمْ يَدْعُ مِنْهَا شَيْئًا وَ عَمِلَ بِالْبِرِّ كُلِّهِ وَ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ كُلِّهَا وَ تَجَنَّبَ سَيِّئَهَا [وَ مَنْ] زَعَمَ أَنَّهُ يُجِلُّ الْحَلَالَ وَ يُحَرِّمُ الْحَرَامَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ يُجِلِّ لِلَّهِ حَلَالًا وَ لَمْ يُحَرِّمْ لَهُ حَرَامًا وَ أَنَّ مَنْ صَلَّى وَ زَكَّى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ فَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ مِنَ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَلَمْ يَفْعَلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ قَالَ لَيْسَ لَهُ صَلَاةٌ وَ إِنَّ رُكْعَ وَ إِنَّ سَجْدًا وَ لَالَهُ زَكَاةٌ وَ لَأَحَجُّ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ يَكُونُ بِمَعْرِفَةِ رَجُلٍ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بِطَاعَتِهِ وَ أَمَرَ بِالْأَخْذِ عَنْهُ، الْحَدِيثُ.»

تواضع و آثار آن، ص: 4

و معرفت به اینکه خواسته پروردگار بر چه اساس و قوانین و مقرراتی باید انجام بگیرد، مثلاً روزه از چه زمانی شروع و به کجا ختم می‌شود، و مبطلات روزه چیست؟ و چه عواملی ساختمان این عبادت را برپا و یا خراب می‌کند، پایه اصلی عبادت، معرفت و شناخت است.

تسلیم، عامل تحقق عبادت «1»

پایه دوم: که عامل تحقق عبادت است، تسلیم می‌باشد و انسان خود را با تمام وجود؛ یعنی با باطن، ظاهر، قلب، عقل، روح، نفس و بدن در اختیار خدا قرار دهد، که بهترین مطلبی که در این زمینه گفتند، این است که انسان در اختیار خدا، مانند میّت در اختیار غسل می‌باشد؛ یعنی خود را به آخرین نقطه تسلیم برساند.

هر چه آن خسرو کند، شیرین کند «2» پس انسان باید خود را در اختیار فرماها و خواسته‌های حق قرار دهد، به نحوی که غیر خدا را از تصرف در وجود و زندگی خود محروم و ممنوع کند؛ یعنی چنان خود را در اختیار خدا بگذارد که دشمنان، شیاطین و هوای نفس از اینکه در وجود انسان تصرف کنند و یا فرهنگ خود را بر انسان تحمیل نمایند، ناامید شوند. ارزش تسلیم به قدری است که اهل تحقیق، بیداران، بینایان و اهل بصیرت می‌فرمایند:

تسلیم در وجود انسان به منزله مغز است و همه عبادات ثمر، میوه و محصول مغز می‌باشند، پس مغز اصل و ریشه است و مقام تسلیم، به قدری بالا است که پروردگار عالم در سوره مبارکه نساء، برترین و بالاترین دین را تسلیم به شمار آورده است.

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» «3»

- (1) - بحار الأنوار: 136 / 79، باب 18؛ «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ تُرِيدُ وَ أُرِيدُ وَ إِنَّمَا يَكُونُ مَا أُرِيدُ فَإِنْ سَلَّمْتَ لِمَا أُرِيدُ كَفَيْتَكَ مَا تُرِيدُ وَ إِنْ لَمْ تُسَلِّمْ لِمَا أُرِيدُ أَتَعَبْتِكَ فِيمَا تُرِيدُ ثُمَّ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا أُرِيدُ.»
- (2) - مولوی.

- (3) - نساء (4): 125؛ «و دین چه کسی بهتر است از آنکه همه وجودش را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است، و از آیین ابراهیم یکتاپرست حق‌گرا پیروی کرده است؟ و خدا ابراهیم را [برای حق‌گرایی، خلوص، پاکی اخلاق و اعمالش] دوست خود گرفت.»

تواضع و آثار آن، ص: 5

در این عالم دین‌کسانی برتر است، که همه وجود، ظاهر، باطن، قلب، جان، نفس و بدن را، تسلیم خدا کرده و اهل همه نیکی‌ها باشد؛ یعنی در دایره تسلیم حبس وجود ندارد، نمی‌گوید: «أَفُؤِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ» و به مسأله خاتمه دهد، بلکه در هر عبادتی، خیر و نیکی وارد می‌شود.

فرهنگ انسان نیکوکار

فرهنگ انسان نیکوکار، عمل صالح، مهر و محبت، گذشت و درستی، حق‌گرایی و توحید می‌باشد، که این مجموعه در کلمه «حنیف» آمده است.

«وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»

پایان آیه، ما را متوجه این نکته می‌کند.

«وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»

نمی گوید: ابراهیم، خدا را به عنوان دوست انتخاب نموده، بلکه می فرماید:

خدا ابراهیم را به عنوان دوست انتخاب کرده است. خدا به دوست نیاز ندارد که کاری برای او انجام دهد، مقام تسلیم و محسن بودن ابراهیم علیه السلام باعث شد که پروردگار عالم او را به عنوان دوست خود انتخاب نماید؛ یعنی ابراهیم علیه السلام را در نقطه‌ای قرار داده، که تمام فیوضات دنیا و آخرت را به این دوست انتقال داده است.

عنايات خاص پروردگار به ابراهيم عليه السلام

شما نمی توانید فیوضات پروردگار را در زندگی ابراهیم علیه السلام شمارش نمایید.

کعبه، مسجد الحرام، صفا، مروه، مشعر، منی، رمی، قربانی، میهمان داری، محبت، لطف و گذشت، توحید و نسل صالح، گوشه‌ای از فیوضات دنیوی

تواضع و آثار آن، ص: 6

خداوند به ابراهیم علیه السلام می باشد.

«وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» «1»

در روز قیامت، ایشان در صف اول شایستگان قرار دارد، چرا ابراهیم علیه السلام شایستگی آن را دارد که از رحمت و فیض بی نهایت الهی بهره مند شود؟ زیرا با تمام وجود تسلیم پروردگار بودند.

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ»

یا ابراهیم! با تمام وجود خود را به من و فرمان‌های من واگذار کن،

«قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»

جواب داد: من خودم را با همه وجود به فرمان‌های تو تسلیم کردم، و تا ابد راه تصرف فرهنگ باطل را بر روی خود بست. شاید ابلیس و لشکرش در هنگام قربانی کردن اسماعیل علیه السلام تمام توان خود را به کار بردند تا نیت و اندیشه ابراهیم را به تصرف خود در آورند، اما نتوانستند؛ زیرا ابراهیم علیه السلام در اختیار خدا بود و دشمن در وجود کسی که در اختیار خدا باشد، نمی‌تواند تصرف نماید.

«وَ اتَّخَذَ اللَّهُ اِبْرَاهِيمَ خَلِيْلًا» «2»

ابراهیم علیه السلام را به دوستی انتخاب کرد؛ یعنی تمام فیوضات دنیا و آخرت را به ابراهیم علیه السلام عطا کرد.

تسلیم شدن در برابر حق

در سوره بقره می‌فرماید:

«بَلِي مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُخْسِنٌ فَلَهُ اَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ» «3»

(1) - بقره (2): 130؛ «و قطعاً در آخرت از شایستگان است. * [و یاد کنید] هنگامی که پروردگارش به او فرمود:

تسلیم باش. گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

(2) - نساء (4): 125؛ «و خدا ابراهیم را [برای حق‌گرایی، خلوص، پاکی اخلاق و اعمالش] دوست خود گرفت.»

(3) - بقره (2): 112؛ «آری، کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند در حالی که نیکوکارند، برای آنان نزد

پروردگارش پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.»

تواضع و آثار آن، ص: 7

«بلی»؛ یعنی آری، اگر انسان تسلیم خواسته‌های پروردگار گردد آن دین با ارزش می‌باشد، چنین افرادی در دنیا و آخرت، ترس و غصه بی‌مورد به آنها هجوم نمی‌آورد و همیشه در باطن و در کنار محبوب خود، در امنیت و آرامش هستند؛ زیرا آنها خدا را دارند و مانند این است که همه چیز را دارا هستند و صاحب دنیا و آخرت می‌باشند، آن کسی که فقط دنیا را دارد

در هنگام مرگ، آن را هم از دست او می‌گیرند. کسی که بدن، شهوت و پول دارد، عاقبت همه اینها را از دست او می‌گیرند.

اهل تسلیم با همه پاکان زمینی و آسمانی هماهنگ می‌باشند.

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «1»

تمام پاکان عالم بالا و پایین، برترین دین را جستجو می‌کنند. آن کسی که خود را تسلیم پروردگار کند، برترین دین را دارد و هماهنگ با کل پاکان آسمانی و زمینی می‌باشد.

ریشه یابی اسلام در نَحْجِ الْبَلَاغَةِ

وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهند اسلام را ریشه یابی کنند در «نَحْجِ الْبَلَاغَةِ» می‌فرمایند:

«الاسلام هو التسليم»

اسلام یعنی خود را به خدا و فرمان‌های واگذار نماید،

«والتسليم هو اليقين و اليقين هو التصديق و التصديق هو الاقرار و الاقرار هو الاداء»

و از لوازم تسلیم، باور داشتن همه حقایق می‌باشد.

باور؛ یعنی تا آخر عمر، بر حقایق استوار باشد.

(1) - آل عمران (3): 83؛ «در حالی که هر که در آسمان‌ها و زمین است از روی رغبت یا کراهت در برابر او [و اراده و فرمانش] تسلیم است.»

تواضع و آثار آن، ص: 8

انسانی که در مقام یقین است، خود را برای خدا هزینه می‌کند،

«و الاداء هو العمل» «1» نتیجه همه این حقایق، عمل است.

انسانی که اهل تسلیم و تواضع می باشد مانند این است که ضدّ ابلیس حرکت می کند و در مقام تسلیم است، در ماه رمضان تواضع می کند و شکم، چشم و گوش خود را در برابر گناهان حفظ می کند که روزه واقعی بگیرد.

از بین رفتن روزه به وسیله پنج گناه

پیامبر می فرماید: پنج چیز ساختمان روزه را خراب می کند.

«خمس خصال یفطرن الصائم و ینقضن الوضوء»

این گناهان روزه را باطل و نورانیت وضو را از بین می برد. غیبت، سخن چینی، نگاه به نامحرم، قسم دروغ و دروغگویی، روزه را باطل و آثار معنوی وضو را از بین می برد.

انسانی که اهل معرفت، تسلیم و تواضع و دارای نیت خالص است و زندگی خود را به وسیله بدن تبدیل به عبادت می کند، عبدالله می شود. هنگامی که مقام بندگی ارزش بیشتری پیدا کند، فیض بیشتری نصیب انسان می شود.

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» «2»

پروردگار در قرآن نمی فرماید: «برسوله» یا «بنبیه» و یا «بروحه» یعنی بندگی عنایتی بود که من به انسائها عطا نمودم. «عبد»؛ یعنی انسان، مرکب از بدن، روح، عقل و قلب است و بندگی مرکب از عرفان، تسلیم، تواضع، نیت خالص و عمل می باشد که انسان را به این مقام ویژه می رساند، این فیض من بود که به او عنایت

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: حِکْمَت 125؛ «والتسليم هو اليقين و اليقين هو التصديق و التصديق هو الاقرار و الاقرار هو الاداء و

الاداء هو العمل.»

(2) - اسراء (17): 1؛ «منزّه و پاك است آن [خدایی] که شیئی بندهاش [محمد 6] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی

که پیرامونش را برکت دادم، سیر [و حرکت] داد.»

تواضع و آثار آن، ص: 9

کردم و از شهر مکه تا اعماق عالم‌ها بردم،

«لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» «1»

تا آنچه را که به صورت آیه قرآن نازل کرده بودم، با چشم خود، خلقت، قیامت، انبیا، ملائکه، بهشت و جهنم را ببیند.

مقام علی علیه السلام

وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا» «2»

پروردگار به پیامبر نفرموده، در کنار قرآن، نبوت را مطرح کند و بگوید: «علی نبینا» لکن باید بگوید: «علی عَبْدِنَا»؛ یعنی مقام بندگی او به اندازه‌ای است که قرآن با همه معانی ملکوتی به قلب ایشان نازل شود، بندگی باعث نزول قرآن شد.

رسالت و نبوت بعد از عبودیت است.

عبادت غیر از پیغمبران علیهم السلام باعث کرامت می‌شود. کرامت یعنی چه؟ اهل تحقیق بسیار زیبا گفته‌اند. کرامت یعنی رسیدن عبد به مقام اجابت؛ زیرا خواسته‌های مثبتی که عبد از خدا دارد، خداوند آنها را در دنیا و آخرت اجابت می‌کند. منظور از کرامت معجزه نیست، منظور پدید آمدن خواسته‌های مثبت می‌باشد که تنها در شأن خداوند است، که اجابت می‌کند.

نمونه‌ای از انسانهای با کرامت

خداوند برای نمونه بعضی از انسانهای اهل کرامت را در قرآن معرفی می‌کند.

«جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» «3» خداوند مرا اهل کرامت قرار داد و با آنها محشور می‌کند.

(1) - اسراء (17): 1؛ «تا [بخشی] از نشانه‌های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم.»

(2) - بقره (2): 23؛ «و اگر در آنچه ما بر بنده خود [محمد 9] نازل کرده‌ایم، شك دارید [که وحی الهی است یا ساخته بشر].»

(3) - یس (36): 27؛ «از کرامت یافتگان قرارم داد.»

تواضع و آثار آن، ص: 10

آوردن تخت ملکه سبا برای سلیمان علیه السلام

یکی از کراماتی که خداوند در قرآن بیان می‌کند این است که هنگامی که سلیمان علیه السلام به وسیله هدهد از تخت ملکه کشور سبا آگاه شد، هیچ پادشاهی چنین تختی را نداشت، به بزرگان بارگاه خود رو کرد:

«يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ» «1»

سلیمان علیه السلام فرمود، ای مجموعه بارگاه‌نشینان من، فرمود: بزرگان بارگاه، «ملأ»؛ یعنی آن افراد برجسته:

«أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرُشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ»

کدام يك از شما تخت ملکه سبا را می‌تواند به فلسطین بیاورد، همه نمی‌توانستند این کار را انجام دهند، فقط کسانی می‌توانستند این عمل را انجام دهند که مقام عبادت، آنها را به زلف کرامت گره زده باشد. چون عبادت آنها از معرفت، تسلیم، تواضع و نیت خالص سرچشمه می‌گیرد، عبادت آثار و کاربرد فراوان دارد.

«قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنَّ»

فردی از جنیان، به سلیمان علیه السلام گفت:

«أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ»

قبل از اینکه از جای خود برخیزی، تخت ملکه سبا را به اینجا می آورم، در اینجا معلوم است که انجام دادن این عمل، کار جسم نمی باشد؛ زیرا اگر جسم می خواست این عمل را انجام دهد، باید از فلسطین خارج و به سبا می رفت، تخت را از جا بیرون می آورد، و روی دوش خود می گذاشت، پر می زد و به فلسطین باز

(1) - نمل (27): 38-40؛ «ای سران و اشراف! کدام يك از شما تخت او را پیش از آنکه همگی به حالت تسلیم نزد من آیند، برایم می آورد؟* یکی از جنیان کاردان و تیزهوش گفت: من آن را پیش از آنکه از مسند خود برخیزی نزد تو می آورم، و من بر این [کار] توانا و امینم* کسی که دانشی از کتاب [لوح محفوظ] نزد او بود گفت: من آن را پیش از آنکه پلك دیدهات به هم بخورد، نزد تو می آورم. [و آن را در همان لحظه آورد]. پس هنگامی که سلیمان تخت را نزد خود پابرجا دید، گفت: این از فضل و احسان پروردگار من است.»

تواضع و آثار آن، ص: 11

می گشت. آیه نشان می دهد که آوردن تخت قبل از اینکه سلیمان علیه السلام بلند شود و بنشیند، فقط با قدرت عبادت انجام می پذیرد. سحر و جادو نبوده است. چون سحر حقیقت ندارد. بعد جمله «عَفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ» به سلیمان علیه السلام گفت:

«وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ»

من قدرت آوردن تخت را دارم و امین می باشم. «أَمِينٌ» از ایمان است؛ یعنی من انسان خائنی نیستم، مؤمن خائن نمی شود. کسی که اهل معرفت، تسلیم، تواضع و نیت پاک است، خائن نمی شود.

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ»

وجود مبارك آصف بن برخیا به سلیمان علیه السلام، گفت:

«أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»

قبل از اینکه دو پلك چشم تو به هم بخورد، تخت را به اینجا می آورم؛ یعنی می خواست از آثار عبادت که کرامت است استفاده نماید، کرامت؛ یعنی انسان حاجتی را از خدا بخواهد، اگرچه به زبان نیاورد، خدا فوراً خواسته او را مستجاب می کند. البته تمام خواسته های اهل ایمان با اجابت خدا هماهنگ است؛ زیرا آنها اهل معرفت می باشند.

«فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ»

تا چشم سلیمان علیه السلام به تخت افتاد، فرمود: این کار آصف بن برخیا است، تنها کاری که آصف انجام داد، در دل خود به پروردگار عرض کرد: من از تو می‌خواهم به من کمک کنی این تخت به اینجا بیاورم،

«قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»

سلیمان علیه السلام گفت: این نتیجه اجابت دعا به وسیله پروردگار من است. آصف

توضیح و آثار آن، ص: 12

یک بنده واقعی بود، خدا فوراً خواسته او را مستجاب کرد. این کار، از بشر بر نمی‌آید. تنها کاری که آن جن و آصف بن برخیا انجام دادند، درخواست بود. به چه دلیل درخواست آنها به این سرعت جواب داده شد؟ زیرا به معنای واقعی عبادت رسیده بودند و از آثار عبادت واقعی، کرامت است.

کرامات مرحوم علامه طباطبایی «1»

وجود مبارک مرحوم علامه طباطبایی صاحب تفسیر «المیزان» فرمودند: زمانی که در نجف تحصیل می‌کردم پدرم از درآمد مختصری که از کشاورزی به دست می‌آورد مخارج مرا به نجف می‌فرستاد، روابط ایران و عراق تیره شد، مسافرت‌ها قطع شد. پول من تمام شد. هنگام مطالعه، فکر و ذهن من را، نداشتن خرجی مشغول کرده بود، چه خواهد شد؟ خجالت می‌کشیدم پدرم را به کسی بگویم، یا از کسی پول قرض کنم. فکرم به هم ریخت. چشم خود را از روی کتاب برداشتم، نمی‌توانستم مطالعه خود را ادامه دهم، غرق غصه بودم. صدای در بلند شد، رفتم در را باز کردم، یک چهره نورانی با لباس خاص کیسه پولی را به من داد و گفت:

سیدمحمد حسین تا زمانی که پول از ایران برسد، این خرجی کفاف تو را خواهد داد و بعد به من گفت: آیا در این هیجده سال تو را تنها گذاشتیم؟ علامه گفت: آقا شما؟ آن شخص گفت: من شاه حسین هستم و رفت. باز هم فکر کردم، آیا من خواب دیدم یا بیدار بودم؟ ولی یقین کردم من خواب نبودم، کیسه را گرفتم. بعد از مدتی درس‌ها تعطیل شد. برای دیدن خانواده‌ام به تبریز آمدم.. وقتی در نجف بودم، به وادی السلام برای فاتحه اموات می‌رفتم، در تبریز نیز به قبرستان آمدم، در میان قبرها می‌گشتم، یک سنگ قبری را دیدم که بر روی آن شاه حسین نوشته شده بود، ایشان سیصد سال

قبل مرده بود. بعد من فکر کردم چرا صاحب این قبر وقتی پول را به من داد، گفت: هیجده سال؟ من که بیست و چند سال در نجف بودم. بعد

(1) - سید محمدحسین طباطبائی در سال 1321 هـ. ق در تبریز در خانواده‌ای اصیل متولد شد. بعد از دوران طفولیت و گذراندن دروس مکتب به درسهای حوزوی نزد مرحوم شیخ محمدعلی سرابی مشغول شد. سید محمدحسین برای ادامه تحصیل راهی نجف اشرف شد و در همان روزهای اول شخصیت وارسته‌ای چون حاج میرزا علی آقا قاضی رحمه الله به سراغ وی آمده و خطاب به او اینگونه می‌گوید: کسی که به قصد تحصیل به نجف می‌آید خوب است علاوه بر تحصیل از فکر تهذیب خود غافل نماند.

علامه مدت 11 سال در کنار مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام کسب علم کرده و از محضر بزرگانی چون آیه الله نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی، سید حسین بادکوبه‌ای، سید ابوالقاسم خوانساری، حجت، حاج میرزا علی ایروانی، و میرزا علی اصغر ملکی کسب فیض نمود. علامه در سال 1314 هـ. ش به تبریز مهاجرت کرد. پس از 7 سال تدریس به قم مهاجرت نموده و در این مدت تفسیر شریف المیزان که این کتاب ثمر 20 سال تلاش شبانه روزی علامه است را تألیف نمودند.

از جمله شاگردان او: شهید مطهری، شهید بهشتی، امام موسی صدر، ناصر مکارم شیرازی، شهید مفتاح، مصباح یزدی، ابراهیم امینی، جوادی عاملی، حسن زاده آملی و غیره ... می‌باشند.

ایشان بعد از 81 سال عمر در جوار حرم حضرت معصومه علیها السلام رحلت کردند و همانجا به خاک سپرده شدند.

تواضع و آثار آن، ص: 13

حساب کردم، از وقتی که لباس علما را پوشیدم تا آن وقتی که این پول را به من دادند هجده سال است.

آثار عبادت

عبادت کرامت می‌آورد. کرامت؛ یعنی از او بخواهند و او در جواب تأخیر نیاندازد. روزه ترکیبی از عرفان است که به امر خدا می‌باشد، مبطلات و مقومات آن چیست؟ روزه ترکیبی از تسلیم است، خود را به خدا و فرمان خدا واگذار کردن

است که بگویم غذا نمی خورم، تواضع می کنم و روزه را می گیرم، و نیت من فقط برای تو است، و بدن خود را به میدان می آورم که معرفت، تسلیم، تواضع و نیت را تحقق دهد. وقتی روزه را گرفتید، آثار فراوانی دارد، یکی از آن آثار تقوا است.

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» «1»

روح تقوا موجب می شود که در پایان ماه رمضان با این عبادت و ترکیبات آن، شما يك عبدالله واقعی خواهید شد.

آثار روزه ماه رمضان

به خاطر این است که می گویند اگر روزه دار در شب عید فطر، خواسته های مثبت خود را از خدا بخواهد، خداوند اجابت می کند؛ یعنی روزه، شما را به کرامت می رساند و اثر دیگر آن، پروردگار فرموده «الصوم لی» روزه مال خود من است، اما در سایر عبادات، با هم شریک هستیم. اما روزه ویژه من است، «وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» «2» پاداش روزه بر عهده خودم می باشد، در قیامت، اجر و ثواب روزه با من می باشد، حساب رسی با انبیا و ملائکه نیست؛ یعنی شما از فیض این عبادت - که تقوای در دنیا و پاداش ویژه الهی در آخرت است - غیر از آن کرامت، بهره مند

(1) - بقره (2): 183؛ «روزه بر شما مقرر و لازم شده، همان گونه که بر پیشینیان شما مقرر و لازم شد، تا پرهیزکار

شوید.»

(2) - الکافی: 63 / 4، باب ما جاء في فضل الصوم و الصائم.. «عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ

اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي عَلَيْهِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 14

خواهید شد.

که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی

بهشت جاودان بازارشان بی «1»

خوشا آنان که دائم با تو باشند

دو خوشحالی برای روزه‌دار

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از پروردگار نقل می‌کنند

«أَنَّ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَيْنِ»

برای روزه‌دار، دو خوشحالی می‌باشد،

«اذا افطر فرح» **2** اولین خوشحالی، اول اذان مغرب و وقت افطار می‌باشد، روزه‌دار خوشحال است که امروز فرمان پروردگار را اجرا کرده است. خوشحالی دیگر، در قیامت است. آن وقتی که اجر روزه را به او می‌دهند، روزه‌دار در اول افطار غصّه‌دار نمی‌باشد.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - باباطاهر عریان.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 75 / 2، باب فضل الصیام: 74؛ «1773- وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزِي بِهِ وَ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ حِينَ يُفْطِرُ وَ حِينَ يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الَّذِي نَفْسٌ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَخُلُوفٌ فِيمَ الصَّائِمِ عِنْدَ اللَّهِ أَطْيَبُ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ»

تواضع و آثار آن، ص: 15

2 غنیمت شمردن فرصت

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

تواضع و آثار آن، ص: 21

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

روزگار، مخلوق پروردگار عالم است و کسی از ابتدا و انتهای آن خبر ندارد، هیچ بخشی از روزگار برتر و مفیدتر از ماه مبارك رمضان نیست. در دعاها و روایات، بخصوص از وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله که عالم به همه حقایق بودند، روایت شده، که ماه مبارك رمضان «افضل الشهور» «1» است؛ یعنی هیچ زمان و فرصتی بالاتر از ماه مبارك رمضان نیست. به دو علت ماه رمضان بر همه زمانها برتر می باشد، که هر دو علت، در قرآن کریم بیان شده است. علت اول را خداوند در قرآن بیان می کند، که این فرصت خاص و زمان ویژه، زمان نزول قرآن مجید می باشد.

زمان نزول قرآن

البته ما نمی دانیم نزول کل قرآن در چه زمانی بوده است. چون قبل از اینکه انسان آفریده شود، نظام خلقت، با محاسبه دقیق برپا شد و از همان زمان برپا شدن این نظام، پروردگار عالم دوازده ماه قمری را تقسیم در زمان کرده و نظم داده است،

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ

(1) - وسائل الشيعة: 313/10، باب 18، باب تأكد استحباب الاجتهاد، حديث 13494؛ «عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ أَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَ لَيْالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِي وَ سَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَافَةِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كِرَامَةِ اللَّهِ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ.»

تواضع و آثار آن، ص: 22

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «1»

یعنی زمانی که انسان خلق نشده بود، ماه رمضان وجود داشته است، و قرآن کریم از آسمان علم پروردگار، در کدام رمضان بر لوح محفوظ طلوع کرد؛ یعنی از حالت سرّ و پنهان به حالت آشکار در آمده است، برای کسی معلوم نیست. اما خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» «2»

یا در سوره قدر می‌فرماید:

«أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» «3» «خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» «4»

شب قدر از هزار ماه بالاتر و بهتر است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: روز و شب آن از روز و شب‌های دیگر بهتر است، هر ساعت آن از ساعات دیگر بهتر می‌باشد و این بخش از روزگار را خداوند مهربان برای نزول قرآن انتخاب کرده است.

دلایل نزول قرآن

برای چه خداوند قرآن را برای ما فرستاد؟ در سوره مبارکه یونس بیان می‌کند و چقدر این بیان زیبا است.

«قَدْ جَاءَكُمْ» «5»

ای مردم! به سوی همه شما کتابی آمده که چهار برنامه را در زندگی شما پیاده می‌کند،

«مَوْعِظَةً مِنْ رَبِّكُمْ»

(1) - توبه (9): 36؛ «یقیناً شماره ماهها در پیشگاه خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفریده در کتاب [علم] خدا

دوازده ماه است.»

(2) - بقره (2): 185؛ « [این است] ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده.»

(3) - قدر (97): 1؛ «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.»

(4) - قدر (97): 3؛ «بمتر از هزار ماه است.»

(5) - یونس (10): 57؛ «یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه‌ای آمده.»

تواضع و آثار آن، ص: 23

برنامه اول قرآن این است که از جانب پروردگار، شما را موعظه می‌کند. موعظه ممکن است به صورت عبرت، داستان و مطالب حکیمانه بیان شود که با گفتار نیک و همراه با رقت قلب و دلسوزی انجام می‌پذیرد. کسی که بر سر مردم فریاد می‌زند، کسی که در گفتار خود با عصبانیت به مردم نگاه می‌کند و حالت خشم، غضب و درندگی دارد و می‌خواهد مردم را تربیت کند، قرآن عمل او را موعظه نمی‌داند، موعظه؛ یعنی بیان یک سلسله واقعیت‌ها همراه با صدای نرم، لین و آمیخته با دلسوزی و مهر و محبت می‌باشد، و قرآن از این گونه موعظه‌ها به شکل‌های گوناگون زیاد دارد که لحن نصیحت و وعظ پروردگار، لحن رحمت، لطف و عنایت است، نرم و مورد قبول گوشها می‌باشد و موعظه، کدورت‌ها، تاریکی‌ها و خاکسترهای معنوی روی قلب را شستشو می‌دهد. «1»

هدف موعظه در قرآن

هدف اصلی موعظه است. حالا به هر شکلی که صورت بگیرد، اگر جنبه موعظه داشته باشد، کاربرد حتمی دارد. زیاد اتفاق افتاده است که با بیان یک داستان، با زبان نرم و صدای آرام انسان هدایت شود، که خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» «2»

حالت مهر، محبت و دلسوزی در مردم اثر کرده است و زنگ کدورت و محرومیت را از قلب مستمع شستشو داده است، شعرای گذشته ما، بخشی از اشعار آنها، بر همین مبنا سروده شده است؛ یعنی با یک لحن گرم، دلسوزانه و با محبت، که برای پاک کردن زنگ دلها است.

اگر فکر دل زاری نکردی

به عمر خویشتن کاری نکردی

(1) - وسائل الشیعة: 458 / 9 باب 40، باب استحباب متابعة العطايا، حدیث 12494؛ «وَرَأَى بَنُو أَبِي فِرَاسٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَهْلِ الْإِيمَانِ أَرْبَعُ عِلَامَاتٍ وَجْهٌ مُنْبَسِطٌ وَ لِسَانٌ لَطِيفٌ وَ قَلْبٌ رَحِيمٌ وَ يَدٌ مُعْطِيَةٌ.»

(2) - لقمان (31): 19؛ «و از صدایت بکاه.»

تواضع و آثار آن، ص: 24

سزاوار تو باشد حق پرستی	چرا کار سزاواری نکردی؟
کسی در سایه لطفت نیاسود	به عالم کار دیواری نکردی
شدی مغرور روز روشنی چند	دگر فکر شب تاری نکردی
ستمگر بر سرت زان شد مسلط	که خود دفع ستمکاری نکردی
نچینی گل ز باغ زندگانی	گر از پایی برون خاری نکردی
بود حال تو پیدا نزد صابر	به ظاهر گرچه اظهاری نکردی «1»

موعظه پروردگار به بندگان

هنگامی که پروردگار می خواهد مردم را موعظه کند، با همین لحن نرم، گرم، غرق در رقت و محبت و دلسوزی موعظه می کند:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ» «2»

من با لحن خود، که همراه با محبت، رحمت و دلسوزی است، شما را دعوت به عدالت، احسان و هزینه کردن مال خود، برای اقوام فقیرتان می کنم و شما را از فحشا و منکر و بغی نهی می کنم، شما را موعظه می کنم؛ زیرا شما را دوست دارم، در موعظه محبت موعظه کننده به موعظه شونده باید موج بزند:

«وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ» «3»

بندگانم، ناسپاسی شما را نمی پسندم، اگر ناسپاس شوید، به خودتان ضرر می زیند و در موعظه دیگر پروردگار می فرماید:

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» «4»

بندگان من اگر خوبی کنید، به خودتان خوبی کرده اید، و اگر بدی کنید، باز برگشت و ضرر بدی به خودتان است، من بدی شما را نمی پسندم. «5»

(1) - صابر همدانی.

(2) - نخل (16): 90؛ «به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد.»

(3) - زمر (39): 7؛ «و کفر را برای بندگان نمی پسندد.»

(4) - اسراء (17): 7؛ «اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید به خود بدی کرده اید.»

(5) - مستدرک الوسائل: 12/121، باب 85، باب وجوب الاستغفار من الذنب، حدیث 13684؛ «و سُئِلَ عَنِ الْخَيْرِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ وَ يَعْظَمَ جِلْمُكَ وَ أَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمَدَتَ اللَّهُ وَ إِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرَتَ اللَّهُ.»

تواضع و آثار آن، ص: 25

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» «1»

من دوست ندارم شما را اهل فساد ببینم. این يك کار قرآن است.

وقتی زنگ دل را پاك می کند، انسان خود را در برابر موعظه گری پروردگار آماده می کند، استعداد می دهد، پروردگار عالم در بخش دیگر قرآن می فرماید:

«شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ» «2»

داروهایی برای شما در این قرآن قرار دادم که تمام بیماری های باطنی شما را درمان کند. مثلاً اگر کسی گرفتار بیماری حسد است، خدا در حقیقت به حسود می فرماید: این لیاقت را در بندهام دیده ام که این نعمت را به او عنایت کردم، مصلحت عنایت این نعمت را در تو ندیدم، به تو عنایت نکردم، نه از باب بخل، از باب اینکه فعلاً به صلاح تو نبوده است. پس به آن چیزی که من به بندهام داده ام راضی باش و نگذار آتش حسادت از درون، تو را بخورد، یا خدای نکرده این آتش بیرون بیاید و نعمت مرا بر او بسوزاند. این کار، کار منصفانه ای نیست.

بذل و بخشش

خدای متعال وقتی که می خواهد بخیل را درمان کند، می فرماید: می ترسی پولی را که در راه من می دهی، گم شود:

«مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ بَجَدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» «3»

پولی که به مستحق می دهید، من می گیرم و برای تو نگاه می دارم، در قیامت، بذل و بخشش تو را به خودت بر می گردانم، یا فکر می کنی اگر انفاق کنی، از ثروت تو کم شود، در حالی که می بینی دانه ها، زیر زمین از خودشان هزینه می کنند و با هزینه کردن، تبدیل به يك درخت می شوند، اگر هزینه نکنند به صورت همان دانه می مانند. اگر می خواهی بر دنیا و آخرت تو اضافه شود، در کار خیر هزینه کن.

(2) - یونس (10): 57؛ «شفاست برای آنچه [از بیماری‌های اعتقادی و اخلاقی] در سینه‌هاست.»

(3) - بقره (2): 110؛ «آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت.»

تواضع و آثار آن، ص: 26

خداوند درد تو را درمان می‌کند. «1» «و هُدًی» «2» بخش سوم: کتاب من این است که شما را به حلال و حرام، به مسائل اخلاقی، توحید خالص، شناخت انبیا و جهان، شناخت خود و خوبی‌ها و زشتی‌ها و به بهشت راهنمایی می‌کند.

و چهارم:

«و رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ»

شما را از همه نعمت‌های پاک دنیا و آخرت بهره‌مند می‌کند.

در آیه بعد می‌فرماید:

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» «3»

این موعظه، علاج درد، هدایت و این رحمت طلوع احسان و رحیمیت من به شما است:

«فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»

و با قرآن من خوشحال باشید:

«خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»

که اگر همه دنیا را برای خودتان جمع کنید بهتر از این نخواهد بود. شما با جمع کردن، و با پشت سر گذاشتن قرآن، در زندگی ضرر صد در صد می‌کنید ولی با اتصال به قرآن مجید سود صد در صد دنیا و آخرت نصیب شما می‌شود، این علت برتری ماه رمضان بر کل روزگار است.

اما علت دوم: که باز در قرآن بیان شده است، رمضان همراه با روزه روزه دار، نه بدون روزه، آن هم روزه‌ای که حتماً شرایط معنوی در آن رعایت شود، چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام می‌فرمایند: شکم، چشم، گوش، زبان، پوست،

(1) - إرشاد القلوب إلى الصواب، دیلمی: 137 / 1، الباب الثالث و الأربعون في السخاء و الجود، حدیث 136؛ «و قَالَ خُلُقَانِ يُجِبُّهُمَا اللَّهُ السَّخَاءَ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ خُلُقَانِ يُبْغِضُهُمَا اللَّهُ الْبُخْلُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ.»

(2) - یونس (10): 57؛ «و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.»

(3) - یونس (10): 58؛ «بگو: [این موعظه، دارو، هدایت و رحمت] به فضل و رحمت خداست، پس باید مؤمنان به آن شاد شوند که آن از همه ثروتی که جمع می‌کنند، بهتر است.»

تواضع و آثار آن، ص: 27

دست، قدم و شهوت، همه را وارد روزه کنید، رمضان، با چنین روزه‌ای کلاس تقوا را می‌سازد که اگر تقوا برای شما حاصل شود: «1» «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» «2»

شما با ارزشترین انسان نزد پروردگار می‌شوید. این کار ماه رمضان است که شما را تبدیل به با ارزشترین موجودات عالم هستی نزد پروردگار می‌کند.

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» «3»

ماه مبارك رمضان، مقام «أَتْقَاكُمْ» برای متصلین به خودش می‌سازد و ایام دیگر این قدرت را ندارد حتی ایام حج، رجب و شعبان چنین ارزشی ندارد، این هنر ماه مبارك رمضان است.

غنیمت شمردن ماه رمضان

بنابراین واجب است اهل ایمان این بخش از روزگار را به بالاترین وجه غنیمت بدانند، چون این بخش مدت آن اندک است، و زودگذر است و سریع از دست انسان می‌رود، به این خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله سفارش می‌کردند:

«اغتنموا الفرض فاتمّروا السحاب» «4» فرصت‌های الهی را غنیمت بدانید که مانند ابر زودگذر است و رد می‌شود.

صبح می‌بینید آسمان شهر را ابر گرفته است، همه فکر می‌کنند باران می‌آید، يك ساعت بعد يك لگه ابر در آسمان پیدا نمی‌شود. این فرصت مانند ابر است، آمده برای باریدن و شما با روزه واجد شرایط باعث شوید این ابر تا نرفته بر کلّ زندگی شما چه باطن و چه ظاهر ببارد.

(1) - فی نهج البلاغة: و قال (أمیر المؤمنین علیه السلام): کم من صائم لیس له من صیامه إلاّ الظمّاء، و کم من قائم لیس له من قیامه إلاّ العناء، حبّذا نوم الأكياس و إفطارهم.

الکافی: 87 / 4، باب أدب الصائم ...، حدیث 87؛ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ يَا جَابِرُ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ مَنْ صَامَ نَهَارَهُ وَ قَامَ وَرِدًا مِنْ لَيْلِهِ وَ عَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرَّجَهُ وَ كَفَّ لِسَانَهُ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَخُرُوجِهِ مِنَ الشَّهْرِ فَقَالَ جَابِرٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ هَذَا الْحَدِيثَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا جَابِرُ وَ مَا أَشَدَّ هَذِهِ الشَّرُوطُ.»

(2) - بقره (2): 21؛ «تا [با پرستیدن او] پروا پیشه شوید.»

(3) - حجرات (49): 13؛ «ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم و ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.»

(4) - مستدرک الوسائل: 141 / 12 - 142، باب 90، باب استحباب انتهاز فرص الخیر، حدیث 13731، «الأمیدی فی العزْرِ، وَ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ تَرَكُ الْفُرْصِ غُصَصُ الْفُرْصِ تَمُّرٌ مَرَّ السَّحَابِ.»

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ الْفُرْصُ خُلَسُ الْفَوْتِ غُصَصُ.

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفُرْصُ تَمُّرٌ مَرَّ السَّحَابِ (فَأَنْتَهَزُوهَا إِذَا أَمَكَنْتَ فِي أَبْوَابِ الْخَيْرِ وَ إِلَّا عَادَتْ نَدْمًا).

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشَدُّ الْغُصَصِ فَوْتُ الْفُرْصِ.»

شرح نهج البلاغة: 283 / 18؛ «إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ فِي الْمَثَلِ انْتَهَزُوا الْفُرْصَ فَإِنَّمَا تَمُّرُ السَّحَابِ.»

بزرگترین مصیبت برای انسان

این زمان که عظیم‌ترین زمان است آن را غنیمت بدانید. يك مطلبی را از یکی از انبیا، درباره غنیمت دانستن زمان بشنوید. چقدر این مطلب مهم است.

ما خیلی مصیبت داریم، مصیبت مرگ عزیزان، نابود شدن مال، زلزله، سیل و طوفان،

«أعظم المصائب فوت الوقت بلافائدة»

بزرگترین مصیبت، از دست دادن زمان است بدون اینکه آدم از آن زمان فایده برده باشد. ماه مبارك رمضان بیاید و برود و هیچ چیزی نصیب انسان نشود.

در جمله دیگر فرمودند:

«الوقتُ أَعزُّ الأشياءِ»

زمان، بخصوص ماه مبارك رمضان، پرقيمت‌ترین، عزیزترین و کمیاب‌ترین گوهر است،

«فَأشْعَلُهُ بِأَعزِّ الأشياءِ»

این زمان و فرصت را به پرقيمت‌ترین کار مشغول کن.

«و هو ذكر الله بلاغفلة وفترة»

و آن ذکر خدا «1» است که يك بخش ذکر، همین روزه است به فرموده امام صادق علیه السلام، يك بخش ذکر، نماز، ذکر، انفاق و دست به جیب بودن است، يك بخش ذکر احترام به بزرگتر و ترحم به کوچکتر و ذکر قرائت قرآن است، يك بخش ذکر هدایت کردن مردم است. از این ذکر در شبانه روز غافل نشوید و نگذارید بین تو و ذکر فاصله بیفتد.

(1) - در روایات انواع ذکر را بیان فرمودند: مشکاة الأنوار في غرر الأخبار 55، الفصل الخامس عشر في الذكر؛ «رُوي عَنْ بَعْضِ الصَّادِقِينَ أَنَّهُ قَالَ الذِّكْرُ مَفْسُومٌ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ - اللِّسَانِ وَ الرُّوحِ وَ النَّفْسِ وَ الْعَقْلِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ السِّرِّ وَ الْقَلْبِ وَ كُلُّ وَاحِدٍ يَخْتِاجُ إِلَى اسْتِقَامَةٍ فَاسْتِقَامَةُ اللِّسَانِ صِدْقُ الْإِقْرَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الرُّوحِ صِدْقُ الْإِحْتِضَارِ وَ اسْتِقَامَةُ النَّفْسِ صِدْقُ الْإِسْتِعْقَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْقَلْبِ صِدْقُ الْإِعْتِدَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْعَقْلِ صِدْقُ الْإِعْتِبَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْمَعْرِفَةِ صِدْقُ الْإِفْتِخَارِ وَ اسْتِقَامَةُ السِّرِّ السُّرُورُ بِعَالَمِ الْأَسْرَارِ وَ ذِكْرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ وَ ذِكْرُ النَّفْسِ الْجُهْدُ وَ الْعَنَاءُ وَ ذِكْرُ الرُّوحِ الْحَوْفُ وَ الرَّجَاءُ - وَ ذِكْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصَّفَاءُ وَ ذِكْرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ وَ ذِكْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا وَ ذِكْرُ السِّرِّ التَّوْبَةُ وَ اللَّقَاءُ.»

مشكاة الأنوار في غرر الأخبار 57، الفصل الخامس عشر في الذكر؛ «مِنْ كِتَابِ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنَ الْمُوَاسَاةِ فِي ذَاتِ اللَّهِ عِزٍّ وَ جَلٍّ وَ الْإِنْصَافِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا - / ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنِّي لَأَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَكِنْ أَذْكُرُهُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ.»

تواضع و آثار آن، ص: 29

تعبیر فوت وقت به مرگ

باز يك جمله حكيمانه دارند و خيلي عجيب است.

«إِنَّ فُوتَ الْوَقْتِ أَشَدُّ عِنْدَ أَصْحَابِ الْحَقِيقَةِ مِنْ فُوتِ الرُّوحِ» «1» از دست رفتن زمان بدون غنیمت دانستن آن، از مرگ سخت تر و شدیدتر است،

«لَأَنَّ فُوتَ الرُّوحِ انْقِطَاعَ الْخَلْقِ»

هنگام مردن، انسان از مخلوقات جدا می شود و به خدا پیوند می خورد. بعد از مرگ:

«إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» «2»

وقتی مردید از همه جدا می شوید و به خدا پیوند می خورید، اما:

«و فوت الوقت انقطاع عن الحق»

اما اگر زمان را غنیمت ندانید، از خدا جدا می شوید. خیلی فرق است از خلق جدا شدن تا از حق جدا شدن، به این خاطر گفته اند:

«أفضل الطاعات حفظ الاوقات» «3» برترین عبادات این است که متوجه وقت باشید، و وقت را غنیمت بدانید و با وقت بازی نکنید و زمان را به لهو و لعب نگذرانید.

پشیمانی انسان نیکوکار در هنگام مرگ

انسان نیکوکاری در حال جان دادن بود. اطرافیان دیدند خیلی چهره اش گرفته است. در حال تأسف است، آه می کشد و غصّه می خورد، ناراحت است، يك نفر از اطرافیان به او گفت: چرا ناراحتی؟ چرا آه می کشی و غصّه می خوری؟ دنیا برای

(1) - مستدرک سفینه البحار، الشيخ علی النمازی الشاهرودی: 179 / 8؛ «و من کلام بعض الأكابر: إن فوت الوقت أشد عند أصحاب الحقيقة من فوت الروح، لأن فوت الروح انقطاع الخلق وفوت الوقت انقطاع عن الحق.»

(2) - بقره (2): 28؛ «به سوی او بازگردانده می شوید.»

(3) - اصل روایت بدین مضمون پیدا نشد ولیکن قریب به آن مضمون در إرشاد القلوب: 128 / 1، الباب التاسع و الثلاثون فی المراقبة آمده است:

«و أفضل الطاعات مراقبة الحق سبحانه و تعالی علی دوام الأوقات.»

تواضع و آثار آن، ص: 30

کسی نمی ماند، همه از دنیا می روند، این شتری است که جلوی در همه خانه ها می خوابد، گفت: خیال کردی برای مردن خود غصّه می خورم. من برای سه چیز غصه می خورم، اول اینکه: برای ساعتی که بیش از اندازه لازم خوابیدم که با خوابیدن زیادی زمان را کشتم، من در قیامت به عنوان قاتل محاکمه می شوم. من قاتل زمان هستم، و غصّه دیگر من این

است که: روزهایی که بر عمر من گذشت، و مانند حیوانات به خاطر شکم دائم دهنم می‌جنبید، برای شکم پرستی ناراحت هستم که قسمتی از عمرم خرج جنبیدن دهن برای شکم و معده‌ام شده است.

غصه دیگر من برای ساعت‌هایی است که به یاد خدا نبوده‌ام، که کار خیر نکردم و قدم مثبتی برنداشتم.

بهترین فرصت ماه مبارک رمضان است، که خداوند مجانی در اختیار ما قرار داده است. مال التجاره و سرمایه‌ای را که ما با این سرمایه

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» «1»

می‌توانیم باشیم، می‌توانیم به عالی‌ترین مقام نزد پروردگار بزرگ عالم برسیم.

کسانی که ماه رمضان را فهمیده بودند، شب‌های آخر گریه‌شان بیشتر می‌شد به خاطر اینکه فرصت دارد از دست می‌رود.

روز عید فطر را پیغمبر صلی الله علیه و آله با خوشحالی می‌گذراندند، اما از روز دوم سؤال تا شش روز روزه «2» می‌گرفتند، که به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند، چرا روزه می‌گیرید؟ فرمودند: دل‌کندن از ماه رمضان بسیار برای من سخت است، آرام آرام می‌خواهم جدا شوم. يك مرتبه نمی‌توانم.

لحظه مرگ برای گناهکاران

گفت: برای آن ساعت‌هایی که به غفلت گذشت، و به یاد خدا نبودم، گریه

(1) - حجرات (49): 13؛ «بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.»

(2) - الکافی: 86 / 4، باب وجوه الصوم: 83؛ «وَ أَمَّا الصَّوْمُ الَّذِي صَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ فَصَوْمُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ الْخَمِيسِ وَ صَوْمِ الْبَيْضِ وَ صَوْمِ سِتَّةِ أَيَّامٍ مِنْ سَوَّالٍ بَعْدَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ صَوْمِ يَوْمِ عَرَفَةَ وَ صَوْمِ يَوْمِ عَاشُورَاءَ فَكُلُّ ذَلِكَ صَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ إِنْ شَاءَ صَامَ وَ إِنْ شَاءَ أَفْطَرَ.»

تواضع و آثار آن، ص: 31

می‌کنم. متأسف و ناراحت هستم. طبق آیات سوره مؤمنون بسیاری از مردم لحظه مرگ، قبل از اینکه ملك الموت جانشان را بگیرد، وقتی که پرده کنار می‌رود، و وضع خود را مشاهده می‌کنند، با التماس به پروردگار می‌گویند:

«رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ» «1»

خدایا ما را به اول تکلیف برگردان، تا ما زندگی نابود شده را جبران کنیم.

میلیون‌ها نفر در هنگام مرگ این تقاضا را از خدا کرده‌اند، خداوند چند نفر را برگرداند؟ هیچ کس را برنگرداندند.

«كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - مؤمنون (23): 99-100؛ «پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده به دنیا] بازگردان* امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته‌ام کار شایسته‌ای انجام دهم. [به او می‌گویند:] این چنین نیست [که می‌گویی] بدون تردید این سخنی بی‌فایده است که او گوینده آن است، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.»

تواضع و آثار آن، ص: 32

پی نوشت‌ها

3 فضیلت روزه

ارزش و عظمت ماه رمضان

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 37

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

انسان‌های مؤمن به عظمت ماه مبارک رمضان آگاه هستند، در ماه مبارک رمضان این دعا را شنیده‌اند که خداوند متعال به این ماه، عظمت، کرامت و شرافت بخشیده است، «و هو شهر عظمته و کرمته و شرفته» عظمت، کرامت و شرافت، حقایق معنوی می‌باشند که سبب شده، این ماه از همه زمان‌ها، ارزش والاتری داشته باشد. اما در این جامعه، کمتر به عظمت روزه آگاهی دارند.

کتاب شریف «فروع کافی» و «من لایحضره الفقیه» که کتاب اول نوشته مرحوم محمد بن یعقوب کلینی که حقّ عظیمی بر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام دارد و تقریباً زمانی این کتاب را به وجود آورد که فرهنگ اهل بیت علیهم السلام به نابودی کامل تهدید می‌شد، و کتاب دوم هم نوشته وجود مبارک شیخ صدوق است که حقّ عظیم علمی بر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام دارد. در این دو کتاب، از قول حضرت صادق علیه السلام روایت شده که پروردگار عالم می‌فرماید: «الصوم لی وأنا اجازی علیه» «1» روزه ویژه من است، اختصاص، اتصال و به من ربط دارد، و پاداش آن بر عهده من است.

(1) - الکافی: 63 / 4، باب ما جاء فی فضل الصوم و الصائم؛ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُقُولُ الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أُجْزِي عَلَيْهِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 38

بیان روایت امام صادق علیه السلام

حقیقت و ذات این دو جمله چیست؟ چه مسأله‌ای در کلام پروردگار قرار دارد؟

مگر نماز، فرمان او نیست، چرا نفرموده «الصلوة لی»؟ «الحج لی»؟ و «الجهاد لی»؟ مگر همه این موارد فرمان خداوند نیستند؟ مگر جهاد با دشمن و شهید و مجروح شدن که از عوارض جهاد است، فرمان خود او نیست؟

به نظر می‌رسد اگر در جمله «الصوم لی» تحقیق شود و با يك دید نورانی به آن نظر شود، پنج حقیقت را می‌توان در این کلام خداوند مشاهده کرد.

پنج حقیقت در روایت امام صادق علیه السلام

حقیقت اول: ترك شهوات حلال

در هیچ عبادتی ترك شهوات حلال نمی‌باشد، حتی برخی از شهوات حلال، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و ترك بخشی از لذت‌ها، در طول زمان عبادت، لحاظ نشده است. مانند «مجاهد فی سبیل الله» که در حال جهاد، می‌تواند بخورد و بیاشامد و در روز جهاد از غریزه جنسی به طریق حلال بهرمند شود. گاهی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و یاران ایشان همسران خود را به جبهه می‌بردند، البته جای امنی برای آنها قرار می‌دادند، خیمه می‌زدند و برای آنها پاسدار می‌گذاشتند، که از خطر محفوظ باشند و به این طریق وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله از هجوم گناه به بعضی جوانان که تقوای بالایی نداشتند، جلوگیری می‌کردند. «1»

ویژگی روزه نسبت به عبادات دیگر

هنگامی که انسان وارد مناسک حج می‌شود، زمانی که محرم است، از غریزه جنسی محروم است، ولی در حال احرام، می‌تواند خنک‌ترین آب را بنوشد

من لایحضره الفقیه: 98 / 2، باب فضل شهر رمضان و ثواب صیامه؛ «و قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَابِرٍ يَا حَابِرُ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ شَهْرُ رَمَضَانَ فَصَامَ نَهَارَهُ وَ قَامَ وَرَدًا مِنْ لَيْلِهِ وَ حَفِظَ فَرْجَهُ وَ لِسَانَهُ وَ غَضَّ بَصَرَهُ وَ كَفَّ أَذَاهُ خَرَجَ مِنَ الذُّنُوبِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ قَالَ حَابِرٌ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَحْسَنَ هَذَا مِنْ حَدِيثٍ قَالَ مَا أَشَدَّ هَذَا مِنْ شَرْطٍ.»

توضیح و آثار آن، ص: 39

و خوشمزه‌ترین غذا را تناول کند یا لذت‌های دیگر حلال برای او بی‌مانع است. یا انسانی که می‌خواهد عبادت مالی انجام دهد، می‌تواند در کنار پرداخت زکات و خمس از همه لذائذ حلال بهرمند شود. اما روزه دار را دعوت می‌کنند که در مقابل شهوات، خواسته‌ها، و لذائذ حلال از اذان صبح تا اذان مغرب ایستادگی نماید.

صبر در ماه رمضان

این ایستادگی در قرآن مجید یکصد و سه بار، به عنوان صبر و استقامت یاد شده است، از عالیترین ارزشهای اخلاقی و انسانی می‌باشد. يك بُعد ارزش روزه به خاطر این است که علّت و سبب ترك بسیاری از امور حلال است؛ زیرا در روزه، بحث حرام در کار نیست، در این بخش بحث لذت‌ها، شهوات و امیال حلال در کار است. انسانی که صبر می‌کند، از طریق این صبر به دو پاداش خواهد رسید.

«أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا» «1»

این دو پاداش برای ما روشن نیست و از طریق صبر، به دایره محبوبیت حق خواهد رسید.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» «2»

مسأله ترك شهوات مسأله عظیمی است. اینکه انسان پنجاه- / شصت سال با لذت‌ها، امیال، شهوات، خواسته‌ها، خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها انس داشته باشد، حالا از او دعوت می‌کنند که سی روز، با همه خواسته‌ها، لذت‌ها و شهوات فاصله بگیرد و انسان هم در مقابل دعوت خدا خاکساری کند و از لذائذ فاصله بگیرد. این که روزه سبب این کار عظیم است، نشان دهنده ارزش روزه می‌باشد.

(1) - قصص (28): 54؛ «اینان به علت صبری که [بر ایمان و عمل به قرآن] کردند.»

(2) - آل عمران (3): 146؛ «و خدا شکیبایان را دوست دارد.»

تواضع و آثار آن، ص: 40

حقیقت دوم: معرفت و آگاهی در گرسنگی

طبق آیات قرآن، نهایت شرافت و ارزش، در معرفت، فهم و آگاهی انسان است.

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» «1»

در قیامت بعد از صف انبیا علیهم السلام آگاهان و اهل معرفت قرار دارند. انسان شکم‌پرست، «2» نمی‌تواند اهل معرفت شود، چه معرفت کسبی و چه معرفت الهامی. این دو مورد در قرآن مطرح است. معرفت کسبی این است که انسان سر کلاس درس برود و گوش بدهد و تغذیه علمی شود. معرفت الهامی این است که کاری انجام دهد که لیاقت پیدا کند که خدا بدون معلم، يك بخشی از علم را به انسان الهام نماید.

راه رسیدن به معرفت کسبی و الهامی کم‌خوری می‌باشد. ائمه می‌فرمایند:

«لا يدخل حكمة جوفاً ملاً بطناً» «3» حکمت الهی به باطن کسی که دائم شکم او پر است، وارد نمی‌شود.

«من أخلص لله أربعين صباحاً»

کسی که چهل شبانه روز در همه چیز، نه فقط در نیت، در عمل، لقمه، اخلاق، برخورد، خالص شود:

«جرت من قلبه على لسانه ينابيع الحكمة» «4» ما از گرسنگان و کم خوراكها مسائل عظیمی را می‌دانیم، از طریق روایات و حکایاتی که از زندگی آنها بیان شده است.

(1) - مجادله (58): 11؛ «تا خدا مؤمنان از شما را به درجه‌ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند

گرداند.»

(2) - بحار الأنوار: 453 / 75، باب 33؛ نوار الموعظ و الحكم: 444؛ عُدَّة الدَّاعِي؛ «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ - إِنِّي وَضَعْتُ حَمْسَةً فِي حَمْسَةٍ - وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي حَمْسَةٍ غَيْرَهَا فَلَا يَجِدُونَهَا - وَضَعْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ وَ الْجُهْدِ - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي الشَّبَعِ وَ الرَّاحَةِ فَلَا يَجِدُونَهُ - وَضَعْتُ الْعِزَّ فِي طَاعَتِي - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي خِدْمَةِ السُّلْطَانِ فَلَا يَجِدُونَهُ - وَ وَضَعْتُ الْغِنَى فِي الْقَنَاعَةِ - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ فَلَا يَجِدُونَهُ - وَ وَضَعْتُ رِضَايَ فِي سَخَطِ النَّفْسِ - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي رِضَا النَّفْسِ فَلَا يَجِدُونَهُ - وَ وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَلَا يَجِدُونَهَا.»

(3) - عوالم الآلى: 425 / 1، المسلك الثالث فى أحاديث رواها الشيخ؛ «و قال عليه السلام لا تدخل الحكمة جوفاً مليء طعاماً.»

(4) - بحار الأنوار: 242 / 67، باب 54، الإخلاص و معنى قربه تعالى؛ « [عيون أخبار الرضا عليه السلام] بِالإِسْنَادِ إِلَى دَارِمٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَزَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.»

روایت دیگرى به این مضمون آمده:

جامع الأخبار: 94، الفصل الثانى و الخمسون فى اللسان؛ «و قال عليه السلام من أخلص لله أربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه.»

تواضع و آثار آن، ص: 41

قناعت مرحوم شيخ انصارى

روزی هم درس شيخ انصارى در نجف به شيخ گفتم: ما مانند تو درس نخواندیم و استاد ندیدیم، شيخ فرمود: چرا؟ او گفتم: پس تو چرا شيخ انصارى شدى و ما مانندم، شما جاده را رفتى و ما مانندم، شما صاحب بيان، مرجعيت، تالیف و نورانيت باطن شدى و ما بی بهره مانندم. ایشان فرمودند: يك روز در كاشان می خواستیم نهار بخوریم، پول هر دو نفر ما به اندازه خرید يك نان بود، بیشتر هم نداشتیم، جنابعالی به من فرمودید: این عطّارها و بقال‌های نزدیک مدرسه، ما را

می‌شناسند، برای ما احترام قائل هستند، نسبه هم به ما می‌دهند. من نمی‌توانم نان خالی بخورم، می‌خواهم حلوا و ارده کاشان نسبه کنم. من به تو گفتم به همین نان خالی قناعت کن.

تا در آن نور معرفت بینی «1»

اندرون از طعام خالی دار

نه اینکه نخور؛ یعنی از آن چیزی که اضافه‌تر است نخور، نیازی هم به نسبه نداریم. تو قبول نکردی، رفتی و حلوا را نسبه کردی و آوردی، من حتی لبه نانی که حلوا به آن مالیده شده بود، نخوردم، ما نخوردیم و شیخ انصاری شدم، تو خوردی و هیچ چیزی نشدی.

روزه به انسان زمینه می‌دهد و او را برای کسب تعلیمات الهی یا الهامی مستعد می‌کند. نمونه تعلیمات الهی را می‌توان در مساجد و مجالس مشاهده کرد، که مردم با داشتن ضعف، گرسنگی، تشنگی، گرما و ترافیک سنگین شهر و راه‌های دور به مساجد می‌آیند، روزه به آنها حوصله، شوق و توفیق می‌دهد، از گوشه و کنار شهر می‌آیند و دو ساعت از وقت خود را برای تعلیمات الهی صرف می‌کنند و هر روز عالم‌تر از دیروز از مسجد بیرون می‌روند و یقیناً شما در قیامت، صف دوم قرار

(1) - سعدی شیرازی

تواضع و آثار آن، ص: 42

خواهید داشت. شما در حدّ خود عالم هستید. اما اگر شرایط معنوی روزه رعایت شود، واقعاً قلب شما آماده گرفتن حکمت الهامی خواهد بود، من خیلی از لطائف و نکاتی که آموختم از همین افرادی که حکمت الهی به آنها عنایت شده، یاد گرفتم.

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» «1»

پس ارزش روزه، به کاربرد علمی و حکمتی و معرفتی آن است، که به انسان آمادگی می‌دهد. در این گرسنگی و تشنگی، قلب به پروردگار عالم وصل می‌شود و از نور معرفت، عقل و قلب صفا می‌گیرد.

به این علت خدا فرمود: «الصوم لی» چون خودش معلم است.

«عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» «2»

روزه را زمینه این تعلیم حکمت و معرفت قرار داده است ولی جهاد، حج، انفاق و نماز این طور نیست.

حقیقت سوم: شباهت صفات سلبيه خداوند با روزه

روزه همزنگ خدا است اما حج، جهاد و نماز همزنگ خدا نیست، در حج مردم مناسک بجا می آورند، در جهاد اسلحه به روی دشمن می کشند، در نماز رکوع و سجود می کنند.

اما روزه يك امر غیبی و پنهانی است، يك امر سلبي است؛ یعنی همزنگ با صفات سلبيه پروردگار است و غیبی است؛ زیرا خدا نمی خورد، روزه دار هم نمی خورد، خدا نمی آشامد، روزه دار هم نمی آشامد، خداوند اهل شهوت نیست، روزه دار هم در زمان روزه اهل شهوت نیست، این همزنگی را با صفات سلبيه دارد، انسان هر جایی که نماز می خواند، همه می فهمند مشغول نماز خواندن است، در مکه انسان را می بینند که مشغول مناسک حج است، شخص را

(1) - بقره (2): 269؛ «و آنکه به او حکمت داده شود، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند.»

(2) - بقره (2): 31؛ «خدا همه نامها [ی موجودات] را به آدم آموخت.»

تواضع و آثار آن، ص: 43

در جبهه می بینند که برای خدا اسلحه به دست می گیرد، اما شما نمی توانید از روزه یکدیگر با خبر شوید، اگر کسی از شما بپرسد روزه اید، شما لازم نیست بگویید من روزه هستم، می توانید توریه کنید، کاری که حضرت یوسف علیه السلام کرد، خودش جام کیل گندم را در بار برادران خود گذاشت و بعد هم گفت:

«أَيُّهَا الْعَبِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» «1»

شما دزد هستید اما منظور او این نبود که جام حکومت را دزدیدید، منظور ایشان این بود که شما در روز روشن یوسف را از دامن پدر دزدیدید و بردید، حالا کسی از شما می پرسد، شما که به مسجد آمدید روزه هستید؟ شما می توانید بگویید من

مريض هستم، می‌توانید روزه خود را ننگه دارید و اعلان نکنید، پس در میان جمع می‌توان روزه را آشکار نکرد و روزه در غیب و پنهان بودن هم همرنگ ذات حق است. پس اینکه می‌فرماید: «الصوم لی»؛ یعنی مانند من غیب و پنهان است، دارای صفت سلی است.

حقیقت چهارم: روزه، اعلان محبت واقعی به خداوند

اما چهارم: روزه اعلان محبت واقعی به محبوب است، آیا نماز اعلان محبت نیست؟ خیر، نماز منافقین اعلان محبت نیست، ممکن است نماز کینه باشد، در پوشش نماز می‌روند، اما هیچ منافقی در پوشش روزه نمی‌رود، در تمام ماه رمضان‌های مدینه منافقین مخفیانه غذا می‌خوردند و بعد پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و به عنوان روزه دار اقتدا می‌کردند، چون روزه را قبول نداشتند، نماز می‌خواندند، اما به خاطر نیرنگ به مسلمین نماز می‌خواندند، و بتوانند اسرار مسلمان‌ها را کشف کنند یا زمینه ضربه زدن را فراهم کنند، هیچ منافقی روزه نمی‌گیرد. روزه مختص مؤمن محبت است، به مؤمن می‌گویند چرا غذا

(1) - یوسف (12): 70؛ «ای کاروان! یقیناً شما دزد هستید!»

تواضع و آثار آن، ص: 44

نمی‌خوری؟ می‌گوید: محبوبم گفته نخور؛ یعنی می‌خواهد يك روز مرا گرسنه و تشنه ببیند، می‌خواهد مرا به میهمانی دعوت کند و از من باگرسنگی و ترك شهوات پذیرایی نماید.

«الصوم لی»؛ یعنی عشق و محبت من در این نقطه می‌جوشد، آن کسی که عاشق صادق است، اهل روزه است، کسی که عاشق نیست، اهل روزه هم نیست، عاشق شکمش است، ولی کسی که از شکم و عوارض آن کناره‌گیری کند، به عشق امر محبوب از لذاذات کناره‌گیری کرده است.

حقیقت پنجم: روزه در مذاهب دیگر

ما در هیچ کتاب و روایتی ندیده و نشنیده‌ایم و به هیچ حکایتی نرسیده‌ایم که عبادت کنندگان معبودهای باطل، از روزه برای معبود باطل استفاده کرده باشند، بت پرست روزه دار در تاریخ نداشتیم، فرعون پرست روزه‌دار نداشتیم، فرعون و نمرود می‌گفتند بخورید، هیچ معبود باطلی، مرید روزه دار نداشته‌اند، روزه در مذاهب باطل شرك‌آمیز و در میان بت‌پرستان

نبوده است. اگر می بینید یهودی، مسیحی و بودائی ها روزه دارند، همه اینها ریشه در بعثت انبیا صلی الله علیه و آله دارند. ولی در پرستش معبودهای باطل، روزه وجود نداشته است. از چیزهای دیگر سوء استفاده شده، قربانی کردن برای بت که يك امر مذهبی است، ولی سوء استفاده شده، یا دور بت طواف کردن، از طواف حج سوء استفاده شده است، یا در انفاق کردن و نذر کردن برای بت، سوء استفاده شده است، اما روزه فقط برای خدا می باشد.

این معنای «الصوم لی» است که تنها عبادتی که دست غارتگران، بت پرستان و باطل گرایان به آن نرسیده است، که این عبادت برای من خدا مانده است. ولی «الصلوة لی»؛ زیرا مشرکین مکه برای بت های خود نماز می خواندند، این ارزش روزه و معنای «الصوم لی» است.

تواضع و آثار آن، ص: 45

با این حقایقی که مطرح شد، ارزش روزه را فقط خدا می داند چه مقدار است، حق همین است که می فرماید: «الصوم لی» روزه عبادت بکر و دست نخورده و ویژه من است که نتوانستند از این عبادت سوء استفاده کنند. این اصل روزه است.

صف روزه داران در قیامت

شما روزه داران، با وصل شدن به روزه، باعث می شوید که با اتصال، تمام ارزش های روزه را به خود منتقل کنید. لذا صف روزه داران در قیامت به خاطر ویژه بودن روزه، صف ویژه ای است و خدا چه برخوردی در قیامت با روزه داران دارد، گوشه ای از آن را روایات بیان کرده اند، که خوشحالی ای که برای روزه داران در قیامت، در هنگام پرداخت پاداش برای آنها به وجود می آید، مانند خود روزه خوشحالی ویژه ای است و پاداش آن هم مانند خود روزه، پاداش ویژه می باشد.

به روزه دار که این همه ارزش از خودش ظهور می دهد؛ سفارش شده بهترین موقعیت برای تو به خاطر این روزه این است که در این سی روز ماه مبارك رمضان به شش منبع معنوی، خود را وصل کن. عنوان این شش منبع معنوی را برای شما بیان می کنم و به خواست خدا، در فرصت های دیگر توضیح می دهم.

شش منبع معنوی انسان در دنیا و آخرت

اتصال به این شش منبع معنوی انسان را در دنیا و آخرت به درجات معنوی می رساند.

منبع اول، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می باشد.

منبع دوم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «1» است.

منبع سوم: «استغفر الله العظيم» استاد عرفان من می گفت: اگر گفتند ده مرتبه

(1) - فاتحه (1): 1- 2؛ «به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی* همه ستایشها، ویژه خدا، مالک و مرئی جهانیان است.»

تواضع و آثار آن، ص: 46

در این جهت خاص، «یا الله» بگو، نه مرتبه و یازده مرتبه نگو، زیرا گنج در «یا الله» مرتبه دهم است، اگر نه مرتبه بگویی، به گنج نمی رسی و اگر یازده مرتبه بگویی از گنج رد می شوی و چیزی نصیب تو نمی شود.

منبع چهارم: «لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم» می باشد.

منبع پنجم: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «1» است.

منبع ششم: «لا اله الا الله» می باشد، در ماه رمضان به این منابع متصل شوید، هیچ کدام این منابع زبانی نیست. اگر زبانی بود که من می گفتم از امروز تسبیح دست بگیرید و این شش ذکر را هر جا بودید و رسیدید و حال داشتید بگویید. ولی اتصال عملی به این شش منبع لازم است. همه این منابع ریشه روایتی و قرآنی دارد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - بقره (2): 156؛ «ما مملوك خداييم و يقيناً به سوی او بازمی گردم.»

تواضع و آثار آن، ص: 47

پی نوشتها

4 وادی عشق

وجود چهار منبع در معارف اسلامی

4

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 51

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلی علی محمد و آله الطاهیرین.

منبع اول: قرآن بختین راهنما «1»

معارف دین خدا در چهار منبع بیان شده، منبع اول، کتاب‌هایی است که از طرف پروردگار مهربان عالم نازل شده است و بنا بر قول مشهور این کتاب‌ها، یکصد و چهارده کتاب می‌باشد، و امروز تنها کتاب صحیح و استواری که به عنوان حجت کامل پروردگار در میان همه انسان‌ها باقی است، قرآن کریم می‌باشد.

اطلاع از یکصد و سیزده کتاب دیگر، کار مشکلی نیست؛ زیرا از وجود مبارك پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که خداوند متعال حکمت‌ها، معارف و مسائل آن یکصد و سیزده کتاب را در قرآن کریم منعکس کرده است.

منبع دوم: سفارش ائمه به دعا «2»

منبع دوم: دعاهایی است که از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین نقل شده است، و دعاهایی که از پیامبران خدا نقل شده، البته ملّت‌ها و متدینین به مکتب‌ها، آنها را نقل نکرده‌اند بلکه این دعاها به وسیله پیغمبر عظیم الشان اسلام که عالم به همه معالم بودند و ائمه طاهرين عليهم السلام نقل شده است و دعاهایی که از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و از ائمه طاهرين عليهم السلام، مخصوصاً پنجاه و چهار دعایی که به عنوان

(1) - الکافی: 598 / 2، کتاب فضل القرآن، حدیث 2؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدًى وَ أَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ وَ السَّيْرِ بِكُمْ سَرِيعٌ وَ قَدْ رَأَيْتُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَ يُقَرَّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَ يَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ فَأَعِدُّوا الْجَهَّازَ لِوَعْدِ الْمَحَازِ قَالَ فَقَامَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دَارُ الْهُدَى قَالَ دَارُ بَلَاغٍ وَ انْقِطَاعٍ فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفَتَنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَنْبِيٌّ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ جُحُومٌ وَ عَلَى جُحُومِهِ جُحُومٌ لِأَحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى عَزَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ وَ الدَّلِيلَ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ فَلْيُجَلِّ جَالِ بَصَرَهُ وَ لِيُبْلِغِ الصِّفَةَ نَظَرَهُ يَنْجُ مِنْ عَطَبٍ وَ يَتَخَلَّصُ مِنْ نَشَبٍ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةَ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنْبِرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ فَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَ قَلَّةِ التَّرْتُّبِ.

(2) - وسائل الشيعة: 60 / 7، حدیث 8720؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ وَ الْإِحْتِاحِ عَلَى اللَّهِ فِي السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُحْيِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا بَرًّا وَ لَا فَاجِرًا قُلْتُ وَ أَيُّ سَاعَةٍ هِيَ قَالَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي دَعَا فِيهَا أُتُوبُ وَ شَكَا إِلَى اللَّهِ بَلِيَّتَهُ فَكَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ دَعَا فِيهَا يَعْقُوبُ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ يُوسُفَ وَ كَشَفَ اللَّهُ كُرْبَتَهُ وَ دَعَا فِيهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كُرْبَتَهُ وَ مَكَّنَهُ مِنْ أَكْتِفِ الْمُشْرِكِينَ بَعْدَ الْيَأْسِ أَنَا ضَامِنٌ أَنْ لَا يُحْيِي اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ بَرًّا وَ لَا فَاجِرًا الْبُرُّ يُسْتَحَابُّ لَهُ فِي نَفْسِهِ وَ غَيْرِهِ وَ الْفَاجِرُ يُسْتَحَابُّ لَهُ فِي غَيْرِهِ وَ يَصْرِفُ اللَّهُ إِحَابَتَهُ إِلَى وُلِيِّ مَنْ أَوْلِيَانِهِ فَأَعْتَمُوا الدُّعَاءَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ.» و نیز در وسائل الشيعة: 61 / 7، حدیث 8721؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَلِّ حَاجَتَكَ وَ أَلِّحْ فِي الطَّلَبِ فَإِنَّ اللَّهَ يُجِبُّ الْإِحْتِاحَ الْمُحْلِخِينَ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ.»

تواضع و آثار آن، ص: 52

«صحیفه سجادیه» از وجود مبارک حضرت زین العابدین علیه السلام نقل شده که این پنجاه و چهار دعا را امام باقر علیه السلام به خط مبارک خود، وقتی از پدر می‌شنیدند نوشتند، یک بار هم این دعاها را حضرت صادق علیه السلام نوشته‌اند و سفارش تعلیم این پنجاه و چهار دعا را به مردم شیعه و ائمه ما داشته‌اند. دعا منبع دوم ما است.

منبع سوم: ارزش روایات در معارف اسلامی «1»

منبع سوم: از معارف الهی روایات و احادیث و اخباری است که از روزگار پیغمبر صلی الله علیه و آله تحت نظارت ایشان، وجود مبارك امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند و ناقل روایات پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام وجود مبارك حضرت زهرا علیها السلام هستند، حضرت مجتبی و حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام و به تدریج هم ائمه طاهرین علیهم السلام و تربیت شدگان ائمه طاهرین علیهم السلام این روایات را از قول آنها و از قول خود، ثبت می‌کردند، تا حدی که در زمان شروع غیبت امام دوازدهم علیه السلام، شیعه چهارصد کتاب استوار و با ارزش و حکیمانه حدیثی داشته است.

دانشمندان بزرگ شیعه نیز با زحمات سنگین و مسافرت‌های طولانی، این احادیث را در کتاب‌های معظم دیگری غیر از آن چهارصد کتاب، جمع آوری کردند، که يك مجموعه عظیم فرهنگی به وجود آمد و تا روز قیامت این مجموعه، ماندنی و قابل حفظ می‌باشد.

منبع چهارم: احادیث قدسی «2»

منبع دیگر روایاتی است که از قول خود پروردگار نقل شده، که این احادیث را یا انبیا علیهم السلام نقل کرده‌اند و یا پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام این روایات را از قول پروردگار ذکر نموده‌اند، که نام بخش چهارم احادیث قدسیه می‌باشد، مطالبی که پروردگار فرموده‌اند، در صد و چهارده کتاب نمی‌باشد، که این

(1) - الکافی: 49/1 - 50؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَفِيهَا عَلَى ابْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا.» و همچنین در وسائل الشیعة: 9/27، حدیث 33302؛ «قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا فَضِيلُ! إِنْ حَدِيثِنَا يُحِبِّي الْقُلُوبَ.»

(2) - معجم مصطلحات الرجال والدرایة - محمد رضا جدیدی نژاد: 55 الحدیث القدسی: هو ما یحكي كلامه تعالى غير متحدی بشيء منه. الوجیزة، ص 4؛ نهاية الدرایة، ص 85-؛ هو الكلام المنزل بألفاظ بعینها فی ترتیبها بعینه لا لغرض الإعجاز. الرواشح السماویة، ص 204 (الراشحة الثامنة والثلاثون) - هو كلام یوحى إلى النبي صلی الله علیه و آله معناه،

فيحري الله على لسانه في العبارة عنه ألفاظا مخصوصة في ترتيب مخصوص، ليس للنبي صلى الله عليه وآله أن يبدلها ألفاظا غيرها أو ترتيبا غيره. الرواشح السماوية، ص 205 (الراشحة الثامنة والثلاثون) -/ هو ما يحكى عنه عز و جل غير متحد بشيء منه، والفارق بينه وبين القرآن جواز مسه وتغيير لفظه وعدم ثبوت الإعجاز فيه دونه. جامع المقال، ص 20: الظاهر أن حكاية الحديث القدسي داخله في السنة، وحكاية هذه الحكاية عنه صلوات الله عليه داخله في الحديث. وأما نفس الحديث القدسي فهو خارج عن السنة والحديث والقرآن. والفرق بينه وبين القرآن أن القرآن هو المنزل للتحدي والإعجاز، بخلاف الحديث القدسي.

تواضع و آثار آن، ص: 53

مطالب را پروردگار به حضرت آدم، موسی بن عمران، مسیح و در شب معراج به پیغمبر عظیم الشان اسلام فرمودند، که این هم يك منبع استوار حکیمانه بسیار قابل توجهی است که امروز برای درك عظمت شش ذکرى که به همه ما سفارش شده، به آنها اتصال پیدا کنید، تا سعادت دنیا و آخرت نصیب شما شود، يك حدیث از همان احادیث قدسیه را برای شما بیان می کنم. این حدیث را کتاب های مختلفی نقل کرده اند که پروردگار می فرماید:

«اذا كان الغالب على عبدى الاشتغال بي» «1» هر گاه من بینم که بنده من عمدۀ کار و غالب زحمت و کوشش او در ارتباط با من است، هنگامی که چنین وضعی را از بنده ام مشاهده کنم که خود، اخلاق، فکر و رفت و آمد و همتش را برای من قرار داده است، و برای من زندگی می کند، به خاطر من نگاه می کند، می پوشد و می آشامد، ازدواج می کند، بچه دار می شود، مغازه باز می کند، من هم دو عکس العمل برای او نشان می دهم.

توجه پروردگار به مخالفان خود

خداوند متعال بندگانش را به بیگاری نمی گیرد، خداوند عالم، کریمی است که اگر کسی مخالف او باشد و قدمی برای خداوند بردارد، پاداش آن قدم را به او خواهد داد، یا مخالف پروردگار، عمل مثبتی انجام دهد، که وجود مقدس او از آن کار مثبت رضایت داشته باشد.

در این زمینه به دو روایت توجه نمایید که حتی پروردگار عمل مثبت مخالف را در دنیا بی جواب نخواهد گذاشت. اگر مخالف راه آخرت را بر روی خود باز می گذاشت، در آخرت جواب عمل خود را می دید، اما مخالف و معاند، راه پاسخ خدا را در آخرت به روی خود بسته است.

(1) - عوارف المعارف للسهرودی: 73

حدیث قدسی: قال رسول الله حاكيا عن ربه: إذا كان الغالب على عبدي الاشتغال بي جعلت همته ولذته في ذكري.

و همچنین در بحار الأنوار: 162/90، باب 1، ذکر الله تعالی

وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِذَا عَلِمْتُ أَنَّ الْغَالِبَ عَلَى عَبْدِي الْإِشْتِغَالَ بِي نَقَلْتُ شَهْوَتَهُ فِي مَسْأَلَتِي وَ مُنَاجَاتِي فَإِذَا كَانَ عَبْدِي كَذَلِكَ فَأَرَادَ أَنْ يَسْهُوَ حُلْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَنْ يَسْهُوَ أَوْلِيكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا أَوْلِيكَ الْأَبْطَالُ حَقًّا أَوْلِيكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَهْلِكَ أَهْلَ الْأَرْضِ عُقُوبَةً زَوَيْتُهَا عَنْهُمْ مِنْ أَجْلِ أَوْلِيكَ الْأَبْطَالِ الْغَنِيِّ لِكِرَامَةٍ لَهُ عَلَيَّ وَ لَمْ أَفْقِرَ الْفَقِيرَ لِهَوَانٍ بِهِ عَلَيَّ وَ هُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَعْيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ وَ لَوْ لَالْفُقَرَاءِ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَعْيَاءُ الْجَنَّةَ.

تواضع و آثار آن، ص: 54

حدیثی در کتاب شریف «علل الشرایع» می باشد، که مؤلف این کتاب وجود مبارک شیخ صدوق، شیخ المتقدمین است.

شفای حاکم کافر

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «1» حاکمی بی دین، بیمار شد. طبیبان به این نتیجه رسیدند که علاج این بیماری حاکم لائیک گوشت یک نوع ماهی است. یکی از نعمت‌هایی که پروردگار در قرآن مجید مطرح کرده است، نعمت وجود ماهی است، پروردگار عالم در خلقت خود، این گوشت را در آن آب شور طوری به وجود می آورد که داروی بسیاری از بیماری‌ها است.

امروز اطباء می گویند: «2» اگر کسی بخواهد مبتلا به سرطان نشود، هفته‌ای دو بار ماهی بخورد. اکنون آن ماهی که شفای بیماری حاکم بود، در آن فصل به ساحل نمی آمد. ولی انسان از آنجایی که با امید زندگی می کند، درباریان حاکم به صیادان دستور دادند بروید در آب تور بیندازید شاید یکی از آن ماهی‌ها راهش را گم کند و به طور بیفتد و بیماری حاکم علاج شود. ولی ماهی به خطا نمی رود. اشتباه نمی کند. تنها خطاکار زنده در این عالم انسان است.

امام باقر علیه السلام می فرماید: صیادان تور انداختند، پروردگار به یکی از فرشتگان فرمود: برو آن ماهی که بیماری حاکم را علاج می کند، به جانب ساحل روانه کن.

فرشته به پروردگار عرض کرد: این حاکم لائیک و بی‌دین است، به تو معرفت ندارد.

خداوند به فرشته فرمود: این حاکم لائیک از من طلبکار است، طلب او این است که یک مرتبه مشکل یکی از بندگان مؤمن مرا حل کرده است و من مزد آن کارش را باید به او بدهم. اگر در آخرت به روی او باز بود، آخرت هم جبران می‌کردم، آن ماهی به تور افتاد و حاکم شفا پیدا کرد.

(1) - مشکاة الأنوار في غرر الأخبار: 289، الفصل السادس في الابتلاء و الاختبار؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ مَلَكََيْنِ هَبَطَا مِنَ السَّمَاءِ فَالْتَقِيَا فِي الْهَوَاءِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ فِيْمَ هَبَطْتَ قَالَ بَعَثَنِي اللَّهُ إِلَى بَحْرِ أُيْلَةَ أُحْشُ سَمَكَةً إِلَى جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ تَشْهَى عَلَيْهِ سَمَكَةً فِي ذَلِكَ الْبَحْرِ فَأَمَرَنِي أُحْشُ إِلَى الصَّيَادِ سَمَكٌ ذَلِكَ الْبَحْرِ حَتَّى يَأْخُذَهَا لَهُ لِيَبْلُغَ اللَّهُ بِالْكَافِرِ غَايَةَ مُنَاهُ فِي كُفْرِهِ وَ قَالَ الْآخَرُ فَفِيمَ بُعِثْتَ أَنْتَ فَقَالَ بَعَثَنِي اللَّهُ فِي أَعْجَبَ مِنْ الَّذِي بَعَثَكَ فِيهِ بَعَثَنِي إِلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجْتَهِدِ الْمَعْرُوفِ دُعَاؤُهُ وَ صَلَاتُهُ فِي السَّمَاءِ لِأُكْفِيَ قَدْرَهُ الَّتِي طَبَخَهَا لِإِفْطَارِهِ لِيَبْلُغَ اللَّهُ بِالْمُؤْمِنِ الْعَايَةَ فِي اخْتِبَارِ إِيْمَانِهِ.»

(2) - طب الرضا- / طب و بهداشت از امام رضا علیه السلام 268، علاج سرگیجه؛ «و من خشى الشقيقة و الشوصة فلا يؤخر اكل السمك الطرى. هر کس از درد شقیقه متألم است و آنکه از مرض شوصه ناراحت است خوردن ماهی تازه را بتأخیر نیندازد.»

توضیح و آثار آن، ص: 55

هر کسی کار مثبتی برای پروردگار انجام دهد، پاداش، اجر و مزد آن را خواهد گرفت.

در امان ماندن کافر از آتش برزخ «1»

روایت دوم را حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کنند که دو همسایه دیوار به دیوار بودند، یکی مؤمن و دیگری کافر. یک بار همسایه مؤمن در خانه کافر را زد، به او گفت: امشب عروسی پسر من است، فرش، دیگ، قاشق و چنگال کم دارم، شما می‌توانی به من کمک کنی، همسایه کافر با خوش اخلاقی گفت: بله، شما خیالت راحت باشد، امشب من نمی‌گذارم در میهمانی تو چیزی کم باشد.

یکی از برنامه‌هایی که در قرآن به آن اشاره شده است همین برنامه می‌باشد، که می‌فرماید: احتیاجات برادران ایمانی خود را برآورده کنید و در کمک کردن به آنها بخیل نباشید،

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ * وَ لَا يُخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ * فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ * وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» «2»

«ماعون»؛ یعنی هنگامی که همسایه، رفیق و برادران ایمانی به شما احتیاج دارند، بعضی کمک نمی‌کنند. فرش خود را به همسایه نمی‌دهد، که مجلس یا عروسی خود را برگزار نماید، بعد امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کافری که از دنیا رفت، باید برزخ او از آتش پر باشد، در آیه پنجاه، سوره مؤمن، خداوند می‌فرماید:

«النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا» «3»

شب و روز آتش به کفار عرضه می‌شود ولی پروردگار عالم دستور فرمود:

(1) - الخرائج و الجرائح: 538 / 2؛ «وَ مِنْهَا: أَنَّ الْيَهُودَ كَانَ هُمْ عُرْسُ فَجَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَالُوا لَنَا حَقُّ الْجَوَارِ فَسَأَلْنَاكَ أَنْ تَبْعَثَ فَاطِمَةَ بِنْتَكَ إِلَى دَارِنَا حَتَّى يَزِدَّانَ عُرْسَنَا بِهَا وَ أَحْشُوا عَلَيْهِ.» روضة الواعظین و بصيرة المتعظین: 389 / 2؛ «وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ تَدْرُونَ مَا حَقُّ الْجَارِ مَا تَدْرُونَ مِنْ حَقِّ الْجَارِ إِلَّا قَلِيلًا أَلَا لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ مَنْ لَا يُؤْمِنُ حَازَهُ بَوَائِقُهُ وَ إِذَا اسْتَفْرَضَهُ أَنْ يُفْرَضَهُ وَ إِذَا أَصَابَهُ خَيْرٌ هَنَأَهُ وَ إِذَا أَصَابَهُ شَرٌّ عَزَاهُ وَ لَا يَسْتَطِيلُ عَلَيْهِ فِي الْبِنَاءِ يَحْجُبُ عَنْهُ الرِّيحُ إِلَّا بِأَذْنِهِ وَ إِذَا اشْتَرَى فَآكِهَةً فَلْيُهْدِ لَهُ وَ إِنْ لَمْ يُهْدِ لَهُ فَلْيُدْخِلْهَا سِرًّا وَ لَا يُعْطِي صَبِيَانَهُ مِنْهُ الشَّيْءَ يُعَابِطُونَ صَبِيَانَهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْجِيرَانُ ثَلَاثَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةٌ حُقُوقِ حَقِّ الْإِسْلَامِ وَ حَقُّ الْجَوَارِ وَ حَقُّ الْقَرَابَةِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ حَقَّانِ حَقُّ الْإِسْلَامِ وَ حَقُّ الْجَوَارِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ حَقٌّ وَاحِدٌ الْكَافِرُ لَهُ حَقُّ الْجَوَارِ.»

(2) - ماعون (107): 1 - 7؛ «آیا کسی که همواره روز جزا را انکار می‌کند، دیدی؟» همان که یتیم را به خشونت و جفا از خود می‌راند* و [کسی را] به طعام دادن به مستمند تشویق نمی‌کند* پس وای بر نمازگزاران* که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل‌انگارند* همانان که همواره ریا می‌کنند* و از [دادن] وسایل و ابزار ضروری زندگی [و زکات، هدیه و صدقه به نیازمندان] دریغ می‌ورزند.»

(3) - غافر (40): 46؛ « [عذابشان] آتش است که صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند.»

اتاقکی از گل نسوز برای این کافر قرار دهید که از حرارت آتش در امان باشد، به خاطر آن کمکی که به همسایه «1» مؤمن خود کرد، احترام به مؤمن، احترام به خدا است و توهین به مؤمن توهین به پروردگار است.

وقتی بنده‌ام، تمام برنامه‌های خود را برای من قرار داده و به خاطر من قدم بر می‌دارد، می‌کوشد و زندگی می‌کند:

«إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ حَيَاتِي وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «2»

هنگامی که از اولیای خدا می‌پرسند به عشق چه چیزی زنده هستید؟ جواب می‌دهند، به عشق خدا. برای چه بلاها را تحمل می‌کنید؟ برای خدا. برای چه مصائب را تحمل می‌کنید؟ برای خدا. برای چه اینقدر عرق می‌ریزید که پول در بیاورید؟ برای خدا.

«اذا كان الغالب على عبدی الاشتغال بی»

من هم دو عکس العمل نشان می‌دهم، اکنون عکس العمل حضرت حق را مشاهده کنید که چقدر زیبا و سودمند است:

«جعلت همّه و لذّته فی ذکری»

تمام فکر، هم و لذت بنده را در ذکر خودم قرار می‌دهم.

ذکر اول:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»،

ذکر دوم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «3»

ذکر سوم: «استغفر الله العظيم»،

ذکر چهارم: «لا حول و لا قوّة الا بالله العظيم»

(1) - مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: 215؛ «و من كتاب المحاسن و غيره عن أبي عبد الله عليه السلام قال حسن الجوار زيادة في الأعمار و عمارة في الديار.

و قال ليس حسن الجوار كف الأذى و لكن حسن الجوار صبرك على الأذى
عنه قال المؤمن من آمن جاره بوائقه قلت ما بوائقه قال ظلمه و غشمه.

عنه عليه السلام قال شكاً رجلاً إلى رسول الله جاره فأعرض عنه ثم عاد فأعرض عنه ثم عاد فقال رسول الله لعلني و سلمان و مقداداً ذهبوا و نادوا لعنه الله و الملائكة على من آذى جاره.»

و همچنین در روایات دیگری آمده: مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: 214؛ «و قال من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يؤذي جاره و قال من مات و له جيران ثلاثة كلهم راضون عنه غفر له.»

(2) - انعام (6): 162؛ «مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است.»

(3) - فاتحه (1): 1-2؛ «به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی * همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است.»

تواضع و آثار آن، ص: 57

ذکر پنجم:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «1»،

ذکر ششم: که مافوق همه ذکرها است، «لا اله الا الله» می باشد.

تمام هم و لذت او را در ذکر خودم قرار می دهم؛ یعنی تمام همتش این است که تا هنگامی که بیدار است بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و با گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، شاد شود و لذت ببرد، آیا لذت او مانند غذا و آب خنک خوردن می باشد؟ خیر.

حالات مختلف ذاکر

ذکر، حال و عملی دارد که با این اذکار، کاملاً پاکسازی می‌شود، ثقل ظاهر و باطن او از بین می‌رود، و در همین دنیا، به جانب او پرواز می‌کند و به مقام قرب می‌رسد.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» «2»

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهیج البلاغه» «3» می‌فرماید: بدنشان در زمین است، ولی وجودشان در محلّ اعلا است؛ یعنی هر کاری که بدن آنها در زمین انجام می‌دهد، طبق فرمان وجود واقعیشان است که در کنار خدا، آن فرمان را به بدن صادر می‌کنند. بدن در دنیا و فرش است، ولی خودشان در عرش هستند.

عشق واقعی

پاداش کسی است که همه چیز او برای خدا است، خداوند در این دنیا نیز به او پاداش است.

(1) - بقره (2): 156؛ «ما مملوك خداییم و یقیناً به سوی او بازمی‌گردیم.»

(2) - فاطر (35): 10؛ «کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست. حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه‌های صحیح] به سوی او بالا می‌رود و عمل شایسته آن را بالا می‌برد.»

(3) - نهج البلاغه: و من خطبة له عليه السلام يصف فيها المتقين: 184؛ «وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَفِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةً عَيْنٍ شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ.»

تواضع و آثار آن، ص: 58

«جعلت همّه و لذّته في ذكرى»

قطعه بعدی آن خیلی ناب است «واذا جعلت همّه و لذّته في ذكرى» زمانی که من دغدغه و همّ و غمّ و لذّت او را در ذکرم قرار دادم، با قرار دادن من:

«عشقتی و عشقته» **1**» او با همه وجود عاشق من می شود و من هم عاشق او می شوم که در اینجا باید گفت: وقتی که هم و غمّ عبد و لذت او به وسیله خود پروردگار در ذکر قرار گرفت، باید برای عبد يك كشف قلبی نسبت به پروردگار به وجود بیاید که در فضای آن كشف، مایل است جمال ازلی و ابدی را تماشا نماید که عاشق شود.

تا انسان نبیند و زیبایی را نشان او ندهند، عاشق نمی شود، عشق برای غایب خیلی بعید می باشد، به نظر می رسد؛ مانند این است که از غایبی مطالبی برای ما بگویند، اگر نسبت به آن غایب، عشقی حاصل شود، عشق او جزئی است.

عشقی که پروردگار می فرماید: «عشقتی» اگر حاصل شود، همه وجود انسان را آب می کند و از انسان غیر از جلوه حق، چیزی باقی نمی ماند، که از این حالت، تعبیر به «بقاء بعد الفنا» می کنند.

انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام به پروردگار حال خاصی داشتند، توضیحی که حکیم و عارف بزرگ مرحوم قمشه‌ای از گودال قتلگاه ابی عبدالله می دهند، همین حقیقت را توضیح می دهد که این عشق بعد از مشاهده قلبی جمال ازلی و ابدی، همه وجود آدم را ذوب می کند و تبدیل به يك موجود صد در صد الهی می کند که در این حالت است که به قول حضرت زهرا علیها السلام وقتی بلال گفت: «اشهد أن لا اله الا الله» فرمود: گوشت، پوست، رگ، پی، عصب، خون، اعضا و جوارح همه به وحدانیت شهادت می دهد؛ یعنی همه حرکات او توحید محض می شود و رهایی و آزادی برای انسان به وجود می آید، خدا این حال را روزی همه ما کند که «أحسن

(1) - میزان الحکمة: 972/2؛ «عنه صلى الله عليه و آله: يقول الله عز و جل: إذا كان الغالب على العبد الاشتغال بي، جعلت بغيته ولذته في ذكري، فإذا جعلت بغيته ولذته في ذكري عشقتي وعشقتي، فإذا عشقتي وعشقتي رفعت الحجاب فيما بيني وبينه، وصيرت ذلك تغالبا عليه، لا يسهو إذا سها الناس، أولئك كلامهم كلام الأنبياء، أولئك الأبطال حقا.»

اللمعة البيضاء - / التبريزي الأنصاري: 551؛ «قرئ قوله تعالى (أنا اجزى به) بصيغة المجهول، و على تقدير صحته يكون المعنى: وأنا جزاء صومه، من باب ما نسب إلى الحديث القدسي: (من أحبني عشقتي ومن عشقتي قتلته، ومن قتلته فأنا ديته).»

نفس الرحمن في فضائل سلمان - / ميرزا حسين النوري الطبرسي: 331؛ «كصحة ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: (قال الله تعالى: من أحبني عرفني، ومن عرفني عشقتي، ومن عشقتي قتلته، ومن قتلته فعلي ديته، وأنا ديته).»

الحال» است.

تجلی حق در گودال قتلگاه

به گفتار اَبی عبدالله در گودال توجه نمایید، ایشان این گونه ترجمه کرده است.

بِاللهِ اِگر تَشْنَه ام آم تویی بحر من و موج و حبابم تویی
تَشْنَه به معراج شهود آمده ام بر لب دریای وجود آمده ام «1»

تشنه را آب می دهند که سیراب شود، ولی هفت دریا و اقیانوس، نمی توانند این تشنگی را برطرف کنند، اگر این آبی که تشنگی را برطرف می کند، کنار گودال به اَبی عبدالله می دادند، در آن حال تشنه تر می شد، دیگر از دست آب کاری بر نمی آمد.

آینه بشکست و رخ یار ماند ای عجب این دل شد و دلدار ماند

آینه یعنی بدن، که در معرض چشم تو است، می بینی شمشیر، چوب و سنگ تمام بدن را از بین می برد. دو چیز وجود ندارد، خود دل هم در دلدار ذوب شده، یک چیز مانده است.

نقش بشد جلوه نقاش شد سرّ هوالله ز من فاش شد

هر کس می خواهد خدا را ببیند، کنار گودال بیاید، در آنجا دیگر بدن، نقش، قیافه، صورت، خون، پوست و گوشت، دیده نمی شود، به چشم عرفان، فقط تجلی حق در گودال دیده می شود.

«واذا عشقنی عشقته»

هنگامی که او عاشق من شد، این عشق يك طرفه نمی ماند، من هم عاشق او می شوم.

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی که يك سر مهربانی در دسر بی «2»

ارتباط عاشق و معشوق

اگر و معشوق هیچ ارتباطی با عاشق نداشته باشد، بر اضطراب، ناراحتی، غم و غصه عاشق اضافه می شود، اما اگر گوشه چشمی از معشوق به طرف عاشق باشد، مانند این است که همه دنیا را به او دادند؛ یعنی در همان گوشه چشم معشوق اسیر است، تشنگی و گرسنگی یادش رفته، می گوید: هیچ چیزی میل ندارم، و مرتب ساعت را نگاه می کند که چه موقع بعد از ظهر می شود و معشوق را ببینم، که يك لبخند به من بزند که برای يك ماه من بس است، که اگر يك گوشه چشمی خدا به عبد کند، برای ابد کافی است.

«واذا جعلته همّه و لذّته فی ذکری عشقنی و عشقته»

زمانی که من عاشق بندهام می شوم، او هم عاشق من می شود، در تبادل عشق و عاشقی چه پیش خواهد آمد. آن وقت مریم علیها السلام عبد می شود و بچه او مسیح می شود، زهرا علیها السلام عبد می شود و فرزندان او زینب، حسن و حسین می شود، آن وقت پیغمبر صلی الله علیه و آله عبد می شود و بچه اش فاطمه زهرا می شود. آن وقت يك دختر مسیحی و مسلمان شده عبد می شود، و فرزندش امام دوازدهم می شود. ببینید در این عشق و عاشقی چه اتفاقاتی خواهد افتاد.

«واذا عشقته لایسهی اذا سهی الناس»

دیگر حقایق و برنامه های الهی را فراموش نمی کند. زمانی که همه مردم دچار فراموشی هستند، نماز، روزه و حجاب یادشان رفته، آن چیزی که به یاد آنها مانده، شکم و شهوت است. اما بنده من، از میان همین مردم، همه حقایق را یادش است و فراموش نمی کند.

(1) - مهدی الهی قمشاهی.

(2) - باباطاهر عریان.

تواضع و آثار آن، ص: 61

ارزش کلام انسان‌های مؤمن

«اولئك كلامهم كلام الانبياء» این افراد وقتی دهان باز می‌کنند و سخن می‌گویند، ارزش سخن آنها، ارزش سخن انبیا علیهم السلام است.

«اولئك الابطال حقاً»

شهای 58

قمی، آیت الله شیخ حسین 241

قمی، شیخ عباس 240، 241، 242

کاشی، آخوند ملا محمد 186

کلینی، محمد بن یعقوب 37

کمال الملك 340

گلپایگانی، آیت الله سید جمال الدین 186

مالکی 395

تواضع و آثار آن، ص: 466

مجلسی، علامه 239، 240، 242

محمد بن مسلم 407، 408، 411

محمد حنفیه 173

مدرس، آیت الله سید حسن 186

[حضرت] مریم علیها السلام 60، 197، 201، 345

مسیحی ها 44

معاویه 206، 309

[حضرت] معصومه علیها السلام 382

مقبل اصفهانی 378

مقداد 312، 362

مقدس اردبیلی، احمد 411، 412، 413

ملکه سبأ 10، 422

موسی بن عمران علیه السلام 53، 184، 187، 204، 236، 237، 258، 259، 260، 378

میثم تمار 279، 280

میرداماد 358، 359، 360

نجفی، آیت الله شیخ محمدحسن (صاحب جواهر) 408، 409، 410

نراقی 223

نصارای بجران 292

نصرانی‌ها 134

نصیر الدین طوسی، خواجه 279

نظامی 184

نمرود 307

نوح علیه السلام 201، 337

هارون علیه السلام 204

یحیی علیه السلام 197

یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر 295

یوسف علیه السلام 43، 201، 309، 345، 398

یهودی‌ها 44، 134

فهرست جاها آمریکا 71، 170، 307، 326

اروپا 71، 170، 326، 338

اصفهان 91، 186، 242، 359، 360

افغانستان 338

انگلیس 170

ایران 12، 92، 169، 171، 227، 271، 338، 344، 382، 409

بغداد 261

بهشت زهرا- تهران 220

پاکستان 338

تبریز 12

تخت فولاد اصفهان 186

تهران 1، 19، 35، 49، 67، 81، 97، 111، 129، 145، 163، 177، 195، 213، 233، 240، 251،
267، 285، 303، 317، 333، 343، 353، 371، 389، 403، 417

خراسان 75، 105

دریای مدیترانه 260

ری 259

سبأ 10، 422

شوروی سابق 393

شیراز 339

صفا 5

صفین 136

عالی قاپو- اصفهان 91، 359، 360

عراق 12، 227، 338

فرانسه 170

فلسطین 10

قبرستان بقیع 76، 273، 296، 343

قم 358، 382

کاشان 41، 378

کریلا 77، 84، 85، 105، 155، 156، 279، 378، 422

کعبه 5، 244، 307، 396

کوفه 134، 172، 243، 244، 280

کوه طور 378

مازندران 205

محلات 358

مسجد الحرام 5

مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله 88

مسجد جامع همدان 427

مسجد حضرت امیر علیه السلام، تهران 1، 19، 35، 49، 67، 81، 97، 111، 129، 145، 163، 177،

195، 213، 233، 251، 267، 285، 303،

تواضع و آثار آن، ص: 468

317، 333، 353، 371، 389، 403، 417

مسجد کوفه 172

مسجد گوهرشاد 106

مدرسه صدر 186

مدینه 43، 87، 113، 137، 183، 206، 313، 379

مروه 5

مشهد 155، 240، 339

مصر 201، 202، 227، 236

مکه 42، 44، 87، 105، 113، 155، 182، 279، 307، 343، 365

منی 5

میدان نقش جهان - اصفهان 91، 359

نجران 292، 293

نجف اشرف 12، 203، 205، 409، 410، 411

نیشابور 340

وادی السلام 12

همدان 427

یمن 133، 137، 138

اینان به حقیقت بندگان ویژه من هستند.

«واذا اردت بأهل الارض عقوبةً أو عذاباً» «1» هر وقت اراده كنم كره زمين را با اهلش نابود، و همه را دچار عذاب كنم و آتش، سيل و زلزله فراگير بفرستم، «ذكرتهم فصرفت العقوبة» وقتی نگاهم به بندگان با ايمان كه تعداد آنها كم است در ميان اين همه مردم می افتد به خاطر گُل جمال بندگان مؤمن، عذاب و عقوبت را از مردم دنيا بر می گردانم.

این ذکر خداست. در ميان گودال چه حال عجیبی داشته، به آخرين نهايت ذکر و عشق و ذوب و فنا رسیده بود و کسی در عالم، حال او را با چنین موقعیتی به دست نمی آورد.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

(1) - بحار الأنوار: 80 / 37؛ «بِحَالِسِ الشَّيْخِ، بِإِسْنَادِهِ الْمُتَقَدِّمِ فِي بَابِ فَضْلِ الصَّلَاةِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ فِيمَا أَوْصَى إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا أَبَا ذَرٍّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ أَحَبَّ الْعِبَادِ إِلَيَّ الْمُتَحَابُّونَ بِجَلَالِي الْمُتَعَلِّقَةُ قُلُوبُهُمْ بِالْمَسَاجِدِ الْمُسْتَعْفِرُونَ بِالْأَسْحَارِ أَوْلَيْكَ إِذَا أَرَدْتُ بِأَهْلِ الْأَرْضِ عُقُوبَةً ذَكَرْتُهُمْ فَصَرَفْتُ الْعُقُوبَةَ عَنْهُمْ يَا أَبَا ذَرٍّ كُلُّ جُلُوسٍ فِي الْمَسْجِدِ لَعْنٌ إِلَّا ثَلَاثَةً قِرَاءَةُ مُصَلٍّ أَوْ ذَاكِرٍ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْ سَائِلٍ عَنْ عِلْمٍ.»

تواضع و آثار آن، ص: 62

بی نوشتها

5 اندیشه مرگ

قطعی بودن مرگ برای همه انسانها

5

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 69

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك حضرت حق در قرآن كريم، مرگ و انتقال به عالم بعد را برای هر زنده‌ای قطعی می‌داند و مجوز اقامت دائم در دنیا برای هیچ يك از موجودات زنده حتی عزیزترین فرد وجود، که پیغمبر عظیم الشان اسلام است، صادر نکرده است. ایشان هم طبق فرمان پروردگار به کام مرگ افتادند و از این عالم به جهان دیگر منتقل شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«فان الموت شيء لا بد منه» **«1»** انتقال از این عالم به عالم دیگر، يك واقعیتی است که احدی از آن چاره و راه فرار ندارد.

قرآن مجید به کسانی که بالای سر محتضر نشست‌اند می‌فرماید:

«إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ* تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» **«2»**

اگر می‌توانید این روحی که به گلو رسیده و نزدیک است از بدن جدا شود، شما به بدن برگردانید. چیزی که راه فرار از آن وجود ندارد، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: **«3»** هر کس بخوهد مرگ را علاج کند، وقت و زمان خود را از بین می‌برد؛ زیرا به نتیجه نمی‌رسد. هیچ قدرتی در عالم وجود ندارد که مرگ را از

(1) - بحار الأنوار: 52 / 15؛ چنین آمده است:

«قال يا بني أبي و عشيرتي من بني لوي إن الموت سبيل لا بد منه و أنا غائب عنكم.»

(2) - واقعه (56): 86 - 87؛ «اگر شما پاداش داده نمی‌شوید [و به گمان خود قیامتی در کار نیست و شما را قدرتی

بزرگ و فراتر است؟]* آن [روح به گلوگاه رسیده] را [به بدن محتضر] برمی‌گردانید، اگر [در ادعای خود] راست‌گویید؟»

(3) - اصول کافی، ترجمه کمره‌ای: 850 / 2؛ «گریز از مرگ استقبال مرگ است؛ زیرا گریز صرف نیرو در وقت است که خود نزدیک شدن به مرگ است یا مقصود این است که چون عمر به سر رسد هر تدبیری شود نتیجه بر عکس دهد و هر پزشک حاذقی در درمان بیماری مرگ گیج و گمراه گردد.»

و روایتی در این مورد آمده است:

بخار الأنوار: 65/59؛ «عن رسول الله صلى الله عليه و آله و وردت الأخبار عن الأئمة من ذريته عليهم السلام بالتداوى، فَقَالُوا تَدَاوُوا فَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ مَعَهُ دَوَاءً إِلَّا السَّامَ فَإِنَّهُ لَا دَوَاءَ لَهُ.»

توضیح و آثار آن، ص: 70

انسان برگرداند و هیچ دارویی هم وجود ندارد که بیماری منتهی به مرگ را علاج کند.

بنابراین نباید در این زمینه وقت گذاشت، البته انسان واجب است در خوراک، آشامیدنی‌ها، پوشاک و مسکن، و برخورد با دیگران، قوانین و قواعد بهداشتی را برای حفظ سلامت خود رعایت کند، هنگامی که اجل حتمی فرا رسیده و از دنیا رفت، دیگر در آنجا محاکمه نمی‌شود که تو با دست خود وسیله مرگ خودت را فراهم کردی.

رعایت بهداشت در روایات و اخبار

قوانین بهداشتی در روایات و اخبار به خصوص در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام فراوان است که اگر شما به مقررات بهداشتی که از جانب اهل بیت علیهم السلام روایت شده، مراجعه کنید، بیش از پنج هزار روایت در این زمینه می‌باشد.

آلوده کردن هوا و آب آشامیدنی مردم، جلوگیری از تابش آفتاب به خانه مردم، اینها مسائلی است که به شدت در اسلام مورد توجه قرار گرفته و حرام اعلام شده، چه بسا که در قیامت کسی را به محاکمه بکشند و بگویند شما، قاتل هستید. و او هم بگوید من یک مورچه را هم زیر پای خود له نکردم، در جواب به او می‌گویند، آب، هوا و شهر را آلوده کردی و هزار و دویست بدن در مقابل آلودگی‌هایی که ایجاد کردی نتوانست مقاومت کند، مریض شد، وبا، حصبه و سرطان گرفتند و جنابعالی در قتل آنها دخیل هستی.

حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: تمام مراکز غذا فروشی باید از طرف مأمورین دولت، با حقوقی که از بیت المال به آنها می‌دهند و استخدام می‌کنند مورد بازرسی قرار بگیرند، این را هزار و پانصد سال قبل فرمودند، دولت‌ها باید مراکز غذاخوری را بررسی کنند. اگر غذای مانده، خراب، بدبو و فاسد دیدند، همه را نابود کنند

توضیح و آثار آن، ص: 71

و در انتخاب هوای پاکیزه، مسلمانان و مخصوصاً اطباء اسلامی خیلی ظریف و دقیق بودند، تا جایی که برای انتخاب محل بیمارستان در کشور اسلامی، اطباء دستور دادند اول طلوع آفتاب در شمال، جنوب، شرق و غرب شهر، در یک ساعت معین چهار بزه ذبح شود و پوست را از آن جدا کنند، لاشه‌های این چهار بزه به چهار ستون پاکیزه آویخته شود، نزدیک غروب بروند این چهار لاشه را نگاه کنند، هر کدام تر و تازه مانده، هوای آنجا برای بیمارستان ساختن بهتر است. این دقت‌ها را داشتند، بنابراین کسی حق ندارد با رعایت نکردن بهداشت، خودش و دیگران را در معرض مرگ قرار دهد، این خلاف است، تا جایی که برای مؤمن امکان دارد باید برای حفظ سلامت خود بکوشد. «1»

فایده روزه برای سلامتی جسم

این قدر سلامتی مهم است که پروردگار یک ماه مبارک رمضان را برای تصفیه بدن، قرار داده است، غیر از آثار معنوی و پاداش روزه، روزه برای برگرداندن سلامت بدن‌های مردم وضع شده است. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«صوموا تصحوا» «2» روزه بگیرید، تا از بیماری‌ها در امان بمانید.

این عمل در اروپا و آمریکا باب شده است؛ یعنی به تمام داروهای بیماران، دو دارو اضافه کرده‌اند، اول روزه گرفتن است، البته آنها کاری به ماه رمضان ندارند، به بیمار می‌گویند تا پنجاه روز، هر روز یک وعده غذا بخور، یک داروی دیگری هم به این داروها اضافه کردند به آن گریه درمانی می‌گویند، چند سال است که اطباء آمریکا به آن سفارش می‌کنند، وقتی بیمار به مطب برای معاینه می‌آید، به او می‌گویند: شما ده، پانزده روز تا جایی که می‌شود بنشین گریه کن تا خوب بشوی.

(1) - مستدرک الوسائل: 3/ 236، حدیث 3468؛ «الْعَلَمَةُ الْكَرَّاجُكِيُّ فِي كَنْزِ الْفَوَائِدِ، وَ كَانَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله يَحْتُمُّ أُمَّتَهُ عَلَى النَّظَافَةِ وَ يَأْمُرُهُمْ بِهَا وَ أَنَّ مِنَ الْمَحْفُوظِ عَنْهُ فِي ذَلِكَ قَوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ اللَّهَ يُبْعِضُ الرَّجُلَ الْقَادُورَةَ فَقِيلَ وَ مَا الْقَادُورَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الَّذِي يَتَوَقَّفُ بِهِ حَلِيسُهُ.»

بحار الأنوار: 52/ 291؛ «قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تَخَلَّلُوا فَإِنَّهُ مِنَ النَّظَافَةِ وَ النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ مَعَ صَاحِبِهِ فِي الْجَنَّةِ.»

(2) - مستدرک الوسائل: 502 / 7؛ «وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ صُومُوا تَصِحُّوا.»

تواضع و آثار آن، ص: 72

گریه، علاج روح و روان

ما روزه و گریه را در دینمان داریم، گریه را در قرآن داریم:

«تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ» «1»

این گریه است؛ یعنی از چشم بندگان با ایمان، برای خدا اشک می جوشد، برای حضرت سیدالشهداء، «2» گریه علاوه بر منفعت آخرتی، منفعت دنیایی نیز دارد؛ یعنی گریه برای امنیت روان و علاج اضطراب و غصّه می باشد، حالا همه مردم اسم آن را سبک شدن می گذارند، می گویند به زیارت حرم حضرت رضا علیه السلام رفتیم و یک ساعت گریه کردم، سبک و تخلیه شدم.

گریه و روزه در اسلام دارو است، البته اگر انسان خوراک ماه رمضان را رعایت کند. روزه دار قبل از ماه مبارک آزمایش کامل خون و کلیه بدهد، بعد از ماه مبارک رمضان با رعایت تغذیه صحیح دوباره آزمایش بدهد، می بیند روزه در قند، تریگلیسرید، کلسترول، کلیه و در دستگاه تنفسش آثار بسیار مثبتی را برجا گذاشته است.

بنابراین واجب است بهداشت و سلامت خود و دیگران را حفظ کنیم، و حرام است به بهداشت دیگران ضربه بزنیم. چرا اسلام بعضی از خرید و فروشها را حرام کرده است؟ چرا می گوید: فروش مشروب حرام است؟ زیرا برای سلامت مردم ضرر دارد، چرا فروش گوشت خوک حرام است؟ زیرا برای سلامت و روان و اخلاق مردم ضرر دارد. بقال صد کیلو شیر به مغازه آورده، می بیند در این صد کیلو شیر، فضله یک موش افتاده، چرا دین می گوید فروش آن حرام است؟ زیرا از طریق موش طاعون انتقال پیدا می کند، ممکن است سی خانواده به واسطه آن شیر طاعون بگیرد. برای اینکه لطمه به سلامت مردم می زند، لذا فروش آن حرام است.

(1) - مائده (5): 83؛ «دیدگانشان را می بینی به سبب آنچه از حق شناخته اند، لبریز از اشک می شود.»

(2) - وسائل الشیعة: 504 / 14، حدیث 19697؛ «قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلَيْتَكَ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يَرَى ضَاحِكاً وَ كَانَتْ الْكَأَبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى تَمُضِيَ عَشْرَةُ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حَزْنِهِ وَ بُكَائِهِ وَ يَقُولُ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

و همچنین در وسائل الشیعة: 282 / 3؛ «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

تواضع و آثار آن، ص: 73

چرا جنس تقلبی حرام است؟ ماست و کره تقلبی، جنس مانده فاسد شده، به سلامت مردم ضرر می زند، منفعت این جنس حرام می باشد و اگر کسی با این پول به حج برود و لباس احرامی بخرد، حج او باطل است. اگر با این پول خانه بخرد، نماز خواندن در آن خانه تا آخر عمر باطل است. «1»

اهمیت اسلام به بهداشت

بهداشت مردم باید حفظ شود، حالا کسی بخواهد این پنج هزار روایت بهداشتی را بیان کند، شیء ده روایت هم بگوید خیلی طول می کشد، پانصد شب طول می کشد، در این زمینه روایات عجیبی داریم؛ یعنی من فکر می کنم بهداشت جهانی که وابسته به سازمان ملل است، به اندازه يك درصد اسلام قوانین بهداشتی ندارد، به قدری اسلام روی بهداشت همه جانبه اهمیت می دهد که هنوز بهداشت جهانی به آن اهمیت نداده است و در این زمینه اسلام معجزه کرده است.

پس حفظ سلامت واجب است اما رفتن دنبال این معنا که مرگ را علاج کنم بی فایده است. چون من اگر دویست سال هم سلامت کامل را حفظ کنم، بالاخره قلب با این ضربانی که دارد، يك روزی به نهایت خستگی می رسد و نمی تواند باز و بسته شود، ممکن است قلب در کمال سلامت از حرکت بایستد؛ یعنی عمر تمام می شود، ضربان قلب سالم سه میلیارد مرتبه می باشد، خون را پمپاژ می کند و به همه بدن می رساند و این سه میلیارد هم هفتاد سال طول می کشد، اگر بعد از هفتاد سال، انسان بیشتر عمر کند، از روی حساب لطف خدا زنده مانده است، دانشمندان می گویند هر بیست و چهار ساعت کارکرد قلب با يك موتور آسانسور مساوی است، که سه نفر را هر بیست و چهار ساعت صد متر بالا و پایین می برد.

قلب يك تکه گوشت است. اگر خدا پشت این گوشت نباشد، قلب نمی‌تواند در هفتاد سال سه میلیارد مرتبه باز و بسته شود. هر بیست و چهار ساعت معادل فشار

(1) - من لا يحضره الفقيه: 271 / 3، حدیث 3980؛ «رُوِيَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ أُبَيْعُ السَّابِرِيَّ فِي الظَّلَالِ فَمَرَّ بِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِبًا فَقَالَ لِي يَا هِشَامُ إِنَّ الْبَيْعَ فِي الظَّلَالِ غِشٌّ وَ الْعِشُّ لَا يَجْلُ». «

من لا يحضره الفقيه: 273 / 3، حدیث 3986؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ عَشَّ مُسْلِمًا».

وسائل الشيعة: 282 / 17، حدیث 22528؛ «الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ وَ مَنْ عَشَّ مُسْلِمًا فِي شِرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّا وَ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الْيَهُودِ لِأَنَّهُمْ أَعَشَّ الخَلْقَ».

تواضع و آثار آن، ص: 74

موتور آسانسوری که سه نفر را در طول روز صد متر بالا و پایین بیاورد می‌باشد.

این هم قدرت پروردگار است که يك تکه گوشت را این قدر قوی قرار داده است، والا شما قلب گوسفند را دیدید، با يك چاقوی میوه خوری می‌شود آن را تکه تکه کرد، ناسپاس هستند کسانی که این قلب را خرج غیر از خدا می‌کنند و در اختیار دشمنان خدا قرار می‌دهند و دشمن را به حریم خود راه می‌دهند و جای آن را گرم نگه می‌دارند، مانند عشق ورزی‌هایی که به نامحرمان زیاد است و خرج کردن محبت برای نامحرمان و در راه هوای نفس می‌باشد.

يك نفر به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: چه شد که علی شدی؟ فرمود:

«بِالْفُؤُودِ عَلِيَّ قَلْبِي» «1» غیر از صاحب دل که خدا است، کسی را راه ندادم. با این کار علی شدم.

سؤال قمر بنی هاشم از حضرت علی علیه السلام

روزی قمر بنی هاشم چهار پنج ساله بود، در دامن امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود و به او خیلی محبت می‌کرد، يك مرتبه این بچه پنج ساله گفت: بابا در سینه شما چند قلب وجود دارد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: عباس جان يك قلب

و آن مال خدا است. عباس گفت: مرا هم دوست داری، فرمود: بله، گفت: چرا مرا در قلب خود راه دادی؟ فرمود: پسرم! من تو را برای خدا دوست دارم؛ یعنی يك نفر در این خانه هست، بقیه را شئون صاحب خانه قرار دادم؛ چون محبت به تو، محبت به خدا است.

این محبت از محبت‌ها جدا است

حُبِّ محبوب خدا، حُبِّ خداست

اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله به خانواده خود علاقه‌مند است، این محبت‌ها همه لله می‌باشد،

«الحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضُ فِي اللَّهِ»

(1) - مستند این مطلب پیدا نشد اما قریب به آن مضمون در مورد حضرت شعیب و محبت به خدا آمده است: بحار الأنوار 380 / 12؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَكَى شُعَيْبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حُبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَلَمَّا كَانَتِ الرَّابِعَةُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِلَى مَعَى يَكُونُ هَذَا أَبَدًا مِنْكَ إِنْ يَكُنْ هَذَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَقَدْ أَجْرْتُكَ وَ إِنْ يَكُنْ شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ فَقَدْ أَبْحَثْتُكَ فَقَالَ إلهي وَ سَيِّدِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَيُّ مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَأَشَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ عَقَدَ حُبُّكَ عَلَيَّ قَلْبِي فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَمَّا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَأُخْذِمُكَ كَلِيمِي مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ الصَّدُوقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَعْنِي بِذَلِكَ لَأُرْزَلَ أَبْكِي أَوْ أَرَاكَ قَدْ قَبِلْتَنِي حَبِيْبًا.»

تواضع و آثار آن، ص: 75

این را نمی‌گویند راه دادن بیگانه در قلب، راه دادن بهترین آشنا در قلب است.

آشنا داند صدای آشنا «1»

ایزدی بود آشنایهای ما

سلامت را باید حفظ کرد، اما بالاخره با حفظ سلامت همه جانبه، برای رهایی از مرگ چاره‌ای نیست، نباید سراغ دوی مرگ رفت، سراغ چه چیزی باید رفت؟

يك بابي اسلام باز کرده که در آن باب، فرمایش‌های وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام به نام باب «الاستعداد للموت» می‌باشد، نمی‌گویند: جستجوگر دواي علاج مرگ باش، می‌گویند بیا خودت را برای مرگ آماده کن؛ یعنی آیا انسان منتظر ملك الموت باشد؟ خیر. این معنای «الاستعداد للموت» نیست. چگونه خود را برای مرگ آماده کنیم.

آمادگی انسان بعد از مرگ

من در جنوب استان خراسان بودم و در منزل یکی از مؤمنین آنجا که بسیار آدم وارسته‌ای بود و اهل گریه و نماز شب بود، اقامت داشتم.

یکی از ویژگی‌های این مرد، با اینکه سواد مکتبی داشت، چند کتاب دینی در خانه او بود. در اوایل انقلاب چهار پنج شبانه روز میهمان او بودم، کتاب‌های او را مطالعه می‌کردم، يك بار به او گفتم این کتاب‌ها را از کجا شناختی که خریدی، گفت: نخریدم، من چون ارادت زیادی به عالمان ربّانی دارم، خیلی از علمای بزرگ را به خانه خود دعوت کردم، در ماه رمضان و محرم و صفر از آنها پذیرایی می‌کردم، که برای مردم حلال و حرام خدا را بگویند، می‌گفت: این کتاب‌ها را عالمان ربّانی به من هدیه دادند.

این روایت را در یکی از کتاب‌هایی که در خانه این مرد بزرگوار که خود او اهل مطالعه و اهل دل بود دیدم و یادداشت کردم. روایت درباره آمادگی بعد از مرگ

(1) - ملك الشعراي بهار (مثنوی).

تواضع و آثار آن، ص: 76

بود، آمادگی به چیست؟ جنازه‌ای را برای دفن به قبرستان بقیع می‌بردند، اصل، برطرف کردن رنج مردم بود، کاری به این نداشتند که میتی که می‌برند کیست؟ آیت الله، تاجر، کاسب، فقیر، ندار، تهیدست، غیر مشهور و باربر است، شخص را در نظر نداشتند، ثواب و همراهی با مردم و تسلیت دادن به کسان میت را در نظر داشتند، مرگ مردم برای موعظه شما کافی است، می‌بینید که این جنازه، روی دوش مردم است، روزی هم جنازه خودتان روی دوش مردم است، می‌بینید

لباس‌های میت را از او می‌گیرند و دو نفر ایستاده‌اند، یکی آب می‌ریزد و دیگری غسل می‌کند، او را کفن می‌کنند و عاقبت به قبر سرازیر می‌کنند، و بعد همه تو را تنها می‌گذارند و بر می‌گردند، روزی همه این برنامه‌ها در مورد شما اجرا می‌شود.

این موارد برای شما موعظه می‌باشد.

وقتی در قیامت پرونده تو را باز می‌کنند و به تو نشان می‌دهند. صرف می‌کند که اهل گناه باشی؟ اهل ظلم و مال حرام باشی؟ گناهایی که جوابی برای آنها وجود ندارد.

آیا صرف می‌کند انسان با کوچکترین گناه، مورد عتاب قرار بگیرد؟

عاقبت خوردن مال حرام

بعضی از شما دانشگاهی هستید، از کتاب يك استاد دانشگاه این قصه را برای شما می‌گویم. در دانشگاه بغداد استادی باسواد و شیعه به نام «أحمد أمين» مشغول تدریس بود، خیلی هم مورد علاقه دانشجویها و اساتید بود، آدم وزین و باوقاری بود، ایشان يك کتاب سه جلدی به زبان عربی به نام «التكامل في الاسلام» نوشتند. به قدری زیبا در این کتاب فرهنگ خدا را مورد تحلیل قرار داده است که هر بی‌دینی این کتاب را بخواند، یا متدین می‌شود یا عاشق اسلام می‌شود و متوجه می‌شود که این فرهنگ، در همه برنامه‌ها، ساختمان عجیبی دارد.

تواضع و آثار آن، ص: 77

ایشان می‌فرماید: دو نفر قرار می‌گذارند با هم از دورترین نقطه با پای پیاده به کربلا برای زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیایند، و در روز اربعین کربلا باشند.

انسان در مسیر کربلا، توسل و تمسك خاصی دارد، در يك کویر بی‌نشان که درخت و دهی پیدا نبود، راه را گم می‌کنند. هوا هم در نهایت گرمی بود، یکی از آنها، از شدت تشنگی به حالت ضعف می‌افتد دیگری که قوی‌تر بوده، این تشنه را به دوش می‌گیرد، راه را ادامه می‌دهد، بلکه شاید به آبادی برسند، خسته می‌شود، خودش هم از تشنگی ضعف می‌کند، رفیقش را می‌خواباند و می‌میرد، آبی برای غسل و کفن رفیق خود نداشت، بر او نماز می‌خواند و همانجا با آن چوبدستی یا با وسیله‌ای که داشته، قبری می‌کند و رفیقش را در کویر دفن می‌کند.

بالاخره به يك آبادی کوچکی می‌رسد و آنجا آب و نان به او می‌دهند، جاده را هم نشان می‌دهند که با این کاروان به مسیر اصلی کریلا برسد، تا اینکه به زیارت ابي عبدالله می‌رود و برای دوستش هم زیارت می‌کند و بعد هم بر می‌گردد.

شب جمعه‌ای را که در شهر خود، حضرت امام حسین علیه السلام را زیارت می‌کند و گریه می‌کند، بسیار به یاد دوست خود بود، استاد احمد امین می‌گوید: در عالم رؤیا دوستش را در باغی می‌بیند ولی با رنگ زرد و حال زار، به او می‌گوید: این باغ چیست؟ می‌گوید: همان طوری که پیغمبر گفته «روضه من ریاض الجنة» جایی از جاهای بهشت است که مرا آوردند. به او می‌گوید: در بهشت که انسان رنگ زرد و بدن لاغر و پژمرده ندارد. می‌گوید: درست می‌گویی، ولی هر بیست و چهار ساعت يك حیوان کوچکی می‌آید و نوك انگشت پای مرا می‌گزد، دردش را باید تا يك شبانه روز تحمل کنم، باید بسوزم تا دوباره مرا نیش بزند. از او سؤال می‌کند چرا؟ می‌گوید برای اینکه من روزی خانه يك نفر میهمان بودم، میوه برایم آورد، يك چاقو کنار آن میوه گذاشت که من آن میوه را با آن چاقو پوست بکنم، ساخت

تواضع و آثار آن، ص: 78

این چاقو خیلی زیبا بود، به نظرم جالب آمد، چاقو را در جیبم گذاشتم و بردم، الان هم این چاقو در شکاف خانه، طبقه دوم، زیر فلان جنس است و صاحبش هم زنده است، تو را به جان سیدالشهداء برو این چاقو را بگیر و به صاحبش برگردان، اینجا به من گفتند: تا مال به صاحبش بر نگردد، این نیش زدن تا قیامت ادامه دارد. تخلف در حقوق مردم، گناه سنگینی است. تبعاتش تا قیامت می‌ماند، حالا وارث گاهی نمی‌داند که انسان در عمرش چه کرده که بیاید آدم را نجات بدهد.

گفت: بیدار شدم و به خانه‌اش رفتم و در را زدم و آدرس چاقو را دادم، رفتند چاقو را آوردند و من به صاحبش برگرداندم، در فکرش بودم، شب جمعه بعد هم بعد از زیارت ابي عبدالله الحسين او را در خواب دیدم و مرا دعا کرد و گفت: تمام شد، از آن لحظه‌ای که چاقو به صاحبش برگشت دیگر کاری به کار من ندارند. این «الاستعداد بالموت» است.

امام علی علیه السلام می‌فرمود: «کفی بالموت واعظاً» **1** پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله همواره مردم را به تشییع جنازه و رفتن به قبرستان تشویق می‌کردند. **2** «والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»

(1) - وسائل الشیعة: 436 / 2، حدیث 2576؛ «الحسنُ بنُ مُحَمَّدِ الطُّوسِيِّ فِي مَجَالِسِهِ بِإِسْنَادٍ تَقَدَّمَ فِي كَيْفِيَّةِ الْوُضُوءِ فِي

كِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ أَهْلِ مِصْرَ قَالَ وَ أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ عِنْدَ مَا تُنَازِعُكُمْ إِلَيْهِ أَنْفُسُكُمْ مِنْ الشَّهَوَاتِ وَ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص كَثِيرًا مَا يُوصِي أَصْحَابَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ فَيَقُولُ أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ هَادِمٌ لِلذَّاتِ حَائِلٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الشَّهَوَاتِ.»

(2) - مستدرک الوسائل: 294 / 2، باب 2، استحباب تشییع الجنائز و الدعاء، حدیث 2009؛ «رَوَى أَبِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ يُنَادَى أَلَا إِنَّ أَوَّلَ حَبَائِكِ الْجَنَّةُ وَ أَوَّلَ حِبَاءٍ مَنْ تَبِعَكَ الْمَغْفِرَةُ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَتْرُكْ تَشْيِيعَ جَنَازَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ فِيهِ فَضْلًا كَثِيرًا.»

تواضع و آثار آن، ص: 79

پی نوشتها

6 اخلاص در اعمال

ظاهر و باطن اعمال انسان

6

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 83

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

مجموعه اعمال و حرکاتی که از هر انسانی صادر می شود، دارای ظاهر و باطن است، ظاهر عمل، همان شکل عمل و حرکات بدنی است، و باطن عمل هم اراده و نیت و خواستی است که در ظهور آن عمل دخالت داشته و علت و سبب بوده است.

شروع عمل هم از باطن است؛ یعنی ابتدا انسان در دنیای فکر و عقل خود نقشه‌ای طرح می‌کند و به علّتی که در قلبش است، این نقشه را اجرا می‌کند و ظهور می‌دهد و به دایره عمل می‌کشد. خواستن، ریشه عمل است، نیت ریشه عمل است. به همین خاطر در قرآن کریم و روایات آمده که در روز قیامت هر عملی را براساس نیت «1» صاحب عمل می‌سنجند و برابر با همان خواسته و نیت، پاداش عنایت می‌کنند و یا اینکه انسان را دچار کیفر و جریمه می‌کنند.

بیان باب تجری در فقه

در فقه ما بابی به نام باب «تجری» که مربوط به نیت است وجود دارد، لیوان آبی روی میز است و یک نفر به نیت شراب لیوان آب را می‌خورد، اما فی الواقع خمر و شراب نبوده، بلکه آب بوده است. آیا کسی که این عمل را انجام داده در پیشگاه

(1) - الکافی: 85 / 2؛ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ قَالَ عَلَى نِيَّتِهِ.»

و همچنین در الکافی: 84 / 2؛ «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لَأَعْمَلُ إِلَّا بِنِيَّةِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَكُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 84

خدا کیفر دارد؟ برای فقهای ما براساس آیات و روایات ثابت است که کیفر دارد و این کیفر، به خاطر آن نیت ناپاک و آلوده‌اش است. عکس آن هم تشنه‌ای به نیت خوردن آب، شراب می‌خورد، وقتی مقداری از آن را خورد، متوجه می‌شود که شراب است و خوردن آن حرام است، لیوان را کنار می‌گذارد و بسیار ناراحت و متأثر می‌شود، آیا چنین انسانی با خوردن این مقدار مشروب کیفر دارد؟

می‌فرمایند نه، به خاطر آن نیت، هیچ کیفری ندارد.

بخش اول: ارزش نیت در اسلام

نیت، در پاداش و کیفر روز قیامت بسیار مؤثر است. در روایتی که از قول وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده‌اند، ارزش نیت مشاهده می‌شود، در اولین اربعین بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء، جابر بن عبدالله انصاری همراه با عطیه کوفی، که دانشمند و قرآن شناس بود به کربلا آمد. عطیه می‌گوید: «1» جابر بعد از غسل کردن در فرات به طرف قبر ابي عبدالله علیه السلام حرکت کرد، در حالی که چشم‌های ایشان اشکبار بود، دستش را گرفتیم و به کنار قبر حضرت سیدالشهداء بردم، بسیار گریه کرد و گفت: یابن رسول الله خوشحال هستم که فردای قیامت با شما محشور خواهم شد. من به جابر گفتم: جابر کسانی که در اینجا دفن هستند، سر و دست از بدنشان جدا شده، چگونه در قیامت با این‌ها محشور می‌شوید در حالی که کربلا نبودی، و بدن تو سالم است؟ جابر در حالی که گریه می‌کرد به من گفت: من به دلایل مختلفی در کربلا حاضر نبودم و در پیشگاه پروردگار معذور هستم، دلیل اول من این است که نابینا بودم، خدمت پیغمبر اسلام نشسته بودم، پیغمبر فرمودند:

(1) - بحار الأنوار: 131/65؛ «عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَجَمَهُ اللَّهُ زَائِرِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا وَرَدْنَا كَرْبَلَاءَ دَنَا جَابِرٌ مِنْ شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَأَعْتَسَلَ ثُمَّ انْتَزَرَ بِإِزَارٍ وَ ارْتَدَى بِأَخْرَ ثُمَّ فَتَحَ صُرَّةَ فِيهَا سَعْدٌ فَتَنَّتْهَا عَلَى بَدَنِهِ ثُمَّ لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً إِلَّا ذَكَرَ اللَّهَ حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَبْرِ قَالَ أَلْمَسْنِيهِ فَأَلْمَسْتُهُ فَحَرَ عَلَى الْقَبْرِ مَعْشِيًّا عَلَيْهِ فَرَشَشْتُ عَلَيْهِ شَيْئًا مِنَ الْمَاءِ فَأَفَاقَ ثُمَّ قَالَ يَا حُسَيْنُ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ حَيْبٌ لَا جُيُبُ حَيْبُهُ ثُمَّ قَالَ وَ أُنَى لَكَ بِالْجَوَابِ وَ قَدْ شُحِطَتْ أَوْدَاجُكَ عَلَى أَنْبَاجِكَ وَ فُرِّقَ بَيْنَ بَدَنِكَ وَ رَأْسِكَ فَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ النَّبِيِّ وَ ابْنُ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنُ حَلِيفِ التَّقْوَى وَ سَلِيلِ الْهُدَى وَ حَامِسِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ وَ ابْنِ سَيِّدِ التُّقْبَاءِ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ وَ مَا لَكَ لَا تَكُونُ هَكَذَا وَ قَدْ عَدَدْتُكَ كَفَّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ رُزِّبْتَ فِي حَجَرِ الْمُتَّقِينَ وَ رَضَعْتَ مِنْ نَدْيِ الْإِيمَانِ وَ قُطِمْتَ بِالْإِسْلَامِ قُطِمْتَ حَيًّا وَ طَبْتُ مَيِّتًا غَيْرَ أَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَيِّبَةٍ لِفِرَاقِكَ وَ لَأَشَاكَةِ فِي الْحَيَرَةِ لَكَ فَعَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ وَ رِضْوَانُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ أَخُوكَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا ثُمَّ جَالَ بَبَصْرِهِ حَوْلَ الْقَبْرِ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَاءِ الْحُسَيْنِ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَدْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمُ الْمُلْحِدِينَ وَ عَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينُ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيمَا دَخَلْتُمْ فِيهِ قَالَ عَطِيَّةٌ قُفُلْتُ لِجَابِرٍ وَ كَيْفَ وَ لَمْ نَهَيْطُ وَادِيًا وَ لَمْ نَعْلُ جَبَلًا وَ لَمْ نَضْرِبْ بِسَيْفٍ وَ الْقَوْمُ قَدْ فُرِّقَ بَيْنَ رُؤُوسِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ وَ أُوْتِمَتْ أَوْلَادُهُمْ وَ أَرْمَلَتْ الْأَرْوَاحُ فَقَالَ لِي يَا عَطِيَّةُ سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حَشِرَ مَعَهُمْ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلًا قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ نَبِيِّي وَ نَبِيَّةَ أَصْحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ

الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ خُدُوا بِي نَحْوَ آيَاتِ كُوفَانَ فَلَمَّا صِرْنَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لِي يَا عَطِيَّةُ هَلْ أُوصِيكَ وَ مَا أَظُنُّ أَنِّي بَعْدَ هَذِهِ السَّنَةِ مُلَاقِيكَ أَجِبْ مُحِبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَا أَحَبَّهُمْ وَ أَبْغَضْ مُبْغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ مَا أَبْغَضَهُمْ وَ إِنْ كَانَ صَوَاماً قَوَاماً وَ ارْتُقَى بِمُحِبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ إِنْ تَرَلَّ لَهُمْ قَدَمٌ بِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ نَبَتْ لَهُمْ أُخْرَى بِمُحِبَّتِهِمْ فَإِنَّ مُحِبَّهُمْ يَعُودُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مُبْغِضُهُمْ يَعُودُ إِلَى النَّارِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 85

«الراضي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِمْ مَعَهُمْ» «1» هر انسانی که به کار، عمل، منش و روش قومی راضی باشد، جزء آنها خواهد بود. من به جهاد و مبارزه ابي عبدالله، راضی هستم و مجموع حوادث کربلا را قبول دارم، اگر معذور نبودم من هم شرکت می کردم، من براین اساس می گویم که یابن رسول الله، خوشحال هستم که در قیامت با شما محشور می شوم.

محاسبه عمل و نیت در قیامت

«أَمَّا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مَا نَوَتْ» «2» پس عمل و نیت را محاسبه می کنند. هیچ عملی بدون خواسته و نیت و طرح قلبی نیست، بر این مبنا، مجموع حرکات و اعمال انسانها از این چهار بخش خارج نیست.

یا ظاهر و باطن عمل لله است، یعنی کننده کار، ظاهر و باطن عمل را وصل به وجود مقدس الله کرده است. بسیار سفارش می کنند کار را با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پیوند بزنید؛ یعنی هر قدمی که می خواهید بردارید، این قدم را به «الله» و معبود حق پیوند بزنید، وقتی کار به الله پیوند خورد، رحمانیت و رحیمیت خدا، یقیناً به بدرقه این کار خواهد آمد.

اگر ظاهر و باطن انسان لله باشد، در دنیا و آخرت براساس رحمانیت و رحیمیت پاداش می گیرد. ظاهر کار برای خدا و طبق خواسته پروردگار عالم باشد. آن نمازی که خدا خواسته، انجام دهید، می فرماید: نماز صبح دو رکعت است و باید همراه با وضو، لباس و مکان مباح باشد، اول وقت خوانده شود، رو به قبله نماز خوانده شود، این ظاهر نماز است؛ یعنی فقه مربوط به نماز رعایت شود، ظاهر لله باشد، یعنی کار را برای خدا انجام دهیم که اگر تمام مردم عالم در کار تو حاضر و یا غایب باشند، برای تو فرقی نداشته باشد.

(1) - نهج البلاغة: 449، حکمت 154؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ وَ عَلَى كُلِّ دَاحِلٍ فِي

بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِثْمَانِ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِثْمُ الرِّضَى بِهِ.»

(2) - وسائل الشیعة: 10 / 13، حدیث 12713؛ «قَالَ وَ رُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَّا نَوَى.»

تواضع و آثار آن، ص: 86

ارزش ظاهر و باطن اعمال

توجهی به حضور و غیاب مردم در هنگام انجام عمل، نداشته باشید. این کار لله است. وقتی ظاهر و باطن این کار برای خدا انجام گرفت، چنان ارزشی پیدا می کند که به خاطر آن ارزش، به زلف بقا گره می خورد؛ یعنی محال است در این عالم، عمل نابود شود؛ زیرا امکان نابودی عمل وجود دارد، وقتی برای خدا انجام بگیرد، ظاهر و باطن عمل به زلف بقا گره می خورد و علاوه بر این، به زلف «جَنَاتِ النِّعَمِ» هم گره می خورد. ولو اندک باشد. وقتی ظاهر و باطن این عمل اندک برای خدا انجام گرفت، به زلف بقا گره می خورد.

«وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» «1»

امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، حضرت حسن علیه السلام و حضرت حسین علیه السلام روزه نذری گرفته بودند، افطار این سه شب را وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام مهیا کردند؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام در روز اول، دوم و سوم یک مقدار پشم از بازار مدینه به خانه آورد، حضرت زهرا علیها السلام با دوک پشم را تبدیل به نخ کردند و به صاحب پشم تحویل دادند و مزد گرفتند و برابر مزد آرد گرفتند و از این آرد، چهار پنج نان به دست آمد. مسکینی اول افطار در زد، امیرالمؤمنین علیه السلام در را باز کرد، حضرت نان خود را به مسکین دادند، حضرت زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام پنج ساله هم نان خود را به او دادند و با آب افطار کردند، شب دوم یتیم آمد، شب سوم هم اسیر آمد، و به آنها هم افطاری خود را انفاق کردند: «2» «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا» «3»

و از آنها توقعی نداشتند.

عمل، بقاء پیدا می کند:

(1) - انسان (76): 8؛ «و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند.»

(2) - بحار الأنوار: 253 / 35؛ « [تفسیر فرات بن ابراهیم] عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ مُعَنَّأً عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ قَالَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ جَارِيَةَ لَهَا وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ زَارُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَعْطَى كُلَّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ صَاعاً مِنَ الطَّعَامِ فَلَمَّا انْصَرَفُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ جَاءَ سَائِلٌ يَسْأَلُ فَأَعْطَى عَلِيٌّ صَاعَهُ ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ يَتِيمٌ مِنَ الْجَبَرَانِ فَأَعْطَتْهُ فَاطِمَةُ الرَّهْرَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاعَهَا فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يَقُولُ قَالَ اللَّهُ وَ عَزَّي وَ جَلَّي لَا يَسْكُنُ بُكَاءَهُ الْيَوْمَ عَبْدٌ إِلَّا أَسْكَنْتُهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُ ثُمَّ جَاءَ أُسَيْرٌ مِنْ أُسْرَاءِ أَهْلِ الشَّرْكَ فِي أَيْدِي الْمُسْلِمِينَ يَسْتَطْعِمُ فَأَمَرَ عَلِيٌّ السُّودَاءَ خَادِمَهُمْ فَأَعْطَتْهُ صَاعَهَا فَنَزَلَتْ فِيهِمْ الْآيَةُ وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أُسَيْراً إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً.»

و نیز در بحار الأنوار: 552 / 53؛ «كشفت الغمة أبو بكر بن مَرْدَوَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ نَزَلَ فِي عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَام.»

(3) - انسان (76): 9؛ « [و می گویند:] ما شما را فقط برای خوشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.»

تواضع و آثار آن، ص: 87

«أَنْفِقُوا بِمَا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» «1»

یعنی ظاهر و باطن برای خدا انجام می گیرد.

بخش دوم: نبودن اخلاص در اعمال

مرتبۀ دیگری از عمل این است که ظاهر و باطن انسان برای خدا نیست. طرح ظاهر الهی نیست، اخلاص در نیت عمل وجود ندارد. ظاهر و باطن، مادی است.

بویی از خدا و آخرت در این عمل استشمام نمی شود.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا» «2»

نیت و عمل مادی است. پولی را به مستحق می‌دهد، نیت او این است که من این پول را برای ارضای نفس خود بخشیدم، عمل و نیت مادی است. به فرموده پروردگار در قرآن مجید

«لِكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» «3»

بر ظاهر و باطن کار، فرهنگ مادّیت حاکم است.

نیت و عمل مادی پهلوان مدینه

به مردم مدینه خبر رسید که سپاه اسلام شکست خورده است، هنگامی که پهلوان مدینه خبر شکست سپاه اسلام را شنید، مسلح شد و به سرعت وارد جبهه جنگ شد و به مشرکین مکه حمله کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام هم از طرف دیگر حمله می‌کرد، دلگرمی مضاعفی به سپاه فراری داد، سپاه اسلام دوباره پیروز شد. پهلوان به مدینه برگشت، سر نیزه دشمن به رانش خورده بود، خونریزی پیدا کرده بود. و از درد به خود می‌پیچید، دو نفر از مسلمانان گفتند: این بنده خدا عجب خدمتی

(1) - حدید (57): 7؛ «از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید.»

(2) - شوری (42): 20؛ «کسی که زراعت دنیا را بخواهد.»

(3) - اعراف (7): 176؛ «ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد.»

تواضع و آثار آن، ص: 88

کرد، با ورود او ترس به دل دشمن افتاد، سپاه دین دلگرم شد، حالا او مجروح است، به عیادتش برویم و تشکری از او کنیم. بالای سر او آمدند، و به او گفتند که عجب کاری کردی، عجب جهادی کردی، خدا در قیامت چه اجری به تو خواهد داد، عصبانی شد، گفت: خدا کیست، پیغمبر کیست، من برای اینها نیامدم، چند نفر از قوم و خویشام در جبهه

شما بودند و به دفاع از آنها آمدم، حمله کردم و زخم برداشتم، این قدر درد به او فشار آورد که جلوی دو نفر خنجرش را از بستر برداشت و گردن خود را برید و خودش را کشت. عمل و نیت او مادی بود.

«لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» حاضر نبود زلف عمل را به نقشه خدا گره بزند و برای خدا جهاد کند، این عمل هیچ جا حساب نمی‌شود، مزد و پاداشی ندارد، در بازار قیامت مشتری ندارد.

بخش سوم: ظاهر معنوی و باطن مادی

اما بخش سوم و مرتبه دیگر عمل، ظاهر عمل خدایی، اما باطن عمل شیطانی می‌باشد، مانند مجموعه اعمال ظاهری ریاکاران و منافقان، که به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند، حتی خواب شیرین صبح را بر خود حرام می‌کردند، در نماز صبح پیغمبر صلی الله علیه و آله هم شرکت می‌کردند و به جبهه می‌آمدند، با پیغمبر صلی الله علیه و آله در جهاد شرکت می‌کردند، نیت آنها از این نمازها و جهاد، جلب نظر مردم بود، قرآن این تعبیر را در حق آنها دارد:

«رِئَاءَ النَّاسِ» «1»

علامت منافق این است که عبادت می‌کند، اما اگر در خلوت قرار بگیرد؛ یعنی اگر صبح به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نرود، نماز صبح نمی‌خواند، اگر ظهر به مسجد

(1) - نساء (4): 38؛ «از روی ریا و خودنمایی».

تواضع و آثار آن، ص: 89

نرود، نماز ظهر را در خانه نمی‌خواند، اگر ماه مبارک رمضان به عنوان روزه خوار شناخته نشود، روزه نمی‌گیرد. ظاهر عمل الهی است، ولی باطن عمل شیطانی است. باطن عمل آلودگی دارد.

هنگامی که با باطن شیطانی به جبهه آمدند، ضرر کردند.

«أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» «1»

بخش چهارم: ظاهر مادی و باطن معنوی

اما بخش چهارم، عملی است که ظاهرش مادی است ولی باطنش الهی است، چگونگی ظاهرش مادی است؟ ما هزار رشته مادی برای پول درآوردن داریم، ممکن است هزاران مؤمن به این هزاران رشته وصل شوند، وقتی به مؤمن می‌گویند: شش صبح به بیابان می‌آیی، بیل و کلنگ می‌زنی، زمین را زیر و رو می‌کنی، هدف تو چیست؟ جواب می‌دهد، زمین را شخم می‌زنم، تمیز می‌کنم، از حالت سنگلاخ بودن در می‌آورم، چاه می‌زنم، درخت کاری می‌کنم، یک باغ ده هکتاری را تا پنج سال دیگر به وجود می‌آورم، می‌خواهم میوه‌های آن را بفروشم با پولش غذا بخورم، تا نیرو بگیرم و زنده بمانم و برای خدا عبادت کنم، من می‌خواهم از ثمره این باغ، برای عبادت قوت بگیرم. اگر اضافه از مخارج سال داشتم، می‌خواهم با فروش آن، خمس و زکات مال خود را بدهم، می‌خواهم به قوم و خویش‌های فقیرم کمک کنم، می‌خواهم ده جهیزیه کامل به ده خانواده آبرودار بدهم، می‌خواهم سالی دو بار مشهد بروم، می‌خواهم با پول این باغ به زیارت اَبی‌عبدالله علیه السلام بروم، می‌خواهم برای پسر و دخترم زندگی آماده کنم، می‌خواهم خرج دانشگاه چهار بچه متدین را بدهم. ظاهر عمل مادی است اما باطن عمل الهی است. آیا ظاهر این

(1) - بقره (2): 27؛ «آنانند که زیانکارند.»

تواضع و آثار آن، ص: 90

عمل ثواب دارد یا فقط آن نیت باطن را در قیامت حساب می‌کنند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «1» کسی که به این نیت به سراغ پول برود، هر قطره عرقی که از بدنش به خاطر این فعالیت مادی از بدنش می‌ریزد، ثواب قطره خون شهید در جبهه را دارد، کسی که به این نیت سراغ امور مادی می‌رود مانند مجاهد فی سبیل الله است که در گرمای تابستان در راه خدا با دشمن مبارزه می‌کند.

پس از این چهار بخش، دو بخش آن به زلف بقا و بهشت رضوان الله گره می‌خورد، دو بخش دیگر هم نابود می‌شود و از بین می‌رود.

«هَبَاءٌ مَّنْثُورًا» «2»

می‌شود. وصل به الله، بخشش خدا را در دنیا و عنایت خدا را در آخرت به دنبال دارد. این معنای اتصال عمل به:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

است؛ یعنی وقتی می‌خواهی کاری شروع کنی، به این آیه توجه کن، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» حالا باید ببینی کاری که انجام می‌دهی قابل گره زدن به الله هست یا نه؟ ممکن است کار گره نخورد.

عاقبت استفاده از اموال نامشروع در امر خیر

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «3» کسی که از مال نامشروع، مسجد، درمانگاه، بیمارستان، آب انبار، پل و حمامی را بسازد، در قیامت کل این ساخت و سازهایش را متراکم کرده و بدون اینکه وزن آن کم شود، فقط حجمش را کم می‌کنند، بر پشت او می‌بندند و او را به جهنم پرتاب می‌کنند.

حالا که می‌خواهم با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» عمل خود را شروع کنم، باید دقت کنم که آیا این کار قابل گره خوردن به «اللَّهُ» هست یا نیست. اگر امکان گره

(1) - الکافی: 88 / 5؛ «حَمَّادُ بْنُ عَثْمَانَ عَنِ الْحَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

مستدرک الوسائل: 54 / 13، حدیث 14727؛ «فَقَعُ الرِّضَا، عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْلَمَ أَنَّ نَفَقَتَكَ عَلَى نَفْسِكَ وَ عِيَالِكَ صَدَقَةٌ وَ الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ مِنْ حِلِّ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

(2) - فرقان (25): 23؛ «غباری پراکنده.»

(3) - إرشاد القلوب إلى الصواب: 1 / 70؛ «وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَرْفَعُ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ وَ مَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَ مَلْبَسُهُ حَرَامٌ فَأَيُّ دُعَاءٍ يُسْتَجَابُ لَهُذَا وَ أَيُّ عَمَلٍ يُقْبَلُ مِنْهُ وَ هُوَ يُنْفِقُ مِنْ عَزْرِ حِلٍّ إِنْ حَجَّ حَرَامًا وَ إِنْ تَصَدَّقَ تَصَدَّقَ بِحَرَامٍ وَ إِنْ تَزَوَّجَ تَزَوَّجَ بِحَرَامٍ وَ إِنْ صَامَ أَفْطَرَ عَلَى حَرَامٍ فَيَا وَيْحُهُ مَا عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الطَّيِّبَ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.»

إرشاد القلوب إلى الصواب: 1/69؛ «وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى جَسَدٍ عُذِّي بِالْحَرَامِ.

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِي مَنْ أَكَلَ مَالَ امْرَأَةٍ حَرَامًا.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَشْتُمُ رِيحَ الْجَنَّةِ جَسَدٌ نَبَتَ عَلَى الْحَرَامِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 91

خوردنش نباشد، اگر من ده هزار مرتبه هم بگویم «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» کار من بی پاداش است. وقتی به «اللَّهُ» گره نخورد، به رحمان و رحیم هم گره نمی خورد.

مبارزه با نفس پهلوان

در عصر صفویه، اصفهان پایتخت بوده است، در آن زمان یکی از چهره‌های مهم پایتخت، پهلوان شهر است. بازوبند و نشان دارد، آبروی دولت و پایتخت است. فرهنگ پهلوانی در آن زمان حاکم بود. بیرون اصفهان پهلوانی پیدا شد، همه شهرها را رفته و با همه کشتی گیرها، کشتی گرفته بود، پشت همه را به خاک خوابانده، از همه آنها امضاء گرفته، که ما زمین خورده ایشان هستیم، تنها شهری که مانده، اصفهان بود، به اصفهان می آید، به دولت اعلام می کند که حاضریم با همه کشتی گیران اصفهان کشتی بگیریم. پشت همه را به خاک می زند، فقط يك پهلوان مانده است که صبح روز جمعه، دولتی‌ها و حاکم صفوی هم می خواهند در ایوان عالی قاپو کشتی را تماشا کنند. پهلوانی که به اصفهان آمده، در همان میدان نقش جهان، اتاکی گرفته بود. يك روز قبل از مسابقه بیرون آن اتاق و حجره نشسته بود، دید پیرزنی عصا زنان، با قدخمیده، يك سینی حلوا دستش است، به هر کس که می رسد می گوید: مادر بخور دعا کن. به این پهلوان رسید، پیرزن پهلوان را نمی شناخت، فکر کرد یکی از کاسب‌های میدان نقش جهان است، به او گفت:

مادر يك لقمه از این حلوا شب جمعه‌ای بخور و دعا کن. پهلوان گفت: مادر چه مشکلی داری؟ گفت: پسر من پهلوان پایتخت است، زندگی من و دو خواهر و دو سه خانواده را با درآمد پهلوانی می دهد، پهلوانی به شهر ما آمده و می گویند پشت همه را به خاک خوابانده است، اگر پشت بچه مرا به خاک برساند، فرزندم پهلوانی پایتخت را از دست می دهد، حقوق پسر من قطع می شود و بسیاری از افراد به

تواضع و آثار آن، ص: 92

مشکل دچار می شوند. گفت: مادر دعا می کنم.

پهلوان گفت: خدایا عمری است ما برای هوای نفس خود، کشتی گرفتیم، فردا می خواهم برای تو کشتی بگیرم. برای خدا می شود فوتبال و والیبال بازی کرد.

وقتی انسان می خواهد از خانه بیرون بیاید، نیت کند که همه اعمال او برای خدا باشد.

فردا با هم دیگر روبه رو شدند، مقداری با پهلوان پایتخت کشتی گرفت، گفت:

خدایا دیروز با تو يك قرار داشتم، هنگامی که پشت مرا به خاک می رساند، به خاطر او هورا می کشند، و آبروی من می ریزد، آبروی ریخته مرا تو بر می داری؟

پهلوان بدن خود را شل کرد و پشتش به خاک رسید. مادر پهلوان و خود پهلوان پایتخت، بسیار خوشحال شدند. وقتی هم کشتی تمام شد، عده ای هم می گفتند:

پهلوان پهلوان همین بود. این انسان شریف بعد از کشتی، هر افتاده ای را با دعای خود بلند می کرد و بعد هم به تدریج اهل حال شد، اسمش را ولی گذاشتند، اصل شناسنامه او پوریا بود، پوریای ولی شد، یعنی این شخص از اولیای خدا است، کارش ماندگار شد. اکنون قبر او در یکی از شهرهای ایران است، شب های جمعه سر قبرش بسیار شلوغ است، مردم می روند نذر می کنند و پول می ریزند و طلب حاجت می کنند. اگر نیت لله باشد، نیت هم لله می شود.

«إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا» «1»

انسان های مؤمن در حالی که در کمال گرسنگی هستند اما نان خود را در راه خدا می دهند، اگر مشکلی برای مردم پیدا می شد، مشکل آنها را حل می کردند.

يك روز مردم به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند، علی علیه السلام در را باز کرد، گفتند:

علی جان، از وقت باران گذشته، زمین ها و باغ ها نابود می شود، حضرت رو به فرزندش حسین علیه السلام کرد و فرمود: حسین جان! بیا مشکل مردم را حل کن،

(1) - انسان (76): 9؛ « [و می گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.»

تواضع و آثار آن، ص: 93

امیرالمؤمنین علیه السلام می داند که راه بین ابی عبدالله و راه خدا يك راه میانبر است، دیدند ابی عبدالله علیه السلام رو به پروردگار کرد. اشک روی صورت مبارك ایشان جاری شد. برای مردم از پروردگار طلب باران کرد. يك ساعت طول نکشید که خبر دادند نهرها و گودالها پر از آب شده، باغها و زمینها سیراب شدند، همه از امیرالمؤمنین و ابی عبدالله علیهم السلام خداحافظی کردند و رفتند، حتماً هم به دلشان گذشت با این محبتی که حسین به ما کرد، انشاء الله تلافی می کنیم. «1» همین مردم تلافی کردند و در روز عاشورا وقتی که بچه شش ماهه را بغل گرفت.

به تلافی باران آن روز، با تیر سه شعبه زهرآلود، گلوی بچه شش ماهه را هدف قرار دادند.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - بحار الأنوار: 187 / 44؛ «عُيُونُ الْمُعْجَزَاتِ، لِلْمُرْتَضَى رَحْمَةُ اللَّهِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - / فَشَكَوْا إِلَيْهِ إِمْسَاكَ الْمَطَرِ وَ قَالُوا لَهُ اسْتَسْقِ لَنَا - / فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فُمْ وَ اسْتَسْقِ فَقَامَ - / وَ حَمِدَ اللَّهُ وَ أَنْتَنِي عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَيَّ - / وَ قَالَ اللَّهُمَّ مُعْطِي الْخَيْرَاتِ وَ مُنْزِلَ الْبَرَكَاتِ - / أَرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَاراً وَ اسْقِنَا عَيْثاً مِعْزَاراً - / وَ اسْعَا عَدَقاً مُجَلَّلًا سَحّاً سَفُوحاً - / فِجَا جَا تُنْفَسُ بِهِ الضَّعْفَ مِنْ عِبَادِكَ - / وَ تُحْيِي بِهِ الْمَيِّتَ مِنْ بِلَادِكَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ - / فَمَا فَرَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ دُعَائِهِ حَتَّى غَاثَ اللَّهُ تَعَالَى عَيْثاً بَعْتَةً - / وَ أَقْبَلَ أَعْرَابِيٌّ مِنْ بَعْضِ نَوَاحِي الْكُوفَةِ - / فَقَالَ تَرَكْتُ الْأُودِيَةَ وَ الْأَكَامَ يَمْوُجُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ.»

تواضع و آثار آن، ص: 94

پی نوشتها

همهانگی بین انسان و پروردگار

7

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 99

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

مجموعه اعمالی که از انسان ظهور پیدا می کند، چه عبادت حق باشد و چه خدمت به خلق، و چه به کارگرفتن حسنات اخلاقی در روابط مردم با یکدیگر، هنگامی است که صورت عمل، با طرح و نقشه حق هماهنگ باشد؛ یعنی با برنامه های فقهی برابری کند، فقهی که در بیش از پانصد آیه قرآن مطرح است، و نزدیک به هشتاد و دو عنوان فقهی در کتب فقهای بزرگ مطرح است. باطن عمل هم با نیت خالص و فی سبیل الله صورت بگیرد و نهایتاً عمل، عملی باشد که با پروردگار عالم معامله شود، این عمل از نظر دین، عمل کامل و جامع است، آن کسی که این عمل را انجام می دهد، یقیناً تکلیف الهی خود را ادا کرده است، و از نظر فقهی تکلیفی برعهده او نیست، که فردای قیامت از او بخواهند و دادگاهی برای او تشکیل دهند.

دین الهی بر عهده او بوده و به تعبیر عالمانه، حَقّ اولوهیت و ربوبیتی که از جانب پروردگار به عهده او بوده به عنوان عبد، ادا کرده است. این عمل ادا شده، در منزل دیگری قرار می گیرد که قرآن کریم از آن منزل، به منزل قبول تعبیر کرده است.

تواضع و آثار آن، ص: 100

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» «1»

مراتب تقوا

تقوا مراتب مختلفی دارد، يك مرتبه آن هم همین مرتبه عمل است. عمل براساس فقه و نیت خالص، از مراتب تقوا است و باعث می شود عمل به منزل قبول حق برسد و مورد پذیرش پروردگار عالم قرار بگیرد.

بعد از اینکه عمل را قبول کردند، این عمل را در دنیا طبق آیات قرآن کریم به رحمانیت حق وصل می کنند؛ یعنی خدای مهربان پاداشی برای آن قرار داده است، به این عمل در دنیا پاداش می دهند، پاداش های این عمل هم مختلف است، این طور که از آیات قرآن و از روایات استفاده می شود، پاداش چنین عمل کننده ای آبرو در میان مردم و محبوبیت در قلوب اهل ایمان است، پاداش چنین عمل کننده ای وسعت و گشایش رزق، طهارت باطن و آمرزش گناهان گذشته در دنیا است؛ یعنی نمی گذارم پرونده گناه به آخرت منتقل شود. همین جا پروردگار عالم از برکت این عمل جامع و کامل، گناهان گذشته عبد را می آمرزد. «2»

نماز اول وقت، خاموش کننده آتش جهنم

وقتی که نزدیک وقت نماز می شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردم می فرمودند:

برخیزید حرکت کنید و به این نماز اول وقت رو بیاورید، برای اینکه آتش های افروخته شده از گناهانتان را با انجام این عبادت خاموش کنید. بعد از اینکه این عمل جامع و کامل را قبول کردند؛ چون زمینه ای برای رد عمل وجود ندارد. عمل وقتی که صورت ظاهرش الهی است، صورت باطنش هم الهی می شود، ادای تکلیف قطعی، قبول شدنش و وصل شدن آن به رحمانیت پروردگار عالم در دنیا قطعی است و در آخرت هم عمل به رحیمیت پروردگار وصل می شود، که جلوه

(1) - مائده (5): 27؛ «خدا فقط از پرهیزکاران می پذیرد.»

(2) - الکافی: 35 / 1، حدیث 6؛ «حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا فَقِيلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ.»

و نیز در الکافی: 44 / 1، حدیث 2؛ «جَابِرٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عِلْمَ وَ الْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.»

و نیز الکافی: 1/70، حدیث 7؛ «يُونُسَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ مَا عُمِلَ بِالسُّنَّةِ وَ إِنَّ قَلَّ.»

تواضع و آثار آن، ص: 101

این رحیمیت، بهشت و رضوان، من الله أكبر است.

وفای به عهد پروردگار

در این زمینه از سوره مبارکه توبه يك آیه را عنایت کنید:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» «1»

خیلی آیه عجیبی است که خدا به مردان و زنان با ایمان، که در دنیا زندگی می کنند و هنوز عمرشان خاتمه پیدا نکرده و وارد عالم دیگر نشدند، به جای اینکه به مؤمنین و مؤمنات بگوید وعده می دهم، می گوید: وعده دادم و تمام شد، وعده پروردگار هم با وفای به عهد همراه است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» «2»

دلیلی ندارد که پروردگار عالم خلف وعده کند.

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

خصوصیات مؤمن و وعده بهشت

البته در آیات دیگر می گوید: مؤمن کیست؟ در آیات دیگر شرح می دهد مؤمن آن انسانی است که خدا، قیامت، فرشتگان، پیغمبران و کتاب های آسمانی را باور دارد و اهل عمل و اخلاق هم می باشد. در آیات قرآن اعمال و اخلاق مؤمنین را هم بیان می کند.

ظاهراً در آیه سوره بقره، مردان و زنان با ایمانی که دارنده عمل صالح و اخلاق حسنه هستند، ده خصوصیت اخلاقی دارند، من بهشت را به آنها وعده دادم که از زیر درختان و قصرها نهرها جاری است. این يك وعده است.

«و مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ» «3»

(1) - توبه (9): 72؛ «خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت‌هایی را وعده داده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؟»

(2) - آل عمران (3): 9؛ «مسلماً خدا خلف وعده نمی‌کند.»

(3) - توبه (9): 72؛ «و نیز سراهای پاکیزه‌ای را در بهشت‌های ابدی [وعده فرموده] و هم‌چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت‌ها] بزرگ‌تر است؛ این همان کامیابی بزرگ است.»

تواضع و آثار آن، ص: 102

به آنها مسکن‌های پاکیزه و با آرامش، در بهشت‌های جاویدان وعده دادم:

«و رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»

رضوان از بهشت و مسکن‌های طیبه بالاتر و بهتر است. در پایان آیه هم می‌فرماید:

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

یعنی تحقق وعده پروردگار و رسیدن مکلف به جنات و به مسکن و به رضوان من الله اکبر، که پروردگار بی‌نهایت، که با صفت عظیم از آن یاد کرده است، چیست؟

عاقبت بدگمانی به پروردگار

بنابراین هیچ مؤمنی نباید نسبت به اعمالش که عمل کامل و جامع انجام داده، نگرانی داشته باشد، و نباید نسبت به دنیا و آخرت خود، دچار بدگمانی به پروردگار شود. من يك عمر زحمت کشیدم و پاك زیستم، اخلاق حسنه داشتم، اما فکر

نمی‌کنم کار ما به جایی برسد که در روز قیامت مورد لطف قرار بگیریم. اگر چنین حالی در باطن انسان قرار بگیرد، این قدر این حال مورد نفرت خدا است که در روایات ما آمده است که گاهی کار بدگمان به جایی می‌رسد که در نجات را به روی خود می‌بندد. انسان نباید به خدای مستجمع جمیع صفات کمال، که الله است، به خدای رحمان که در مهربانی او بخشندگی وجود دارد و خدای رحیم که بهشت‌ها و مساکن طیبه و رضوان من الله اکبر را وعده داده، بدگمان باشد، اینجا جای بدگمانی نیست. «1» بدگمان در حقیقت می‌خواهد خدا را نامهربان معرفی کند. بدگمان می‌خواهد خدا را یک خدایی که بنا ندارد مزد زحمت بنده‌اش را بدهد معرفی کند. لذا در

(1) - «ان الله سبحانه يقول للظالمين بالله «ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا».

إرشادالقلوب: 110 / 1؛ «و قال أمير المؤمنين عليه السلام الثقة بالله و حسن الظن به حصن لا يتحصن به إلا كل مؤمن و التوكل عليه نجات من كل سوء و حرز من كل عدو.

و قال الصادق عليه السلام و الله ما أعطي مؤمن خير الدنيا والآخرة إلا بحسن الظن بالله و رجائه له و حسن خلقه والكف عن أعراض الناس فإن الله تعالى لا يعذب عبدا بعد التوبة و الاستغفار إلا بسوء ظنه و تقصيره في رجائه و سوء خلقه و اغتيا به للمؤمنين.»

تواضع و آثار آن، ص: 103

روایت بسیار مهم ما که قسمتی از آن در جلد یازدهم «وسائل الشیعه» نقل شده، در قیامت دستور می‌دهند که انسان را با پرونده کامل به جهنم ببرند، به پروردگار می‌گویند: من که گناهی مرتکب نشدم، من که همه فرمانهای تو را اجرا کردم، من که اهل عبادت رب و خدمت به خلق بودم، به چه علت حکم به جهنم بردن من را صادر کردی، خطاب می‌رسد من باگمان خودت با تو معامله می‌کنم، در دنیا به من سوء ظن داشتی، من با همان حالت با تو معامله می‌کنم. «1»

ارزش حسن ظن به پروردگار

اینجا جای امید به پروردگار و طمع به محبت و عنایت پروردگار است، در حالی که انسان هر روز و هر شب در حد خودش عمل جامع و کامل انجام می دهد باید گمانش به پروردگار گمان درست و خوبی باشد، یعنی حسن ظن داشته باشد. به قدری حسن ظن مهم است که در کتاب «وسائل» و «بخارالانوار» آمده است. این روایت را در مدارک گوناگون دیده ام، خطاب می رسد گناهکار را به جهنم ببرید، در حالی که او را به جهنم می برند، یکی دو بار بر می گردد و به پشت سر خود نگاه می کند، خطاب می رسد دنبال چه می گردی، عرض می کند من فکر نمی کردم که با این رحمت بی نهایت، حکم به جهنم رفتن من بدهی، من فکر می کردم وقتی با تو برخورد کنم، از من گذشت کنی، مطلب بسیار زیبایی است، به پروردگار باید حسن ظن داشت، می داند که گناهکار اهل جهنم است، می داند که بدکار اهل جرمه است، دروغ و کلک او را به جای حرف راست حساب کنید و او را به جهنم نبرید؛ «2» یعنی این قدر گمان خوب به پروردگار ارزش دارد، که پروردگار عالم، مطلب این بنده اش را در صحرای محشر قبول می کند.

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ

(1) - بحار الأنوار: 366 / 67، باب 59، حدیث 15؛ « [الكافي] ابن بَرِيعٍ عَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَحْسَنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِذَا خَيْرًا فَخَيْرًا وَ إِذَا شَرًّا فَشَرًّا.

و قال رسول الله يقول الله عز و جل أخرجوا من النار من كان في قلبه مقدار حبة من خردل إيماناً ثم يقول و عزَّي و جلالي لا أجعل من آمن بي ساعة من ليل أو نهار مع من لم يؤمن بي.»

(2) - عدة الداعي و نجاح الساعي: 148؛ وسائل الشيعة: 232 / 15، حدیث 20356؛ «و رُوِيَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا حَاسَبَ الْخَلْقَ يَبْقَى رَجُلًا قَدْ فَضَلَتْ سَيِّئَاتُهُ عَلَى حَسَنَاتِهِ فَتَأْخُذُهُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ يَلْتَفِتُ فَيَأْمُرُ اللَّهَ تَعَالَى بِرَدِّهِ فَيَقُولُ لَهُ لِمَ تَلْتَفِتُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا كَانَ هَذَا حُسْنٌ ظَنِّي بِكَ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَلَائِكَتِي وَ عَزَّي وَ جَلَالِي مَا أَحْسَنَ ظَنَّهُ بِي يَوْمًا وَ لَكِنْ انْظُرُوا بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ لِإِدْعَائِهِ حُسْنَ الظَّنِّ بِي.»

تواضع و آثار آن، ص: 104

هُوَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ» «1»

روایت بسیار مهمی را از جلد دوم کتاب شریف «اصول کافی» درباره عمل جامع و کامل برای شما مطرح می‌کنم. روایت از وجود مبارك حضرت باقر العلوم علیه السلام با سلسله سند نقل شده است. امام باقر علیه السلام از قول پروردگار نقل می‌کند. چرا پروردگار در کلام خود پنج قسم خورده‌اند؟ زیرا مطلب بسیار مهم بوده که پروردگار عالم در مقدمه گفتارشان پنج قسم خورده‌اند، «وعزتی و جلالی وعظمتی و بهائی وعلو ارتفاعی» به عزت، جلال، عظمت، نورانیت و به بلندی مقام خدایی و الهیت سوگند، که قسم بالاتر از اینها نیست.

مقدم کردن خواسته خود بر خواسته خدا

سوگند برای چیست؟

«لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَائِي عَلَى هَوَاهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا» **2**» به عزت، جلال، عظمت و نورانیت و به بلندی مقام الوهیت و ربوبیت و خدایی قسم، در زندگی دنیا، بنده‌ای از بندگان من، خواسته‌های مرا بر خواسته‌های خودش ترجیح نمی‌دهد، مثلاً در عبادت، دلش می‌خواهد که همه بفهمند او عبادت می‌کند ولی چون من با ریا موافق نیستم، خواسته مرا مقدم می‌کند و عبادت انجام می‌دهد، خدمت به مردم می‌کند، اما دلش می‌خواهد چهره شود.

ولی من به او می‌گویم به من خدمت کن، خواسته مرا در همه امور دنیایی مقدم می‌کند، «فی شئی من أَمْرِ الدُّنْيَا» خواسته‌های مرا بر خواسته‌های خودش مقدم می‌کند و عملی که انجام می‌دهد عملی جامع و کامل به دست می‌آید. من در مقابل کار او چه عکس‌العملی نشان می‌دهم، اول «جَعَلْتُ غِنَاهُ فِي نَفْسِهِ» بی‌نیازی او را در

(1) - توبه (9): 72؛ «خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت‌هایی را وعده داده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؟ در آن جاودانه‌اند، و نیز سراهای پاکیزه‌ای را در بهشت‌های ابدی [وعده فرموده] و هم‌چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت‌ها] بزرگ‌تر است؛ این همان کامیابی بزرگ است.»

(2) - الکافی: 137/2، حدیث 2؛ «ابن سنان عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام قال قال الله عز وجل وعزتي و جلالی و عظمتی و بهائی و علو ارتفاعی لا يؤثر عبد مؤمن هوائی علی هوائی فی شئی من أمر الدنيا إلا جعلت غناه في نفسه و همته في آخرته و ضمنت السماوات و الأرض رزقه و كنت له من وراء تجارة كل تاجر.»

الکافی: 137/2، حدیث 1؛ «أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَفْضُلُ عَلَيَّ مَا يَفْضُلُ عَلَيَّ وَ عَزَّيَّتِي وَ جَلَّالِي وَ عَظَمَتِي وَ عُلُوِّي وَ اِرْتِفَاعَ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَى نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضِعْفَهُ وَ ضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تَحَاوِرَةِ كُلِّ تَاجِرٍ.»

تواضع و آثار آن، ص: 105

خودش قرار می‌دهم، تا مجبور باشد به وسیله مردم بی‌نیاز شود، هر روز آبرو مایه بگذارد، گردن کج کند، دنبال پارتی و مقام برود، نمی‌گذارم بندهام خلأ حس کند که برای پر کردن خلأ، گردن کج کند و آبرو مایه بگذارد و دست دراز کند.

شاعری گفت: قصیده‌ای در مدح حضرت رضا علیه السلام گفته بودم، با خط خوب روی کاغذ عالی نوشتم و گفتم بروم و برای حاکم خراسان بخوانم و حاکم خراسان بالاخره با شنیدن این قصیده، پول خوبی به من می‌دهد. در راه که می‌رفتم، به خودم گفتم مرد حسابی، این قصیده را در مدح حضرت رضا علیه السلام گفتم، به حاکم چه ربطی دارد. باید برای خود حضرت رضا علیه السلام بخوانی. برو برای خودش بخوان. یا حضرت رضا علیه السلام بعد از شنیدن این قصیده، طبق عقیده شیعه:

«أَنْتَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَشْهَدُ مَقَامِي»

آیا عنایتی می‌کند؟ یا در آخرت جبران می‌کند. اینها کسی را از در خانه خود ناامید بر نمی‌گردانند.

حاجی از مکه برگشته بود، خراسان آمد، در خانه حضرت رضا علیه السلام را زد، امام علیه السلام اجازه ندادند که در را باز کنند، چون صدای در را می‌داند که مال کدام دست و کدام نیت است؟ خودش پشت در آمدند، گفت: حاجی هستم و از سفر برگشته‌ام، این سبیل شدم، یعنی مخارجم تمام شده است، در شهر خود، وضع مالی من خوب است، در این شهر، نمی‌خواستم به کس دیگر مراجعه کنم، پولی به من بدهید، وقتی به شهر خودم برگشتم پول را برای شما می‌فرستم.

این شخص از مکه برگشته تا جمال شما را زیارت کند، همه مکه می‌روند و دلشان می‌خواهد همه پول خود را خرج کنند و به کریلا بروند، شما که الان زنده و در دنیا هستی، در را باز می‌کردی و اجازه می‌دادی که نگاهی به جمال مبارك شما بیندازد، فرمود: این شخص آبرو دارد، اگر مرا می‌دید خجالت می‌کشید و عمل من

تواضع و آثار آن، ص: 106

از بین می‌رفت.

عمل باید بی‌عیب باشد. سالم، صاف، جامع و کامل باشد، وقتی بنده من عمل کامل انجام داد:

«جعلت غناه فی نفسه»

طوری با باطنش معامله می‌کنم که احساس بی‌نیازی کند.

گفتن شعر در حرم امام رضا علیه السلام و گرفتن حاجت

از وسط راه برگشت و به حرم حضرت رضا علیه السلام رسید، گفت: یابن رسول الله ببخشید، ما راه را اشتباه رفتیم. من می‌خواستم این قصیده را نزد حاکم و استاندار ببرم، متوجه اشتباهم شدم. این قصیده را برای شما گفتم، و باید نزد شما بخوانم، یابن رسول الله شعر مرا گوش بده. آن شخص شعر را خواند. کسی در حال زیارت بود، این فرد با صدای خوبی قصیده را می‌خواند، آن زائر گفت: عجب مدح جالی است، حالا ببینید چگونه حضرت رضا علیه السلام مشکل را حل می‌کند. این شخص باید قصیده را بخواند و يك اهل حالی باید در حال زیارت باشد، قصیده را بشنود و حال زیارتش بیشتر شود، به پول آن زمان، شش تومان به این شاعر داد و سریع لابه لای جمعیت خودش را گم کرد. وقتی شاعر پول را دید، متوجه شد که مخارج دو سه ماه او است. از حضرت رضا علیه السلام تشکر کرد و گفت: از این به بعد هم هر کاری کردم می‌آیم و به شما ارائه می‌کنم، من اشتباه کردم که نزد حاکم می‌رفتم. زیارت کرد و از حرم بیرون آمد، وارد مسجد گوهرشاد شد، یکی از اولیای خدا می‌خواست حرم برود، به شاعر گفت: شش تومانی که امروز حضرت رضا علیه السلام به تو حواله کرده، ده برابر می‌خرم، شش تومان را داد، شصت تومان گرفت، دید خرج سه چهار سال او تأمین شده است، شاعر به حضرت رضا علیه السلام گفت: من غلط کردم

تواضع و آثار آن، ص: 107

که در خانه غیر از شما می‌رفتم. من از این به بعد هر مشکلی داشتم می‌آیم و به خودتان می‌گویم.

«جعلت غناه فی نفسه» او را از همه می‌بُرم و بعد يك حالی به او می‌دهم که ببیند به منبع بی‌نهایت وصل است، دیگر احساس خلأ و کمبود نکند.

عنایت بی‌کران پروردگار به مؤمن

دوم:

«و جعلتُهُ هَمَّتَهُ فِي آخِرَتِهِ»

با این اعمال خوبی که انجام داده، متوجه آخرتش می‌کنم، یعنی او را از سنگینی محبت دنیا و مادی‌گری نجات می‌دهم که در دنیا برای ساختن آخرت زندگی پاکیزه‌ای داشته باشد.

«وَضَمَّنْتُهُ لِهَ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ»

تمام آسمان و زمین را ضامن روزی او قرار می‌دهم، می‌گویم که از همه جا برای بندهام بیارد. در روایت و تجربه هم ثابت شده است.

در شهری منبر می‌رفتم به يك نفر گفتم: خرج به این سنگینی را از کجا تأمین می‌کنی، خرج درمانگاه، بیمارستان، کتابخانه، طلبه‌ها و مراجعات مردمی را از کجا تأمین می‌کنی، زمانی که من این سؤال را کردم، ده سال قبل بود، شاید ایشان در ماه ده میلیون تومان پرداختی داشتند. اما خودش در يك خانه تیرچوبی با يك زندگی و لباس معمولی زندگی می‌کرد، الان هم همانطور زندگی می‌کند. جوابی که داد محصول آیات و روایات بود.

«مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» «1»،

«وَضَمَّنْتُهُ لِهَ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ» گفت: فلانی من دنبال پول نمی‌روم، پول دنبال

(1) - طلاق (65): 2-3؛ «و هر که از خدا پروا کند، خدا برای او راه بیرون شدن [از مشکلات و تنگناها را] قرار می‌دهد* و او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد.»

تواضع و آثار آن، ص: 108

من می‌دود. گفتم: چگونه پول دنبال شما می‌دود، گفت: اگر مدتی کنار من باشی متوجه می‌شوی. مثلاً شب که به خانه می‌روم، همسرم می‌گوید: چهار پنج کیسه، نصف گونی، اسکناس آورده‌اند و گفتند: به حاج آقا بدهید، رسید هم نمی‌خواهد.

معرفی هم نمی کند.

آسمانها و زمین را ضامن رساندن روزی به او قرار می دهم:

«وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ»

همه تاجرها کنار بروند، خود من برای او تجارت می کنم. چگونه خدا برای انسان تجارت می کند، این قدر زمینه های توفیق را برای انسان فراهم می کند، که انسان با فراهم شدن آن زمینه های توفیق، این قدر کار خیر از او سر می زند که در روز قیامت به او می گویند: هر تعدادی را که می خواهی شفاعت کن؛ زیرا نزد ما آبرو و مایه داری.

این عمل نتیجه اتصال به الله و رحمان و رحیم می باشد، به ما سفارش کردند که در هیچ کاری بدون **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** وارد نشوید، یعنی بدون اتصال دادن خود به اولوهیت و رحمانیت و رحیمیت وارد هیچ کاری نشویم. او مهربان عجیبی است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

تواضع و آثار آن، ص: 109

پی نوشتها

8 حقیقت اعمال انسان

دوام و ثبات اعمال انسان

8

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 113

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

طبق آیات قرآن و روایات و اخبار اهل بیت علیهم السلام و تحقیقات گروهی از دانشمندان الهی در شرق و غرب عالم، در قدیم و جدید عالم، آنچه که برای انسان باقی می ماند و دوام دارد و همیشگی است، عمل انسان است. هر چند این عمل، عمل صالح و یا عمل زشت باشد. دوام، پابرجایی و ثبات این عمل و جاوید بودن این عمل قطعی و یقینی است که روایات و اخبار بسیاری بر آن گواه و شاهد است.

معنای عمل و کیفیت و ماهیت آن

عمل چیست؟ و چه کیفیت و ماهیتی دارد؟ درباره عمل، علاوه بر آیات قرآن و روایات، کتابهای زیادی نوشته شده است. کتابهای پرقیمتی که محور بحث آن عمل و دانش و علم است که در ضمن مطالعه این گونه کتابها، انسان به معجزه بودن قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام پی می برد، که پانزده قرن قبل در يك شهر قدیمی و بدون مدرسه، شهری که يك نفر قلم به دست نداشته، شهری که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: يك نفر هنر نوشتن نداشت، شهر مدینه «1» که عقب افتاده تر از مکه «2» بود، چون دور از رفت و آمد کاروانها و ملتها بود. قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام يك سلسله حقایقی را در رابطه با عالم، موجودات، انسان، گذشته

(1) - لغت نامه دهخدا: 54 / 34

شهر مدینه: از شهرهای مهم عربستان سعودی است. این شهر پس از مهاجرت پیغمبر اسلام از مکه به آنجا، موقعیت خاصی پیدا کرد و نامش از یثرب به مدینه النبی تبدیل یافت، مرقد حضرت رسول در این شهر است و مطاف و زیارتگاه مسلمانان جهان است. فاصله آن تا بحر احمر 175 کیلومتر و با جده 425 کیلومتر است. مدینه در واحه ای قرار گرفته که آب آن نسبتاً فراوان است. بدین جهت میوه و غلات فراوان در آنجا کاشته می شود. در عصر پیغمبر و ابوبکر و عمر و عثمان و آغاز خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام - پیش از آنکه آن حضرت کوفه را مقر حکومت سازد - مرکز خلافت اسلامی بود. در حکومت امویان حکام مدینه از جانب خلیفه تعیین می شدند و در عصر عباسی نیز تا سال 428 ه. ق. که محمد بن عبدالله طاهر از جانب المستعین به حکومت آن شهر تعیین شده بود جزء متصرفات عباسیان به شمار می آمد.

از سال 250 تا سال 923 که حکومت عثمانی آن شهر را تصرف کرد علویان از خانواده بنوالاحیضر و بنو مهنا حکومت آن جا را به دست گرفتند. در سال 1219 وهابیان آن را تصرف کردند لکن محمد علی والی مصر به سال 1227 آن شهر را از ایشان پس گرفت. در سال 1335 ه. ق. نیروهای شریف مکه بر آنجا دست یافت و در سال 1343 ه. ق. (1924 م) ابن سعود آن را تصرف کرد و جزو دولت عربستان سعودی گردید. نام‌های دیگر مدینه عبارت است از: مدینه السماء، مدینه مشرفه، مدینه الرسول، مدینه النبی، مدینه منوره، مدینه طیبه، مدینه مکرمه، حرم الرسول، دار المجره، قرية الانصار، اثرب، یثرب، یندد، تید، نیدد، نیدر، موفیه، بحیره، طیبه، مسکینه، طابه، محبه، محبوبه، محببه، حبیبه، مرحومه.

(2) - لغت نامه دهخدا: 1011 /35

شهر مکه: ام القرى، بکه.

شهر مقدس اسلامی در کشور عربستان سعودی در منطقه حجاز که مسجدالحرام و خانه کعبه شرفها الله در آنجاست. در 80 کیلومتری شرق جده و در دره تنگی که محاط کوه‌های بلندی است واقع شده است. ارتفاع آن از سطح دریا 330 متر است. تاریخ بنا و آبادانی آن به زمان حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزند او اسماعیل علیه السلام باز می‌گردد. این شهر که زیارتگاه و قبله مسلمانان جهان است در ایام جاهلیت نیز مرکز عبادت اصنام و یکی از مراکز مهم بازرگانی عربستان در قبل از اسلام بود. اما پس از تأسیس حکومت امویان در دمشق اهمیت تجاری خود را از دست داد. در اوایل قرن چهارم هجری قرامطه آن را خراب کردند و عثمانیان در اوایل قرن دهم به آنجا دست یافتند. بین سالهای 1218 و 1228 ه. ق. به دست وهابیان افتاد و شریف حسین به سال 1335 ه. ق. استقلال آن را اعلام و خود را پادشاه حجاز نامید و به سال 1343 مکه به قبضه تصرف ابن سعود درآمد و از آن زمان تا امروز خاندان وی در حجاز سلطنت دارند و امور مکه در عهده آنان است.

ناصر خسرو در صفت شهر مکه آرد: شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است بلند و هر جانب که به شهر روند تا به مکه برسند نتوان دید و بلندترین کوهی که به مکه نزدیک است کوه ابوقبیس است و آن چون گنبدی گرد است چنانکه اگر از پای آن تیری بیندازند بر سر رسد و در مشرقی شهر افتاده است چنانکه در مسجد حرام باشند به دی ماه آفتاب از سر آن برآید ... و این عرصه که میان کوه است شهر است ... و مسجد حرام به میانه آن فراخنای اندر است و گرد برگرد مسجد حرام شهر است و کوچه‌ها و بازارها و هر کجا رخنه به میان کوه در است، دیوار باره ساخته‌اند و دروازه بر نهاده ... و از مسجد حرام بر جانب مشرق بازاری بزرگ کشیده است از جنوب سوی شمال و بر سر بازار از جانب جنوب کوه ابوقبیس است و دامن کوه ابوقبیس «صفا» است و آن چنان است که دامن کوه را همچون درجات بزرگ

کرده‌اند و سنگها به ترتیب رانده که بر آن آستانها روند خلق و دعا کنند و آنچه می‌گویند صفا و مروه کنند آن است و به آخر بازار از جانب شمال کوه مروه است و آن اندک بالای است و بر او خانه‌های بسیار ساخته‌اند و در میان شهر است و در این بازار بدونند از این سر تا بدان سر و چون کسی عمره خواهد کرد از جای دور آید به نیم فرسنگی مکه هر جا میلها کرده‌اند و مسجدها ساخته که عمره را از آنجا احرام گیرند ...

هوای مکه عظیم گرم باشد و آخر بهمن ماه قدم خیار و بادرنگ و بادبجان تازه دیدم آنجا ... و پانزدهم فروردین قدم انگور رسیده بود ... و اول اردیبهشت خریزه فراوان رسیده بود و خود همه میوه‌ها به زمستان، آنجا یافت شود و هرگز خالی نباشد. (از سفرنامه ناصر خسرو، چاپ برلین ص 97-101). و رجوع به همین مأخذ و معجم البلدان و نزهة القلوب چاپ لیدن ص 1-15 و دایرة المعارف فریدوحدی و الموسوعة العربیة شود.

تواضع و آثار آن، ص: 114

جهان، ساختمان جهان و آینده جهان مطرح می‌کنند که تا الان آن مطالب مطرح شده در قرآن و روایات جلوتر از علم است، نه مطابق و هماهنگ با علم، بلکه تا اکنون فراتر بوده است و قطعاً تا قیامت همین‌طور خواهد بود و عجیب این است خبرهایی که تاکنون این بزرگواران دادند، تحقق پیدا کرده است که دلیل بر این است، خبر آنها با صدق یکی است، به ما خبر دادند که علم و دانش اگر عناوینش از «الف» تا «باء» باشد، «الف» آن علم را از زمان آدم تا روز ظهور امام دوازدهم علیه السلام انسان‌ها با کمک عقل، بحث، تجربه، مطالعه و تحقیق در اختیار دارند، از «باء» تا «یاء» را به تنهایی دوازدهمین امام می‌آید و اعلام می‌کند، حالا علم، چشمه و دریای عظیمی است، عقول مردم از هر زمانی پخته‌تر است، خستگی مردم از فساد هر زمانی بیشتر است، با ظهور علم از ایشان و پختگی عقل و خستگی از فساد، سفره عدالت به وسیله ایشان، همه جهان را خواهد گرفت.

از آیات و روایات ما، درباره عمل، پنج حقیقت را ملاحظه می‌کنیم.

پنج حقیقت در اعمال انسان «1»

حقیقت اول:

يك حقيقت فكر است، فرقی نمی‌کند که فكر صحيح يا باطل باشد، مستقيم يا انحرافی باشد.

حقيقت دوم:

خارج شدن سکون و آرامش باطن به حرکت است که به تعبیر ساده، بعد از اینکه فکر، به يك شیء تعلق پیدا کرد، انسان درونش بی‌قرار و بی‌تاب می‌شود، که سراغ این شیء بروم یا نروم، حالا یا در تردید می‌افتد یا نه، حالت یقین برای او به وجود می‌آید که صد در صد دنبال این شیء‌ای که فکر من به او تعلق گرفته است،

(1) - درخشان پرتوی از اصول کافی: 393 / 4؛ «مفاد آیه کریمه ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ گفتاری از فاعل مختار و همچنین عملی صادر نخواهد شد، جز اینکه بر آن اعمال دو شاهد و رقیب و فرشته موکل هستند. افعال اختیاری بشر که از کمون روح روان سرچشمه می‌گیرد و ظهور ذات و ذاتیات روان انسانی معرفی می‌شود، همچنان که از نظر صدور حرکات خارجی مباحثی انسانی امر محسوس است به همین قیاس مورد تخیل و نیروی خیال قرار می‌گیرد، یعنی فاعل مختار از نظر اینکه حرکات ارادی او از درون او سرچشمه گرفته باز به همان خواهد بازگشت از جمله نیروی خیال است که آغاز از آن صادر شده و از آن محل تنزل نموده است و به اعضاء خارجی سرایت نموده است و صورتهای افعال اختیاری صالح که شعار آنها عبودیت در رابطه با آفریدگار است، سبب نورانیت روح خواهد شد.

نورانیت ارواح در اثر آن است که صورتهائی که در آنها ثبت شده چه از نظر ادراک صورتهای علمی و چه از نظر ادراک صورتهای و حرکات جوارحی عبارت از حیات و سیر و سلوک جوهری روان است و کرام کاتبین نیز بقدر ذات صورت علمی و ادراکی آنهاست در روح و نقش اهل ایمان نیز ثبت و ضبط نموده است و ثبت و تصویر اعمال صالحه که توسط قوا و نیروهای قدس و فرشتگان مقرب صورت می‌گیرد و نه بطور ثبت صورت و کتابت عمل صالح خارجی است که ثبت و کتابت صورت لفظی باشد مانند اینکه زید قائم است بلکه بطور صورت حقیقی عمل صالح که از طریق فیلمبرداری صورت حقیقت عمل صالح خارجی ثبت و ضبط شود و در نتیجه کتابت فرشتگان اعمال صالحه اهل ایمان به صورت علمی و روانی روح اهل ایمان یعنی به صورت فیلم و ضبط عمل صالح خواهد درآمد، در حقیقت القاء و موهبت روح تازه به نفس از طریق القاء صورت عمل که سیرت آن بطور صورت فیلم در روان ثبت و ضبط می‌شود به وجود ثابتتر از وجود خارجی بالأخره عمل صالح قول و فعل و حرکت جوارحی حقیقت آن حرکت جوهری است باینکه همه اعمال گرچه توأم با تحول و زوال است ولی سیرت آنها را کرام کاتبین در روح و روان اهل ایمان فاعل مختار ثبت و ضبط می‌نماید به صورت واقعی نه به وجود لفظی، همچنان که فیلم در خارج صورت حرکات و احوال را ضبط مینماید، همه افعال و اعمال اختیاری

اهل ایمان ثبت و ضبط می‌شود ولی به صورتهائی که واقع شده، همچنان که فیلم در خارج صورت حرکات و احوال و اصوات را ضبط می‌نماید و از نظر تجرد روح است که قابلیت دارد که صورتهای علمی و حرکات و احوال بیشماری را قبول کند و بپذیرد و مانند جسم خارجی نیست که فقط يك صورت و یا يك فیلم بپذیرد، از این نظر روح مصور به صورتهای بیشماری خواهد بود و همه سیرت و صورت روح و سیرت اعمال و عقاید اهل ایمان است.

بالاخره آثار حاصله از احوال و افعال اختیاری در قلوب و ارواح اهل ایمان بمنزله نقش‌هایی است که در الواح و قلوب نوشته می‌شود و محتمل است کریمه **أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ** ناظر به آن باشد که فعل صالح جوارحی همان حرکات اختیاری سیرت آن عبارت باشد از اینکه کرام کاتبین نقش وجود کتبی همان عمل خیر و صالح را در قلوب اهل ایمان ثبت و ضبط نماید که به آنها صحائف اعمال و صورت کتبی اعمال گفته می‌شود.»

تواضع و آثار آن، ص: 115

بروم.

مرحله سوم

: مرحله حرکت ظاهر است که محصول آن حرکت باطن است که انسان را از درون، تشویق و تحریک می‌کند که دنبال متعلق فکر حرکت کند.

حقیقت چهارم:

رسیدن و نرسیدن به مراد و مقصود است.

حقیقت پنجم:

آثار مثبت و منفی می‌باشد.

این مجموعه در حقیقت پنج برنامه دارد، شی‌ای که فکر به آن تعلق می‌گیرد، بی‌قراری باطن، خواستن و طلبیدن، حرکت کردن در مرحله ظاهر به سوی مراد و مطلوب، بعد هم ظهور آثار این مجموعه را در بر دارد.

فکر کردن به دنیا و ظاهر دنیا

قرآن مجید، این مجموعه را به سه بخش تقسیم بندی می‌کند، که هر کدام از این سه بخش با آیات روشنی در قرآن کریم و روایات ترسیم شده است. یک بخش این که این مجموعه، یک مجموعه مادی صرف است، فکر فقط به دنیا و ظاهر دنیا گره می‌خورد، از ابتدای زندگی و تا پایان زندگی، تا جایی که در سنّ پیری و محاسن سپیدی هم این گروه می‌گویند:

«ما يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» «1»

همه چیز دست مادیت و دنیا است، و دست دیگری غیر از دست دنیا در کار نیست. مادی به دنیا آمدم و مادی می‌میرم، فکر مشغول به ظاهر دنیا می‌شود،

(1) - جاثیه (45): 24؛ «و ما را فقط روزگار هلاک می‌کند.»

تواضع و آثار آن، ص: 116

باطن دنیا که البته نور و ملکوت است، حقیقت و حق است. در «نهج البلاغه» می‌فرماید:

«ألا ان اولیاء الله نظروا الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها» «1» دو دیدگاه را امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح می‌کند، دیدگاه اول، انبیا و اولیای خدا می‌باشد که این مجموعه را یک ابزاری می‌بینند که صاحب خانه برای زندگی مردم قرار داده است که با این ابزار، دنیا و آخرت خود را آباد می‌کنند، ما «انبیا»، خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردیم؛ یعنی یک سرمایه صد در صد کامل را برای شما آوردیم.

آن کسی که به ظاهر دنیا نگاه می‌کند و به قول امیرالمؤمنین علیه السلام

«لایبصر مما ورائها شیئاً»² و غیر از این را نمی بیند، که در حقیقت در محدوده پول دنیا قرار می گیرد. يك نفر مالك آسمانها، زمین، دریاها، صحراها و معادن که نمی شود! او با این دید فقط در محدوده ثروت و پول قرار می گیرد.

روانشناسی قرآن در مورد انسان

قرآن مجید و روایات روانکاوی عجیبی نسبت به انسان دارند که تمام روانشناسان دنیا اگر می خواستند به این حقایق برسند، نمی توانستند. ولی قرآن صفحه را باز کرده و معما را حل کرده و حقیقت را ظاهر کرده است. وقتی فکر به مال گره بخورد، باطن بی قرار می شود، در بی قراری، دنیا پرست می شود، در خواستن مال، به سوی مال حرکت می کند، البته این مرادی است که هیچ مریدی به همه آن نمی رسد.

(1) - نوح البلاغة: حکمت 432؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا وَ اشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا فَأَمَّا تُوًّا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ وَ تَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَنْزِكُهُمْ وَ رَأُوا اسْتِكْتَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِفْلَالًا وَ دَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا أَعْدَاءُ مَا سَلَّمَ النَّاسُ وَ سَلَّمَ مَا عَادَى النَّاسُ بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عَلِمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا لَا يَرَوْنَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ وَ لَا خَوْفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.»

(2) - نوح البلاغة: خطبه 133؛ «منهاو إِمَّا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئًا وَ الْبَصِيرُ يَنْقُذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاحِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاحِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَرَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَرَوِّدٌ.»

تواضع و آثار آن، ص: 117

حرص و بخل، دو بیماری انسان «1»

با پدید آمدن دو بیماری سخت و يك فرهنگ پست منحط غلط، که بیماری اول، حرص است؛ یعنی زیاده خواهی در زندگی، کسی که چنین دیدی نسبت به دنیا دارد، قانع نمی باشد، يك نفر حرص می زند که هر چه وجود دارد، آن را ملك

و متعلق به خودش کند، تعبیر قرآن است؛ یعنی يك عشق صد در صد به مال، با این حرصی که برای او پدید می آید، در تمام عبادات و خیرات بسته می شود و این زیاده خواهی تمام اوقات او را مشغول می کند.

و برای خدا و قیامت و تربیت خانواده خود وقت نمی گذارد، گاهی فرزندان، پدر خانواده را ماه به ماه نمی بینند، از این کشور به آن کشور و از این شرکت به آن شرکت می رود، گاهی خانواده قیافه شوهر و پدر را فراموش می کنند. فتنه حرص، حضرت آدم را نیز مبتلا کرد و باعث شد خداوند حضرت آدم علیه السلام را از بهشت بیرون کند.

حضرت آدم به میوه حرص پیدا کرد؛ یعنی فکر او به آن درخت تعلق گرفت و بی قرار شد. وضع فرزند آدم رانده شده، در قیامت چگونه خواهد بود؟ حضرت آدم علیه السلام با اندکی حرص به يك میوه، باعث شد او را از بهشت بیرون بیندازند.

انسان حریص را در قیامت از بهشت، برای ابد محروم می کند.

«إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» «2»

از نظر روانشناسی، حریص بخیل هم می شود، صدها میلیارد تومان مال دارد، يك ریال آن را برای کار خیر خرج نمی کند، پروردگار در قرآن می فرماید: کافی است یکی از این دو بیماری در دل انسان باقی بماند، همین سبب جهنمی شدن او برای ابد می شود.

(1) - معارج: آیه 19؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً» وسائل الشیعة: 47/12، حدیث 15607؛

«يَحْيَىٰ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ آدَمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ لَا تُشَاوِرَنَّ جَبَانًا فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ وَ لَا تُشَاوِرَنَّ بَخِيلًا فَإِنَّهُ يَقْضِرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ وَ لَا تُشَاوِرَنَّ حَرِيصًا فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ شَرَّهَا وَ اعْلَمْ أَنَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحِرْصَ عَرِيضَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ.»

بحار الأنوار: 161/70، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حُرِّمَ الْحَرِيصُ حَصَلَتَيْنِ وَ لَزِمَتْهُ حَصَلَتَانِ حُرِّمَ الْفَنَاعَةُ فَافْتَقَدَ الرَّاحَةَ وَ حُرِّمَ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْيَقِينَ.»

بحار الأنوار: 163/70، حدیث 71؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا هَبَطَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّفِينَةِ أَتَاهُ إِبْلِيسُ فَقَالَ لَهُ مَا فِي الْأَرْضِ رَجُلٌ أَعْظَمَ مِنْهُ عَلَيَّ مِنْكَ دَعَوْتَ اللَّهُ عَلَى هَؤُلَاءِ الْفَسَاقِ فَأَرَحْتَنِي مِنْهُمْ أَلَا أَعْلَمُكَ حَصَلَتَيْنِ إِيَّاكَ وَ الْحَسَدَ فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بِي مَا عَمِلَ وَ إِيَّاكَ وَ الْحِرْصَ فَهُوَ الَّذِي عَمِلَ بِأَدَمَ مَا عَمِلَ.»

(2) - مطففین (83): 15؛ «بلکه اینان در آن روز از پروردگارشان محبوب‌اند.»

تواضع و آثار آن، ص: 118

«الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشَّرَهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» «1» «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا» «2»

کسی که فکرش به دنیا گره بخورد، درون او دچار بیقراری می‌شود، وقتی حالت طلب برای او پیش آمد، این حالت طلب او را تحریک کرده و دنبال دنیا می‌دود، پروردگار می‌فرماید: من جلوی او را نمی‌گیرم، ولی از مجموع دنیا اندکی در اختیار او می‌گذارم، که همان اندک باعث حرص و بخل می‌شود:

«وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»

انسانی که صد در صد دنبال پول بوده، در آخرت بهره‌ای ندارد، سومین مسأله‌ای که برای انسان به وجود می‌آید، این است که معبود و خدای او پول می‌شود، چون تمام برنامه‌های خود را براساس پول تنظیم می‌کند؛ یعنی آن حالت باطنی، که حرص و بخل به پول می‌باشد، به معبود شکل می‌دهد و به پرستش دنیا وادار می‌شود.

امام حسین علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على ألسنتهم» «3» گول دشمنان را نخورید، اگر لا اله الا الله و الله أكبر می‌گویند: در زبان با دین، بازی می‌کنند؛ یعنی مشرک هم می‌شوند. حریص، بخیل و مشرک.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«من أحب الدنيا ذهب خوف الآخرة» «4» این گونه دنیا پرستان، با دست خود آخرت خود را نابود می‌کنند.

(1) - توبه (9): 34؛ «کسانی را که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، به عذاب دردناکی مژده ده.»

(2) - شوری (42): 20؛ «و کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می‌دهیم، ولی او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی نیست.»

(3) - بحار الأنوار: 75 / 116، حدیث 2؛ [تحف العقول]؛ «عَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قِصَارِ هَذِهِ الْمَعَانِي قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَسِيرِهِ إِلَى كَرْبَلَاءَ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَعَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَ أَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصَابَةِ الْإِنَاءِ وَ حَسْبِيْسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَهَى عَنْهُ لِيَرْعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَأَرَى الْمَوْتَ إِلَّا الْحَيَاةَ وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَخُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَحُّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَالُونَ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ اعْتَابَ عِنْدَهُ رَجُلًا يَا هَذَا كُفَّ عَنِ الْغَيْبَةِ فَإِنَّهَا إِدَامٌ كِلَابِ النَّارِ وَ قَالَ عِنْدَهُ رَجُلٌ إِنَّ الْمَعْرُوفَ إِذَا أُسْدِيَ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ ضَاعَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ كَذَلِكَ وَ لَكِنَّ تَكُونُ الصَّبِيْعَةُ مِثْلَ وَابِلِ الْمَطَرِ تُصِيبُ الْبَرَّ وَ الْفَاجِرَ.»

(4) - مستدرک الوسائل: 40 / 12، حدیث 13461؛ «دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ وَ مَا آتَى اللَّهَ عَبْدًا عِلْمًا فَازْدَادَ لِلدُّنْيَا حُبًّا إِلَّا أزدَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَضْبًا.»

تواضع و آثار آن، ص: 119

مراحل رسیدن به معرفت

«نُؤْتِيهِ مِنْهَا» انسان از طریق انبیا علیهم السلام قرآن و ائمه طاهرين عليهم السلام به قیامت معرفت پیدا کرده است، که بعد از این دنیا، دنیای دیگری وجود دارد، آن دنیا، دنیای ظهور حقایق، کمالات و جلوه‌های حق است، ظهور فیوضات پروردگار است، گوشه‌ای از این جلوه‌ها، بهشت است.

معرفتی که پیدا کرده، با اینکه در دنیا زندگی می‌کند، فکرش به آخرت گره می‌خورد، برای ساختن آخرت خود کوشش می‌کند، از راه حلال ازدواج می‌کند، بچه‌دار می‌شود، مغازه‌دار و کارخانه‌دار می‌شود، پول دار می‌شود، اما به اندازه نیاز خود مصرف می‌کند، بقیه آن را با پروردگار و برای آخرت معامله می‌کند. حتی برای خدا هم معامله نمی‌کند. می‌گوید: خدا آخرت را در برابر من قرار داده، خداوند می‌فرماید: برای آخرت خود بکوش که من برای آبادی آخرت می‌کوشم.

این مجموعه، او را وادار به عبادت می‌کند، او را وادار به خدمت به خلق می‌کند، از اینکه دچار حرص، بخل و فرهنگ باطل نشود به طرف خدا می‌رود، با ابزار حلال و پاک، کشتی او آرام می‌شود، در این دنیا حرکت می‌کند، ساحل این کشتی بهشت است، سرنشینان او کنار در بهشت پیاده می‌شوند.

«ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ» «1»

ملائکه در آنجا ایستاده‌اند، برای اینکه به اینان تعارف کنند، برای ورود به بهشت، به سلامت و به امنیت آنها را راهنمایی می‌کنند.

کسی که فکرش مشغول به آخرت شد و برای آخرت تلاش کند، عمل آنها به نیکی مورد قبول قرار می‌گیرد.

«مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ

(1) - حجر (15): 46؛ « [به آنان گویند:] با سلامت و امنیت وارد آنجا شوید.»

تواضع و آثار آن، ص: 120

مَشْكُورًا»

معنی کلمه مشکور در این آیه این است که خدا تمام تلاش او را برای آخرت به احسن وجه قبول می‌کند. پروردگار می‌فرماید: پیوندهات را امضاء می‌کنم، و بهشت را نصیب تو می‌کنم و انبیا، صدیقین، شهداء و صالحین را همنشین تو می‌کنم. بعد می‌گوید: خانواده خود را می‌خواهم، خدا به او می‌گوید:

«وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ» «1»

اگر خانواده او انسان‌های خوبی هستند، آنان را نیز به بهشت بیاورید.

«نَدْعُوا كُلُّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» «2» «مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا» «3»

از طریق توبه، گناهان دوران جوانی آنها بخشیده می‌شود و وارد بهشت می‌شوند، این جاده آخرت است.

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظَلَّمُونَ شَيْئًا»

و کمترین آزاری نخواهند دید. این سند قرآنی است.

و اما سوم: گروهی هستند که در قرآن و روایات مطرح هستند. فکر، حرکت باطنی، خواسته و حرکت فیزیکی دارند، يك مراد و يك مطلوب هم بیشتر ندارند، اما زلف فکر اینها به شخص پروردگار گره می خورد؛ یعنی متعلق فکر، خزانه بی نهایت و حق می باشد. متعلق فکر، کسی است که شب‌های ماه رمضان هزار اسم او را در جوشن کبیر می خوانیم، که تقریباً نهمصد و نود اسم آن فقط نشان دهنده رحمت است، البته دو اسم، نشان دهنده غضب است، البته برای بیگانگان

(1) - غافر (40): 8؛ «و به شایستگان از پدران و همسران و فرزندانشان.»

(2) - اسراء (17): 71؛ « [یاد کن] روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان می خوانیم.»

(3) - مریم (19): 60؛ «مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند، پس آنان به بهشت درآیند و ذرّهای مورد ستم قرار نمی گیرند.»

تواضع و آثار آن، ص: 121

و غریبه‌ها می باشد.

در جهنم را باز می کنند و می گویند جای عاصی اینجا است، در بهشت را باز می کنند و می گویند جای مطیع اینجا است:

«وهم والجنة کمن رآها و هم والنار کمن رآها» «1» به علی علیه السلام بهشت و جهنم را نشان دادند، علی علیه السلام گفت: به بهشت و جهنم کاری ندارم،

«الهی ما عبدتک خوفاً من عقابک»

جهنم و بهشت تأثیری در يك رکعت عبادت من ندارد.

«ولا طمعاً فی ثوابک بل وجدتک أهلاً للعبادة فعبدتک» «2» طمعاً به بهشت تو ندارم، اگر بهشت را هم نشان من نمی دادید، نماز من، همان نماز بود.

«لو كُشِفَ الغطاء ما ازددتُ يقيناً» **3**» علی علیه السلام می فرماید: همه چیز من تو هستی. ما نمی توانیم مانند علی علیه السلام شویم، کار باطنی و فکری می برد. فدای خاک کف پای اَبی عبدالله شوم، اَبی عبدالله در گودال می فرماید:

ما از تو نداریم بغیر از تو تمناً حلوا به کسی ده که محبت نچشیده

عاشق واقعی به خداوند

با بهشت، عده‌ای را به عبادت و خدمت به خدا دعوت کن، با جهنم يك عده‌ای را از معصیت دور کن. علی علیه السلام می فرماید: جهنم تو مرا از معصیت دور نمی کند و بهشت، مرا به عبادت مجبور نمی کند، آن چیزی که مرا از معصیت نگاه

(1) - نهج البلاغه: خطبه 184؛ «عَظَمَ الخَالِقُ فِي أَنفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ فُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ وَ حَاجَاتُهُمْ.»

(2) - بحار الأنوار: 14 / 41، باب 101؛ «وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ إلهي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَ لَأَطْمَعًا فِي نَوَابِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.»

الألفين: 128؛ «كما قال أمير المؤمنين عليه السلام إلهي ما عبدتك شوقاً إلى جنتك و لا خوفاً من نارك بل وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك.»

(3) - شرح نهج البلاغه: 202 / 11؛ «اليقين و هو مقام جليل قال الله تعالى وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ وَ

قال علي بن أبي طالب عليه السلام لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً.»

تواضع و آثار آن، ص: 122

می دارد خود تو هستی؛ زیرا ای معشوق من، می دانم علاقه نداری مرا در معصیت ببینی.

این افراد در قیامت کجا هستند؟ آیا به آنها درخت‌های سیب، حور العین و چشمه مزد می‌دهند؟ این موارد که مزد ما است، جایگاه آنها چنین جایی است؟

«فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» «1»

روح این افراد در قیامت، کنار من آرامش پیدا می‌کند، بهشت اینها من هستم، علی علیه السلام چگونه با خدا ارتباط ایجاد می‌کند؟

اوج معرفت و شناخت علی علیه السلام

«فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَقْسَمُ صَادِقاً» «2» این قسمت دعا اوج دعای کمیل است؛ یعنی قبل و بعد از این قسمت، چنین اوجی ندارد. اوج معرفت، وابستگی و دلدادگی است، از اول دعا تا آخر دعا صورت ایشان روی خاک بوده است، شاید خواندن دعا در حالت ایستاده و نشسته را بی ادبی می‌داند، اشک چشم او خاک را گل می‌کند، خاک و زمین را نمی‌بیند، او فقط يك نفر را می‌دید:

«ما رأيت شيئاً الا ورأيت الله قبله و معه و بعده» «3» هیچ چیزی غیر از خدا را نمی‌بینم. خاک را نمی‌دید که زیر چشم او گل می‌شود، زمین و آسمان را نمی‌دید، فقط خدا را می‌بیند.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

(1) - قمر (54): 55؛ «در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.»

(2) - دعای کمیل.

(3) - مفتاح الفلاح: 367؛ «ما رأيت شيئاً إلا رأيت الله قبله ثم منه إلى أنفسهم لا من حيث ذواتها بل من حيث إناها ملاحظة له عز و جل و منتسبة إليه.»

9 تواضع و فروتنی

عبادت و خدمت به بندگان خدا

9

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 131

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

گروهی از مردم دارای عمل هستند، این عمل آنها در دو مرحله عبادت خدا و خدمت به بندگان خدا صورت می گیرد و عمل آنها براساس آیات قرآن مبتنی بر ایمان آنها به پروردگار و روز قیامت است و نیتشان هم در عمل و نیت پاک و خالص است، وقتی در عمل وارد می شوند، برای خدا و آبادی آخرت تلاش می کنند و در این عمل، هیچ انسان و موجودی را شریک نمی کنند.

خداوند در قرآن مجید می فرماید: اینها عملشان یقیناً دارای پاداش است و پاداشی که خدا به عمل ایشان عنایت می کند، از اصل عمل آنها بهتر و بالاتر است.

تفاوت ظاهر با باطن

گروه دوم: ظاهر عمل، عمل خوبی است، گاهی اعمال آنها، صورت اعمال شرعی و عبادی دارد، و به مردم خدمت می کنند، اما باطنشان، از ایمان به خدا و ایمان به قیامت خالی است:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً

تواضع و آثار آن، ص: 132

و لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «1»

نهایتاً چون ارتباطی با خدا و قیامت ندارند، راهی برای نیت لله برای آنها باز نیست. بنابراین اعمالی که صورت زیبایی دارد چه به شکل عبادت و چه به شکل خدمت، برای خدا انجام نگرفته و به عنوان مصالح ساختن آخرت آباد به کار گرفته نشده و از جانب پروردگار پاداش و مزدی ندارند. اگر کسی بگوید: چرا خدا به آنها مزد نمی دهد؟ آیا ظلم به آنها نیست؟ جواب این است که: این افراد با خدا هیچ ارتباطی نداشتند، عمل را برای خدا انجام ندادند، پاداشی بر عهده خدا نسبت به آنان نیست و هیچ ظلمی هم به آنها نشده است. اگر خداوند متعال به آنها مزد ندهد، نتیجه می گیریم که صاحب کار آنها مردم و هوای نفس می باشد. عمل آنها منافقانه و ریاکارانه بوده و چهره عمل به طرف پروردگار عالم جهت گیری نداشته است. بر عهده خدا نیست که به آنها پاداشی کرامت کند. «2»

پیروی از هوای نفس و خواسته های خود

گروه سوم: گروهی هستند که عمل انجام نمی دهند، اهل عبادت و خدمت نیستند، به قول امام صادق علیه السلام عمری را گرد نفس و خواسته های خود چرخیدند.

به خدا و مردم کاری ندارند، در تمام عمر تنها به فکر خود می باشند. از درآمد زندگی، فقط برای بدن، نفس، شهوت، شکم و خانواده خود استفاده می کنند.

گروهی را از کار مردم باز نمی کنند، اینها مردمی مثل طایفه دوم هستند، اما عذابشان از طایفه دوم کمتر است.

پس عمل قابل پاداش و آباد کننده دنیا و آخرت، تنها عمل مؤمن، همراه با نیت خالص و نیت پاک است و لازم است ما تا آنجایی که فرصت داریم، بخشی از این نوع اعمال را چه در رابطه با پروردگار و چه در رابطه با عباد پروردگار، بشناسیم. در اینجا گفتگویی را برای شما نقل می کنم که این گفتگو بسیار با ارزش است، در این

- (1) - نخل (16): 97؛ «از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، می‌دهیم.»
- (2) - الکافی: 294 / 2 - 295، بَابُ الرِّيَاءِ، حدیث 1 - 2 - 3 - 4؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِعَبَادِ بْنِ كَثِيرٍ الْبَصْرِيِّ فِي الْمَسْجِدِ وَيَلْكَ يَا عَبَادُ إِيَّاكَ وَ الرِّيَاءَ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِعَبْرِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ.»
- «- عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ هَذَا لِلَّهِ وَ لَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ فَإِنَّهُ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِلَّهِ وَ مَا كَانَ لِلنَّاسِ فَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ.»
- «- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَ مَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ.»
- «- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا قَالَ الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّمَا يَطْلُبُ تَرْكِيَةَ النَّاسِ يَشْتَهِي أَنْ يُسْمَعَ بِهِ النَّاسَ فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ أَسَرَ خَيْرًا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا.»

تواضع و آثار آن، ص: 133

گفتگو به اعمال، حالات و اخلاق اشاره شده است، که مربوط به مؤمنان دارای نیت پاک و خالص است.

مقام و بزرگواری اویس قرنی «1»

این گفتگو با چهره برجسته ملکوتی و عرشى به نام اویس قرنی انجام گرفته است. این مرد بزرگ، که فوق العاده مورد محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله او را ندیدند، بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به شدت مورد توجه امیرالمؤمنین علیه السلام بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان خودشان می‌فرمودند: هر کس اویس را ببیند سلام مرا به او برساند و لباس خودشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند و فرمودند: بعد از من او را

ملاقات می‌کنی این لباس مرا به او بده، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اویس در قیامت به اندازه دو قبیله پر جمعیت عرب، مردم را شفاعت می‌کند؛ یعنی اجازه‌ای که به او دادند مانند اجازه انبیا و ائمه علیهم السلام می‌باشد.

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» «2»

یعنی خداوند در قیامت به اویس اجازه شفاعت می‌دهد. گفتگو از اینجا شروع می‌شود که مردی در یمن، احتمالاً در همان بیابان، در حالی که اویس مشغول شترچرانی بود و شترهای مردم را می‌چراند، گفت: اویس! شما که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را ندیدی ولی از دین، آیین و فرهنگ او بهره‌مند شدی، می‌شود به من بگویی با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت نکردی، «3» از دین، آیین، فرهنگ او چه چیزی آموخته و یاد گرفتی؟

اویس هشت جواب به او داد. نشان می‌دهد که این شترچران، در دین خدا فقیه بود، آگاه و عالم به دین خدا بود، دیندار و دین شناس بود. عده‌ای در جامعه دین دارند ولی دین شناس نیستند، لذا اگر دائم مراجعه به عالم ربانی نکنند، حق را با

(1) - إعلام الوری بأعلام الهدی: 169-170، الباب الثالث؛ «وَقَوْلُهُ بِذِي قَارٍ وَهُوَ جَالِسٌ لِأَخِيذِ الْبَيْعَةِ يَأْتِيكُمْ مِنْ قَبْلِ الْكُوفَةِ أَلْفَ رَجُلٍ لَا يَزِيدُونَ رَجُلًا وَ لَا يَنْقُصُونَ يُبَايِعُونِي عَلَى الْمَوْتِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَعَلْتُ أَحْصِيهِمْ فَاسْتَوْفَيْتُ عَدَدَهُمْ تِسْعِمِائَةٍ وَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ رَجُلًا ثُمَّ انْقَطَعَ عَمِّي الْقَوْمُ فَقُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَا ذَا حَمَلَهُ عَلَيَّ مَا قَالَ فَبَيْنَمَا أَنَا مُتَّفَكِّرٌ فِي ذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ شَخْصًا قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى دَنَا فِإِذَا هُوَ رَجُلٌ عَلَيْهِ قَبَاءٌ صُوفٍ مَعَهُ سَيْفُهُ وَ فَرَسُهُ وَ أَدَوَاتُهُ فَقَرُبْتُ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ امْدُدْ يَدَكَ أَبَايَعُكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَامٌ تُبَايِعُنِي قَالَ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْقِتَالِ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتَّى أَمُوتَ أَوْ يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ مَا اسْمُكَ قَالَ أُوَيْسُ قَالَ أَنْتَ أُوَيْسُ الْقُرْنِيِّ قَالَ نَعَمْ قَالَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَخْبَرَنِي حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَيُّ أَدْرِكَ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي يُقَالُ لَهُ أُوَيْسُ الْقُرْنِيِّ يَكُونُ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ يَمُوتُ عَلَى الشَّهَادَةِ يَدْخُلُ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلُ رِبْعَةٍ وَ مُضَرَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَسُرِّي عَنِّي.» و همچنین در روضة الواعظین و بصيرة المتعظین: 290/2؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ لِأَصْحَابِهِ أَبْشِرُوا بِرَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي يُقَالُ لَهُ أُوَيْسُ الْقُرْنِيُّ فَإِنَّهُ يَشْفَعُ بِمِثْلِ رِبْعَةٍ وَ مُضَرَ ثُمَّ قَالَ لِعُمَرَ يَا عُمَرُ إِنَّ أَدْرَكَتَهُ فَأَقْرَبْتَهُ مِنِّي السَّلَامَ فَبَلَغَ عُمَرَ مَكَانَهُ بِالْكَوْفَةِ فَجَعَلَ يَطْلُبُهُ فِي الْمَوْسِمِ لَعَلَّهُ أَنْ يَجُحَّ حَتَّى وَقَعَ إِلَيْهِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ لَهُ وَ هُوَ مِنْ أَحْسَنِهِمْ هَيْئَةً وَ أَرْثَهُمْ حَالًا فَلَمَّا سَأَلَ عَنْهُ أَنْكَرُوا ذَلِكَ وَ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَسْأَلُ عَنْ رَجُلٍ لَا يَسْأَلُ عَنْهُ مِثْلُكَ قَالَ فَلِمَ قَالُوا لِأَنَّهُ عِنْدَنَا مَعْمُورٌ فِي عَقْلِهِ وَ رُبَّمَا عَيْتَ بِهِ الصَّبِيَّانَ قَالَ عُمَرُ ذَاكَ أَحَبُّ لِي ثُمَّ وَقَفَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أُوَيْسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوْدَعَنِي إِلَيْكَ رِسَالَتَهُ وَ هُوَ يَفْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّكَ تَشْفَعُ بِمِثْلِ رِبْعَةٍ وَ مُضَرَ فَخَرَّ أُوَيْسٌ سَاجِدًا وَ مَكَتَ طَوِيلًا مَا تَرَفَّى لَهُ دَمْعَةٌ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهُ مَاتَ وَ نَادَوْهُ يَا أُوَيْسُ هَذَا

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَرَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ افَاعِلْ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ يَا أُوَيْسُ فَأَدْخِلِي فِي شَفَاعَتِكَ فَأَخَذَ النَّاسُ فِي طَلْبِهِ وَ التَّمَسُّحِ بِهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ شَهَّرْتَنِي وَ أَهْلَكْتَنِي وَ كَانَ يَقُولُ كَثِيرًا مَا لَقِيتُ مِنْ عَمَرَ ثُمَّ قُتِلَ بِصَفِيٍّ فِي الرَّحَالَةِ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»

(2) - بقره (2): 255؛ «کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟»

(3) - بحار الأنوار: 367 / 72، باب 81، حدیث 79؛ «أَعْلَامُ الدِّينِ، رُوِيَ عَنِ أُوَيْسِ الْقَرْنِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ لِرَجُلٍ سَأَلَهُ كَيْفَ حَالِكَ - / فَقَالَ كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يُصْبِحُ يَقُولُ لِأَمْسِي - / وَ يُمَسِّي يَقُولُ لِأَصْبِحُ - / يُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهَا - / وَ يُحَذِّرُ النَّارَ وَ لَا يَتْرُكُ مَا يُوجِبُهَا وَ اللَّهُ إِنَّ الْمَوْتَ وَ عُصَصَهُ وَ كُرْبَاتِهِ - / وَ ذَكَرَ هَؤُلَاءِ الْمُطَّلَعِ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ - / لَمْ تَدْعُ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا فَرِحًا وَ إِنَّ حُقُوقَ اللَّهِ لَمْ تُبْقِ لَنَا ذَهَبًا وَ لَافِضَةً - / وَ إِنَّ قِيَامَ الْمُؤْمِنِ بِالْحَقِّ فِي النَّاسِ لَمْ يَدْعُ لَهُ صَدِيقًا - / نَأْمُرُهُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَسْتَمُونَ أَعْرَاضَنَا - / وَ يَرْتَمُونَنَا بِالْجُرَائِمِ وَ الْمَعَايِبِ وَ الْعِظَائِمِ وَ يَجِدُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْوَانًا مِنَ الْفَاسِقِينَ - / إِنَّهُ وَ اللَّهُ لَا يَمْتَعِنَا ذَلِكَ أَنْ نَقُومَ فِيهِمْ بِحَقِّ اللَّهِ.»

و همچنین در إرشاد القلوب إلى الصواب: 100 / 1، الباب الخامس و العشرون؛ «و رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أُمَّ أُوَيْسٍ مِنْ أَيْنَ لِإِنِّكَ هَذِهِ الْحَالَةُ الْعَظِيمَةُ الَّتِي قَدْ مَدَحَهُ النَّبِيُّ بِهَا مَدْحًا لَمْ يَمْدَحْ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ هَذَا وَ لَمْ يَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَتْ إِنَّهُ مِنْ حَيْثُ بَلَغَ اعْتَرَلْنَا وَ كَانَ يَأْخُذُ فِي الْفِكْرِ وَ الْإِعْتِبَارِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 134

باطل اشتباه می گیرند.

مسأله ربا در اسلام

أصبغ بن نباته نقل می کند، أصبغ از تربیت شدگان ناب وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بود. أصبغ می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام ریاست و حکومت خود هر وقت از بازار کوفه می گذشتند و یا کاسبها را می دیدند، می فرمودند:

«یا معشر التجار»

ای گروه کاسب، ای داد و ستد کنندگان:

«الفقه ثم المتجر»

اول دین شناس شوید، بعد کاسبی کنید. چرا؟ حضرت فرمودند: این یکی از مواردی است که امیرالمؤمنین علیه السلام به اسم جلاله پروردگار عالم سوگند خورده است:

«والله للربا في هذه الامة اخفى من ديب النمل على الصفا»¹ چرا به قوم یهود، نصرانی و زرتشتیها اشاره نمی کند. می فرماید: والله ربا در این امت از لغزیدن مورچه روی سنگ صاف پنهان تر است، ممکن است عمری کاسبها در چاه ربا قرار داشته باشند و نفهمند. بعد از مرگ يك مرتبه پرونده آنها را باز کنند و بگویند شما در دنیا حرام خوردید. شما با حرام سر و کار داشتید، چرا می فرماید: در این امت.

چون آیینها و مکتبهای دیگر بخصوص در زمان ما، اساس اقتصادشان بر ربا بانکی است. اقتصاد جهان براساس ربا محاسبه می شود، اما در این امت يك عدهای بمانه شرعی برای خودشان درست می کنند و راه فرار از ربا را پیدا می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ربا خود را پنهان می کند و به نظر نمی آید که شخص رباخوری می کند، می گوید: من از راه شرعی وارد شدم. ربا با طرحها و تدبیرها،

(1) - الكافي: 5/ 150، باب آداب التجارة، حديث 1؛ «أبي الجارود عن الأصمغ بن نباتة قال سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول على المنبر يا معشر التجار الفقه ثم المتجر الفقه ثم المتجر الفقه ثم المتجر و الله للربا في هذه الامة اخفى من ديب النمل على الصفا شوبوا أيمانكم بالصدق التاجر فاجر و الفاجر في النار إلا من أخذ الحق و أعطى الحق.»

توضیح و آثار آن، ص: 135

چهره ظاهرش را پشت آن تدبیرها و نقشهها پنهان می کند و ربا در اقتصاد، از لغزیدن مورچه روی سنگ صاف مخفی تر است. برای اینکه دچار ربا نشوند، واجب است دین شناس شوند، حالا اگر نرفتند دین شناس شوند، واجب است معاملات اقتصادی خود را با متخصصان قرآن شناس و روایت شناس در میان بگذارند، تا آنها که ربا مخفی را درک می کنند، آنها را راهنمایی کنند و بعد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«التاجر فاجر»

چرا معامله گران جزء بدکاران هستند؟ زیرا دچار ربا مخفی هستند،

«والفاجر فی النار»

تاجر بدکار وارد آتش می‌شود، که بدکاری او همین ربا است، ممکن است عرق خور و قمارباز نباشد، اهل فسق و فجور نباشد. اینکه می‌گوید: تاجر فاجر است؛ یعنی تاجر رباخور، تاجر بدکار است.

اویس هم انسان دین‌شناس و دینداری بود. دیندار که دین شناس نیست، گاهی باطل را در زندگی خود حق می‌بیند و حق را باطل می‌بیند، ممکن است این اشتباه تا آخر عمر با او همراه باشد، اگر زندگی را به اهل دانش، بصیرت و فقه‌گره نزند.

گرفتار خواهد شد.

به اویس گفت: از دین پیغمبر علیه السلام چه فهمیدی، با اینکه پیغمبر علیه السلام را ندیدی.

گفت: من هشت برنامه را فهمیدم و بعد راجع به خودش صحبت کرد که من به یکی یکی این برنامه‌ها عمل کردم، هم محدوده زندگی دنیا را روشن و نورانی می‌کند و هم زندگی نامحدود قیامت و حیات بی‌نهایت محشر را تضمین می‌کند.

امکان توضیح هشت برنامه در یک جلسه امکان‌پذیر نیست، با تکیه بر لطف خدا با همدیگر قسمت به قسمت آن را سیر می‌کنیم و به امید اینکه از این گفتگوی

تواضع و آثار آن، ص: 136

ملکوتی و نورانی که با یک شترچران فقیه، دین شناس و دین دار شده بود، خداوند متعال نصیبی به ما عنایت کرده است. البته از این هشت قسمت، از هر کدام، اندکی به ما عنایت شده است، اگر عنایت نشده بود ما در این حال نبودیم؛ یعنی اهل خدا و خدمت به خلق نبودیم. معلوم می‌شود خداوند متعال به همه ما نظر دارد و این حقایق را به ما نشان داده است.

حریص در عبادت و خدمت به خلق

به ما سفارش شده که در امور الهی و ملکوتی اهل قناعت نباشید. بلکه اهل حرص باشید، شما در قرآن مجید می بینید که پروردگار پیغمبر علیه السلام را به عنوان يك انسان حریص معرفی کرده است. این حرص حرام و شیطانی نیست، این حرص در اینجا به جا است، چه طور رسول خود را معرفی می کند:

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» «1»

یعنی به همه انسان‌ها حرص دارد، برای اینکه نگذارد انسان‌ها گرفتار عذاب فردا و دنیای فاسد و محروم از بهشت پروردگار شوند. اینجا جای قناعت نیست.

چه چیز مردم مملکت ما از او پس کمتر است! مگر او پس انسان ویژه‌ای آفریده شده بود؟ او پس انسانی بود که مسلمان نبود، بعد که صدای دین پیغمبر صلی الله علیه و آله به او رسید، با عقل، نگاه به این دین و فرهنگ کرد و آن را قبول کرد، بعد هم حرص زد که از همه حقایقی که با آن در ارتباط است، ظرفش را پر کند و پر کرد.

همه چیز را از خدا گرفت، عمرش هم به زیباترین صورت تمام شد. در رکاب وجود مبارك امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین به شهادت رسید. این هم پایان عمر و اول حیات آخرت بود، یعنی از مردن نهراسید و مرگ را محکوم کرد، چون شهید نمی میرد.

(1) - توبه (9): 128؛ «اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»

تواضع و آثار آن، ص: 137

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ» «1»

مرگ را محکوم و دهن مرگ را بست، گفت: من در کام تو فرو نمی روم، من در آغوش رحمت و کرامت می روم،

«يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» «2»

تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ

مرگ اگر مرد است آید پیش من

او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ «3»

من از او جانی برم بی رنگ بو

من با ضربه او فنا و متلاشی نمی شوم، او يك پيراهن و پوششی از من می گیرد، من از کام او عمر جاودان و حیات الهی در می آورم.

در پاسخ به این مرد در بخش اول فرمود: «طلبت الرفعة»

در کجا انسان اوج می گیرد و پرواز می کند، کلمه رفعت در قرآن زیاد استعمال شده است.

«فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ» «4» «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» «5» «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ» «6»،

این کلمه در روایات زیاد آمده است. گفت: من در جستجوی رفعت، بلندی مقام و در جستجوی قلّه بزرگی بودم، راه و روش زندگی را از دین و فرهنگ پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد گرفتم. اویس از این راه عبور کرد و به قلّه نهای رفعت رسید. اگر نرسیده بود، بوی خدا را نمی گرفت. اویس برای دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیارت نکرد، مادرش گفته بود، اجازه نداری بیشتر از نصف روز در مدینه بمانی، از مدینه برگشت، سه روز بعد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، وقتی که به خانه رسید جنب مسجد دیدند چهره پیغمبر صلی الله علیه و آله تغییر کرد و به یمن رو کرد، فرمود:

(1) - آل عمران (3): 169؛ «و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.»

(2) - یس (36): 26-27؛ «ای کاش قوم من معرفت و آگاهی داشتند* به اینکه پروردگارم مرا آمرزید و از کرامت یافتگان قرارم داد.»

(3) - مولوی (دیوان شمس «غزل»).

(4) - نور (24): 36؛ « [این نور] در خانه هایی است که خدا اذن داده [شأن و م نزلت و قدر و عظمت آنها] رفعت یابند.»

(5) - مجادله (58): 11؛ «تا خدا مؤمنان از شما را به درجه‌ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند.»

(6) - غافر (40): 15؛ «بالا برنده درجات و صاحب عرش است، روح را [که فرشته وحی است] به فرمانش به هر کس از بندگانش که بخواهد القا می‌کند.»

تواضع و آثار آن، ص: 138

«إِنِّي لَأَشْمُ رَائِحَةَ الرَّحْمَنِ مِنْ جَانِبِ الْيَمَنِ» «1» بوی خدا از جانب یمن می‌آید. گفتند: یک شتر چران می‌خواست تو را ببیند، می‌گفت: مادرم فقط نصف روز اجازه ماندن در مدینه را داد، پیغمبر صلی الله علیه و آله آهی کشید و فرمود: عجب رغبت و اشتیاقی به قیافه تو دارم، و آلا در باطن که با هم هستیم.

گفت احمد ز یمن بوی خدا می‌شنوم یعنی برقع من، بوی خدا بوی تو بود

تواضع در فرهنگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

گفت: من در جستجوی معنویت می‌باشم تا در بالاترین جایگاه انسانی و الهی قرار بگیرم، بالاخره از طریق فرهنگ پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و قرآن این رفعت را در تواضع یافتیم.

«طلبت الرفعة فوجدتها في التواضع»

یک رشته تواضع، تواضع به پروردگار است و فروتنی، نسبت به مردم مؤمن و مسلمان می‌باشد:

«وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» «2»،

از آثار تواضع به خدا، پذیرفتن همه اوامر حق و ضدّ شیطان حرکت کردن است.

تکبر ورزیدن شیطان

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» «3»

شیطان امتناع کرد و تکبر ورزید و از ناسپاسان شد، آن کسی که در برابر پروردگار تواضع ندارد، زمین گیر است، نمی تواند بالا برود و به رفعت برسد، نمی تواند به

(1) - مجموعه ورام: 154 / 1؛ «و أن أویس القرینی كان یظن أهله أنه مجنون لكثرة عبادته و تضييقه على نفسه في المطعم فبنوا له بيتا على، باب دورهم فكان يأتي عليهم السنة و السنن لا یرون له وجهها و كان یخرج أول ۛ الآخرة حتى أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال إني لأجد نفس الرحمن من جانب الیمن.»

و نیز در بحار الأنوار: 155 / 42، باب 124؛ حدیث 22؛ «رُوي عن رسول الله صلى الله عليه و آله أنه كان يقول تَفُوحُ رَوَائِحِ الْجَنَّةِ مِنْ قِبَلِ قَرْنٍ وَ شَوْقَاهُ إِلَيْكَ يَا أَوْيسَ الْقَرِينِي أَلَا وَ مَنْ لَقِيَهُ فَلْيُقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ فَقَبِلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَوْيسَ الْقَرِينِي فَقَالَ صلى الله عليه و آله إِنْ غَابَ عَنْكُمْ لَمْ تَفْتَقِدُوهُ وَ إِنْ ظَهَرَ لَكُمْ لَمْ تَكْتَرْتُوا بِهِ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلُ رَيْبَعَةٍ وَ مُضَرٍّ يُؤْمِنُ بِي وَ لَا يَرَانِي وَ يُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيَّ خَلِيفَتِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صِفِّينَ.»

(2) - اسراء (17): 24؛ «و برای هر دو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر.»

(3) - بقره (2): 34؛ «و [یاد کن] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، [پس] سجده کردند مگر ابلیس که سر پیچید و تکبر ورزید و از کافران شد.»

تواضع و آثار آن، ص: 139

مقامات بلند انسانی و ملکوتی برسد.

«فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ* وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» «1»

با عصبانیت به پروردگار گفت: مرا بیرون کردی؟

«فِعَزَّتْكَ لِأَعْوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ» «2»

این زهر تکبر را در همه بندگان می‌ریزم که در برابر دستورها و شانه بکشند. وقتی تو انسان را به عبادت امر کنی، آنها می‌گویند: امر تو را اطاعت نمی‌کنیم، نماز نمی‌خوانیم، روزه نمی‌گیریم و حجاب را رعایت نمی‌کنیم، حرمت ربا و معاصی را قبول نداریم، آنها را وادار می‌کنم که امر تو را اطاعت نکنند.

پروردگار آرام به او فرمود:

«لَأْمَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» «3»

من هم هفت طبقه جهنم را فقط از تو و کسانی که مانند تو دچار تکبر در برابر من می‌شوند، پر می‌کنم. هر کس را که می‌خواهی گمراه کن. هر کس به گمراهی تو گوش دهد، حزب و جزء تو می‌شود، معنای تکبر را به آرامی به خانواده، دوستان و به مردم بگویند، که تکبر در برابر دعوت خدا و خواسته‌های خدا، باعث خروج از مقام و لعنت ابدی و دوزخ همیشگی است.

طلبُ الرفعة فوجدتها في التواضع «4» بعضی از انسان‌ها در نهایت تواضع و فروتنی بودند و از این نردبان به اوج رفعت انسانی رسیدند.

به اوج قدس انسانی رسانید

که آنان را ز حیوانی رهانید

دو چشمی در فراقش خون‌فشان داد

که آنان را نشان زان بی‌نشان داد

نکو ذکر و نکو فکر و نکو کار

که گفت آن عندلیبان را به گلزار

(1) - حجر (15): 34-35؛ «از این [جایگاه والا که مقام مقربان است] بیرون رو که رانده شده‌ای* و بی‌تردید تا روز قیامت لعنت بر تو خواهد بود.»

(2) - ص (38): 82؛ «به عزتت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم.»

(3) - ص (38): 85؛ «بی‌تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد.»

(4) - این روایت به نقل از اویس قرنی یافت نشد بلکه در کتب روایی به صورت ذیل آمده است:

مستدرک الوسائل: 12 / 173، حدیث 13810؛ معارج الاصول الی معرفة آل الرسول: 54؛ «جَمُوعَةُ الشَّهِيدِ، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رُوي عَنْ مَوْلَانَا جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ طَلَبْتُ الْحِنَّةَ فَوَجَدْتُهَا فِي السَّخَاءِ وَ طَلَبْتُ الْعَافِيَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي الْعُزَلَةِ وَ طَلَبْتُ ثِقَلَ الْمِيزَانِ فَوَجَدْتُهُ فِي شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ طَلَبْتُ السَّرْعَةَ فِي الدُّخُولِ إِلَى الْحِنَّةِ فَوَجَدْتُهَا فِي الْعَمَلِ لِلَّهِ تَعَالَى وَ طَلَبْتُ حُبَّ الْمَوْتِ فَوَجَدْتُهُ فِي تَقْدِيمِ الْمَالِ لَوَجْهِ اللَّهِ وَ طَلَبْتُ حَلَاوَةَ الْعِبَادَةِ فَوَجَدْتُهَا فِي تَرْكِ الْمَعْصِيَةِ وَ طَلَبْتُ رِقَّةَ الْقَلْبِ فَوَجَدْتُهَا فِي الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ وَ طَلَبْتُ نُورَ الْقَلْبِ فَوَجَدْتُهُ فِي التَّفَكُّرِ وَ الْبُكَاءِ وَ طَلَبْتُ الْجَوَارِ عَلَى الصِّرَاطِ فَوَجَدْتُهُ فِي الصَّدَقَةِ وَ طَلَبْتُ نُورَ الْوَجْهِ فَوَجَدْتُهُ فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ وَ طَلَبْتُ فَضْلَ الْجِهَادِ فَوَجَدْتُهُ فِي الْكَسْبِ لِلْعِيَالِ وَ طَلَبْتُ حُبَّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَجَدْتُهُ فِي بُعْضِ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَ طَلَبْتُ الرَّئِيسَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي النَّصِيحَةِ لِعِبَادِ اللَّهِ وَ طَلَبْتُ فِرَاقَ الْقَلْبِ فَوَجَدْتُهُ فِي قِلَّةِ الْمَالِ وَ طَلَبْتُ عَزَائِمَ الْأُمُورِ فَوَجَدْتُهَا فِي الصَّبْرِ وَ طَلَبْتُ الشَّرْفَ فَوَجَدْتُهُ فِي الْعِلْمِ وَ طَلَبْتُ الْعِبَادَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي الْوَرَعِ وَ طَلَبْتُ الرَّاحَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي الرُّهْدِ وَ طَلَبْتُ الرَّقْعَةَ فَوَجَدْتُهَا فِي التَّوَاضُعِ وَ طَلَبْتُ الْعِزَّ فَوَجَدْتُهُ فِي الصَّدَقِ وَ طَلَبْتُ الذَّلَّةَ فَوَجَدْتُهَا فِي الصَّوْمِ وَ طَلَبْتُ الْغِنَى فَوَجَدْتُهُ فِي الْقِنَاعَةِ وَ طَلَبْتُ الْأُنْسَ فَوَجَدْتُهُ فِي قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ طَلَبْتُ صُحْبَةَ النَّاسِ فَوَجَدْتُهَا فِي حُسْنِ الْخُلُقِ وَ طَلَبْتُ رِضَى اللَّهِ فَوَجَدْتُهُ فِي بِرِّ الْوَالِدَيْنِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 140

در این تاریخ شب مهتاب جستند»1

که چون آن تشنه کامان آب جستند

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» «2»

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در عالم نمونه دارد؟ در علم، عمل و سیاست نمونه دارد؟

او هر شب تا شب نوزدهم ماه رمضان، بیشتر شب را صورت روی خاک می گذاشت و می گفت:

«آه من قلة الزاد و طول السفر» «3» خدایا علی دست خالی است. این چه تواضعی است؟

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - مهدی الهی قمشهای.

(2) - فاطر (35): 10؛ «کسی که عزت می خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواید، زیرا] همه عزت ویژه خداست.

حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد.»

(3) - نهج البلاغة: حکمت 77؛ «يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِنَّكَ عَنِّي أَيْ تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتَ لِحَانَ حَيْنِكَ هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي

لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتَ ثَلَاثًا لَارْجِعَةَ فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 141

پی نوشتها

10 عمل صالح

آغاز کردن اعمال با یاد خدا

10

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 147

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله مردم را در تمام کارها، اعمال، روابط، روش و منش، به حقایق قرار داده شده دعوت می کنند.

کار خود را با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع کنید که برای خدا و امید به رحمانیت خدا در دنیا، و به طمع رحیمیت پروردگار در آخرت باشد، حکمت‌ها و فلسفه‌ها در آن نهفته است. وقتی کار ریشه خدایی داشته باشد و در دایره توحید انجام بگیرد، خالی از شرک باشد، خالص برای حضرت الله انجام بگیرد و به امید بخشندگی خدا و عطای خدا در دنیا و آخرت انجام بگیرد، آثار فراوان دنیایی و اخروی دارد.

این گونه اعمال، برخی از بیماری‌های روانی را معالجه می کند، خلأهای برونی و درونی را جبران می کند. برای انسان ایجاد امنیت و آرامش می کند و توان، قدرت، نیروی باطنی و ارادی و گاهی هم توان بدنی به انسان می دهد.

بیماری عجله در زندگی انسان

برای اینکه شما عزیزان به گوشه‌ای از این آثار عنایت کنید، من پنج آیه از قرآن مجید را برای شما تلاوت می کنم که این پنج آیه در توضیح این مقدمه و در اثبات

تواضع و آثار آن، ص: 148

کاربرد عمل صالح نقش مهمی دارد.

اما آیه اول که در سوره مبارکه اسراء قرار دارد.

«كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» «1»

دقت بفرمایید خداوند مهربان نمی گوید «خلق الانسان عجولا» نمی گوید: انسان بر مبنای شتاب و عجله آفریده شده است، «2» انسان‌ها دچار يك حالت روانی منفی به نام عجله و شتاب می شوند. شما عجله و شتاب انسان را، در دو برنامه، در همه جوامع و ملت‌ها ملاحظه می کنید. یکی رویکرد شتابانه به ثروت و دیگری به لذت است. بیماری عجله و شتاب، باعث می شود که انسان تمام نیروی خودش را در دنیا مصرف جمع مال و مصرف لذت‌های مادی و محدود و کم زمان و از بین رفتنی کند.

راه رسیدن به خداوند

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: بهشت جایی است که:

«ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلُدُّ الْأَعْيُنُ» «3»

محل هر گونه خواسته، اشتها، میل و طلب، بدون محدودیت و محل لذت است.

ولی برای رسیدن به «ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلُدُّ الْأَعْيُنُ» نیاز به ایمان و عمل صالح دارد. «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ» «4» اما عده‌ای به طرف ثروت و لذت دنیوی شتاب می‌کنند. تمام عمر و نیرو را صرف رسیدن به ثروت و لذت دنیایی می‌کنند، نصیبتان را از آخرت قطع می‌کنند. حالت روانی عجله و شتاب ورزی، زیان سنگینی برای انسان دارد که در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» «5»

(1) - اسراء (17): 11؛ «انسان بسیار شتاب زده و عجول است.»

(2) - «من الآيات الأنبياء خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرَبَكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ.»

بحار الأنوار: 338 / 68، باب 83؛ «في الخصال، عن أبان بن تغلب قال سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقولُ مع الثَّبَّتِ تَكُونُ السَّلَامَةُ وَ مَعَ الْعَجَلَةِ تَكُونُ النَّدَامَةُ وَ مَنْ ابْتَدَأَ بِعَمَلٍ فِي غَيْرِ وَفْتِهِ كَانَ بُلُوعُهُ فِي غَيْرِ حِينِهِ.»

و نیز در بحار الأنوار: 338 / 68، باب 83؛ «عيون أخبار الرضا عليه السلام لي، الأما لي للصدوق، عَبْدُ الْعَظِيمِ الْحُسَيْنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ النَّبِيِّ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّذْيِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ.»

(3) - زحرف (43): 71؛ «و در آنجا آنچه دل‌ها می‌خواهد و چشم‌ها از آن لذت می‌برد، آماده است.»

(4) - نساء (4): 57؛ «و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی آنان را در بهشت‌هایی که

از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، وارد کنیم.»

(5) - عصر (103): 2؛ « [که] بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است. »

تواضع و آثار آن، ص: 149

و می فرماید:

«هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» «1»

یعنی کسانی هستند که از نظر حرکت و عمل، شتاب زده می باشند، و می خواهند زودتر به ثروت، شهوت و لذت برسند. در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«لا فقر بعد الجنة ألا و إنه لا غنى بعد النار» «2» بعد از بهشت ثروتی وجود ندارد. خداوند در قرآن مجید می فرماید:

«ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ»

اگر در بهشت هر ثروت و لذتی را بخواهید می یابید.

علاج بیماری عجله و شتابزدگی

انسان باید خودش را مقید به عمل صالح کند، از آثار عمل صالح، علاج شتابزدگی و عجله است، انسان آرام، با ادب و با وقار می شود و بیماری عجولی او هنگامی که با مقید شدن به اعمال صالحه علاج شد، دیگر عمرش را صرف ثروت بیش از نیاز نمی کند، قناعت می کند و صرف لذت و شهوات حرام نمی کند.

وقار و ادب پیدا می کند. از راه حلال به سراغ ثروت و شهوت می رود، با روی آوردن و آراسته شدن به عمل صالح، این بیماری خطرناک که باعث از دست دادن بهشت می شود، و باعث تلف کردن عمر به خاطر پول و لذت می شود، از بین می رود؛ یعنی انسان عمر خود را تلف و ضایع نمی کند.

«كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» «3»

(1) - کهف (18): 103 - 104؛ «آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟* آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است].»

(2) - الکافی: 216 / 2، حدیث 2؛ «أَبِي جَمِيلَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَى اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ نُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلَى مَا كَانَ مِنْ جَهْدٍ وَ فَاقَةَ فَإِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَ إِذَا نَزَلَتْ نَارِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَ الْحَرِيبَ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ أَلَا وَ إِنَّهُ لَأَفْقَرُ بَعْدَ الْجَنَّةِ أَلَا وَ إِنَّهُ لَأَغْنَى بَعْدَ النَّارِ لَا يُفَكُّ أَسِيرُهَا وَ لَا يَبْرَأُ ضَرِيئُهُ.»

(3) - اسراء (17): 11؛ «انسان بسیار شتاب زده و عجول است.»

تواضع و آثار آن، ص: 150

نمی فرماید، «خَلِقَ الْإِنْسَانَ»، معلوم می شود عجله يك امر عارضی و بیماری است. و این بیماری با عمل صالح قابل معالجه است، انسان را از بیماری شتابزدگی و عجولی شفا می دهد.

«وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ» «1» «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» «2»

بافت اصلی آفرینش انسان

در آیه دوم: مسأله آفرینش انسان مطرح است.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» «3»

ما انسان را در چارچوب کار، کوشش، زحمت، مشقت و فعالیت آفریدیم؛ «4» یعنی نباید تمام عمر خود را به بطالت بگذرانند، فعالیت و عمل جزء بافت خلقت و آفرینش انسان است. پروردگار در قرآن می فرماید: تو باید حرکت کنی و کوشش کنی، بافت وجود خود را، با کوشش، فعالیت و اطاعت از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله گره بزنی، تا زحمات، فعالیت ها و کوشش های شما باطل نشود.

ارزش عمل صالح در زندگی

عمل صالح نمی گذارد فعالیت‌ها، رنج‌ها و حرکت‌های انسان نابود شود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» «5»

عمل صالح انسان را دست پر می کند. دنیا و آخرت انسان را آباد می کند و عامل به دست آوردن بهشت است.

(1) - اسراء (17): 82؛ «و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم.»

(2) - اسراء (17): 9؛ «بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند، و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده می دهد که برای آنان پاداشی بزرگ است.»

(3) - بلد (90): 4؛ «همانا ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم.»

(4) - الحیة با ترجمه احمد آرام: 220 / 3 و 221 و 223

سوره النجم: 39؛ «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

سوره النساء: 32؛ «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا، وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا»

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: كلوا من كدّ أيديكم.

سئل النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَيُّ كَسْبِ الرَّجُلِ أَطْيَبُ؟ قال: «عَمَلُ الرَّجُلِ بِيَدِهِ وَ كَلِّ يَبِعُ مَبْرُورًا.»

الإمام الباقر عليه السلام- قال راوي الحديث: سألته عن الرجل يتقبل العمل فلا يعمل فيه و يدفعه إلى آخر، يريح فيه؟ قال: لا.

امام جعفر صادق عليه السلام در این خصوص می فرماید: «... و خلق له الوبر لكسوته، فكلف ندفه و غزله و نسجه، و خلق له الشجر، فكلف غرسها و سقيها و القيام عليها ... و ترك عليه في كلّ شيء من الأشياء موضع عمل و حركة، لما

في ذلك من الصّلاح ... و جعل الخبز متعدّراً- / لا ينال إلا بالحيلة و الحركة- / ليكون للإنسان في ذلك شغل يكفّه عمّا يخرج به إليه الفراغ من الأشر و العبث.»

(5) - محمد (47): 33؛ «ای اهل ایمان! خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید و اعمالتان را [با تخلف از دستورها خدا و پیامبر، شرك، نفاق، منت گذاری و ریا] باطل مکنید.»

تواضع و آثار آن، ص: 151

آیه سوم:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» «1»

این جزو خلقت انسان نیست، يك امر عارضی است، به انسان نعمت‌های فراوان دادم، اما او با وجود نعمت‌های من، علیه من به ناسپاسی بر می‌خیزد. از شهوت، چشم، گوش و دست در اعمال حرام استفاده می‌کند، و در امضا، تقلب، دوز و کلک در اجناس مردم و اسناد مردم، قدم حرام برمی‌دارد، در مجالس حرام شرکت می‌کند، جای ناسپاس کجا است؟ دوزخ می‌باشد. «2»

اثرات عمل صالح

إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» «3»، کافر یعنی ناسپاس، یعنی منکر واقعیات. اثر عمل صالح این است که انسان را از ناسپاسی حفظ می‌کند و در دایره شکر قرار می‌دهد.

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا» «4»

کلمه شکر از نظر عربی در اینجا مفعول لاجله است، قاعده ادبی است. ای خاندان داود عمل کنید، ای انسانها از فرمان من اطاعت کنید، تا شکر در شما تحقق پیدا کند.

از آثار دیگر عمل صالح این است که انسان دائماً در حال شکر است. «5»

لزوم شکر منعم

وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ» «6» ما به شاکرین پاداش عنایت می‌کنیم. پیغمبر در هنگام سحر سجده‌های طولانی و گریه فراوان داشتند، به حدی که بلال به حضرت صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا این مقدار گریه لازم است؟ حضرت جواب او را

(1) - عادیات (100): 6؛ « [که] قطعاً انسان نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.»

(2) - سوره ابراهیم: 34؛ «و قال تعالی وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها اِنَّ الْاِنْسَانَ لَظَلُوْمٌ كَفَّارٌ»

مستدرک الوسائل: 11/35، حدیث 13235؛ «الشَّيْخُ الْمُفِيدُ فِي أَمَالِيهِ، مُحَمَّدُ بْنُ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ طُوبَى لِمَنْ لَمْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا طُوبَى لِلْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ.»

الإرشاد في معرفة حجاج الله على العباد: 1/304؛ «و قال عليه السلام أشكر الناس أفنعهم و أكفرهم للنعم أحشعهم.»

(3) - توبه (9): 49؛ «و يقيناً دوزخ بر کافران احاطه دارد.»

(4) - سبأ (34): 13؛ «ای خاندان داود! به خاطر سپاس‌گزاری [به فرمان‌ها حق] عمل کنید.»

(5) - الجواهر السنیه، کلیات حدیث قدسی: 80، الباب السابع؛ «مالك بن عطية عن داود بن فرقد عن أبي عبد الله عليه السلام أنّ فيما أوحى الله عز و جل إلى موسى بن عمران عليه السلام: يا موسى، ما خلقت خلقا هو أحبّ إليّ من عبدي المؤمن و أبيّ إنّما ابتليته لما هو خير له و أنا أعلم بما يصلح عليه عبدي، فليصبر على بلائي و ليشكر نعمائي و ليرض بقضائي أكتبه في الصّدّيقين عندي إذا عمل برضائي و أطاع أمرى.»

(6) - آل عمران (3): 145؛ «و يقيناً سپاس‌گزاران را پاداش خواهیم داد.»

تواضع و آثار آن، ص: 152

این‌گونه دادند. «أفلا أكون عبداً شكوراً» «1» من بنده شاکر نباشم! شکر یعنی عمل صالح. البته هنگامی که بحث به ذکر «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» برسد، مفصل مسأله شکر را از قرآن و روایات برای شما بیان خواهیم کرد. اما طبق آیات قرآن، نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، انفاق و احسان به پدر و مادر شکر پروردگار است. چنانکه در اوایل سوره لقمان هم آمده:

«أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ» «2»

تو مسئول هستی که هم مرا و هم پدر و مادر خود را شکر کنی. شکر پروردگار، عبادت پروردگار است. شکر والدین هم احسان به والدین است.

پس از آثار عمل صالح، حفظ انسان از ناسپاسی یا نجات ناسپاس از ناسپاسی و قرار دادن او در دایره شکر پروردگار عزیز عالم است.

اما آیه چهارم: آیه چهارم در سوره یوسف است،

«وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» «3»

خودم را نمی توانم تبرئه کنم.

معنای جهاد اکبر

اگر من بیشتر اوقات زندگی خود را، از عمل صالح، عبادت خدا و خدمت به بندگان خدا پر کنم، وارد جهاد اکبر شده‌ام.

«قَضُوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْنَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ» «4» هنگامی که شما اوقات زندگی خود را با خدمت و عبادت پر کنید، در حقیقت در برابر هوای نفس موضع گرفته اید و به يك جنگ الهی علیه جنود شیطانی باطن برخاسته اید و با عمل صالح، دیو هوای نفس را به تدریج ضعیف می کنید، تا

(1) - مستدرک الوسائل: 253 / 11، حدیث 12912؛ «مِصْبَاحُ الشَّرِيعَةِ، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِذَا رَأَيْتَ مُجْتَهِدًا

أَبْلَعَ مِنْكَ فِي اجْتِهَادِهِ فَوَبَّحْ نَفْسَكَ وَ لَمَهَا وَ عَيَّرَهَا وَ حُتَّهَا عَلَى الْإِزْدِيَادِ عَلَيْهِ وَ اجْعَلْ لَهَا زِمَامًا مِنَ الْأَمْرِ وَ عِنَانًا مِنَ النَّهْيِ وَ سَقْمًا كَالرَّائِضِ لِلْفَارِهِ الَّذِي لَا يَذْهَبُ عَلَيْهِ (خَطَرُهُ مِنْهَا) إِلَّا وَ قَدْ صَحَّحَ أَوْلَهَا وَ أَخْرَجَهَا وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يُصَلِّي حَتَّى يَتَوَرَّمُ [قَدَمَاهُ] وَ يَقُولُ أَمْثَلُ أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا أَرَادَ أَنْ يَعْتَبِرَ [بِهَا] أُمَّتُهُ فَلَا يَعْمَلُونَ عَنِ الْجِهَادِ وَ التَّعْبُدِ وَ الرِّيَاضَةِ إِلَّا وَ إِنَّكَ لَوْ وَجَدْتَ حَلَاوَةَ عِبَادَةِ اللَّهِ وَ رَأَيْتَ بَرَكَاتَهَا وَ اسْتَضَاءَتْ بِنُورِهَا لَمْ تَصْبِرْ عَنْهَا سَاعَةً وَاحِدَةً وَ لَوْ قُطِعَتْ إِرْبًا إِرْبًا.»

(2) - لقمان (31): 14؛ « [و سفارش کردم] که برای من و پدر و مادرت سپاس گزاری کن.»

(3) - یوسف (12): 53؛ «من خود را از گناه تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس طغیان‌گر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد مگر زمانی که پروردگار رحم کند.»

(4) - الکافی: 12/5، باب وجوه الجهاد، حدیث 3؛ «السُّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضُوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ.»

و همچنین در وسائل الشیعة: 163/15، حدیث 20216؛ «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضُوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقَالَ جِهَادُ النَّفْسِ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 153

وقتی نفس از هوا و هوس بیفتد، و تبدیل به نفس مطمئنه شود. و انسان آرام می‌گیرد. «مطمئنه»؛ یعنی آرام بگیرد.

این از آثار عمل بر مبنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. عملی که با خدا معامله می‌شود و به امید رحمانیت و رحیمیت پروردگار است.

آیه پنجم: دوباره مسأله خلقت انسان را مطرح می‌کند.

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» «1»

ناتوان آفریده شده، اما می‌تواند به يك توانمندی بی‌ظنیری نائل شود. در بدو امر و ابتدای کار ناتوان آفریده شده است، ما هم قوانین، مقررات، حلال و حرام و فرمان‌های خود را، با لحاظ کردن اراده، بدن و قلب محدود و توان ضعیف انسان نظام دادیم.

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ» «2»

من تمام قوانین را آسان و سبک برای شما قرار دادم.

در ماه رمضان با اینکه غذا نمی‌خوریم، آن هم وسط روز، که بیش از اول صبح و شب نیازمند به غذا هستیم؛ زیرا در روز کار و فعالیت می‌کنیم، اما احوال ما غیر از ماه رمضان خیلی بهتر است و سبک‌تر هستیم.

من اراده دائمی دارم که تمام پیشنهادات خود را به شما سهل و آسان و سبک بگیرم که خود شما را از هزار گونه بار سنگین و عمل به خواسته‌های من، سبک کند. شما اگر در ماه رمضان، غذای خود را نصف ایام دیگر کنید، یعنی سحری و افطار را کمتر بخورید. بعد از ماه رمضان به هر آزمایشگاهی مراجعه کنید، می‌بینید که از قبل سالم‌تر هستید و عوارضی در خون شما دیده نمی‌شود. وزنتان سبک شده، سبک شدن وزن آثار بسیاری برای زانو و کمر و مفاصل دارد، علاوه بر این روزه، عذاب روز قیامت را، به خاطر گناهان، سبک می‌کند تا آتش را به

(1) - نساء (4): 28؛ «انسان [در برابر مشکلات و شهوات جنسی] ناتوان آفریده شده است.»

(2) - نساء (4): 28؛ «خدا می‌خواهد [با تشریح ازدواج با زنان مؤمن، و ازدواج با کنیزان مؤمن، و ازدواج موقت، بار مشکلات زندگی و مشقت‌های روابط نامشروع جنسی را] بر شما سبک کند.»

تواضع و آثار آن، ص: 154

خاموشی بکشاند.

این معنای:

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»

است.

قدرت و اراده انسان در عبادت

اگر اراده انسان قوی باشد روزه گرفتن آسان می‌شود، هم قدرت بدنی انسان زیاد می‌شود و هم به قدرت روحی و ارادی می‌رسد.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» «1» قدرت اراده و قدرت عقل است، «صوموا تصحوا» «2» قدرت بدنی است.

روز قیامت عده‌ای از بدن‌ها در کمال ناتوانی است، خداوند در سوره «ن وَالْقَلَمِ» می‌فرماید: در دنیا که بودند:

«كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ» «3»

من آنها را دعوت به نماز و عبادت کردم، سجده در اینجا به معنای عبادت است، انسان وقتی بخورد و بخوابد و شهوترانی کند، ضعیف می‌شود؛ زیرا در عبادت تمرین نداشته است و در دنیا سست بودند و ورزش‌های بدنی آنها هم در مسیر عبادت نمی‌باشد، به روح، عقل و اراده خود کاری نداشته‌اند، در قیامت جای ورزش نیست، با همان بدن سست و شهوانی، با آن شکم پر، وارد قیامت می‌شوند، آنها را دعوت می‌کنم که فقط سجده‌ای در محشر برای من انجام دهند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فَلَا يَسْتَطِيعُونَ» «4»

نمی‌توانند سجده کنند. ولی کسانی که تمرین عبادت و خدمت داشتند، وقتی

(1) - بقره (2): 21؛ «تا [با پرستیدن او] پروا پیشه شوید.»

(2) - مستدرک الوسائل: 7/502؛ «وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ صُومُوا تَصِحُّوا.»

(3) - قلم (68): 43؛ «اینان [در دنیا] به سجده [بر خدا] دعوت می‌شدند.»

(4) - قلم (68): 42؛ «ولی در خود قدرت و استطاعت [سجده کردن] نیابند!»

تواضع و آثار آن، ص: 155

از قبر بیرون می‌آیند، به هر مقداری که با بهشت فاصله دارند، می‌گویم:

«ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ» «1»

از کنار قبر خود تا بهشت؛ مانند برقی که در ابرهای بهار زده و خاموش می شود سریعتر به بهشت می رسند. چون بدن لخت و پای فلجی ندارند، بدن و اراده از عبادت، قدرت گرفته است، پیرمرد نود ساله، مگه، کربلا و مشهد می رود و می گوید: حالم خوب است، از او سؤال می شود که در زیارت امام رضا چه کار کردی؟ می گوید: شب جمعه تا صبح حرم بودم، الحمدلله دویست رکعت نماز قضا در حرم خواندم، توان روحی و ارادی او بر بدن 90 ساله مسلط است.

این هم یکی از آثار عمل صالح است که ضعف را در ناحیه بدن، اراده، روح، قلب و باطن، کم می کند و باعث قدرت می شود.

قدرت و اراده امام زین العابدین علیه السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید: نوجوان ده دوازده ساله بودم، پدرم حضرت زین العابدین علیه السلام با بودن در آن حادثه عظیم کربلا که کوهها را از بین می برد، قسمتی از شب، کیسه ای را از خرما، لباس و پول پر می کرد و روی شانه خود می گرفت و در خانه مستحق های مسلمان شیعه و سنی و یهودی و مسیحی، می گذاشت و بر می گشت. مقداری می خوابید و بقیه آن را به نماز شب، گریه، دعا و مناجات می گذراند، بعد اذان می گفت و نماز صبح را می خواند و بعد از نماز صبح، صورت مبارک را روی خاک می گذاشت، خاکی که از کنار قبر ابي عبدالله آورده بود، هزار مرتبه در سجده می گفت:

«الهی عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک» «2» آفتاب هم که طلوع می کرد سر زمین می رفت و کشاورزی می کرد، و به خانه بر

(1) - حجر (15): 46؛ « [به آنان گویند:] با سلامت و امنیت وارد آنجا شوید.»

(2) - بحار الأنوار: 75 / 46، باب 5، حدیث 66؛ « [الإرشاد] عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّمِيمِيُّ قَالَ سَمِعْتُ شَيْخًا مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ يَقُولُ قَالَ طَاوُسٌ دَخَلْتُ الْحِجْرَ فِي اللَّيْلِ فَإِذَا عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ دَخَلَ فَقَامَ يُصَلِّي فَصَلَّى مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ سَجَدَ قَالَ فَقُلْتُ رَجُلٌ صَالِحٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْحَيْرِ لَأَسْتَمِعَنَّ إِلَى دُعَائِهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ عُبَيْدُكَ بِفِنَائِكَ مَسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ فَقَبِيرُكَ بِفِنَائِكَ سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ قَالَ طَاوُسٌ فَمَا دَعَوْتُ بِهِنَّ فِي كَرْبٍ إِلَّا فُرِّجَ عَنِّي.»

می گشت، دوباره شروع به عبادت می کرد، يك روزی در اتاق را باز کردم و رفتم کنار دیوار نشستم و او را نگاه می کردم، دیدم که بسیار گریه می کند.

چقدر انسان باید قدرت و توان داشته باشد، که کربلا را ببیند، و بعد از آن واقعه شبها بار به دوش بکشد، بعد از آن در نماز شب گریه و هزار بار تکرار ذکر کند و بعد در طول روز مشغول کشاورزی شود و دوباره برگردد و مشغول عبادت شود.

امام باقر می فرماید: «1» او مشغول عبادت بود و من هم بلند بلند گریه می کردم. وقتی پدر سلام نماز را داد، فرمود: فرزندم، چرا گریه می کنی؟ گفتم دلم برای شما می سوزد، چقدر کار، خدمت، عبادت و سجده می کنید، مگر این بدن چقدر انرژی دارد؟ فرمود: عزیز دلم، روی طاقچه، کتابی است آن را بردار بیاور. کتاب را آوردم و به پدر دادم، باز کرد و جلوی من گذاشت، فرمود: در این صفحات، عبادات و خدمات جدّم علی علیه السلام نوشته شده است. عزیز دلم، اگر بخوانی، آن وقت به من نمی گویی چقدر خودت را به زحمت می اندازی، من کجا و علی کجا؟

عمل صالح، ضعف خلقتی انسان را جبران می کند. انسان با تمرین عمل صالح، عبادات، خدمت به خلق خدا و اخلاق خوش به توان عجیبی در دنیا و آخرت خواهد رسید. «من كان لله كان الله له» «2» ولی باید به این معنا آگاه باشیم که همه این امور، خدمت ها و عبادات در صورتی از افق وجود انسان طلوع می کند که انسان نسبت به خدا و خلق خدا متواضع و فروتن باشد. وقتی خداوند می فرماید: نماز بخوانید و روزه بگیرید، شانه بالا نیندازید، با کمال خاکساری اطاعت نمایید؛ زیرا اگر مقام تواضع نباشد،

«إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» «3»

نماز، روزه، خدمت و احسان برای انسان سنگین است، وقتی سنگین شد، با داشتن تکبر قبول نمی کند، با کبر از مجموع آثار عمل صالح خودش را محروم

(1) - إعلام الوری بأعلام الهدی: 260، الفصل الرابع؛ «دَخَلَ أَبُو جَعْفَرٍ ابْنُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ إِذَا هُوَ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ قَرَأَهُ قَدْ اصْفَرَ لَوْنُهُ مِنَ السَّهْرِ وَ رَمَدَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ دَبَّرَتْ جَبْهَتُهُ مِنَ السُّجُودِ وَ وَرِمَتْ سَاقَاهُ مِنَ الْقِيَامِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ أَمْلِكُ حِينَ رَأَيْتُهُ بَتَلَكَ الْحَالِ مِنَ الْبُكَاءِ فَبَكَيْتُ رَحْمَةً لَهُ وَ إِذَا هُوَ يُفَكِّرُ فَأَلْتَمَتْ إِلَيْهِ بَعْدَ هُنَيْئَةٍ مِنْ دُخُولِي فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَعْطَيْتَنِي بَعْضَ تِلْكَ الصُّحُفِ الَّتِي فِيهَا عِبَادَةُ عَلِيِّ فَأَعْطَيْتَنِي فَقَرَأَ مِنْهَا يَسِيرًا ثُمَّ

تَرَكَهَا مِنْ يَدِهِ تَضَجُّراً وَ قَالَ مَنْ يَقْوَى عَلَى عِبَادَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا تَوَضَّأَ اصْفَرَ لَوْنُهُ فَقِيلَ لَهُ مَا هَذَا الَّذِي يَعْشَاكَ فَقَالَ أ تَدْرِي لِمَنْ أَتَأَهَّبُ لِلْقِيَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ. «

(2) - بحار الأنوار: 319 / 82، باب 36؛ «أنه من كان لله كان الله له.»

(3) - بقره (2): 45؛ «بی تردید این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند دشوار و گران است.»

تواضع و آثار آن، ص: 157

می کند.

وقتی از اویس می پرسد تو که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ندیدی، از فرهنگ، آئین و مدرسه او چه بهره ای بردی؟ می گوید: هشت بهره، بهره اول: «طلبُ الرفعة» رسیدن به قله مقام، درجات الهی و کمالات انسانی را جستجو کردم، دیدم دین و فرهنگ او مرا راهنمایی کرده،

«فوجدتها في التواضع»

این مقام و رفعت را با تواضع و فروتنی، می شود به دست آورد.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

تواضع و آثار آن، ص: 158

بی نوشتها

11 تواضع و فروتنی

تواضع و آثار آن، ص: 165

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

هنگامی که از او پرس قرنی سؤال می شود شما که وجود مبارك رسول خدا صلى الله عليه و آله را زیارت نکردی و به محضر ملکوتی ایشان مشرف نشدی، از نبوت و رسالت او چه بهره ای گرفتی؟ پاسخ می دهد من از این فرهنگ و دین که او تبلیغ کرده، هشت حقیقت را یافتم. اما حقیقت اول:

«طلبُ الرفعة فوجدتها في التواضع» «1» من در جستجوی مقام، م نزلت و شخصیت انسانی بودم، با کمك فرهنگ اسلام این قلّه، م نزلت و این درجه عالی را در تواضع یافتم. انسان باید نسبت به حضرت حق و مردم، به ویژه اهل ایمان متواضع باشد.

ریشه و اصل حقایق برای رسیدن به درجات عالی

حقیقت هم همین است، ریشه و اصل حقایق که انسان را به درجات عالی در پیشگاه پروردگار می رساند فروتنی و خاکساری است. بلای تکبر بلای سنگینی است. تکبر سخت ترین مانع و حجاب در برابر پذیرفتن و عمل کردن به خواسته های حقّ است. همه درجات و مقامات از طریق پاکی باطن و عمل به

(1) - مستدرک الوسائل: 173/12، حدیث 13810؛ متن کامل حدیث در جلسه 9 آمده است 0

تواضع و آثار آن، ص: 166

خواسته های پروردگار به دست می آید. انسانی که متکبر است خودش را از آن پاکی باطن و عمل به دستوره های حق محروم می کند، به خاطر نداشتن نردبان تواضع به آن درجات نخواهد رسید.

امروز یکی از آیات بسیار مهم کتاب خدا را از سوره مبارکه مائده که در بخشی از این آیه مسأله تواضع مطرح است، برای شما قرائت می‌کنم و شاید بتوانم به چهار روایت بسیار مهم و با ارزش در زمینه تواضع اشاره کنم.

شش نشانه برای اهل ایمان

آیه شریفه پنجاه و چهار سوره مائده، برای اهل خدا شش نشانه و علامت ذکر می‌کند:

علامت اول: استقامت در ایمان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» «1»

خطاب به مسلمانان و مؤمنان زمان رسول خدا است، ای اهل ایمان! اگر روزی برسد که شما از دینان دست بردارید و بی‌دین شوید، در برابر امواج فتنه‌ها، شهوات و جاذبه‌های مال و مقام قرار بگیرید و استقامت نورزید و گوهر دینتان غارت شود و بی‌دین شوید.

علامت دوم: محبت پروردگار به بندگان

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ»

یقیناً و قطعاً من ملت و جامعه‌ای را پدید می‌آورم و قومی را ظهور می‌دهم که من عاشق آن جامعه و ملت هستم.

(1) - مائده (5): 54؛ «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی‌رساند] خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.»

تواضع و آثار آن، ص: 167

عشق خدا به يك ملت و جامعه بی‌سبب نمی‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اموالكم»

خدا نگاهی به ظاهر و مال شما ندارد:

«ولکن ينظر الى قلوبكم» «1» نگاه خدا به باطن شما است، وقتی باطن الهی باشد، پاک باشد و از رذائل پیراسته باشد، این پاکي، سبب می شود که پروردگار عالم به پاکان عشق بوزد و محبت کند. قومی را که من می آورم و این ملتی را که آشکار می کنم، من عاشق آن قوم بعد از شما هستم.

«و يُجِبُّونَهُ»

آن ملت عاشق من هستند، به من محبت دارند، این عشق دو طرفه است. چون عشق يك طرفه باعث زحمت است. اگر کسی عاشق باشد ولی معشوق او را دوست نداشته باشد، فضای زندگی برای او تاریک می شود، اما وقتی عاشق بداند و ببیند که معشوق هم به او عشق می ورزد، زندگی، فضا، خوراك، خواب و رفت و آمد يك معنای دیگر برای عاشق دارد؛ یعنی هنگامی که عاشق مشاهده می کند معشوق به او ارادت دارد، همه چیز را زیبا می بیند.

که يك سر مهربانی در دسر بی

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی

دل لیلی از او شوریده تر بی «2»

اگر مجنون دل شوریده ای داشت

علامت سوم: تواضع

در آن ملت و جامعه تواضع وجود دارد.

«أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «3»

(1) - مستدرک الوسائل: 264 / 11، حدیث 12951؛ «و قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَحَبُّكُمْ إِلَى اللَّهِ جَلَّ نَسَاؤُهُ أَكْثَرُكُمْ ذِكْرًا لَهُ وَ أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَقَاكُمْ لَهُ وَ أَبْجَاكُمْ مِنْ عَدَابِ اللَّهِ أَشَدُّكُمْ خَوْفًا لَهُ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ اللَّهَ مِنَ الشَّيْءِ لَا يَتَّقَى مِنْهُ خَوْفًا مِنَ الدُّخُولِ فِي الشُّبْهَةِ إِلَى أَنْ قَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ التَّقْوَى هَاهُنَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ الْخَبَرِ.»

و نیز در بحار الأنوار: 248 / 67، باب 54؛ «و قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ.»

(2) - بابا طاهر عریان.

(3) - مائده (5): 54؛ «در برابر مؤمنان فروتن‌اند، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمندند.»

تواضع و آثار آن، ص: 168

این قوم، ملت و جامعه نسبت به اهل ایمان که برادران و خواهران دینی می‌باشند، متواضع، فروتن و خاکسار هستند، تلخ و خشن نیستند.

علامت چهارم: عزت و شجاعت در برابر دشمنان خدا

«أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» در مقابل دشمنان خدا و دشمنان خودشان نیرومند و پرقدرت هستند، در شکست بر روی آنها باز نیست. اگر شهید شوند و یا دشمن را نابود کنند، برنده هستند.

«فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ» «1»

اینکه می‌شنوید در شکست به روی این ملت و این جامعه بسته است، از لغت «عزیز» استفاده شده است.

«أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» «2»

یعنی خدا توانای شکست‌ناپذیر است. «و لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» «3» پروردگار، پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل ایمان واقعی توانای شکست‌ناپذیر هستند.

علامت پنجم: مجاهدت در راه خدا

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» «4» اینجا آیه مطلق است، قیدی ندارد، نمی‌فرماید: «بجاهدون باموالم»، این ملت با جان، بدن، زبان، آبرو و با حکومت در راه خدا زحمت می‌کشند. این نوع مؤمنین اگر روی صندلی حکومت قرار بگیرند فقط در راه خدا می‌کوشند، در راه نفس، اقوام، حزب و اطرافیان خود کوشش نمی‌کنند.

این ملت اگر پول به دست آنها بیاید با مال جهاد می‌کنند، آبروی فوق العاده‌ای داشته باشند با آبرو جهاد می‌کنند، زبان گویایی داشته باشند با زبان جهاد می‌کنند، قلم داشته باشند، با قلم جهاد می‌کنند، علم داشته باشند با علم جهاد می‌کنند.

- (1) - توبه (9): 111؛ «پس [دشمن را] می‌کشند و [خود در راه خدا] کشته می‌شوند.»
- (2) - بقره (2): 209؛ «که خدا [در انتقام از شما] توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.»
- (3) - منافقون (63): 8؛ «در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.»
- (4) - مائده (5): 54؛ «همواره در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌ترسند.»

تواضع و آثار آن، ص: 169

علامت ششم: نداشتن ترس از سرزنش بیگانه

«و لا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» البته این ملت از همه طرف مورد سرزنش قرار می‌گیرند، آشنا و غریبه آنها را سرزنش می‌کند، ولی آن قوم و ملت هیچ ترسی از سرزنش خودی و بیگانه ندارد، هر کس هر چه می‌خواهد بگوید، می‌گویند: ما راه روشنی داریم که قرآن و اهل بیت علیهم السلام است، مسیر را حرکت می‌کنیم، پایان این مسیر هم پروردگار است.

«إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» «1» «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» «2»

این شش برنامه احسان من به آن ملت است.

نور ایمان در مردم ایران

«واسِعٌ» در اینجا به معنای عطای بسیار است، من به آن ملت عطای بسیار می‌کنم. اولین لحظه‌ای است که آیه نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و آله را قرائت کرد، مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند: این که خدا می‌گوید: اگر شما بی‌دین شوید من يك ملتی را می‌آورم، آیا منظور خدا فرزندان ما اعراب است؟ فرمودند: نه، از این آیه شریفه، خداوند

متعال نسبت به نسل آینده شما هیچ قصد و اراده و نظری ندارد. کدام ملت هستند؟ دست مبارك خود را روی شانه سلمان گذاشتند، سه جمله فرمودند، فرمودند: منظور آیه سلمان، یاران و هموطنان سلمان است و بعد این جمله را فرمودند: که این جمله در کتب متعددی آمده است. «مجمع البیان»، «نور الثقلین»، «المیزان»، جلد دوم «الاستیعاب» که از مهمترین کتاب برادران و علمای اهل سنت است، البته مدارك دیگر هم دارد.

(1) - نجم (53): 42؛ «و اینکه پایان [همه امور] به سوی پروردگارتوست.»

(2) - مائده (5): 54؛ «این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد؛ و خدا بسیار عطاکننده و داناست.»

تواضع و آثار آن، ص: 170

بعد از اینکه دست روی شانه سلمان گذاشتند: فرمودند: منظور خدا از این آیه، یاران و هموطنان او است. این جمله را فرمودند: «لَوْ كَانَ الدِّينُ فِي الشَّرِّيَا لَنَالَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ» «1» خیلی روایت فوق العاده ای است، این روایت شامل حال بی دین ها، مجرمین حرفه ای، عاصیان، سرکشان، بدحجاب، رباخور، شراب خور، قمارباز، ستمگر، ظالم و اختلاس کننده که در این وطن زندگی می کنند، نمی باشد.

بیزاری پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم آخر الزمان

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از چنین مردمی در آخر الزمان بیزار هستم، آنها هم از من بیزار هستند، اینها با شما بیگانه هستند، یار و یاور شما هم نیستند. یار و هموطن شما هم نیستند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سلمان، یاران و هموطنان او. آن کسی که از اسلام بریده و به فرهنگ شیطان پیوسته، دشمن شما و خدا است. غریبی است ولی در اینجا زندگی می کند، فرهنگ

«غَيْرِ الْمَعْضُوبِ» «2»

است، اسرائیل است که در اینجا زندگی می کند.

«وَلَا الضَّالِّينَ»

فرهنگ آمریکا، فرانسه، و انگلیس و سایر مناطق اروپا، از آنها است، قرآن می‌فرماید: هموطن شما نیست، جزو دشمنان است.

بعد فرمودند:

«لوکان الدین فی الثریا»

فرض کنید اگر دین و فرهنگ خدا به ستاره ثریا گره خورده باشد،

(1) - بحار الأنوار: 310/16، باب 11؛ «و رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ «وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «جمعه 3» فَقِيلَ لَهُ مَنْ هَؤُلَاءِ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى كَتِفِ سَلْمَانَ وَ قَالَ لَوْ كَانَ الدِّينُ فِي الثَّرِيَا لَنَالَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ.»

شرح نهج البلاغه: 36/18؛ «قال أبو عمر و قد روي عن رسول الله صلى الله عليه و آله من وجوه أنه قال لو كان الدين في الثريا لنالته سلمان و في رواية أخرى لنالته رجل من فارس.»

(2) - فاتحه (1): 7؛ «هم آنان که نه مورد خشم تواند و نه گمراه‌اند.»

تواضع و آثار آن، ص: 171

«لنالتهم رجال من هؤلاء»

مردم ایران آن دین را از آن منطقه دور، به دست خواهند آورد و به این دین پایبند خواهند شد.

يك بار ديگر فرمایش نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله را دقت کنید. فرزندان ایران، اگر دین به ستاره ثریا گره خورده باشد، آن دین را به دست می‌آورند؛ یعنی حالت صعود و رفتن به سوی ارزش‌ها، به قدری عاشق فضائل و درستی‌ها و کمالات هستند که سختی راه را برای خودشان هموار کرده و این سربلایی را می‌روند و دین را از ثریا می‌گیرند و به آن عمل می‌کنند.

کسی که متواضع است طبق آیه، دین دارد. کسی که در برابر خدا و مردم مؤمن فروتن است، ایمان دارد و مورد محبت خدا است و خدا او را دوست دارد.

تواضع امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر خداوند

و اما روایت: من نمی‌دانم ارزش تواضع تا چه حدی است و کاربرد فروتنی در برابر پروردگار تا چه اندازه است که:

«قال امیرالمؤمنین عند موته»

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام عرق مرگ بر پیشانی او نشست بود؛ یعنی تمام آثار مرگ آشکار بود،

«علیک بالتواضع فانّه من أعظم العبادة» **«1»** ای مردم مؤمن! بر شما باد به فروتنی و تواضع، زیرا تواضع بالاترین عبادت است.

آن وقت در پیشگاه پروردگار، حدّ تواضع امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده می‌کنید، که هر شب جمعه تا آخر عمر، در دعای کمیل اعلان صادقانه می‌کرد،

(1) - مستدرک الوسائل: 296/11، حدیث 3079؛ نَهَجُ الْبَلَاغَةِ؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّتِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ عَلَيْنِكَ بِالتَّوَّاضِعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 172

«وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْفَقِيرُ الْمَسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ» **«1»** حدّ فروتنی امیرالمؤمنین در پیشگاه وجود مقدس حق این گونه می‌باشد.

حدّ فروتنی را در مناجات مسجد کوفه ببینید.

«مولای یا مولای أنت المالك وأنا المملوك و هل يرحم المملوك الا المالك، أنت الحي و أنا الميت و هل يرحم الميت الا الحي، أنت الكبير و أنا الصغير و هل يرحم الصغير الا الكبير، أنت العزيز و أنا الدليل و هل يرحم الدليل الا العزيز» **«2»** این حد تواضع امیرالمؤمنین است.

تواضع امیر المؤمنین علیه السلام در برابر مردم

و اما تواضع در برابر مردم، فکر نکنید امیرالمؤمنین علیه السلام فقط در خانه پروردگار متواضع بودند، ایشان در اخلاق و عمل، فروتن و خاکسار بودند، نسبت به مردم متواضع بودند. در کتاب با عظمت صلی الله علیه و سلم اصلي الله علیه و آله و سلم الله اکبر ج الحمد لله عيد مبارك رحمهما الله طبرسی، امام عسگری علیه السلام می‌فرماید:

«أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» «3»

پدر و پسر مؤمنی، میهمان امیرالمؤمنین علیه السلام شدند، حضرت فرمودند: غذا بیاورید. سفره انداختند و غذا را آماده کردند، پدر و پسر در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام غذا خوردند، امام عسگری علیه السلام می‌فرماید: این پدر و پسر وقتی از در اتاق وارد شدند، جدم امیرالمؤمنین علیه السلام تمام قد برای آنها بلند شد و اکرام کرد و بالای اتاق نشانند و خودش کمی آن طرف‌تر و روبه روی آنها نشست، این گونه نبود که حضرت به دیوار و پشتی تکیه بدهد، تا این پدر و پسر هر وقت بخواهند با حضرت صحبت بکنند، مجبور شوند سر برگردانند.

یعنی تکیه دادن در کنار میهمان، خارج از ادب و میهمان داری می‌باشد. من

(1) - دعای کمیل.

(2) - مفاتیح الجنان: مناجات امام علی علیه السلام در مسجد کوفه.

(3) - مائده (5): 54؛ «در برابر مؤمنان فروتن‌اند، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمندند.»

تواضع و آثار آن، ص: 173

سعی می‌کنم عین فرمایش امام عسگری علیه السلام را بی‌کم و زیاد بگویم، گاهی گویندگان به مطالب شاخ و برگ می‌دهند که مطلب زیباتر شود، مانعی هم ندارد، من عین متن روایت را برای شما می‌گویم. غذا خوردن پدر و پسر تمام شد. به قنبر اشاره کردند، قنبر رفت و يك آفتابه و تشت و حوله آورد. جلوی پدر آمد، معلوم می‌شود با دست غذا خورده بود. امام عسگری علیه السلام می‌فرماید: جدم امیرالمؤمنین علیه السلام از جا بلند شد، آفتابه، تشت و حوله را از دست قنبر گرفت و روبه روی آن پدر آمد، فرمود: دستت را در تشت بگیر، من آب می‌ریزم، دستت را بشوی و بعد حوله را از روی دستم بردار و دستت را خشک کن. پدر از شدت حیا و خجالت که نمی‌توانست باور کند، علی علیه

السلام می خواهد دست مرا بشوید. امام عسگری می فرماید: پدر به دست و پای امیر المؤمنین افتاد، گفت: علی جان! چگونه شما بر دست من بی قابل آب می ریزی، من چطور تحمل کنم. حضرت فرمودند: بلند شو، بنشین، برادر دینی در بشر بودن هیچ امتیازی به تو ندارد مثل خودت هستم، می خواهم آب بریزم روی دستت و با این کاری که دارم می کنم. دهها برابر تعداد مردم کره زمین و خدمت کاران کره زمین، در بهشت خدا خدمتگزار برای علی علیه السلام قرار می دهد. من يك نگاه دیگر دارم، این تواضع، علی را به بهشت و خادمان بهشت می رساند، علی را به مزد چند برابر تعداد مردم دنیا می رساند. تو را به خدا قسم می دهم که دستت را بگیر و بشوی. پدر دستش را دراز کرد، علی آب ریخت، به او فرمود: با اطمینان بشوی، فکر کن دست خود را در خانه خودت می شویی، با همان آرامش و اطمینان دستت را بشوی. دستش را شست و حوله را نزدیک او برد، برداشت و دستش را خشک کرد. بعد به محمد حنفیه پسرش فرمود: عزیز دلم! اگر پسر این پدر، تنها میهمان من بود، من دستش را می شستم، اما خدا مجلس ما را می بیند و باید برای پدر ویژگی قائل شد و بین پدر و پسر نباید در این کار مساوات برقرار کنم، من بابای تو هستم، دست پدر را من شستم، تو جگر گوشه

تواضع و آثار آن، ص: 174

من و پسر من هستی، تو بلند شو و دست پسر را بشوی. «1» این تواضع امیرالمؤمنین است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«من تواضع لله رفعه الله» «2» به نظر من روایت دو پهلوی است، شاید هم درست نفهمیده باشم، کسی که برای شخص خدا فروتنی کند، یا کسی که به خاطر خدا، برای مردم فروتنی کند، مانند این است که برای خدا فروتنی و خاکساری می کند، «رفع الله» پروردگار عالم درجه او را بالا می برد.

آری نشد آگاه کس از سرّ اله

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه

لا حول و لا قوّة الا بالله «3»

يك ممکن و این همه صفات واجب

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - الإحتجاج على أهل اللجاج: 461 / 2؛ «و بِالْإِسْنَادِ الْمُتَكَرِّرِ ذَكَرَهُ عَنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَعْرِفَ النَّاسَ بِخُفُوقِ إِخْوَانِهِ وَ أَشَدَّهُمْ قِضَاءً لَهَا أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا وَ مَنْ تَوَاضَعَ فِي الدُّنْيَا لِإِخْوَانِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ مِنْ شِبَعَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًّا وَ لَقَدْ وَرَدَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْوَانٍ لَهُ مُؤْمِنَانِ أَبٌ وَ ابْنٌ فَقَامَ إِلَيْهِمَا وَ أَكْرَمَهُمَا وَ أَجْلَسَهُمَا فِي صَدْرِ بَجْلِسِهِ وَ جَلَسَ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا ثُمَّ أَمَرَ بِطَعَامٍ فَأَحْضَرَ فَأَكَلَا مِنْهُ ثُمَّ جَاءَ قَنْبَرٌ بِطَسْتٍ وَ إِبْرِيْقٍ خَشَبٍ وَ مَنَدِيلٍ لِيُبَيِّنَ وَ جَاءَ لِيَصُبَّ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ مَاءً فَوَثَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ الْإِبْرِيْقَ لِيَصُبَّ عَلَى يَدِ الرَّجُلِ فَتَمَرَّعَ الرَّجُلُ فِي التُّرَابِ وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُ يَرَانِي وَ أَنْتَ تَصُبُّ عَلَى يَدِي؟ قَالَ أَفْعُدْ وَ اغْسِلْ يَدَكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَرَاكَ وَ أَخْوَاكَ الَّذِي لَا يَتَمَيَّزُ مِنْكَ وَ لَا يَتَفَضَّلُ عَلَيْكَ يَخْدُمُكَ يُرِيدُ بِذَلِكَ خِدْمَةً فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ عَشْرَةِ أَضْعَافٍ عَدَدِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ فِي مَمَالِكِهِ فِيهَا فَتَعَدَّ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ بِعَظِيمِ حَقِّي الَّذِي عَرَفْتَهُ وَ بَجَلَّتُهُ وَ تَوَاضَعْتَ لِلَّهِ بِأَنْ نَدَبْتَنِي لِمَا شَرَّفَكَ بِهِ مِنْ خِدْمَتِي لَكَ لَمَّا عَسَلْتَ مُطْمَئِنًّا كَمَا كُنْتَ تَعْسِلُ لَوْ كَانَ الصَّبَابُ عَلَيْكَ قَنْبَرًا فَفَعَلَ الرَّجُلُ - / فَلَمَّا فَرَغَ نَاوَلَ الْإِبْرِيْقَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ وَ قَالَ يَا بُنَيَّ لَوْ كَانَ هَذَا الْإِبْنُ حَضَرَ بِي دُونَ أَبِيهِ - / لَصَبَبْتُ عَلَى يَدِهِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَأْتِي أَنْ يُسَوِّىَ بَيْنَ ابْنٍ وَ أَبِيهِ إِذَا جَمَعَهُمَا مَكَانًا لَكِنَّ قَدْ صَبَّ الْأَبُ عَلَى الْأَبِ فَلْيَصُبَّ الْإِبْنُ عَلَى الْإِبْنِ فَصَبَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَلَى الْإِبْنِ ثُمَّ قَالَ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَمَنْ اتَّبَعَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ الشَّيْعِيُّ حَقًّا.»

(2) - الكافي: 122 / 2، باب التواضع، حديث 3؛ «ابن أبي عمير عن عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي عبد الله عليه السلام قال أظفر رسول الله صلى الله عليه وآله عشيئة حميس في مسجد فبا فقال هل من شراب فأتاه أوس بن خولي الأنصاري بعس نخيض بعسل فلما وضعه على فيه نحاه ثم قال شرابان يكتفى بأحدهما من صاحبه لأشربه ولاأحرمه ولكن أتواضع لله فإن من تواضع لله رفعه الله و من تكبر خفضه الله و من اقتصد في معيشته رزقه الله و من بدر حرمه الله و من أكثر ذكر الموت أحببه الله.»

(3) - مولوی.

تواضع و آثار آن، ص: 175

بی نوشتها

مرتبه و درجه انسان متواضع «1» 12

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

(1) - الکافی: 123 / 2، حدیث 7؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَا مُوسَى أَتَدْرِي لِمَ اصْطَفَيْتُكَ بِكَلَامِي دُونَ خَلْقِي قَالَ يَا رَبِّ وَ لِمَ ذَاكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي ظَهْرًا لِيَطْنِ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَدًا أَذَلَّ لِي نَفْسًا مِنْكَ يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ خَدَّكَ عَلَى التُّرَابِ أَوْ قَالَ عَلَى الْأَرْضِ.»

الکافی: 122 / 2، حدیث 5؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَذْكُرُ أَنَّهُ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخَيِّرُكَ أَنْ تَكُونَ عَبْدًا رَسُولًا مُتَوَاضِعًا أَوْ مَلِكًا رَسُولًا قَالَ فَتَنْظُرُ إِلَى جَبْرَائِيلَ وَ أَوْمًا بِيَدِهِ أَنْ تَوَاضِعَ فَقَالَ عَبْدًا مُتَوَاضِعًا رَسُولًا فَقَالَ الرَّسُولُ مَعَ أَنَّهُ لَا يَنْقُضُكَ مِمَّا عِنْدَ رَبِّكَ شَيْئًا قَالَ وَ مَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ.»

الکافی: 122 / 2، حدیث 6؛ «السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مِنَ التَّوَاضِعِ أَنْ تَرْضَى بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ تَلْفَى وَ أَنْ تَتْرُكَ الْمِرَاءَ وَ أَنْ كُنْتَ مُحِقًّا وَ أَنْ لَا تُحِبَّ أَنْ تُحْمَدَ عَلَى التَّقْوَى.»

تواضع و آثار آن، ص: 179

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

از بهترین و برترین ارزش‌های اخلاقی، تواضع و فروتنی در برابر خواسته‌های خدا و مردم است. اگر انسان در کنار پروردگار خود را بزرگ نداند و خود را آزاد، مالک، مستغنی از حق به حساب نیاورد، و نسبت به مردم هم طغیان‌گر، فخر فروش و با ناز و تکبر نباشد، در پیشگاه خداوند متعال چنین انسانی مرتبه بلند و درجه بالایی دارد. به قدری تواضع و افتادگی مهم است و سبب آثار بسیار پرارزش دنیایی و آخرتی است که وجود مبارك امام صادق علیه السلام از تواضع در

وجود انسان تعبیر به مزرعه می‌کند. محل کشت می‌باشد، امام ششم علیه السلام برای نمونه به چهار شجره طیبه و درخت پاک که از این مزرعه روئیده می‌شود، اشاره می‌کند.

می‌فرمایند:

«التواضع مزرعة الخشوع والخضوع والخشية والحياء» «1» انسان باید نسبت به پروردگار خود افتاده باشد و در کنار حضرت حق برای خودش مقام، منزلت، مرتبه، مالکیت و ریاستی قائل نباشد و نسبت به همه بندگان خدا تواضع داشته باشد، خود را از دیگران برتر و بالاتر نداند، بلکه خود را برادر، خادم و خدمتگزار مردم بداند؛ یعنی به این معنا رسیده باشد که پروردگار مرا

(1) - بحار الأنوار: 121 / 72، باب 51، حدیث 12؛ « [مصباح الشریعة] قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّوَّاضِعُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ نَفِيسٍ وَ مَرْتَبَةٍ رَفِيعَةٍ وَ لَوْ كَانَ لِلتَّوَّاضِعِ لُغَةٌ يَفْهَمُهَا الْخَلْقُ لَنُطِقَ عَنْ حَقَائِقِ مَا فِي مَخْفِيَّاتِ الْعَوَاقِبِ وَ التَّوَّاضِعُ مَا يَكُونُ فِي اللَّهِ وَ لِلَّهِ وَ مَا سِوَاهُ مَكْرُورًا وَ مَنْ تَوَّاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللَّهُ عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ وَ لِأَهْلِ التَّوَّاضِعِ سِيْمَاءٌ يَعْرِفُهَا أَهْلُ السَّمَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ مِنَ الْعَارِفِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيْمَاهُمْ وَ أَصْلُ التَّوَّاضِعِ مِنْ جَلَالِ اللَّهِ وَ هَيْبَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ لَيْسَ لِلَّهِ عِزٌّ وَ جَلُّ عِبَادَةٍ يُقْبَلُهَا وَ يَرْضَاهَا إِلَّا وَ بَابِهَا التَّوَّاضِعُ وَ لَا يَعْرِفُ مَا فِي مَعْنَى حَقِيقَةِ التَّوَّاضِعِ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ [مِنْ عِبَادِهِ] الْمُسْتَقْبَلِينَ بِوَحْدَانِيَّتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَعَزَّ خَلْقِهِ وَ سَيِّدَ بَرِيَّتِهِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالتَّوَّاضِعِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ التَّوَّاضِعُ مَرْعَةُ الْحُشُوعِ وَ الْحُضُوعِ وَ الْحَشْيَةِ وَ الْحَيَاءِ وَ إِنَّهُنَّ لَا يَأْتِينَ إِلَّا مِنْهَا وَ فِيهَا وَ لَا يَسْلُمُ الشَّرْفُ التَّامُّ الْحَقِيقِيُّ إِلَّا لِلْمُتَوَّاضِعِ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى. »

تواضع و آثار آن، ص: 180

آفریده، او را بندگی کنم و به بندگان خدمت نمایم.

معنای خشوع

در پیوند با خدا خود را بنده و در پیوند با مردم، طبق آیات و روایات، خود را برادر و خادم مردم می‌داند. این حالت در وجود يك انسان، اولین محصول و شجره طیبه‌اش خشوع است. خشوع یعنی چه؟ یعنی سر به زیر بودن و خود را به حساب

نیابردن، این را که عرض می‌کنم طبق یکی از آیات قرآن کریم می‌باشد، خشوع یعنی از هر نوع بازیگری نسبت به خدا و خلق خدا سالم بودن است.

خداوند قرآن مجید می‌فرماید:

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» «1»

وقتی از معصوم می‌پرسند خشوع یعنی چه؟ می‌فرماید: در نماز همه حواس خود را متوجه خدا کند، «2» با انگشتر، تسبیح، لباس، چشم و انگشت‌های خود بازی نکند. معلوم می‌شود به نظر اولیای خدا، خشوع یعنی سالم بودن از بازیگری‌ها. چه بازیگری نسبت به پروردگار، که نفاق است و چه با شخصیت، آبرو، مال، خواسته‌ها و رأی مردم بازیگری کند، که این موارد پستی و زشتی است.

پروردگار همه چیز مردم را در چارچوب انسانیت، محترم دانسته است، خدا رأی مردم را محترم می‌داند، اگر رأی مردم را محترم نمی‌دانست، دستور وجوب را به پیغمبر صلی الله علیه و آله که عالم‌ترین و داناترین بود، نمی‌داد.

«و شاورهم في الأمر» «3»

در امور زندگی، کشور و در امور اجتماعی با مردم مشورت کن، یعنی رأی مثبت مردم، نزد من محترم است، وقتی به يك برنامه‌ای رأی دادند، رأی آنها را فراموش

(1) - مؤمنون (23): 2؛ «آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند.»

(2) - الکافی: 300 / 3، حدیث 3؛ «الْحَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا كُنْتَ دَخَلْتَ فِي صَلَاتِكَ فَعَلَيْكَ بِالتَّخَشُّعِ وَ الْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُقُولُ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.»

(3) - آل عمران (3): 159؛ «و در کارها با آنان مشورت کن.»

نکن، مواظب باش که در چاه تاريك منيت و غرور نيفتی. به مال مردم هم احترام بگذار، با مال و آبروی مردم بازی نکن. بنابراین تواضع به نظر امام صادق عليه السلام يك مزرعه ملكوتی و الهی است، که يك شجره طيبه اين باغ و مزرعه، کشتزار خشوع است.

شما در قرآن مجید به آیات کتاب الهی دقت کنید، کلمه «هُزُوا» در قرآن زیاد آمده است. در آیات مربوط به قیامت هم آمده است که گروهی در قیامت برای ابد محکوم به عذاب الیم هستند، علت آن هم این است که دین خدا را به بازیگری گرفتند. هیچ حقیقتی را نباید به بازی گرفت. هیچ کسی را در چارچوب انسانیت و آثار انسانیت نباید به بازی گرفت، به بازی گرفتن دین، رأی، مال و پرونده مردم، حرام و گناه کبیره است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله را با چوب و سنگ می زدند، در حدی که به نظر خودشان نابود شود، کتک می زدند، دندان و پیشانی او را می شکستند، یارانش را تبعید می کردند، اما در تمام این حوادث می گفت:

«اللهم اهد قومی فإهم لا یعلمون» **1** خدایا مردم آگاه نیستند که این کارها را انجام می دهند. آنها را هدایت کن. برای مردم و دشمنان دعا می کرد. برای کسانی که او را کتک می زدند و یارانش را تبعید می کردند دعا می کرد.

سزای مسخره کردن مردم

شخصی پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع به مسخره کردن نمود، علیه پیغمبر بازیگری می کرد، «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» است که تبعید کننده یارانش را دعا می کرد، شکنندگان دندان و پیشانی خود را دعا می کرد، قاتل عموی خود را بخشید، اما

(1) - بحار الأنوار: 177/35، باب 3؛ «وَدَلَّكَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضُرِبَ بِحِجْرَةٍ فِي خَدِّهِ يَوْمَ حُنَيْنٍ فَسَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ قَامَ وَ قَدِ انْكَسَرَتْ رِنَاعِيَّتُهُ وَ الدَّمُ يَسِيلُ عَلَى خُرِّ وَجْهِهِ فَمَسَحَ وَجْهَهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.»

بحار الأنوار: 117/20، باب 12، غزوة أحد؛ «وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَزْمِي وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.»

کسی که با لب، دهان، ابرو و دست و پا، در حالی که همه بدن او غیر طبیعی بود، پیامبر صلی الله علیه و آله را مسخره می کرد، فرمود: به همان حال بمان، و تا آخر عمر به همان حال ماند. سزای بازی کردن با رأی، آبرو، مال، خانواده، پدر و مادر، دوست و حتی دشمن این گونه می باشد. به ما اجازه ندادند که حتی با دشمن هم بازیگری کنیم. «1»

مهر و محبت پیامبر بر مردم مکه

در مکه علیه پیغمبر صلی الله علیه و آله تبلیغ سوء می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه می شد، وجود مبارك حضرت زهرا علیها السلام در سن شش سالگی می دید که پدر بزرگوارشان در حالی که روی عمامه، شانه و لباس مبارك ایشان شکمبه گوسفند می باشد، فاطمه علیها السلام پدر را می بوسید و با دست های کوچک، صورت بابا را پاک می کرد، لباس های بابا را می شست، در مکه علیه پیغمبر عظیم الشأن اسلام حمله می کردند، هنگامی که می خواست مکه را فتح کند، مردم مکه خبر نداشتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ده هزار مسلح بیرون شهر مکه می باشد. جمعیت یکصدا فریاد می زد، «الیوم یوم الملحمة» امروز روز انتقام گرفتن از ستمکاران مکه است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: شعار را عوض کنید. همه شعار بدهند «الیوم یوم المرحمة» «2» امروز روز محبت و گذشت است. مردم مکه علیه پیغمبر صلی الله علیه و آله بیداد می کردند، خداوند متعال به پیغمبر دستور موضع گیری داد با این حال به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به بیدادگران آتش بس بده؛ زیرا من از ماه های قمری، چهار ماه را حرام اعلان کردم.

و به تمام دشمنان هم اعلام کن

«فَسَبِّرُوا فِي الْأَرْضِ» «3»

هر جا می خواهید بروید، ما کاری به کارتان نداریم. البته این اعلام، خدعه

(1) - بحار الأنوار: 46 / 27، باب 3؛ «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَوْمًا - / مَوْتُ الْمَجَاعَةِ تَخْفِيفُ الْمُؤْمِنِ وَ أَسْفٌ عَلَى الْكَافِرِ - / وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَعْرِفُ عَاسِلَهُ وَ حَامِلَهُ - / فَإِنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ خَيْرٌ نَاشِدًا - / حَمَلَتْهُ أَنْ يُعَجَّلُوا بِهِ - / وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ نَاشِدَهُمْ أَنْ يُقَصِّرُوا بِهِ - / فَقَالَ ضَمْرُهُ بِنِ سَمْرَةَ إِنْ كَانَ كَمَا تَقُولُ - / فَفَرَزَ مِنَ السَّرِيرِ وَ ضَحِكَ وَ أَضْحَكَ - / فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُمَّ إِنَّ ضَمْرَةَ بِنِ سَمْرَةَ - / ضَحِكَ وَ أَضْحَكَ لِحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ ص - / فَخَذَهُ أَخَذَهُ أَسْفٌ فَمَاتَ

فُجَاءَةً - / فَأَتَى بَعْدَ ذَلِكَ مَوْئِي لِضَمْرَةَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ - / فَقَالَ آجَزَكَ اللَّهُ فِي ضَمْرَةَ مَاتَ فُجَاءَةً - / إِيَّيْ لَأُقْسِمُ لَكَ بِاللَّهِ أَنِّي سَمِعْتُ صَوْتَهُ وَ أَنَا أَعْرِفُهُ - / كَمَا كُنْتُ أَعْرِفُ صَوْتَهُ فِي حَيَاتِهِ فِي الدُّنْيَا - / وَ هُوَ يَقُولُ الْوَيْلُ لِضَمْرَةَ بْنِ سَمْرَةَ - / خَلَا مِنِّي كُلُّ حَمِيمٍ وَ حَلَلْتُ بِدَارِ الْجَحِيمِ - / وَ بِهَا مَبِيتِي وَ الْمَقِيلُ - / فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ اللَّهُ أَكْبَرُ - / هَذَا أَجْرُ مَنْ ضَحِكَ وَ أَضْحَكَ مِنْ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.»

(2) - شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): 273 - 272 / 17؛ «الיום أذل الله قريشا فلما حاذها رسول الله صلى الله عليه و آله ناداه أبو سفيان يا رسول الله أمرت بقتل قومك أن سعدا قال اليوم يوم الملحمة اليوم تسبى الحرمة اليوم أذل الله قريشا و إني أنشدك الله في قومك فأنت أبر الناس و أرحم الناس و أوصل الناس فقال عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف يا رسول الله إنا لا نأمن سعدا أن يكون له في قريش صولة فوقف رسول الله صلى الله عليه و آله و ناداه يا أبا سفيان بل اليوم يوم المرحة اليوم أعز الله قريشا و أرسل إلى سعد فعزله عن اللواء و اختلف فيمن دفع إليه اللواء فقبل دفعه إلى علي بن أبي طالب عليه السلام فذهب به حتى دخل مكة فغزاه عند الركن و هو قول ضرار بن الخطاب الفهري و قيل دفعه إلى قيس بن سعد بن عبادة و رأى رسول الله صلى الله عليه و آله أنه لم يخرج عن سعد حيث دفعه إلى ولده فذهب به حتى غزاه بالحجون قال و قال أبو سفيان للعباس ما رأيت مثل هذه الكتيبة قط و لا أخبرني به مخر سبجان الله ما لأحد بهؤلاء طاقة و لا يدان لقد أصبح ملك ابن أخيك يا عباس عظيما قال فقلت ويحك إنه ليس بملك و إنها النبوة قال نعم. قال الواقدي قال العباس فقلت له انج ويحك فأدرك قومك قبل أن يدخل عليهم فخرج أبو سفيان حتى دخل من كداء و هو ينادي من دخل دار أبي سفيان فهو آمن و من أغلق عليه بابه فهو آمن حتى انتهى إلى هند بنت.»

(3) - آل عمران (3): 137؛ «پس در زمین گردش کنید.»

تواضع و آثار آن، ص: 183

و حيله نباشد. در این چهارماه حرام، اگر دشمنان در مدینه از جلوی شما رد شدند، کسی حق ندارد با چشم تند به آنها نگاه کند؛ چون من در این چهار ماه اعلان آتش بس دادم و همه جا آزاد هستند و نباید از شما بترسند. تواضع يك شجره طيبه است.

عباد متواضع، فروتن و خاکسار، با پروردگار و خلق خدا بازی‌گری ندارند، برخوردهای آنها با خدا و با خلق، مثبت و جدی است. این معنای خشوع است.

تفاوت خشوع با خضوع

شجره دیگر این مزرعه، خضوع است. محققین می‌فرمایند: خشوع با خضوع فرق می‌کند. خضوع؛ یعنی شکل دادن به بدن، که بیننده با دیدن شکل بدن شما، راه رفتن، نشستن و حرف زدن شما، احساس نکند که تکبر می‌کنید.

«عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» «1»

آسان و سبک راه بروید، برای دیگران شاخ و شانه نکشید، از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: «ما حدّ التواضع» «2» مرز تواضع چیست؟ فرمودند: وقتی در مجلسی وارد می‌شوید، به هیچ عنوان از کسی توقعی نداشته باشید که برای تو برخیزد و به تو جا بدهند.

شخصی در حال قضا کردن نمازهای خود بود. رفیقش گفت: چه کار می‌کنی؟

گفت: بیست سال نماز از من قضا شده است. آنها را قضا می‌کنم، من بیست سال نماز جماعت شرکت می‌کردم و در صف اول می‌ایستادم، یک بار برای نماز دیر کردم، دیدم در صف اول جا نیست، در صف دوم ایستادم، فهمیدم ایستادن در صف اول برای من بیماری بوده، نماز نبوده است. صف اول می‌ایستادم که خوشم بیاید و دیگران مرا در صف اول ببینند، پس نماز من با اخلاص نبوده است.

(1) - فرقان (25): 63؛ «بندگان رحمان کسانی‌اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می‌روند.»

(2) - الکافی: 124 / 2، باب التواضع، حدیث 13؛ «عَنْهُ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجُهْمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ التَّوَّاضِعُ أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ أَنْ تُعْطَى

وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ قَالَ قُلْتُ مَا حَدُّ التَّوَّاضِعِ الَّذِي إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ مُتَوَاضِعًا فَقَالَ التَّوَّاضِعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَيُنْزِلَهَا مِنْزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لَا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا مِثْلَ مَا يُؤْتَى إِلَيْهِ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً دَرَأَهَا بِالْحُسْنَةِ كَاطِمِ الْعَيْظِ عَافٍ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.»

و نیز در بحار الأنوار: 465 / 72، حدیث 4؛ «السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ مِنَ التَّوَّاضِعِ أَنْ يَرْضَى الرَّجُلُ بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى مَنْ يَلْقَى وَ أَنْ يَتْرُكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كَانَ مُحِقًّا وَ لَا يُحِبُّ أَنْ يُخَمَدَ عَلَى التَّفَوُّي.»

تواضع و آثار آن، ص: 184

«ما حدّ التواضع» یا رسول الله! مرز تواضع چیست؟ می‌فرمایند: با هر کس ملاقات کردی، اول تو سلام کن، این حدّ تواضع است.

قرآن مجید می‌فرماید: آیا سر تو با این گونه راه رفتن، از قله‌های کوه بالاتر می‌رود، قدم‌های تو زمین مرا می‌شکافد؟ «1»

نصیحت پروردگار به موسی بن عمران علیه السلام

پروردگار چه نصیحت جالبی به موسی بن عمران علیه السلام دارد، «یا موسی انظر الی الارض» روی این زمینی که راه می‌روی، مرتب به زمین نگاه کن، «فانّها عن قریب قبرک» «2» به همین زودی زمین دهان باز می‌کند، خانواده و مردم عجله می‌کنند که جنازه تو را در آن گودال بگذارند که باد نکند و بوی جنازه مردم را اذیت نکند.

غافل از خدا روی مبلها می‌نشیند، پا روی پا می‌گذاری و مردم را به حساب نمی‌آوری، گویا شما مردم را آفریده و روزی مردم را شما می‌دهید.

روزگاری این شعر بسیار زیبا در مجالس ما خوانده می‌شد، آن وقت که تلویزیون نبود، پنجاه سال قبل رادیو داشتند، مؤمن‌هایی که رادیو داشتند، آن را در کمد می‌گذاشتند، قفل می‌کردند و سر کار می‌رفتند، وقتی بر می‌گشتند، برای اذان، اخبار و سحر ماه رمضان رادیو را روشن می‌کردند، مواظب بودند که دست خانواده نیفتد که با رادیو معصیت کنند. اکنون که زندگی مردم مملو از معصیت است. در آن زمان بر رادیو، مجالس و مدّاح‌ها اشعار سعدی، سنایی، ابن بزمین، نظامی و گاهی بعضی از غزلیات حافظ و اشعار جلال الدین رومی حاکم بود.

اما اکنون دویست خط شعر خوانده می‌شود و هیچ گونه ارزشی ندارد. برای اهل بیت علیهم السلام شعر می‌خوانند، پایین‌ترین شعر و منحط‌ترین شعر که جز اینکه این شعرها، دل اهل بیت علیهم السلام را بسوزاند، کار دیگری نمی‌کند.

یکی از اشعار در باب تواضع در کتاب «بوستان سعدی» است. کتابهای سعدی،

(1) - اشاره است به سوره اسراء (17): 37؛ «و لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»

(2) - الکافی: 48 / 8، حدیث 8 قسمتی از حدیث موسی؛ «يَا مُوسَى انظُرْ إِلَى الْأَرْضِ فَإِنَّهَا عَنْ قَرِيبٍ قَبْرُكَ وَ ارْفَعْ عَيْنَيْكَ إِلَى السَّمَاءِ فَإِنَّ فَوْقَكَ فِيهَا مَلِكًا عَظِيمًا وَ ابْنِ عَلِي نَفْسِكَ مَا دُمْتَ فِي الدُّنْيَا وَ تَخَوَّفَ الْعَطَبَ وَالْمَهَالِكَ وَ لَا تَعْرِتَكَ زِينَةُ الدُّنْيَا وَ زَهْرَتُهَا وَ لَا تَرْضَ بِالظُّلْمِ وَ لَا تَكُنْ ظَالِمًا فَإِنِّي لِلظَّالِمِ رَصِيدٌ حَتَّى أُدِيلَ مِنْهُ الْمَظْلُومَ.»

تواضع و آثار آن، ص: 185

«گلستان»، «مجالس»، «قصاید»، «بدايع»، «خواتيم»، «طيبات» و «غزليات قدیم» می باشد، همه این کتابها را من خواندم و سیر کردم. در آن روزگار اشعار عالمانه، حکیمانه و دلسوزانه او حاکم بر مجالس بود. این شعر در باب تواضع در کتاب «بوستان» است.

ز گرمابه آمد برون بایزید

شنیدم که وقتی سحرگاه عید

فرو ریختند از سرای به سر «1»

یکی تشت خاکسترش بی خبر

تواضع و فروتنی بایزید «2»

«بایزید» در زمان خود شخصیت مهمی بوده و در قرن سوم هجری معروف و مشهور بود.

در روزگار قدیم روی تنور کرسی می گذاشتند و به هنگام صبح و در تاریکی خاکسترهای آن را جمع می کردند و دور می ریختند، دوباره هیزم جدید روشن می کردند.

انسان که تازه از حمام بیرون می آید، خیس است، لباسش نم دارد، اگر خاکستر نرم روی لباسها و سر و صورت و گردن بریزد، چه اوضاعی پیش خواهد آمد.

در اینجا چه کار باید کرد؟ آن کسی که اهل تواضع و دارای شجره طیبه است، می تواند در برابر نفس خود ایستادگی کند.

کف دست شکرانه مالان به روی

همی گفت ژولیده دستار و موی

کای نفس من در خور آتشم به خاکستری روی در هم کشم «3»

دستار یعنی عمامه‌اش، خاکستر زیاد بود، عمامه را به هم ریخت، وقتی عمامه را باز کرد خاکستر روی سر و گردن او ریخت.

با خود گفت: با این پرونده‌ام، مرا باید هیزم جهنم کنند، حالا برای يك ذره

(1) - سعدی شیرازی.

(2) - معارف و معاریف: 53 / 3 بایزید بسطامی: طیفور بن عیسی بن سروشان بسطامی از مشایخ صوفیه که به سال 234 از دنیا رفت. صوفیان بسی وی را ستوده و درباره‌اش مبالغه‌ها کرده‌اند.

خود گوید: دویست سال به بوستان بر گذرد تا چون ماگلی در رسد. جنید درباره‌اش گوید: بایزید در میان ما چون جبرئیل است در میان ملائکه. جدّ وی گبر بوده است.

(3) - سعدی شیرازی.

تواضع و آثار آن، ص: 186

خاکستر فریاد بزم و فحش بدهم، مریدان خود را جمع کنم و بگویم خانه او را خراب کنید، صاحب خانه را زندان کنید. او را از این کار محروم کنید، به او حقوق ندهید، او را به خاک سیاه بکشانید، این واکنش کار متکبران است.

بزرگواری مرحوم آخوند کاشی

یکی از بزرگترین علمای شیعه، مرحوم آخوند ملامحمد کاشی «1» است. قبر او در تحت فولاد اصفهان است. تعدادی از شاگردانی که نزد او درس خوانده‌اند و او تربیت کرد، نام می‌برم. آیت الله العظمی سیدجمال الدین گلپایگانی «2» که در زمان حیات، برزخ را دیده بود، مانند استاد خود آخوند کاشی به برزخ راه پیدا کرده بود. مرحوم آیت الله العظمی حاج

شیخ مرتضی طالقانی، مرحوم آیت الله شهید سید حسن مدرس، «3» مرحوم آیت الله حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی «4» و مرحوم آیت الله العظمی بروجردی، «5» اینها شاگردان آخوند کاشی بودند.

یک روز آخوند در ایوان مدرسه صدر نشسته بود، یک نفر به او می گوید:

التماس دعا. اشک در چشمان مرحوم آخوند حلقه می زند، می گوید: من دعا کنم؟

کسی باید دعا کند که با خدا ارتباط نزدیک داشته باشد، حرف او را بخوانند، من چه چیزی دارم؟ التماس دعاکننده رفت، آخوند به پهنای صورت اشک ریخت، او به من خوش بین بوده، که به من گفت: دعا کن، او ظاهر مرا دیده، این محاسن و لباس مرا دیده است.

اما بعضی در این زمان دو کلمه درس خوانده اند، یا یک صندلی به او داده اند، با او نمی شود حرف زد، نزد او نمی شود رفت، در باطن خود ادعای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» دارد. همین مردمی که به آنها راه ندادی و حرف آنها را گوش نکردی، دو روز دیگر می آیند زیر تابوت جنازه تو را می گیرند و به قبرستان می برند که بوی تعفن جنازه، مردم را اذیت نکند.

(1) - ملاً محمد جوشقانی معروف به آخوند کاشی از فقیهان و حکیمان بزرگ عصر قاجار است که در اصفهان سکونت داشت و از معاصران و دوستان جهانگیرخان قشقایی بود. وی سالها در مدرسه جدّه کوچک و سپس در مدرسه صدر به تدریس پرداخت و شاگردان زیادی از محضر این شخصیت برجسته بهره مند شدند.

ملاً محمد در کاشان هندسه و ریاضی را از حاج ملاً محمدحسین نطنزی و فلسفه و حکمت را از حاج ملاً محمدحسن نطنزی (عبد علیشاه) فرا گرفت. همچنین به دیگر استاد او میرزا محمد رضا قمشه ای باید اشاره کرد.

وی به علت اینکه همسری اختیار نکرده بود در مدرسه ای که تدریس می کرد سکونت داشت. آخوند کاشی در سنّ 84 سالگی به تاریخ بیستم شعبان 1333 هـ. ق دار فانی را وداع گفت و در تخت فولاد اصفهان مدفون گشت.

بزرگان کاشان: 13/2؛ تذکرة القبور، سیّد مصلح الدین مهدوی: 6-7؛ سیمای کاشان: 165-166؛ شرح رجال ایران: 237/3؛ مشاهیر کاشان: 18.

(2) - آیت الله حاج سید جمال الدین بن سید حسین بن محمد علی موسوی گلپایگانی متولد 1296 و متوفی 1377 ق از اعلام فقه و مراجع تقلید نجف و دارای آثار علمی زیر بوده است: رساله‌ای در غیب، الترتب، اجتهاد و تقلید، اجتماع امر و نهی، جواز بقا بر تقلید میت. اشعار بسیاری فارسی و عربی دارد.

گنجینه دانشمندان: 272 / 7

(3) - آیت الله سید حسن مدرس در سال 1287 (ه. ق) متولد شد و تا شش سالگی در اردستان بود و سپس تا یازده سالگی در قمشه و آنگاه در اصفهان و سپس در نجف اشرف، مدتی بیش از بیست سال مشغول تحصیل بود و هنگامی که از نجف مراجعت کرد، حدود سی سال داشت.

و ایشان را که سی سال مشغول تدریس بود، ده سال در اصفهان، بیست سال در تهران، به این جهت او را مدرس نامیدند و مرحوم آخوند خراسانی او را به عنوان مجتهد طراز اول با همین لقب به مجلس شورا معرفی کرده و تا آخر عمر هم به همین لقب شهرت داشت و در مدرسه سپهسالار مدرس رسمی بوده است.

مرحوم شهید مدرس یکی از چهره‌هایی است که بعد سیاسی زندگی او بر بعد علمی او غالب شده و به عنوان یک روحانی سیاستمدار شناخته شده و مرتبه علمی و حوزوی وی تقریباً به فراموشی سپرده شده است.

(4) - هو الشیخ آغا رحیم بن علی پناه چهار محلی الأصفهانی المعروف به (أرباب) عالم جلیل و فقیه فاضل.

ولد فی (چهار محل) من توابع اصفهان فی 23 جمادی الثانية سنة (1297) و قرأ مقدمات العلوم فی (مدرسة شاهزادها) علی السید محمود الکیشاری، و السطوح علی المیرزا بدیع الدرب امامی، ثم قرأ الحکمة و المعقول فی «مدرسة الصدر» علی الشیخ جهانگیرخان القشقائی، و الشیخ المولی محمد الکاشی، و اختص بالآخر فقرأ علیه العلوم الرياضية و أخذ عنه طریقته السلوک، و قرأ الفقه و الأصول علی السید محمدباقر الدرجه‌ای؛ ثم استقل بالتدریس منذ ثلاثین سنة تقریباً فكانت حوزته من أفضل و أجل حلقات الدرس فی اصفهان، بل هی منذ سنوات أكملها بدون استثناء، و ذلك لمكانته السامية فی العلم، و دقة نظره فی التحقيق، و اسلوبه السهل فی حل المطالب الغامضة، و له فی الفقه و الأصول ید غیر قصيرة، و لذلك يعتبر فضلاء اصفهان درسه ذا أهمية فائقة، و من أبرز تلامیذه العلامتان المرحوم المیرزا محمد هاشم الروضاتی چهار سوقی، و المیرزا جلال الدین الهمائی استاذ جامعة طهران الیوم، أخذ عنه الأخير خصوص الرياضیات، و هو الیوم یدرس فی «مسجد الحکیم» کلا من «الرسائل» و «الجواهر» و «شرح التجرید» و غیرها؛ و یقیم الجماعة فیقتدی به جمع من المؤمنین و الصلحاء، و هو حتی الیوم و مع مكانته و جامعته فی العلوم لم یرتد البزة الروحية، بل هو کالمرحوم العلامه جهانگیرخان

الذی لم یبدل بزته القرویه حتی الموت، و هو الیوم حاکم الشرع المقبول فی اصفهان، و من أجل و ابرز علمائها حفظه الله و نفع به.

طبقات اعلام الشيعة: 721 / 1 - 722، علمای قرن 14، شماره 1174.

(5) - آیت الله العظمی سید حسین بروجردی در سال 1292 (ه. ق) در بروجرد دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در مدرسه نوربخش وطن خود به پایان رسانید و برای ادامه تحصیلات خویش به حوزه علمیه اصفهان سفر نمود و نه سال تمام از محضر اساتیدی چون، آقا سیدمحمد باقر درچه‌ای، ملامحمد کاشی، ابوالعالی و میرزا جهانگیر قشقایی بهره‌ها برد، او در 28 سالگی عازم حوزه علمیه نجف اشرف گشته و خود را در برابر دانش مرجع وارسته آیت الله العظمی محمد کاظم آخوند خراسانی قرار داد.

تألیفات مهم آیت الله بروجردی در چهار رشته است: رجال، حدیث، فقه، اصول فقه. ایشان در سال 1380 (ه. ق) 1340 هجری شمسی دیده از جهان فروبست.

تواضع و آثار آن، ص: 187

کای نفس من در خور آتشم	به خاکستری روی در هم کشم
بزرگان نکردند در خود نگاه	خدایی از خویشتن بین نخواه
ز خاک آفریدت خداوند پاک	تو ای بنده افتادگی کن چو خاک «1»

ما را از جنسی آفریده که زیر پای همه موجودات است، همه از روی خاک راه می‌روند، گاو از روی خاک راه می‌رد، فضله هم می‌اندازد، لاشه حیوانات روی خاک می‌ماند تا خاک شود، ما را از این خاک آفریده‌اند.

کسی نیست به این کاخ نشینان دنیا بگوید: مگر شما چه کسی هستید، و چقدر ارزش دارید؟

حریص و جهانسوز و سرکش مباش / ز خاک آفریدندت چو آتش مباش

چو گردن کشید آتش هولناک
به بیچارگی تن بینداخت خاک
چو آن سرفرازی نمود این کمی
از آن دیو کردند از این آدمی «2»

آن کسی که از آتش آفریده شد، گردنکشی کرد و گفت: به انسان سجده نمی‌کنم:

«خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «3»

عنصر آتش ابلیس شد، عنصر خاک آدم، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد.

یکی قطره باران ز ابری چکید
خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم
گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید
صدف در کنارش به جان پرورید
سپهرش به جایی رسانید کار
که شد نامور لؤلؤ شاهوار «4»

واقعاً جایی که خدای بی‌نهایت است، من کیستم؟! هیکل من در مقابل کل عالم چقدر به حساب می‌آید.

سخن در زمینه تواضع بسیار است، دو مورد از این مزرعه گفته شد، دو مورد

(1) - سعدی شیرازی.

(2) - سعدی شیرازی.

(3) - اعراف (7): 12؛ «مرا از آتش پدید آورده‌ای و او را از گِل آفریدی.»

(4) - سعدی شیرازی.

تواضع و آثار آن، ص: 188

دیگر و شش مطلب از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و چند مطلب بسیار مهم از امیرالمؤمنین علیه السلام و سه آیه قرآن در باب تواضع باقی مانده است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

تواضع و آثار آن، ص: 189

بی نوشت‌ها

13 اخلاق امام حسن علیه السلام

نامگذاری امام حسن علیه السلام

13

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 197

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

در پانزدهم ماه مبارک رمضان، خداوند مهربان به خاندان رسالت و نبوت، فرزندی عنایت فرمود. این فرزند از نظر جدّ، مادرپرگز، پدر، مادر، برادر و خواهر نعمت خدا بر او کامل بود. زیرا از زمان پدید آمدن انسان، هیچ فرزندی دارای چنین خانواده و ریشه‌ای در عالم معنویت نبوده است.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ولادت این فرزند، از خانواده خود سؤال کردند که چه نامی برای او انتخاب کرده‌اید، عرضه داشتند ما در نام گذاری این فرزند، بر شما سبقت نمی‌گیریم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من در نامگذاری او از پروردگار سبقت نمی‌گیرم؛ یعنی حتی نام فرزندان خود را آسمانی، ملکوتی و معنوی انتخاب کنید.

سابقه داشته که پروردگار عالم کسانی را نام گذاری کرده است. در قرآن خداوند به حضرت زکریا علیه السلام می‌فرماید: فرزندی به تو عنایت می‌کنم که نام او را یحیی انتخاب کردم و این نام در گذشته سابقه نداشته است. «1» یا فرشتگان وقتی به حضرت مریم علیها السلام بشارت تولد فرزندی را دادند، به مریم کبری علیها السلام عرضه داشتند:

(1) - اشاره است به سوره مریم (19): 7؛ «یا زکریا انا نبشّرك بِعُلامٍ اسمُهُ یحیی لَمْ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا»

تواضع و آثار آن، ص: 198

«إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» «1»

این نام گذاری خدا است، همان وقت امین وحی نازل شد و کلمه پاک و پاکیزه معنا دار حسن را از جانب خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلان کرد که خدا می‌فرماید: نام این مولود رمضان را حسن بگذارید.

این مختصری از مسأله ولادت و نام گذاری و ریشه خانوادگی اهل بیت علیه السلام می‌باشد. پس امام حسن علیه السلام اولین انسانی است که در عالم، با دارا بودن چنین خانواده با عظمت بی نظیری به دنیا آمد. اما نگاهی به فرهنگ حضرت حسن بیندازیم.

طریقه احوالپرسی امام حسن علیه السلام «2»

مردی از علاقه‌مندان به وجود مبارک امام مجتبی علیه السلام، خدمت حضرت می‌آید.

کاری هم به جز احوالپرسی نداشته است، حاجت، نیاز و کاری نداشت، نزد خود گفته بود، بروم محضر مبارك امام مجتبی علیه السلام، احوالپرسی کنم. نوعاً احوالپرسی عرب با این جمله شروع می شود «کیف أصبحت» یعنی حالتان چطور است؟ کلمه «أَصْبَحَ» در جمله قرار دارد که ریشه اش صبح است، ولی اگر بخواهند معنا کنند، معنی آن همین احوالپرسی عمومی می شود. عرض کرد: «کیف أصبحت یا بن رسول الله» حالتان چطور است؟

طبیعتاً کسانی که اهل ایمان و اسلام هستند، در جواب احوالپرسی افراد، به جمله زیبای پرمغز تکیه می کنند، یا می گویند، «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و یا می گویند «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». اما وقتی به وجود مبارك حضرت مجتبی علیه السلام می گوید: حال شما چطور است؟ امام سیر زیبایی از وضع کل انسان های عالم را از زمان آدم علیه السلام تا آخرین نفر در جواب احوالپرسی بیان می کند که در حقیقت می خواهند بگویند که حال تك تك مردان و زنان عالم از زمان آدم علیه السلام تا برپا شدن قیامت، که خود من هم

(1) - آل عمران (3): 45؛ «یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده

می دهد.»

(2) - من لایحضره الفقیه: 404 / 4، حدیث 5873؛ «وَرَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ أَصْبَحْتُ وَ لِي رَبٌّ فَوْقِي وَ النَّارُ أَمَامِي وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَ الْحِسَابُ مُحْدِقٌ بِي وَ أَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي لِأَجْدُ مَا أُحِبُّ وَ لِأَدْفَعُ مَا أَكْرَهُ وَ الْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي فَإِنْ شَاءَ عَدَّ بَنِي وَ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّي فَأَيُّ فَقِيرٍ أَفْقَرُ مِنِّي.» این حکایت و روایت در کتب حدیثی ما درباره امام حسین علیه السلام آمده است.

تواضع و آثار آن، ص: 199

یکی از آنها هستم، این گونه می باشد.

اگر غیر از این است، پس چه می باشد؟ مسائلی در این عالم است که همان است و غیر از آن نیست، مانند آن است که خداوند در قرآن مجید می فرماید:

«أَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» «1»

خدا یکتا است و غیر از این نیست. یا می فرماید:

«إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ» «2»

مسلم است که قیامت را برپا می‌کند و غیر از این هم نیست. و اراده من به غیر آن تعلق نخواهد گرفت. در برپا شدنش هم قبولی مردم یا ردّ مردم هیچ اثری ندارد. کل مردم عالم هم منکر قیامت شوند، من قیامت را برپا می‌کنم. فرار نکنند یا فرار نکنند، بترسند یا نترسند، امر قطعی است. می‌فرماید: در قیامت من از مردم به جز پرونده نیکو قبول نمی‌کنم، این را در دنیا به وسیله یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر خود اعلان کردم؛ یعنی آن زمانی که جمعیت کل کره زمین یک مرد و یک زن بود، و آن مرد را به پیغمبری انتخاب کردم و به او تکلیف کردم همسرت را به سوی خدا هدایت کن و به او بگو که در قیامت پرونده‌ای جز پرونده اسلامی قبول نمی‌کنم.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ» «3»

اگر کسی این حقیقت را نفهمد و بمیرد، در آنجا گریبان او را خواهم گرفت که به چه علت مسائل خود را یاد نگرفتی، من جهالت را عذر نمی‌دانم.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» «4»

(1) - کهف (18): 110؛ «که معبود شما فقط خدای یکتاست.»

(2) - حجر (15): 85؛ «بی تردید قیامت آمدنی است.»

(3) - آل عمران (3): 85؛ «و هرکه جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود.»

(4) - نحل (16): 78؛ «و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس‌گزاری کنید.»

تواضع و آثار آن، ص: 200

به چه علت گوش را به تو عطا کردم؟ آن را برای ساز، آواز و شنیدن اباطیل ندادم، چشم را برای تماشای نامحرم و هر فیلمی خلق نکردم؛ یعنی من که این چشم و گوش را به شما دادم، آیا از این اعضا من سهم ندارم؟ که حرف مرا گوش دهید، حرف انبیا و اولیا را گوش دهید و یا حق را مطالعه کنید؛ یعنی من در این گوش و چشم شما و نیروی درک شما به اندازه ارزن هم سهم ندارم؟

گوش و چشم شما ملك من است، این گوش و چشم را کجا فروختید و به چه کسی داده‌اید؟ من يك ذره راضی نیستم که این گوش و چشم را در غیر امور طبیعی و حق هزینه کنید. من تو را آفریدم که:

«لَتَعْلَمُوا» «1»

عالم و دانا شوید. ما بیشتر شنیدیم، که هدف از خلقت مرد و زن:

«ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» «2»،

خداوند در قرآن مجید هدف خلقت انسان را منحصر در بندگی خدا نمی‌داند.

نمی‌فرماید: من شما را برای بندگی آفریدم و کار دیگر هم نباید انجام دهید، خداوند می‌فرماید: من این خاك مرده را تبدیل به انسان زنده کردم، که این موجود زنده «لَتَعْلَمُوا» دانای به حقایق شود.

من بشر را برای شاگردی علی خلق کردم. از امام حسن علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام علم یاد بگیرد، من ائمه و پیامبران را فرستادم که شما با وصل شدن به آنها دانا شوید. دکتر، مهندس، معمار و هنرمند مثبت شوید، نه هنرمندی که از غرپی‌های کافر تقلید می‌کند.

دکتر، مهندس و مخترع شدن، ثواب دارد و هدف خدمت به جامعه بشری

(1) - طلاق (65): 12؛ «تا بدانید.»

(2) - ذاریات (51): 56؛ «و جن و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدم.»

می باشد.

اهانت به امام حسن علیه السلام «1»

امام مجتبی علیه السلام سوار بر استر بودند، شخصی مهار مرکب را گرفت و شروع به ناسزا گفتن کرد، به پدر حضرت مجتبی علیه السلام توهین می کرد، امام علیه السلام سخنان او را قطع نکردند، مرکب را نگه داشتند و خودش مستمع شدند، آن مرد هر چه می خواست به امام حسن علیه السلام توهین کرد و چیزی برای گفتن نداشت.

من شما را آفریدم که در هر موقعیتی مولد زیباترین حرکت باشید. پدران، مادران، فرزندان، معلمان و استادان به این نکته توجه کنند و به آن عمل نمایند تا به اجر معنوی برسند، هنگامی که می خواهید مدیران خود را انتخاب کنید، زیباترین کار را در انتخاب کنید؛ یعنی امین ترین، عالم ترین، فعال ترین، بی نظیرترین و دلسوزترین را برای امور مردم منصوب کنید.

به کسانی که خداوند انتخاب کرده، توجه کنید، در میان تمام زنان عالم، مریم را انتخاب کرده است، خداوند می فرماید:

«يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ» «2»؛

یعنی زنی را انتخاب کرده که لیاقت پدید آوردن پیغمبر اولوالعزم را داشته باشد،

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» «3»

وقتی پادشاه مصر یوسف را از زندان آزاد کرد، یوسف نگاهی به حکومت کرد، می بیند که کسی او را نمی شناسند، لازم است که خودش را معرفی کند، نه به عنوان خودنمایی، ریا و تظاهر، وجود مبارك یوسف علیه السلام از مخلصین است؛ یعنی از کسانی است که شیطان به پروردگار گفت: من بر این انسانها راه ندارم، بر فکر،

(1) - بحار الأنوار: 344/43، باب 16؛ «وَمِنْ جَلَمِهِ مَا رَوَى الْمُبَرِّدُ وَ ابْنُ عَائِشَةَ أَنَّ شَامِيًا رَأَى رَاكِبًا فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْحَسَنُ لَا يُرِيدُ فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ وَ ضَحِكَ فَقَالَ أَيُّهَا الشَّيْخُ أَظْنُكَ غَرِيبًا وَ لَعَلَّكَ شَبَّهْتَ فَلَوْ اسْتَعْبَيْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَرْشَدْتَنَا أَرَشَدْنَاكَ وَ لَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا أَحْمَلْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبَعْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ غُرْبَانًا كَسَوْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا أَغْنَيْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيدًا أَوْيْنَاكَ وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ فَضَيْنَاهَا لَكَ فَلَوْ حَرَّكَتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَ كُنْتَ ضَيِّفَنَا إِلَى وَفْتِ اِزْتِحَالِكَ كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَ جَاهًا عَرِيضًا وَ مَالًا كَثِيرًا فَلَمَّا سَمِعَ

الرَّجُلُ كَلَامُهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ وَ كُنْتُ أَنْتَ وَ أَبُوكَ أَبْعَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ الآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ حَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ وَ كَانَ ضَيْفَهُ إِلَى أَنْ ارْتَحَلَ وَ صَارَ مُعْتَقِداً لِمَحَبَّتِهِمْ.»

(2) - آل عمران (3): 42؛ «ای مریم! قطعاً خدا تو را برگزیده.»

(3) - آل عمران (3): 33؛ «بی تردید خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را [به خاطر شایستگی های ویژه ای که در آنان بود] بر جهانیان برگزید.»

تواضع و آثار آن، ص: 202

قلب، خون، عمل و اخلاق هیچ گونه تاثیری ندارم، اگر خود را به عنوان برترین معرفی می کند، به خاطر تکلیف الهی است.

گفت:

«اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ» «1»

وزارت، دارایی و پول مملکت را به دست من بسپارید، من هم حافظ مال مملکت شما هستم، کسانی که الان وزیر دارایی هستند، مانند پادشاه مصر حفیظ و علیم نیستند. «2» در حال حاضر ملاک انتخاب، اقوام و خویشان می باشد، وقتی پول سنگینی به او رسید، برای اطرافیان خود برمی دارد، و به دیگران چیزی نمی دهد.

نیکوترین درخواست از خداوند

امام زین العابدین علیه السلام در صحیفه سجاده به خدا نمی گوید به من ایمان عنایت کن، می گوید: «أَكْمَلُ الْإِيمَانِ» «3» را به من عطا کن. نمی گوید: به من یقین بده، می گوید: «أَفْضَلُ الْيَقِينِ» را به من عنایت کن، هنگامی که شما دعای کمیل را می خوانید می بینید که امیرالمؤمنین در جستجوی برترین ها رفته است. «واجعلني من أحسن عبيدك نصيباً عندك و أقرهم منزلة منك و أخصهم زلفة لديك» «4» أحسن، أقرب و أخص، از اهداف خلقت است، آیا همه به این اهداف الهی توجه دارند؟ اگر این هدف را پامال کنند در قیامت جوابگو هستند؟ اگر بخواهید کسی را برای منصبی انتخاب نمایید، از حزب، دار و دسته، اقوام و رفقا استفاده می کنید یا احسن و اخص را انتخاب می کنید؟ باید طبق طرح پروردگار عمل کنید.

در امر مرجعیت شاید نود و پنج درصد از فقهای بزرگ شیعه می گویند: تقلید اعلم واجب است و تقلید غیر اعلم واجب نیست. افرادی که در رده مرجعیت قرار

(1) - یوسف (12): 55؛ «مرا سرپرست خزانه‌های این سرزمین قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم.»

(2) - بحار الأنوار: 90 / 38، باب 61، حدیث 1؛ « [الأمالی للصدوق] جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْدَمُ أُمَّتِي سِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَصْحَهُمْ دِينًا وَ أَفْضَلُهُمْ يَقِينًا وَ أَحْلَمُهُمْ حِلْمًا وَ أَسْمَحُهُمْ كَفًّا وَ أَشَجَعُهُمْ قَلْبًا وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي

و نیز در تهذیب الأحكام: 29 / 3، حدیث 13؛ «وَ عَنْهُ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ زُرْعَةَ عَنِ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَمْلُوكِ يُؤْمُ النَّاسَ فَقَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ هُوَ أَفْقَهُهُمْ وَ أَعْلَمَهُمْ

و نیز در تهذیب الأحكام: 32 / 3، حدیث 25؛ «أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقَوْمِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَجْتَمِعُونَ فَتَحْضُرُ الصَّلَاةَ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ تَقَدَّمَ يَا فَلَانُ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ يَتَقَدَّمُ الْقَوْمَ أَقْرَبُهُمْ لِلْقُرْآنِ فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً فَأَكْبَرُهُمْ سِنًا فَإِنْ كَانُوا فِي السِّنِّ سَوَاءً فَلْيُؤَمِّمُهُمْ أَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ وَ أَفْقَهُهُمْ فِي الدِّينِ وَ لَا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ الرَّجُلَ فِي مَنْزِلِهِ وَ لِأَصْحَابِ سُلْطَانٍ فِي سُلْطَانِهِ.»

(3) - الصحيفة السجادية: 92، دعای 20؛ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَ اجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَ أَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ، وَ بِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.»

(4) - دعای کمیل.

تواضع و آثار آن، ص: 203

داشتند همیشه مسأله اعلم بودن را لحاظ می کردند. مثلاً بعد از درگذشت صاحب جواهر، وقتی علمای نجف محضر شیخ مرتضی انصاری آمدند، گفتند: به نظر ما شما اعلم هستید، خود آنها هم دریای علم بودند، هر کدام از آنها فقیه جامع الشرایط بودند ولی به نظر مبارک و پاکشان، شیخ انصاری اعلم و حق مرجعیت داشته است، اگر شیخ را کنار بگذاریم، باید يك شخص دیگر از میان خود انتخاب کنیم، با این کار در قیامت باید جهنم برویم، به این ارزش‌ها باور داشتند؛ یعنی همیشه سراغ احسن، اعلم و اتقی و برترین‌ها بودند.

تا به حال میلیاردها کتاب نوشته شده است، اما خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ» «1»

در میان همه این کتابها، زیباترین، نیکوترین و بهترین آنها قرآن است، از این کتاب آسمانی متابعت کنید.

با بودن احسن نوبت به تورات و انجیل نمی‌رسد.

شیخ انصاری می‌فرماید: رأی شما این است که من اعلم هستم، اما بین خود و خدا، رأی من این است که اعلم نیستم. گفتند: اعلم کیست، معرفی کنید.

علی بن ابی طالب علیه السلام انسانی اعلم، اتقی، اکبر، اعبد و اعظم بودند و شخصیتی است که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله تا قیامت رتبه او در همه موارد بالاترین است، نه به نظر قرآن و روایت، بلکه به نظر عقل هم او بالاترین است. حال آیات قرآن در این زمینه حجت را بر ما تمام کرده است، فکر کنید که این مطلب در قرآن یا روایت نبوده است، آیا رها کردن احسن و اعلم و سراغ حسن رفتن، انحراف نیست؟

باید به انتخاب‌های خدا تکیه کنیم، انتخاب‌هایی که خدا در قرآن به آنها اشاره

(1) - زمر (39): 55؛ «و از نیکوترین چیزی که از طرف پروردگارتان به سوی شما نازل شده است پیروی کنید.»

تواضع و آثار آن، ص: 204

کرده است، مانند انتخاب انبیا، به چه دلیل وقتی موسی علیه السلام چهل شبانه روز به کوه طور دعوت می‌شود،

«وَإِعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي» «1»

چرا در میان هفتاد هزار نفر، هارون را وصی خود قرار می‌دهد؟ می‌فرماید:

هارون بعد از موسی علیه السلام بهترین انسان بود. اگر بخت از هارون پیدا می‌شد بر موسی علیه السلام حرام بود که هارون را انتخاب کند، چون ظلم به دین و ملت بود.

آن مرد به امام حسن مجتبی و امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا گفت، امام مجتبی علیه السلام برترین انتخاب را در برخورد داشتند؛ زیرا می دانند که خداوند در قرآن می فرماید:

«خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيُنَلِّكُمُ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» «2»

من شما را برای رفتن به سوی احسن عمل آفریدم، آیا اخلاق ما در خانواده، احسن اخلاق است؟ اخلاق ما در کارخانه و ادارات احسن اخلاق است؟ آیا کسانی که بدنه يك دولت هستند، برخورد آنها با مردم احسن اخلاق است؟

روز قیامت، روزگار عجیبی است و محاکمات بسیار سختی دارد. این وعده خدا می باشد،

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «3»

اگر در انتخاب اشتباه کنید در روز قیامت شما را ننگه می دارند. کسی که در این مسیر قرار ندارد و خود را دیندار می داند، با شنیدن این آیات مسیر زندگی خود را عوض نماید.

امام اگر پا از رکاب بیرون می آوردند و به سینه او می زدند، این عمل، انتخاب صحیحی نبود. امام اگر به او می گفتند جاهل، نفهم، احمق، این انتخاب زشت بود.

(1) - اعراف (7): 142؛ «و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سی شب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم، پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت، و موسی [هنگامی که به میعادگاه می رفت] به برادرش هارون گفت: در میان قومم جانشین من باش.»

(2) - ملك (67): 2؛ «آنکه مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.»

(3) - زلزله (99): 8؛ «و هرکس هموزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.»

تواضع و آثار آن، ص: 205

اگر شیخ انصاری «1» می فرمود: بَارِكْ اللَّهُ مِنْ أَعْلَمِ هَسْتُمْ، این انتخاب زشت بود، گفتند: آقا اعلم کیست؟ فرمودند: سالها در نجف و دانشگاه امیرالمؤمنین علیه السلام با يك طلبه اهل مازندران، هم درس و هم بحث بودم، در بحثها و درسها، می دیدم که دقت و دریافت او از من سریعتر و بهتر است. درس او تمام شد، آب و هوای نجف با مزاج او

سازگاری نداشت، به من گفت: در منطقه ما جنگل و دریا وجود دارد، تکلیف الهی من اقتضا می کند که از آن مردم دستگیری نمانم. پس او اعلم است.

گفتند: حضر تعالی نامه بنویس که بیاید و پرچم دار عالم تشیع شود، دو ماه طول می کشید که نامه به ایران برسد، شیخ نامه نوشتند و مهر کردند که صاحب جواهر از دنیا رفته است و شیعه سراغ مرجع اعلم است، به من پیشنهاد مرجعیت را دادند، من با بودن شما، خود را اعلم نمی دانم و پذیرفتن این مقام، برای من شرعی نیست، به نجف بیایید و پرچم شیعه را به دوش بگیرید.

سید العلماء مازندرانی، نامه را خواند،

مردان خدا پرده پندار دریدند یعنی همه جا غیر خدا یار ندیدند»²

در جواب نامه‌ای زیبا به شیخ انصاری نوشت، قریان شما شوم، قبول است که من وقتی طلبه بودم و با تو همدرس بودم، دقت و فهم من بیشتر و سریعتر بوده است، اما من ده سال از نجف و فضای بحث و مباحثه دور بوده‌ام، اما شما در نجف مانده و درس و بحث را ادامه داده‌اید، به یقین اکنون دقت و دریافت تو از من بهتر و این حق، حق شما است. من اصلاً دارای چنین حقی در این عالم نیستم.

امام حسن علیه السلام لگد به سینه آن مرد نزد و به او احمق و بی شعور نگفتند، فقط گوش دادند. از آن مرد سؤال کرد: آیا ناسزا گفتن علیه من و بابای من تمام شد؟ امام مجتبی علیه السلام چه بابای مظلومی دارد، آن مرد در عمر خود امیرالمؤمنین علیه السلام را ندیده

(1) - شرح حال شیخ انصاری در کتاب ارزش عمر و راه هزیننه آن، جلسه 17 آمده است.

(2) - فروغی بسطامی

معاویه «1» به ضرار گفت: تو از یاران نزدیک علی علیه السلام بودی، برای من تعریف کن که علی چگونه انسانی بوده است؟ ضرار گفت: اگر علی علیه السلام را معرفی کردم آیا به من امان می دهی که مرا نکشی؛ زیرا تو حسود می باشی و تحمل آن را نداری.

بسیاری از مردم تحمل شنیدن تمجید از دیگران را ندارند که بسیار بد و ناپسند است.

نوبت به حضرت مجتبی علیه السلام رسید که در برابر فحش ها و ناسزاها جواب بدهد.

سؤال کرد برادر، اهل مدینه هستی؟ جواب داد نه، پس شما مال این شهر نیستید، نه، مسافر هستی؟ بله، مسافر معمولاً در يك شهر غریب است، تا مکان و کار مناسبی پیدا کند، طول می کشد، گفت: من خانه دارم، برویم تا خانه به تو بدهم، اگر بدهکار هستی، برویم بدهی تو را بدهم، اگر درد داری، درد تو را دوا می کنم، اگر مشکل داری، مشکل شما را حل می نمایم، اگر می خواهی چند روز در مدینه بمانید، من يك خانه دارم، هر روز سفره من پهن است، هر کس هر چه بخواد بخورد و ببرد، مانعی ندارد.

آن مرد نرم شد، بعد سر خود را پایین انداخت، مقداری فکر کرد و سر خود را بلند کرد و گفت: یابن رسول الله، فرهنگ من، فرهنگ شامیان است، ما را گول زدند و دروغ گفتند، مرا به گمراهی انداختند. یابن رسول الله من يك حاجت بیشتر ندارم، فرمود: بگو، گفت: تو در خانه خدا آبرو داری، به این زمین بگو دهن باز کند و مرا ببلعد.

امام علیه السلام وقتی به او می گویند حالت چطور است، در جواب انتخاب احسن می کند؛ یعنی يك مطالبی را مطرح می کند که تمام انسانها تا قیامت درگیر این مطالب هستند، هشدار و بیداری می دهد.

فرمود: «أصبحت» حالم را می خواهید:

(1) - بحار الأنوار: 250 / 33، باب 20، حدیث 524؛ « [كتاب الروضة] قِيلَ دَخَلَ ضِرَارٌ صَاحِبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ

بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ بَعْدَ وَفَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ يَا ضِرَارُ صِفْ لِي عَلِيًّا بَنَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَخْلَافَهُ الْمُرْضِيَّةَ قَالَ ضِرَارٌ كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمُدَى شَدِيدَ الْقُوَى يَنْفَجِرُ الْإِيمَانَ مِنْ جَوَانِبِهِ وَ تَنْطِقُ الْحِكْمَةَ مِنْ لِسَانِهِ يَقُولُ حَقًّا وَ يَحْكُمُ فَضْلًا فَأُفْسِمُ لَقَدْ شَاهَدْتُهُ لَيْلَةً فِي حِجْرَابِهِ وَ قَدْ أَرْخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي قَابِضًا عَلَى لَمْتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْرُؤُ أَنْيْنَ الْحَزِينِ وَ يَقُولُ يَا دُنْيَا أَيْ تَعَرَّضْتَ وَ إِلَيَّ تَشَوَّقْتَ [تَشَوَّقْتَ] غُرِّي غَيْرِي لِأَخَانَ حِينَكَ أَجْلُكَ قَصِيرٌ وَ عَيْشُكَ حَقِيرٌ وَ قَلِيلُكَ حِسَابٌ وَ كَثِيرُكَ عِقَابٌ فَقَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَأَرْجِعَنَّ لِي إِلَيْكَ آه مِنْ بُعْدِ الطَّرِيقِ

وَ قَلَّةَ الرَّادِ قَالَ مُعَاوِيَةُ كَانَ وَ اللَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَذَلِكَ وَ كَيْفَ حُزْنُكَ عَلَيْهِ قَالَ حُزْنُ امْرَأَةٍ دُبْحٌ وَلَدَهَا فِي حَجْرِهَا قَالَ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةُ بَكَى وَ بَكَى الْحَاضِرُونَ.»

تواضع و آثار آن، ص: 207

«أصبحتُ ولى ربِّ فوقى»

خدا، مالک، مدبر، محیط، عالم و انتقام گیرنده می باشد،

«ولا يمكن الفرار من حكومتك» «1»، «والنار امامى»

مقابل من جهنم است، زیرا اعمال زشت، همان آتش جهنم است، اگر بخواهم بهشت بروم، باید این آتشها را خاموش کنم.

«والنار امامى والموت يطلبنى»

دهان مرگ باز است و روزی پنج مرتبه به من نگاه می کند.

«والحساب مُحَدَقٌ بى»

مأموران حساب گر خدا که تمام اعمال مرا می نویسند، مرا در محاصره دارند، از دست آنها نمی توانم پنهان شوم.

«وأنا مرتحن بعملى»

من در گرو اعمال خود هستم.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» «2»

علاوه بر این:

«لا أجدُ ما أحبّ»

هر چه را دوست دارم، نمی گذارند به دست بیاورم، دوست دارم همه دنیا مال من باشد، اما در سفره خود نان خالی می گذارم،

«و لا اذْفَعُ ما اَكْرَهُ»

بلا، مصیبت و رنج را نمی توانم از خود دور کنم.

(1) - دعای کمیل.

(2) - مدثر (74): 38؛ «هر کسی در گرو دست آورده های خویش است.»

تواضع و آثار آن، ص: 208

و بعد فرمود: ای مرد،

«والامور بید غیری»

تمام ظاهر و باطن زندگی من، به دست غیر از من اداره می شود،

«ان شاء عذّبی»

اگر در قیامت بگوید: حسن بن علی باید به جهنم بروی، من چه کار می توانم بکنم.

«وان شاء عفا عتی»

و اگر بخواهد، مرا می بخشد.

بعد حضرت فرمود: تو از من يك احوالپرسی کردی، این جواب من است، اکنون من مطلبی از تو می پرسم، تو جواب بده،

«فأی فقیر أفقر متّی»

در این عالم چه تهیدستی از من تهیدست تر است؟

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

تواضع و آثار آن، ص: 209

پی نوشتها

14 سعادت و شقاوت

معنای سعادت و شقاوت

14

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 215

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

قرآن کریم در پایان سوره مبارکه هود از دو حقیقت خبر می دهد، در قرآن از يك حقیقت تعبیر به «سعادت» و از يك نکته و حقیقت تعبیر به «شقاوت» می نماید. در فارسی سعادت به معنای خوشبختی و شقاوت هم به معنای تیره بختی و بدبختی است.

در آیه ای سعادت و شقاوت را این گونه مطرح می کند، بیان نمی کند که سعادت مندان به چه سبب و علتی سعادت مند شدند و اهل شقاوت و تیره بختان به چه علت بدبخت و تیره بخت شدند، تنها مطلبی که درباره اهل سعادت و شقاوت بیان می کند، عاقبت سعادت مندان و سرانجام شقاوت مندان است.

عاقبت انسانهای سعادتمند و شقی «1»

درباره سعادتمندان می فرماید:

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَبِالْجَنَّةِ» «2»

کسانی که اهل سعادت شدند، در بهشت هستند،

«فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَبِالنَّارِ» «3»

(1) - بحار الأنوار: 154 / 5، حدیث 4؛ «[قرب الإسناد] بِالإِسْنَادِ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ جَفَّ الْقَلَمُ بِحَقِيقَةِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ بِالسَّعَادَةِ لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى وَ الشَّقَاوَةِ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَنْ كَذَّبَ وَ عَصَى.» همان، حدیث 5 [الخصال]؛ «جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ حَقِيقَةُ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ الرَّجُلُ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَ حَقِيقَةُ الشَّقَاوَةِ أَنْ يُخْتَمَ الْمَرْءُ عَمَلُهُ بِالشَّقَاوَةِ.»

(2) - هود (11): 108؛ «اما نيك بختان [که به توفیق و رحمت خدا سعادت یافته اند] تا آسمانها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه اند.»

(3) - هود (11): 106؛ «اما تیره بختان [که خود سبب تیره بختی خود بوده اند] در آتش اند.»

تواضع و آثار آن، ص: 216

کسانی که تیره بخت و بدبخت هستند، اهل آتش و دوزخ می باشند، لازم و واجب است که ما از طریق معارف الهی آگاهی پیدا کنیم که سعادتمندان با چه خصلت‌ها، روش‌ها و حرکت‌هایی به این نقطه اوج رسیده‌اند و شقاوت‌مندان با چه خصلت‌ها، روش و حرکاتی به اسفل السافلین رسیده‌اند، انسان‌های پست در دنیا بسیار می باشند، کسانی که در قرآن به آنها پست گفته می شود، جایگاه آنها آتش جهنم می باشد.

وجود مبارك حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام توضیح جالبی در این زمینه دارند، بنابر نقل شیخ صدوق، در کتاب پر قیمت «عیون اخبار الرضا» که این نقطه، دچار شدن انسان به آتش قیامت می باشد، انسان تا از دنیا نرفته، باید تغییر کاملی در این زمینه ایجاد کند و بهترین فرصت تغییر، ماه مبارك رمضان است.

نقطه شقاوت در انسان

اغلب مردان و زنان در مورد آن بی توجه هستند، و در صریح قرآن مجید آمده است، کسی که به آن آلوده شود، قطعاً اهل جهنم است. نقطه شقاوت، همان ذخیره کردن، فراوان شدن مال و ماندن این ذخیره و ماندن این ثروت تا مرگ صاحب ثروت می باشد.

خداوند می فرماید:

«الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ»

کسانی که ثروت را انباشته می کنند، کتر، یعنی انباشته کردن، روی هم نهاده و اضافه کردن می باشد و محور تمام حرکات آنها در دنیا اضافه کردن مال است؛ یعنی بیمار جمع کردن ثروت و انباشته کردن مال هستند،

«و لَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» «1»

(1) - توبه (9): 34؛ «کسانی را که طلا و نقره می اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند.»

تواضع و آثار آن، ص: 217

«سَبِيلِ اللَّهِ»؛ یعنی تمام کارهای خیر، نکته عجیب آیه این است که خداوند انفاق را بر این ثروت انباشته، پذیرفته است و حرام نمی داند، به کسانی اشاره می کند که ثروت فراوانی را از مال حلال انباشته کرده اند، زیرا انفاق به ثروت حرام تعلق نمی گیرد، کسی که ده میلیارد رشوه گرفته است و یا مال غصبی نزد او است یا از احتلاس و با دوز و کلک به دست آورده است، نمی تواند آن را انفاق کند، این مال، از اموال ملت است، البته مال دولت را بیت المال می نامند، خداوند متعال تنها

حکمی که بر این مال دارد، این است که آن اموال را به بیت المال یا به صاحبانش برگردانید. خداوند فرمان انفاق، به مال حرام نمی دهد، خداوند به معصیت و گناه امر نمی کند.

«لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» «1»

مال حرام در انفاق، امر به فحشا و منکر است.

در باب مال حرام، قرآن يك حکم دارد:

«فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» «2»

مال خود را از مال دیگران جدا کنید و بقیه را به صاحبان آنها برگردانید، پروردگار می فرماید:

«وَلَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

بعد به تمام ثروتمندان اشاره می کند که:

«فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» «3»

نه عذاب، بلکه «عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ یعنی به عذاب دردناک اشاره می کند، این غیر از عذاب است. حضرت رضا علیه السلام وقتی که می خواهند این نکته را روشن کنند، که بخل و انباشتن ثروت از موارد تیره بختی و شقاوت است، فرمودند:

(1) - اعراف (7): 28؛ «به کار زشت فرمان نمی دهد.»

(2) - بقره (2): 279؛ «اصل سرمایه های شما برای خود شماست [و سودهای گرفته شده را به مردم بازگردانید] که در این صورت نه ستم می کنید و نه مورد ستم قرار می گیرید.»

(3) - توبه (9): 34؛ «و آن را در راه خدا هزینه نمی کنید، به عذاب دردناکی مژده ده.»

تواضع و آثار آن، ص: 218

«لا یجمع المال»

ثروت نزد هیچ مرد و زنی جمع نمی شود.

روش جمع کردن ثروت

«لا یجمع المال الا بخصال الخمس» «1» با پنج روش ثروت ثروتمندان انباشته می شود، کانال اول:

«ببخل شدید» «2» بسیار سخت است که مقابل موارد فی سبیل الله را می بیند اما خرج نمی کند، آن قدر بی رحم است که تغییری در حال او ایجاد نمی شود.

کانال دوم:

«و أمل طویل» «3» به آرزوهای طولانی امیدوار می شود؛ یعنی در ذهن خود افکاری را طراحی می کند که ثروت زیادی به دست بیاورد، در جستجوی نقشه ها و طرح های دور از دسترس می رود، که اصلاً عمر او و خانواده اش کفاف نمی دهد، که به آن ثروت برسد، قصد دارد که در خارج از کشور با ثروت خود، پارک، شهرسازی، کشتی و هواپیمای اختصاصی بخرد و با آن مسافر جایجا کند، اما افسوس که به آرزوهای طولانی نمی رسد، هزار هکتار زمین می خرد که بعد از يك سال، متری يك میلیون تومان بفروشد، دچار آرزوهای طولانی می شود و پول خود را خرج نمی کند. اما عمر او کفاف نمی کند.

کانال سوم:

«و حرص غالب» «4»

(1) - وسائل الشیعة: 560 / 21، حدیث 27873؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: 276 / 1، باب 28، حدیث

13؛ «إِسْمَاعِيلُ بْنُ بَرِيْعٍ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا يَجْمَعُ الْمَالُ إِلَّا بِخَمْسِ خِصَالٍ بُخْلٍ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ قَطِيعَةِ الرَّحْمِ وَ إِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.»

(2) - الكافي: 44 / 4، باب البخل و الشح، حدیث 1-3؛ «مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ إِنَّ الشَّحِيحَ أَعْدَرُ مِنَ الظَّالِمِ فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ إِنَّ الظَّالِمَ قَدْ يَتُوبُ وَ يَسْتَغْفِرُ وَ يَرُدُّ الظُّلْمَةَ عَلَى أَهْلِهَا وَ الشَّحِيحُ إِذَا شَحَّ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَ الصَّدَقَةَ وَ صِلَةَ الرَّحِمِ وَ قَرَى الضَّيْفِ وَ النَّفَقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَبْوَابَ الرِّبِّ وَ حَرَامَ عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا شَحِيحٌ، أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

عليه السلام إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِي عَبْدٍ حَاجَةٌ ابْتَلَاهُ بِالْبُخْلِ، إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِبَنِي سَلَمَةَ يَا بَنِي سَلَمَةَ مَنْ سَيِّدُكُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ سَيِّدُنَا رَجُلٌ فِيهِ بُخْلٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَيْ دَاءٍ أَدْوَى مِنَ الْبُخْلِ ثُمَّ قَالَ بَلْ سَيِّدُكُمْ الْأَبْيَضُ الْجَسَدِ الْبِرَاءِ بِنُ مَعْرُورٍ.»

(3) - الكافي: 320 / 2، حديث 17؛ «ابن أبي يعفورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثٍ خِصَالٍ هُمْ لَا يَفْنَى وَ أَمَلٍ لَا يَدْرُكُ وَ رَجَاءٍ لَا يَنَالُ.»

و نیز در بحار الأنوار: 167 / 70، باب 128، حديث 30؛ «كِتَابُ الْغَارَاتِ، قَالَ خَطَبَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ خِصْلَتَانِ هُمَا أَهْلَكْتَا مَنْ كَانَ قَبْلُكُمْ وَ هُمَا مُهْلِكَتَانِ مَنْ يَكُونُ بَعْدَكُمْ أَمَلٌ يُنْسِي الْأَحِرَةَ وَ هَوًى يُضِلُّ عَنِ السَّبِيلِ.»

و در بحار الأنوار: 166 / 70، حديث 29؛ « [نصح البلاغة] قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ جَرَى فِي عِنَانٍ أَمَلِهِ عَتَرَ بِأَجَلِهِ

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلِ

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمْ مِنْ أَكَلَةٍ تَمْنَعُ أَكَلَاتٍ.»

(4) - بحار الأنوار: 162 / 70، حديث 21، 31، 41، 51؛ « [الخصال] عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَلَاقَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِظْهَارُ الْحِرْصِ يُورِثُ الْفَقْرَ.»

[الخصال] عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْحِرْصُ مَفْقَرَةٌ.

[علل الشرائع] قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اعْلَمْ يَا عَلِيُّ أَنَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحِرْصَ عَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ.

[معاني الأخبار] الْحَارِثُ الْأَعْوَرُ قَالَ كَانَ فِيمَا سَأَلَ عَنْهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَهُ مَا الْفَقْرُ قَالَ الْحِرْصُ وَ الشَّرُّ.

جمع شدن ثروت می باشد، یعنی دچار زیاده خواهی شده است، خدا نکند روزی انسان به این بیماری‌ها مبتلا شود، بسیار بیماری خطرناکی است.

کانال چهارم:

«و قطیعة رحم» «1» قرآن امر دارد که به پدر و مادر احسان کنید،

«آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى» «2»

به خویشان ناتوان و تهیدست خودتان کمک کنید، برادر، خواهر، داماد، عمو و دایی دارد و می داند در آتش فقر جگرش می سوزد، اما به آنها کمک نمی کند.

خدا علناً قاطع رحم را لعنت کرده و وعده داده است که قاطع رحم بوی بهشت را استشمام نمی کند در حالی که بوی بهشت تا پانصد سال دورتر استشمام می شود. «3» کانال پنجم:

«ایثار الدنيا على الآخرة»

آخرت را تعطیل کرده است، فقط به سراغ دنیا سازی می رود، کاری به آخرت ندارد، اگر می خواست آخرت را بسازد، خمس، زکات و صدقه می داد، باید انفاق می کرد، هر سال ده جهیزیه باید می داد، کار برای چهار جوان تولید می کرد. به آخرت کاری ندارد فقط دنیا ساز است.

قرآن مسأله جالبی دارد. می فرماید:

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»

فکر می کند که این ثروت فراوان، جلوی مرگ او را می گیرد، آیا تاکنون هیچ ثروتمند و هیچ قارونی نموده است؟ بابا طاهر چقدر زیبا می فرماید.

(1) - وسائل الشیعة: 44 / 5، حدیث 5858؛ «يُونُسُ بْنُ رِبَاطٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا يَجِدُ رِيحَ الْجَنَّةِ عَاقٌ وَ لَا قَاطِعٌ رَحِمٌ وَ لَا مُرْجِي الْإِزَارِ خِيَلَاءَ.»

و نیز در مستدرک الوسائل: 106 / 9، حدیث 10365؛ «أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوَيْبِيُّ فِي كِتَابِ الْأَخْلَاقِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ لَا يُجَالِسُنَا قَاطِعُ رَجِمٍ فَإِنَّ الرَّحْمَةَ لَا تَنْزِلُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعُ رَجِمٍ وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعُ رَجِمٍ.»

(2) - بقره (2): 177؛ «مال و ثروتشان را با آنکه دوست دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و [در راه آزادی] بردگان می دهند.»

(3) - مستدرک الوسائل: 185 / 15، حدیث 17952؛ «الشَّيْخُ الطُّوسِيُّ فِي كِتَابِ الْعَيْبَةِ، أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ يَا سَالِمَةُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ فَطَيَّبَهَا وَ طَيَّبَ رِيحَهَا وَ إِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِي عَامٍ وَ لَا يَجِدُ رِيحَهَا عَاقٌّ وَ لَا قَاطِعُ رَجِمٍ.»

بحار الأنوار: 85 / 71، باب 2، حدیث 99؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَرَبَ وَالِدَهُ أَوْ وَالِدَتَهُ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَقَّ وَالِدِيهِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ قَاطِعُ رَجِمٍ.»

تواضع و آثار آن، ص: 220

بدیدم حال دولت مند و درویش

به گورستان گذر کردم کم و بیش

نه دولت مند برد از يك كفن بیش «1»

نه درویشی به خاکي بی كفن ماند

درویش یعنی تهیدست.

حکایتی در دفن مردی ثروتمند

روزی می خواستند در حرم حضرت عبدالعظیم جنازه‌ای را دفن کنند، دوستان من در حال تشییع آن جنازه بودند، در آن زمان قبر دویست هزار تومان بوده است، به خانم میت گفتند: خانم می گویند قبر دویست هزار تومان می باشد، گفت:

بهشت زهرا قبر چه قیمت است؟ گفتند سیصد هزار تومان، گفت: من این مقدار پول ندارم. اطرافیان گفتند: خانم، وقتی شوهر شما در صندوق را باز می کردند، فقط سیصد سند شش دانگ منگوله دار ملکی در صندوق بوده، در بانک هم نزدیک به هشتصد الی نصد میلیون پول نقد دارد. آن خانم گفت: آن اموال، مال من و دو فرزندم می باشد. گفتند: خیلی علاقه داشت که در حرم حضرت عبدالعظیم دفن شود، گفت: غلط کرد که علاقه داشت. در تشییع جنازه، جنازه در تابوت بود، یکی کلاه را از سر خود برداشت، و به مردم اعلام کرد که پول قبر را بدهید تا بدبخت را دفن کنید.

این ثروت انباشته، عامل دفع مرگ است؟

«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»

مرتب ثروت روی ثروت می ریزد و ماشین حساب خود را در می آورد و حساب می کند که امروز چقدر اضافه شده است، خدا از این بیماریها اطلاع دارد، خانم به او می گوید: چرا پولهای خود را هر روز می شماری، هفته به هفته پولها را بشمار، می گوید: نمی توانم، هر روز باید بشمارم. تمام روانکاوان و روانشناسها می گویند

(1) - بابا طاهر عریان.

تواضع و آثار آن، ص: 221

که این افراد وقتی شبها می خوابند خواب پول می بینند، خواب شمردن را می بینند.

«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ»

این طور نیست که ثروت جلوی مرگ، سرطان، سکنه مغزی، معلولیت و تصادف تو را بگیرد، تو را در «حطمه» پرتاب می کنند، بعد به پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ»

در آن شکننده خردکننده پرت می کنند، بعد به پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: چه می دانی حطمه چیست؟ حیب من تو خبر نداری، من به تو می گویم:

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ»

آتشی است که من افروختم،

«الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»

که تا ذات قلب‌ها را می‌گیرد،

«إِنَّمَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ»

وقتی در آتش رفتند، تمام درهای خروجی تا ابد بسته می‌شود،

«فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» 1

ستون‌های این آتش چند هزار کیلومتر است.

پنج عامل سبب انباشته شدن ثروت است. این جمع اموال نقطه شقاوت است، هر کس دچار این بیماری می‌باشد، در ماه رمضان آن را از خود دور نماید، آن:

(1) - همزه (104): 2- 9؛ «همان که ثروتی فراهم آورده و [بی در پی] آن را شمرد [و ذخیره کرد].* گمان می‌کند که ثروتش او را جاودانه خواهد کرد.* این چنین نیست، بی‌تردید او را در آن شکننده، اندازند؛* و تو چه می‌دانی آن شکننده چیست؟* آتش برافروخته خداست* [آتشی] که بر دل‌ها برآید و چیره شود.* آن آتش بر آنان سر بسته است [که هیچ راه‌گریزی از آن ندارند؛]* [آتشی] در ستون‌هایی بلند و کشیده.»

تواضع و آثار آن، ص: 222

«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ»

را بشکنند، و شروع به تفریق کردن آن نماید و با خدا عهد کند که خمس و زکات خود را بدهد، فی سبیل الله وارد شود، در ماه رمضان از حالت جمع اموال بیرون بیاید تا نام او از پرونده اشقیاء به پرونده سعادت‌مندان انتقال پیدا کند.

طریقه رسیدن به سعادت

اما نقطه سعادت، چه عاملی موجب می شود که انسان اهل سعادت می شود، کتابی به نام «التحصین» می باشد که بسیار کتاب ارزنده ای است. مؤلف آن وجود مبارک ابن فهد حلی است. حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که خدا می فرماید:

«انّ من أغبط أوليائي عبداً مؤمناً»

در میان بندگان، عده ای در اوج بندگی من هستند، «أعبد»؛ یعنی در نهایت بندگی و از اولیا و عاشق من هستند، «ذا حظّ من صلاة» «1» که از نماز خواندن نصیب و بهره می برند، سعی می کند که در هنگام نماز صبح، ظهر و عصر، مغرب و عشا:

«تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» «2»

لقمه حرام در بدن او نباشد. فرش و زمین حرام زیر پای او نباشد، لباس حرام به تن نکند، از آب حرام و غصبی در وضو و غسل استفاده ننماید، این گونه از نماز بهره می برد؛ یعنی با نماز، گناهان ظاهر و پنهان را از زندگی خود دور می کند و بندگی می کند، با نماز رضایت مرا جلب می کند و مقرب به درگاه می شود.

«الصلوة قربان كل تقى». «3»

(1) - التحصين لابن فهد الحلي: 9، القطب الثاني في الإذن فيها؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال الله تبارك و تعالى إن من أغبط أوليائي عبداً مؤمناً ذا حظ من صلاة أحسن عبادة ربه بالغيب و عبد الله في السريرة و كان غامضاً في الناس و لم يشر إليه بالأصابع و كان رزقه كفافاً فصبر عليه فعجلت به المنية فقل تراثه و قلت بواكيه.»

(2) - عنكبوت (29): 45؛ «از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد.»

(3) - الكافي: 265 / 3، حدیث 6؛ «أبي الحسن الرضا عليه السلام قال الصلاة قربان كل تقى.»

لذت بردن پیامبر صلی الله علیه و آله از نماز و عبادت

پیغمبر صلی الله علیه و آله از نماز لذت می بردند و فرمودند:

«و قرّة عینی فی الصلوة» «1» وقتی که عمر سعد در عصر تاسوعا دستور حمله را صادر کرد و گفت: تعداد یاران حسین کم است، مردها را بکشید و زنان و دختران را اسیر نمایید، همین امشب به طرف کوفه حرکت می کنیم، آن قدر اَبی عبدالله علیه السلام عاشق نماز بود که قمر بنی هاشم را صدا زد و فرمود: جنگ امروز بعد از ظهر را به فردا موکول کن، عباس جان من امشب می خواهم زنده بمانم و نماز بخوانم.

«فان الله يعلم انّی» «أحب تلاوة كتابه و الاستغفار و الدعا و الصلاة» «2» خدا عالم است که حسین عاشق قرآن، استغفار، دعا و نماز است. نماز را دوست دارد و از آن در دنیا و آخرت بهره می برد.

جوان عابد و نماز راستین

مرحوم نراقی در کتاب «طاقدیس»، که یکی از کتاب های معنوی شیعه است، نقل می کند، حاکم شهر با دار و دسته و خانواده خود به شکار رفته بودند، جوانی مشغول کندن خار بود، به او گفتند از اینجا دور شو، گفت: چرا؟ گفتند: حاکم با اهل و عیال به شکار می رود، جوان گفت: چشم. معمولاً صحرا باد دارد، بادی وزید و چادر دختر حاکم کنار رفت. در زمان قدیم ناموس همه پوشیده بود، زنان و دختران سلاطین، حکام، پولدار و بی پول. با حجاب بودند. چشم جوان خارکن به دختر حاکم افتاد، عاشق او شد، به فرهنگ حاکم و دربار آگاهی نداشت، به مادر خود گفت: من به خواستگاری می روم، به خانه حاکم آمد، مأمور به جوان گفت:

(1) - الکافی: 321 / 5، حدیث 7؛ «أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله جعل قرّة عيني في الصلاة و لذتي في النساء.»

(2) - اللهوف: 89؛ «قال الراوي و لما رأى الحسين عليه السلام حرص القوم على تعجيل القتال و قلة انتفاعهم بمواعظ الفعال و المقال قال لأخيه العباس عليه السلام إن استطعت أن تصرفهم عنا في هذا اليوم فافعل لعلنا نصلّي لربنا في هذه الليلة فإنه يعلم أنني أحب الصلاة له و تلاوة كتابه.»

تواضع و آثار آن، ص: 224

چه می خواهی، جوان گفت: من با حاکم کار دارم، مأمور گفتم: چه کار داری؟

گفت: می خواهم به خواستگاری دختر او بروم، کتک مفصلی به او زد، و جوان را از آنجا دور کرد.

جوان ناراحت و بدحال شد، و دیگر نمی توانست کار کند، مادر او بسیار ناراحت بود، جوان رفیقی داشت که از معنویت بوی برده بود، به او گفت: اگر واقعاً دختر را می خواهی، به مسجد جامع شهر برو و نماز بخوان، به زودی مشکل تو حل می شود. خداوند در قرآن می فرماید در مشکلات:

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» «1»

متوسل به نماز شوید. جوان به مسجد جامع شهر آمد، مدت بسیاری در آنجا مشغول نماز خواندن بود، و این عبادت تقریباً به يك سال به طول انجامید، و در شهر شناخته و مشهور شد که اهل خدا است، و در نماز برای گرفتاران و بیماران دعا می کرد، اتفاقاً تعدادی از دعاهای او مستجاب و مشکلات مردم حل می شد، در شهر پیچیده بود که او کلید حل مشکلات است. دختر حاکم به بیماری سختی مبتلا شد، دکترها نمی توانستند او را مداوا کنند، نخست وزیر گفت: می گویند در این شهر انسان عابدی زندگی می کند، هر مشکلی را به وسیله دعا حل می کند، حاکم گفت: او را نزد من بیاورید. نخست وزیر به مسجد رفت و از جوان بی سواد خارکن، سؤال کرد که به دربار تشریف می آورید؟ گفت: خیر. مرا با دربار کاری نیست. ما زلفمان به زلف خدا گره خورده است، اگر شاه با ما کار دارد به اینجا بیاید.

نخست وزیر نزد حاکم آمد و گفت: اعلیحضرت شما باید به مسجد بیایید، حاکم گفت: من حاضرم جانم را برای دخترم فدا کنم، حاکم به مسجد رفت و به جوان عابد گفت: برای دخترم دعا کنید تا شفا پیدا کند. جوان شفای دختر را از خدا خواست. چند روز بعد دختر خوب شد، حاکم به نخست وزیر گفت: این

(1) - بقره (2): 45؛ «از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق]

کمک بخواهید.»

تواضع و آثار آن، ص: 225

دختر را به چه کسی شوهر بدهم، نخست وزیر گفت: بهتر از این انسانی که نزدیک به خدا است پیدا نمی شود. نزد جوان رفتند و به او گفتند که حاکم شما را به خاطر دخترش طلبیده است، جوان گفت: دختر را به اینجا بیاورید. نخست وزیر گفت:

آقا این دفعه شفا در کار نیست، دختر خوب شده، می خواهند او را به عقد تو در بیاورند. جوان گفت: من تارك دنیا هستم، به هر حال جوان این پیشنهاد را پذیرفت، بعد از تشریفات مراسم عروسی در شب زفاف جوان عابد با چشم گریان به دختر حاکم گفت: خدا نگه دار، عروس گفت: کجا می روید. جوان گفت: من با چند نماز دروغین به مراد خود رسیدم، می خواهم سراغ نماز راستین بروم.

«انّ من أغبط أولیائی عبداً مؤمناً ذاحظاً من صلاة» معلوم می شود نماز منبع همه بهره های دنیا و آخرت است. و خوش به حال شما که اهل نماز و نجات هستید.

که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی

بمشت جاودان بازارشان بی

خوشا آنان که دایم با تو باشند

چو خورشیدی درخشیدند و رفتند

خوشا آنان که در این صحنه خاک

در این ویرانه پاشیدند و رفتند

خوشا آنان که بذر آدمیت

حساب خویش سنجیدند و رفتند

خوشا آنان که در میزان وجدان

نهادند و نلغزیدند و رفتند

خوشا آنان که پا در وادی حق

کشیدند و نرنجیدند و رفتند»¹

خوشا آنان که بار دوستی را

حضرت علی علیه السلام به قدری عاشق نماز بود که خدا مرگ او را در نماز قرار داد.

وقتی ضربت شمشیر به فرق ایشان اصابت کرد، در حال نماز بودند. از زمانی که در رحم مادر بود، نماز با آب و گل او عجین بود، که خدا محلّ ولادت او را قبله نماز قرار داد.

در نماز خم ابروی تا یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد «2»

نماز را باید با ادب و آرام بخوانیم، به حالت وصل به محبوب بخوانیم.

دوم: «وَأَحْسَنُ عِبَادَةِ رَبِّهِ» انسان عاشق تمام برنامه‌های بندگی را نیکو به جا می‌آورد.

که گفت آن عندلیبان را به گلزار نکو ذکر و نکو فکر و نکوکار «1»

عبادت پنهان از خصایل عبد

خصلت دیگر مؤمن این است که در پنهان مرا عبادت می‌کند:

«أَحْسَنُ عِبَادَةِ رَبِّهِ وَ عِبَادَةِ اللَّهِ فِي السَّرِيرَةِ» «2» منظور از عبادت پنهان، این است که يك ساعت مانده به نماز صبح، از رختخواب بر می‌خیزد و می‌گوید: من به عشق تو نمی‌خواهم. خدایا! همه مانند مرده‌ها روی تشك افتاده‌اند، اما من مرده نیستم، خدایا! ما در نیمه شب صورت بر خاک می‌گذاریم، خدایا! همه دست‌ها را به سوی کلیدهای گاوصندوق و دفترچه حساب‌ها بردند، اما ما دست‌گدایی به جانب تو دراز می‌کنیم.

بعضی از خصوصیات مؤمن

«وَكَانَ الْغَامِضُ فِي النَّاسِ» بعضی از انسان‌ها مؤمن، در کشور و شهر مشهور نیستند، معمولی و گمنام به نظر می‌آیند،

«فَلَمْ يَشْرَ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ»

در جامعه انگشت‌نما نیستند، صندلی و ثروت ندارد، انگشتی به طرف او نشانه نمی‌رود،

«وكان رزقه كفافاً و صبر عليه»

(1) - مهدی الهی قمشه‌ای.

(2) - الکافی: 141 / 2، باب الکفاف، حدیث 6؛ «أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله عز وجل إن من أعبط أوليائي عندي عبداً مؤمناً ذا حظ من صلاح أحسن عبادة ربه و عبد الله في السريرة و كان عامضاً في الناس فلم يشتر إليه بالأصابع و كان رزقه كفافاً فصبر عليه فعجلت به المنيه فقل تراثه و قلت بواكيه».

تواضع و آثار آن، ص: 227

درآمد او يك درآمد حلال و به اندازه‌ای که زندگی او را اداره کند می‌باشد، اگر از فضل خود اضافه‌تر به او بدهم، اضافه را به خودم بر می‌گرداند، می‌گوید: آن را ذخیره آخرت من کن.

«و ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ بَجَدُّوهُ عِنْدَ اللَّهِ» «1»

«فَعَجَّلْتُ بِهِ الْمَنِيَّةَ» دوست دارد هر چه زودتر به مرگ عاشقانه برسد. ملك الموت می‌گوید: حیف از او که در این قفس خاکی است. هر چه زودتر او را در آغوش بگیریم و در کنار انبیا، صدیقین، شهداء و صالحین قرار دهیم، شأن او بالاتر از این است که در میان این همه جمعیت نامناسب زندگی کند، برای بردن او مرگ عجله دارد.

«فَقُلَّ تَرَاثُهُ»

«وَقُلْتُ بَوَاكِيهِ»

ارث کم، از او باقی می‌ماند افراد کمی برای او گریه می‌کنند، چون مشهور نیست و او را نمی‌شناسند. گوهری پنهان، در میان مردم می‌باشد.

این موارد، نقطه سعادت انسان‌ها می‌باشد.

از سعادت‌مندترین انسان‌ها در این عالم «أسعد السعداء» وجود مبارك اميرالمؤمنين عليه السلام می‌باشد، اگر ایشان «أسعد السعداء» نبود به دست «أشقى الاشقياء» به شهادت نمی‌رسید. درون این انسان را ملاحظه کنید، با آن علم، اخلاق و ایمان، که در اوج حکومت، که استان‌های کشور او ایران، مصر و عراق می‌باشد، شب‌های جمعه با پیراهن وصله دار صورت روی خاک می‌گذارد و «الهی و سیدی و ربی...» می‌گوید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - بقره (2): 110؛ «و آنچه از کار نیک برای خود پیش فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت.»

تواضع و آثار آن، ص: 228

بی نوشت‌ها

15 فضایل و رذایل اخلاقی

15

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 235

الحمد لله رب العالمين و صلّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

معنای کبر

کلمه کبر و مشتقات آن، مانند «يَسْتَكْبِرُونَ»*، «و اسْتَكْبِرَ» در قرآن کریم به مناسبت‌های مختلف ذکر شده است. اگر بخواهیم يك معنای روشن و واضحی را از کبر به دست بیاوریم، باید به آیات و روایات رجوع کنیم، کبر؛ یعنی يك نوع سنگینی شدید در باطن انسان که نمی‌گذارد حق با همه شئون خود در وجود انسان، آشکار شود. وقتی که حق به طرف انسان می‌آید، با داشتن حجاب و مانع، از انسان روی بر می‌گرداند و زلف حق، به زلف انسان گره نمی‌خورد؛ یعنی حق جایی برای خودش در وجود انسان پیدا نمی‌کند.

ضد کلمه کبر و مشتقات آن در معارف الهی و در روایات، به عنوان تواضع یاد شده است که با دقت در معنای کبر، معنای تواضع روشن می‌شود.

معنای تواضع

تواضع؛ یعنی يك حالت بسیار آسان در وجود انسان که حق با همه شئون خود، به انسان رو می‌کند، حق می‌بیند که در وجود انسان می‌تواند قرار بگیرد و طلوع کند. به تعبیر قرآن مجید، مرحله نهای تواضع، «خشوع» است که در سوره مبارکه

تواضع و آثار آن، ص: 236

بقره آمده است،

«و اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ» «1»

از روزه و نماز کمک بگیرید،

«وَ إِتْمَانًا كَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»

کسانی که در وجود خود سنگینی کنند، کبر دارند، پذیرفتن روزه و نماز، برای آنها بسیار سنگین است، بنابراین بین آنها و روزه و نماز آشتی برقرار نمی‌شود. «إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» ولی کسانی که از نرمی و تواضع بالایی برخوردار هستند، با نماز و روزه يك آشتی دائمی و رابطه همیشگی برقرار می‌کنند. ممکن است که این دو حالت، از هنگامی که انسان به دنیا می‌آید، مایه‌اش در وجود انسان وجود داشته باشد، بر پدران و مادران، معلمان و اساتید دانشگاه و کسانی که عهده دار تربیت مردم و جامعه هستند، سنگینی را از روح انسان‌ها علاج کنند، و آسانی، سبکی و راحت بودن در مقابل ارزش‌ها را در روح انسان تقویت کنند، که وقتی بچه به تکلیف رسید، قبول تکالیف الهیه برای او سنگین نباشد، یا وقتی وارد جامعه

شد، قبول ارزش‌ها و عمل به قوانین برای او سنگین نباشد؛ زیرا قبول نکردن ارزش‌ها و تکالیف بنا به آیات قرآن کریم و روایات، دلیل بر بیماری باطنی و روگردانان از حق و ارزش‌ها است.

تواضع؛ مقدمه رسیدن به نبوت

ممکن است به همین خاطر باشد که پروردگار مهربان عالم، همه انبیای خود را قبل از رسیدن به نبوت، به چنین فضایی هدایت کرده است. حضرت موسی بن عمران علیه السلام می‌خواهد روزی کلیم الله و اولوا العزم شود، لذا زمینه را به گونه‌ای فراهم می‌کند که او را از دربار و میان مردم متکبر و فرعون صفت مصر جدا نماید

(1) - بقره (2): 45؛ «از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی‌ها و رسیدن به رحمت حق] كمك بخواهید و بی‌تردید این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند دشوار و گران است.»

تواضع و آثار آن، ص: 237

و به مدین می‌فرستد. ده سال چوپان گله می‌شود و با حیوانات سر و کار پیدا می‌کند، حیواناتی که در بیابان فرار می‌کنند، حضرت موسی علیه السلام به دنبال حیوان فراری می‌رود و بعد گوسفند فراری را در آغوش می‌گیرد و نوازش می‌کند.

خدا پیامبران را در برابر برنامه‌های رشد دهنده فروتنی قرار می‌داد، تا با قبول همه ارزش‌های الهی، پیغمبر شوند و در میان مردم دین را به گونه‌ای ابلاغ نمایند که مردم دین را در عمل و اخلاق انبیا بیابند.

اخلاق و تواضع پیامبر صلی الله علیه و آله

پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله هم مدتی گوسفند چران بودند، دایه‌ای که برای او انتخاب کردند، گوسفند دار و روستایی بود؛ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله را به ده فرستاد، تا در میان مردمی که هیچ تکبر و استکباری نداشتند، زندگی کند و بعد هم او را به طرف گوسفند چرانی کشانید و حالات عجیبی را برای او ایجاد کرد، که در مسأله اخلاق، خداوند در قرآن مجید این آیه را نازل کرد:

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» «1»

حرف «علی» در ادبیات عرب به معنی استعلاء آمده است. معنی استعلاء یعنی چه؟ معمولاً این گونه ترجمه کرده‌اند که تو بر اخلاق بزرگی قرار داری، اما با توجه به معنای استعلاء که در حرف «علی» در ادبیات عرب لحاظ شده است، معنای آن این می‌شود که تو بر بلندای خلق عظیمی قرار داری؛ یعنی بالاتر از این اخلاق وجود ندارد. کسی به دنیا نخواهد آمد که فروتنی او از تو بیشتر باشد. تو در قله فروتنی، مهرورزی، گذشت، عفو و ارزش‌های اخلاقی قرار داری.

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»

خداوند در قرآن می‌فرماید:

(1) - قلم (68): 4؛ «و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.»

تواضع و آثار آن، ص: 238

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ* وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ* أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1»

این انسان‌ها بر بلندای هدایت هستند، تمام قله‌های ایمان و هدایت را فتح کرده‌اند.

عدم پذیرش حق در متکبرین

هنگامی که مسأله تواضع را در آیات قرآن بررسی می‌کنید، می‌بینید که از چنان ارزشی در پیشگاه خدا برخوردار است که پروردگار عالم حداقل سه بار، در سوره‌های شعرا، اسرا و لقمان به مسأله تواضع اشاره کرده است و بهای عجیبی به تواضع داده است، و خداوند رابطه خود را با هر متکبری قطع کرده است. این موضوع بسیار مهم است. پروردگار با کلمه «کل» این مسأله را بیان می‌کند؛ یعنی بعضی انسان‌ها وقتی حق به آنها ارائه می‌شود، برگردانده می‌شود، چون به مانع برخورد می‌کند، حق از جانب خدا می‌آید و به متکبر هم می‌رسد اما مانند این است که نور به تخته سنگ اصابت می‌کند و بر می‌گردد و الا اگر نور به پارچه نازک و شیشه برسد، از آنها عبور می‌کند، اما اگر به کوه برسد، بر می‌گردد،

حق به تمام متکبران ابلاغ می‌شود؛ چون به مانع برخورد می‌کند، دوباره برمی‌گردد، باید حق به حالت قبول در درون قرار بگیرد، اما در درون متکبر قرار نمی‌گیرد.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ* فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» «2»

وقتی که ابلیس، به سجده امر شد، امر الهی برگشت، زیرا درون او قابلیت قرار گرفتن را نداشت.

(1) - بقره (2): 3- 5؛ «آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند* و آنان که به آنچه به سوی تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، مؤمن هستند و به آخرت یقین دارند* آنانند که از سوی پروردگارشان بر [راه] هدایت‌اند و آنانند که رستگارند.»

(2) - حجر (15): 29- 31؛ «پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده کنان بیفتید* پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند* مگر ابلیس که از اینکه با سجده‌کنان باشد، امتناع کرد.»

تواضع و آثار آن، ص: 239

مسئله تواضع بسیار عظیم است، مسئولیت‌های پدر و مادر، اساتید اجتماعی، آموزش و پرورش و اساتید حوزه‌های علمیه در این زمینه بسیار سنگین است.

و باید از همان ابتدای کودکی و نوجوانی، این بیماری روحی را در مردم علاج نمایند و تواضع را در آنها تقویت کنند که به صورت يك شجره طیبه در بیاید، روایتی از وجود مبارك امام صادق علیه السلام نقل شده است، در میان روایات هیچ روایتی در نشان دادن تواضع به این زیبایی نداریم، البته بدانید که روایات تواضع آن قدر زیاد است که دانشمندان ما، مخصوصاً وجود مبارك علامه مجلسی «1» رضوان الله تعالی علیه که چهارصد سال است که تفاسیر قرآن، مرجعیت، و مجالس شیعه مدیون این انسان والا و بزرگ است.

ایشان باب مستقلی به نام «باب التواضع» در بحار الأنوار دارند، به قدری مهم است که مانند باب طهارت، صلاة، صوم، توحید و نبوت، باب مستقلی آورده است. روایت بسیار عالی است.

اهانت پروفیسور انگلیسی به علامه مجلسی

مطلبی را درباره مرحوم مجلسی برای شما مطرح می‌کنم. ایشان اولین مرتبه‌ای بود که از طرف يك پرفسور انگلیسی به نام برون، مورد هجوم و اهانت قرار گرفتند.

منبر، تفسیر، فهم روایات مشکل و همه شیعیان، مدیون علامه مجلسی هستند.

«برون» می‌خواست علامه مجلسی را تخریب نماید، تفسیر، منبر، محراب و شیعه را از بین ببرد، بعضی از روشنفکران ایرانی، به تبع از پرفسور انگلیسی حملات خود را علیه علامه مجلسی شروع کردند. کتاب‌های علامه مجلسی را مسخره می‌کردند. اما پروردگار در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» «2»

(1) - ملا محمدباقر، فرزند ملا محمدتقی مجلسی از اجله علمای شیعه عهد صفویه است که به سال 1037 هجری قمری (یکسال قبل از مرگ شاه عباس کبیر) متولد و در روز بیست و هفت رمضان سال 1110 و یا 1111 هجری قمری وفات یافته است و در جامع عتیق اصفهان مدفون است.

تعداد تألیفات وی از شصت مجلد متجاوز است و بحار الأنوار فی اخبار الائمة الاطهار از همه معروفتر است. این کتاب به زبان عربی نوشته شده 110 جلد می‌باشد.

عین الحیات (مشمتمل بر مواعظ راجع به ترك دنیا)، مشکوة الانوار، حلیة المتقین (در اخلاق و اعمال)، حیوة القلوب، تحفة الزائر، جلاء العیون، مقیاس المصابیح در تعقیبات نمازهای یومیه، ربیع الاسابیح، زاد المعاد، حق الیقین را به زبان فارسی تحریر کرد و به علاوه رسالات کوچک بسیار از او باقی است. فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین): 1904 / 6.

(2) - حج (22): 38؛ «مسلماً خدا از مؤمنان دفاع می‌کند.»

تواضع و آثار آن، ص: 240

من مدافع انسان‌های با ایمان هستم، هنوز کتاب‌های علامه مجلسی در میان کتب علوم اسلامی مشهور و معروف می‌باشد.

فرزند مرحوم حاج شیخ عباس قمی، صاحب «مفاتیح الجنان» حکایتی از پدر خود نقل می‌کند. ما طلبه‌ها شیخ عباس را به مفاتیح نمی‌شناسیم، مرحوم محدث قمی صاحب کتاب‌های بسیار با عظمت «سفینة البحار»، «فوائد الرضویة»، «الکافی و الالقاب»، «تحفة الاحباب» و «منازل الآخرة» می‌باشد، ما ایشان را به عنوان یک حدیث شناس می‌شناسیم، شاید نوشتن مفاتیح، برای شیخ عباس قمی بیشتر از چهار ماه طول نکشیده باشد، ولی نوشتن «سفینة البحار» بیست سال طول کشید.

فرزند ایشان یکی از منبری‌های خوب تهران بود، بنده با ایشان بیش از ده سال همسایه بودم، مطالب بسیاری را از ایشان شنیدم، از جمله می‌فرمودند: به خاطر اینکه پسر شیخ عباس قمی بودم، از جوانی منبری شدم. کم و بیش معارف اسلامی و روایات را می‌شناختم. به تبع پدرم نیز مورد احترام بودم. «1» بعضی انسان‌ها شخصیت ندارند، شخصیت آنها تبعی است، اگر آن منبع قطع شود، دیگر ارزشی ندارد. از این نوع شخصیت‌های تبعی در همه دنیا وجود دارد.

بسیاری از ظلم‌هایی که بر ملت‌ها و کشورها می‌شود، به علت همین شخصیت‌های تبعی است، به سبب این شخصیت تبعی متکبر شده و مرتکب هر فعلی می‌شوند.

از ترس پشتیبان آن فرد، کسی جرأت مخالفت ندارد. می‌ترسند که مبدا این شخصیت تبعی، آنها را از کار برکنار کند. بعضی‌ها نیز حاضر می‌باشند دین خود را به این شخصیت‌های تبعی بفروشند و آخرت خود را بر باد بدهند. بسیاری از آنها روز قیامت آمرزیده نمی‌شوند.

ایشان فرمودند: پدرم بیست سال در مشهد زندگی می‌کرد، مریدان وی به خاطر علاقه به پدرم و اینکه می‌دانستند من هم باسواد هستم، در مشهد مرا ده شب به منبر دعوت کردند. شیخ عباس فرمودند: روزی آمدم خدمت آیت الله العظمی

(1) - قمی، حاج شیخ عباس بن محمد رضا بن ابی القاسم از افاضل علمای عصر حاضر ما که عالم فاضل کامل محدث متتبع ماهر بوده و همانا مراد این نگارنده نیز از جمله فاضل محدث معاصر در این کتاب عبارت از آن جناب است و شرح حال اجمالی او آنکه در بدایت حال در مولد خود قم به تحصیلات مقتضیه پرداخته تا در سال 1316 هجرت به نجف اشرف عازم و ملازم خدمت حاج میرزا حسین نوری بوده و استفاده‌های بسیاری نموده و در عین حال مساعدت‌های بسیاری در بعضی از تألیفات استاد معظم خود بکار برده و در روایت مؤلفات امامیه که در فقه و اصول و تفسیر و کلام و حدیث و غیر آنها دارند تحصیل اجازه کرده که همه آنها را با طریقی که در آخر مستدرک الوسائل نگارش یافته از مؤلفین آنها روایت نماید و در سال 1320 هجرت بعد از وفات استاد معظم خود به موطن اصلی خود قم مراجعت و در خلال

این احوال سه مرتبه به زیارت بیت الله الحرام مشرف و عاقبت در موطن خود قم مقیم و تمامی اوقات او در تألیف و انجام وظایف دینیه مصروف بوده و از تألیفات او است:

1- الانوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه 2- الباقیات الصالحات فی الادعیه و الصلوات المستحبات 3- بیت الاحزان فی مصائب سیده النسوان 4- تحفة الاحباب 5- التحفة الطوسیه 6- الحکمة البالغة در شرح صد کلمه از کلمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام 7- الدرّة الیتیمه فی تتمات الدرّة الثمنیه که شرح نصاب الصبیان معروف و تتمه شرح فاضل یزدی است 8- الدرّ النظیم فی لغات القرآن العظیم 9- سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار که به منزله فهرست و ملخص مجلدات بحار الانوار است 10- شرح وجیزه شیخ بهائی 11- علم الیقین که ملخص حق الیقین مجلسی است 12- غایة المرام فی مختصر دار السلام 13- الفصول العلیه فی المناقب المرتضویه 14- الفوائد الرجبیه فی ما یتعلق بالشهور العربیه که مشتمل بر وقایع ایام و مقداری از اعمال شهور است 15- الفوائد الرضویه فی احوال العلماء الامامیه 16- فیض العلام فی وقایع الشهور و عمل الایام 17- فیض القدر فی ما یتعلق بحديث الغدير 18- قره الباصرة فی تاریخ الحجج الطاهرة 19- کحل البصر فی سیره سید البشر 20- الکنی و الالقاب 21- مختصر الشمائل 22- مفاتیح الجنان 23- مقامات علیه که مختصر معراج السعادة است 24- منازل الاخرة 25- منتهی الامال فی مصائب النبی و الال 26- نفثة المصدور 27- نفس المهموم 28- نقد الرسائل 29- هدیة الاحباب 30- هدیة الزائرین و غیر اینها و اغلب آنها به طبع رسیده‌اند و وفات او در بیست و سوم ذیحجه سال 1359 هجرت در نجف اشرف واقع و در صحن مقدس مرتضوی نزد استاد مزبور خود مدفون گردید.

ریحانة الادب: 318/3 - 319.

تواضع و آثار آن، ص: 241

حاج شیخ حسین قمی، گفتیم: دیشب خواب دیدم ظرف نجاستی در مقابل من است و دارم می خورم، تعبیر آن چیست؟ آیت الله العظمی قمی فرمودند: شیخ عباس، به علت کهولت سن، ممکن است بر منبر، روایتی را کم و زیاد بخوانی یا دروغی به اهل بیت بسته بشود، از این به بعد با خود کتاب ببر و از روی کتاب بخوان.

بعضی از افراد پشت بلندگوها علیه اهل بیت علیهم السلام به خیال خودشان به تعریف از اهل بیت، حرفهایی می زنند و شعرهایی می خوانند که از يك میلیون ظرف نجاستی که شیخ عباس خواب دید، نجس تر می باشد. روزه ماه رمضان هم باطل می شود.

شرك به پروردگار «1»

شخصی به عنوان عرفان جزوه‌ای دارد، جزوه‌اش را برای من آوردند، به عنوان اظهار ارادت به اهل بیت علیهم السلام چنین نوشته است.

آری آری من ذوالجناح الهی‌ام

یعنی آن چیزی که امام حسین علیه السلام سوار بر آن بود، نمونه الله است، آیا کفر از این بالاتر؟ توهین به پروردگار از این بالاتر؟

یا می‌گویند من زینب الهی‌ام، عباس الهی‌ام، پس این زیارت‌ها کاذب است، «أشهد أنك أظعت الله ورسوله و أميرالمؤمنين عبدت الله مخلصاً» همه ارزش انسان‌ها به این است که بنده خدا هستید، بعد شما می‌گویید زینب خدا است؟

دین خدا را به کجا می‌برید؟ اگر تو ذوالجناح الهی هستی، با آن گاوپرست هندی چه فرقی می‌کنی؟ او می‌گوید: گاو خدا است، تو می‌گویی ذوالجناح خدا است، پس تو با فرعون پرست‌ها چه فرقی می‌کنی؟ او می‌گوید: فرعون رب اعلاى من است، تو می‌گویی زینب و حسین الله من است، فرق تو با فرعونیان چه

(1) - بحار الأنوار: 298 / 25، حدیث 62؛ « [رجال الكشي] حنان بن سدير عن أبيه قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن قوماً يزعمون أنكم آلهة يتلون علينا بذلك قرآناً يا أيها الرسل كلوا من الطيبات و اعملوا صالحاً إني بما تعملون عليهم قال يا سدير سمعي و بصري و شعري و بشري و لحمي و دمي من هؤلاء براء برئ الله منهم و رسوله ما هؤلاء على ديني و دين آبائي و الله لا يجمعي و إياهم يوم القيامة إلا هو عليهم ساحت قال قلت فما أنتم جعلت فداك قال خزان علم الله و تراجمه وحي الله و نحن قوم معصومون أمر الله بطاعتنا و نهى عن معصيتنا نحن الحجج البالغة على من دون السماء و فوق الأرض.» و نیز در بحار الأنوار: 299 / 25، حدیث 36؛ « [رجال الكشي] عبد الله بن شريك عن أبيه قال بينا علي عليه السلام عند امرأة له من عنزة و هي أم عمرو إذ أتاه قنبر فقال إن عشرة نفر بالباب يزعمون أنك ربهم فقال أدخلهم قال فدخلوا عليه فقال لهم ما تقولون فقالوا إنك ربنا و أنت الذي خلقتنا و أنت الذي رزقتنا فقال ويلكم لا تفعلوا إنما أنا مخلوق مثلكم فأبوا أن يفعلوا فقال لهم ويلكم ربي و ربكم الله ويلكم ثوبوا و ارجعوا فقالوا لا ترجع عن مقالنا أنت ربنا ترضنا و أنت خلقتنا فقال يا قنبر ابني بالفعلة فخرج قنبر فأتاه بعشرة رجال مع الزبل و المُرور فأمر أن يخفروا لهم في الأرض فلما حفروا خدماً أمر بالخطب و النار فطرح حتى صار ناراً تتوقد قال لهم ثوبوا قالوا لا ترجع فقدف علي بعضهم ثم قدف بقيتهم في النار قال علي عليه السلام إذا أبصرته شيئاً منكراً أوقدت ناري و دعوت قنبراً.»

تواضع و آثار آن، ص: 242

می باشد؟ چرا توحید را مورد حمله قرار دادی؟ ما با این اشعار به دست بیگانه بمانه می دهیم.

خواب فرزند شیخ عباس قمی

ایشان فرمودند: کنار حرم حضرت رضا علیه السلام به عنوان پسر حاج شیخ عباس قمی منبر می رفتم. شب سوم از یکی از کتاب های پدرم روایتی را نقل کردم، به مردم گفتم: برداشت پدرم از مجلسی بهتر می باشد.

منبر تمام شد، به خانه ای که صاحب خانه مرا برای منبر دعوت کرده بود، آمدم، شب در عالم رؤیا به محضر مبارک پدرم رسیدم، فرمود: فرزندم بسیار از دستت نگران هستم، مجلسی را آزار دادی، امشب بر منبر به مجلسی توهین و بی احترامی شد، برو رضایت مجلسی را به دست بیاور، مجلسی از بندگان ویژه خدا است.

ایشان می گوید: بیدار شدم، صبح شد، به صاحبخانه گفتم: با عرض معذرت، نمی توانم در این محل بمانم، يك نفر دیگر را دعوت کنید، به اصفهان آمدم سه شب تا شب جمعه، کنار قبر علامه مجلسی گریه کردم و از او عذرخواهی کردم، شب جمعه پدرم را در خواب دیدم، گفت: خدا تو را بخشید.

چهار شجره طیبه در باب تواضع

این روایت را ایشان نقل می کند. روایت عجیبی است.

«قال الصادق عليه السلام التواضع مزرعة الخشوع، والخضوع، والخشية والحيا» «1» در مزرعه تواضع، چهار شجره طیبه روئیده می شود.

(1) - بحار الأنوار: 121 / 72، باب 51 التواضع، حديث 12؛ « [مصباح الشريعة] قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّوَّاضُعُ أَصْلُهُ كُلُّ خَيْرٍ نَفِيسٍ 0000 فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ التَّوَّاضُعُ مَرْعَةُ الْخُشُوعِ وَ

الْحُضُوعُ وَ الْحُشْيَةُ وَ الْحَيَاءُ وَ إِنَّهُنَّ لَا يَأْتِينَ إِلَّا مِنْهَا وَ فِيهَا وَ لَا يَسْلَمُ الشَّرْفُ التَّامُّ الْحَقِيقِيُّ إِلَّا لِلْمُتَوَاضِعِ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى.»

تواضع و آثار آن، ص: 243

1- خشوع

«1» اولین شجره طیبه خشوع می باشد؛ یعنی آن حالت ظاهری و باطنی در عبادات است، هنگامی که مشغول نماز هستیم، تا آخر نماز، ادب را نسبت به پروردگار رعایت کنیم، در نماز با انگشتر و تسبیح بازی نمی کنیم، دلم در نماز به هر جا نمی رود.

2- خضوع

«2»

«والخضوع» کبر در وجود من نمی باشد، سینه خود را سپر نمی کنم.

3- خشیت

«3»

عظمت شناسی از تواضع به وجود می آید؛ زیرا وقتی من در مقابل حق می باشم، پروردگار حقایق را به جانب من جاری می کند، شناخت خود را به من نشان می دهد، در این صورت حالت خشیت برای من به وجود می آید.

4- حیا

«4» «والحیاء» شجره چهارم تواضع، حیا از خدا و خلق خدا است. در خلوت شرم می کنم گناه و بی ادبی نکنم، همه این موارد، میوه تواضع است.

نکات عجیبی در آیات قرآن، در این زمینه وجود دارد، اگر انسان لغت شناس و اصطلاح شناس باشد، مسائل عجیبی در این آیات به دست می آورد.

تواضع امیر المؤمنین علیه السلام

حاکم مملکت، به جانب کوفه می آید، کسی همراه او نیست، تنها است، بیشتر

- (1) - مستدرک الوسائل: 100 / 4، حدیث 4229؛ «و من سنن إدريس، عليه السلام إذا دخلتم في الصلاة فاصرفوا إليها خواطيركم و أفكاركم و ادعوا الله دعاءً ظاهراً مُنْفِرِجاً و اسألوه مصالحكم و منافعكم بخصوع و خشوع و طاعة و استيكانة.» و نیز در مستدرک الوسائل: 265 / 4، حدیث 4659؛ «جامع الأخبار، عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال من قرأ كل يوم مائة آية في المصحف بتزليل و خشوع و سُكُونٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ بِمِقْدَارِ مَا يَعْمَلُهُ جَمِيعُ أَهْلِ الْأَرْضِ و من قرأ مائتي آية كتب الله له من الثواب بمقدار ما يعملهُ أهل السماء و أهل الأرض.»
- (2) - الكافي: 226 / 2 - 230، حدیث 1؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال قام رجل يُقال له همام و كان عابداً ناسكاً مجتهداً إلى أمير المؤمنين عليه السلام و هو يخطب فقال يا أمير المؤمنين صف لنا صفة المؤمن كأننا ننظر إليه فقال يا همام المؤمن هو الكيس القطر بشره في وجهه و حزنه في قلبه 0000 مثنيه التواضع خاضع لربه بطاعته راض عنه في كل حالاته نيته خالصة أعماله.»
- (3) - الكافي: 80 / 2، حدیث 2؛ «علي بن إبراهيم عن أبي جعفر عليه السلام قال كل عین باکية يوم القيامة غير ثلاث عین سهرت في سبيل الله و عین فاضت من خشية الله و عین غصت عن محارم الله.»
- الكافي: 297 / 2، حدیث 17؛ «قال أمير المؤمنين صلى الله عليه و آله اخشوا الله خشية ليست بتعذير و اعملوا لله في غير رياء و لاسمعة فإنه من عمل لغير الله وكله الله إلى عمله.»
- (4) - الكافي: 56 / 2، حدیث 6؛ «من بني هاشم قال أزع من كُنَّ فيه كمل إسلامه و لو كان من قرنه إلى قدمه خطايا لم تنقصه الصدق و الحياء و حسن الخلق و الشكر.»
- الكافي: 106 / 2، حدیث 1 و 2 و 4؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال الحياء من الإيمان و الإيمان في الجنة.»
- قال أبو عبد الله عليه السلام الحياء و العفاف و العي أعني عي اللسان لاعي القلب من الإيمان.
- معاذ بن كثير عن أحدهما عليه السلام قال الحياء و الإيمان مقرنان في قرن فإذا ذهب أحدهما تبعه صاحبه.

عمر خود را در مدینه سپری کرده بود، مردم کوفه او را نمی شناسند، اما اسم او را شنیده بودند، خلیفه علی بن ابی طالب علیه السلام است، در بیابان بار یک مسیحی از روی قاطر به زمین افتاد، این بار برای امیر المؤمنین علیه السلام سنگین نبوده است، علی علیه السلام تکلیف الهی که از آسمانها، زمین و کوهها سنگین تر می باشد، حمل می کند،

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» «1»

بار امانت مرا، علی علیه السلام به دوش می کشد.

هنگامی که چشم ایشان درد می کرد، گرسنه و تشنه بود، در خیبر را از جا در آورد، شخصی به او گفت: خیلی نیرومند هستی، فرمود: این نیرو الهی می باشد.

قوت جبریل از مطبخ نبود

بود از دیدار خلاق وجود «2»

بار مسیحی را بلند کرد و روی قاطر گذاشت. انسان باید به دیگران کمک کند، مسیحی گفت: آقا چه کاره هستید، علی علیه السلام جواب داد، «عبد من عباد الله» با هم آمدند تا به دوراهی رسیدند، امیرالمؤمنین چند قدمی مسیحی را همراهی کردند، مسیحی پرسید مگر راه شما کوفه نیست؟ فرمود: من شاگرد پیغمبر صلی الله علیه و آله هستم، ایشان فرموده است وقتی که با رفیق خود همسفر می شوید، هنگام خداحافظی دو سه قدم او را مشایعت کنید.

میسر نگردد به کس این سعادت

به کعبه ولادت، به مسجد شهادت

شخص مسیحی از ایشان پرسید: نام شما چیست؟ اول ایشان امتناع کرد، آن مرد اصرار کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: علی بن ابی طالب هستم، علی بار مرا بلند کرد؟! ایشان فرمودند: علی بار همه را بر می دارد، درد دردندان را علی دوا می کند، اما بار علی بر دوش هیچ کس نمی باشد.

(1) - احزاب (33): 72؛ «یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیه سعادت بخش است] بر آسمانها و زمین و کوهها

عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش [به سبب اینکه استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت.»

(2) - مولوی.

تواضع و آثار آن، ص: 245

بعد آن مسیحی توسط علی بن ابی طالب علیه السلام مسلمان شد. «1» والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - الکافی: 670 / 2، باب حسن الصحابة و حق الصحاب في السفر، حدیث 5؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبَ رَجُلًا ذَمِيًّا فَقَالَ لَهُ الدَّمِيُّ أَيْنَ تُرِيدُ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَقَالَ أُرِيدُ الْكُوفَةَ فَلَمَّا عَدَلَ الطَّرِيقَ بِالذَّمِّيِّ عَدَلَ مَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ الدَّمِيُّ أَلَسْتَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُرِيدُ الْكُوفَةَ فَقَالَ لَهُ بَلَى فَقَالَ لَهُ الدَّمِيُّ فَقَدْ تَرَكْتَ الطَّرِيقَ فَقَالَ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ قَالَ فَلِمَ عَدَلْتَ مَعِي وَ قَدْ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ أَنْ يُشَيِّعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَيْئَةً إِذَا فَارَقَهُ وَ كَذَلِكَ أَمَرْنَا نَبِيَّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ لَهُ الدَّمِيُّ هَكَذَا قَالَ قَالَ نَعَمْ قَالَ الدَّمِيُّ لَأَجْرَمَ أَمَّا تَبِعَهُ مَنْ تَبِعَهُ لِأَفْعَالِهِ الْكَرِيمَةِ فَأَنَا أُشْهِدُكَ أَبِي عَلَى دِينِكَ وَ رَجَعَ الدَّمِيُّ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا عَرَفَهُ أَسْلَمَ.»

تواضع و آثار آن، ص: 246

پی نوشتها

16 شگفتی در خلقت انسان

صورتگری مخلوقات در عالم

16

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

تواضع و آثار آن، ص: 253

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

کلمه صورتگر به معنای نقاش است، خداوند متعال این کلمه و مشتقات آن را که «صوّر» و «یصوّر» می باشد، در حقّ خود به کار برده است.

«هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ» «1»

خداوند صورت شما را در رحمها، نقاشی می کند،

«فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ» «2»

زیبا نقاشی می کند، از دیدگاه پروردگار، هیچ نقشی را در این عالم زشت نقاشی نکرده است، تمام موجودات را زیبا نقاشی کرده است. البته انسان مسأله خوشگلی و زشتی را اعتبار کرده است.

زیبایی در خلقت موجودات

پروردگار فعل، کار و صنعت خود را در تمام عالم هستی زیبا می داند. خداوند به این معنا در قرآن اشاره می کند:

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» «3»

(1) - آل عمران (3): 6؛ «اوست که شما را در رحمها [یِ مادران] به هر گونه که می خواهد تصویر می کند.»

(2) - غافر (40): 64؛ «و صورت هایتان را نیکو گردانید.»

(3) - سجده (32): 7؛ «همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت.»

تواضع و آثار آن، ص: 254

«كُلُّ شَيْءٍ»؛ یعنی همه موجودات، بدون استثناء، زیبا و آراسته آفریده شده‌اند، علت آن این است که در خود نقاش غیر از زیبایی وجود ندارد. در نقاش انحراف در علم، تدبیر، طرح، نقشه، وجود ندارد، نقص در قلم، وجود ندارد.

وجود مقدس پروردگار زیبای بی‌نهایت است و از زیبای بی‌نهایت، غیر از زیبایی صادر نمی‌شود. در آنجا زشتی و نازیبایی وجود ندارد.

جهان چون زلف و خطّ و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست «1»

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد هر کسی را هر چه لایق بود داد «2»

ابلهی دید اشتری به چرا گفت نقشت همه کزست چرا؟ «3»

هنگامی که با دید محدود خود، شتر را دید، به نظر او تناسبی در اندام شتر وجود ندارد، بلندی قد، بزرگی شکم و طولانی بودن گردن، او را زشت کرده است. از دید پروردگار شتر را مشاهده کنید، می‌بینید که اسم او را در قرآن کریم آورده است، خداوند می‌فرماید:

«وَ الْحَيْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِيرِ لَتَرْكُبُوها» «4»

نام حیوانات را ذکر کرده است؛ زیرا از دیدگاه او همه حیوانات زیبا نقاشی شده‌اند.

یا در سوره مبارکه غاشیه، می فرماید:

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» «5»

نظر در اصطلاح قرآن نگاه کردن با چشم و عقل می باشد. اگر عقل چشم را همراهی نکند، نگاه کردن، ابلهانه می شود.

(1) - شیخ محمود شبستری.

(2) - سعدی شیرازی.

(3) - سنایی غزنوی.

(4) - نخل (16): 8؛ «و اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا بر آنها سوار شوید.»

(5) - غاشیه (88): 17؛ «آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟»

تواضع و آثار آن، ص: 255

نگاه متفکرانه به خلقت انسان

أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ افْتَرَبَ أَجْلُهُمْ» «1»

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» «2»

نمی فرماید: با چشم، خود را نگاه کنید، با نگاه عقل و تحقیق خلقت خود را مشاهده کنید، که چه عناصری در خلقت انسان به کار گرفته شده است.

از سفره پهناور جهان چه چیزهایی را جمع آوری کرده است و با همدیگر ترکیب کرده اند؟ تناسب، نظم و وزن در ترکیب انسان لحاظ شده است، تا يك نطفه به وجود بیاید، با نگاه چشم نمی توان این ترکیب را مشاهده کرد، چشمی لازم دارد

که به عقل، میکروسکوپ، علم طب و کتاب‌های فیزیولوژی ترکیب شود، تا اندکی از فعل خدا در خلقت انسان روشن شود؛ زیرا فهم ظاهر آسان است، اما فهم حقایق باطنی بسیار مشکل می‌باشد، لذا خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:
 بعضی از انسان‌ها به تو مراجعه می‌کنند و از خلقت روح می‌پرسند،

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» «3»

به آنها جواب بدهید:

«قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»

روح به امر پروردگار به وجود آمده است، «4» اما در مورد ماهیت، ذات، دستگاه و حقیقت آن هیچ‌گونه توضیحی نمی‌دهد.

دانش اندک برای انسانها

بعد از آن خداوند در قرآن می‌فرماید: در چنین اموری خود را خسته نکنید؛ زیرا

(1) - اعراف (7): 185؛ «آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمان‌ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و اینکه شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته‌اند؟»

(2) - طارق (86): 5؛ «پس انسان باید با تأمل بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟»

(3) - اسراء (17): 85؛ «و از تو درباره روح می‌پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده‌اند.»

(4) - الکافی: 273 / 1، حدیث 3؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي قَالَ خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَعَ الْأَيِّمَةِ وَهُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ»

[بصائر الدرجات] مُحَمَّدِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَدٌ صَمَدٌ وَ الصَّمَدُ الشَّيْءُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ حَوْفٌ وَ إِنَّمَا الرُّوحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِهِ لَهُ بَصَرٌ وَ قُوَّةٌ وَ تَأْيِيدٌ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ الرُّسُلِ وَ الْمُؤْمِنِينَ.

[تفسیر العیاشی] أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ رُوحَ الْقُدُسِ وَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْهَا وَ لَيْسَتْ بِأَكْرَمِ خَلْقِهِ عَلَيْهِ فَإِذَا أَرَادَ أَمْرًا أَلْقَاهُ إِلَيْهَا فَأَلْقَاهُ إِلَى النُّجُومِ فَجَرَتْ بِهِ.

تواضع و آثار آن، ص: 256

چیزی نصیب شما نمی شود:

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»

من به شما انسانها، اندکی از علم را داده‌ام. البته این علم اندک نزدیک نافر نمی باشد و بین گذشتگان و آیندگان تقسیم شده است. مگر کسانی که دارای ظرفیت ویژه‌ای می باشند، آن افراد از این آیه استثنا هستند؛ یعنی جزو:

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»

نمی باشند، به تعبیر قرآن آنها دارای خیر کثیر می باشند:

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» «1»

و این خیر نزد همه نیست، با ریاضت به دست نمی آید:

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» «2»

از دانش این بزرگواران تعبیر به این آیه می کند:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاْسِحُونَ فِي الْعِلْمِ» «3»

ما را «راسخون فی العلم» «4» نمی گویند، اساتید دانشگاهها و اطباء جهان را راسخون فی العلم نمی گوید، چرا؟ زیرا علم آنها دائم در تغییر و تحول است، علم ثابت و راسخ نیست، امروز می گویند این دارو برای بیماران ضرری ندارد، روز بعد می گویند این دارو را از همه داروخانه‌های جهان جمع آوری نمایید.

«ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» «5»

هر کس ابلهانه وارد هر کاری شود، گرفتار می شود، وسوسه برای او به وجود می آید، دچار تردید و شک می شود، حکیم می فرماید:

(1) - بقره (2): 269؛ «و آنکه به او حکمت داده شود، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند.»

(2) - مائده (5): 54؛ «این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد.»

(3) - آل عمران (3): 7؛ «و حال آنکه تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی داند. و استواران در دانش.»

(4) - الکافی: 1/ 186، حدیث 6؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَتَنَا لَنَا الْأَنْتِقَالَ وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ وَ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ الْمُحْسِنُونَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.»

و نیز در الکافی: 1/ 213، حدیث 3، باب أن الراسخين في العلم هم الأئمة؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ أُمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ.»

(5) - حجر (15): 85؛ «و آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دوتاست، جز به حق نیافریدیم.»

تواضع و آثار آن، ص: 257

گفت نقشت همه کز است چرا؟

ابلهی دید اشتری به چرا

عیب نقاش می کنی تو هشدار

گفت اشتر کاندر این پیکار

در من هیچ عیب و نقصی نیست، نقاش من زیبای مطلق است، نقاش من

«أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» «1»

می باشد و هیچ عیب، نقص و انحرافی در او نمی باشد که نازیبایی در نقش پیدا شود، اگر تو بخواهی مرا نگاه کنی، از ابلهی بیرون بیا، متفکرانه به قرآن نگاه کن:

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» «2»

شتر، نشانه وجود من در عالم هستی است، اگر عالم خدا نداشت، شتری به این صورت به وجود نمی آمد، شتر نشانه من است، به عالم خردمندان نگاه کن، اما بدانید که دانش شما قلیل است.

اعطای دانش مطابق با ظرفیت انسانها

دانش عده ای که نقاشی و ظرفیت ویژه دارند کثیر است، که به آنها عنایت شده است،

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» «3»

و در جای دیگر می فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» «4»

به او دانش کثیر عطا کردم، چنین افرادی الراسخون فی العلم هستند؛ یعنی علمشان از من گرفته شده است، در آن علم تغییری ایجاد نمی شود. ولی همین دانش کثیر، به قول فلاسفه مقول به تشکیک است، علوم کثیر با کثیر فرق می کند، از جهت ماهیت فرق نمی کند ولی عنصراً از نظر گستردگی فرق می کند، مانند نور،

(1) - سجده (32): 7؛ «همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت.»

(2) - غاشیه (88): 17؛ «آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟»

(3) - بقره (2): 269؛ «و آنکه به او حکمت داده شود، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند.»

(4) - لقمان (31): 12؛ «و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم.»

تواضع و آثار آن، ص: 258

که شعله سر کبریت نور است، لامپ کوچک نور است، و لامپ بزرگ هم نور است، ولی مقوله به تشکیک است و با هم تفاوت دارند، حکمت یکسان به همه عنایت نشده است، برابر با ظرفیتها عنایت شده است.

خداوند متعال چه کسانی را معلم و راهنمای شما قرار داده تا شما را هدایت کنند. خیلی از انسانها ادعای معلمی دارند و این مدعیان هم انسانهای زیادی را شاگرد خود کردند و آن انسانها بی تحقیق ادعای آنها را قبول کردند و از آنها درس گرفتند و در برابر درس آنها زندگی کردند و مردند و به جهنم رفتند.

معلمهای شما چه کسانی هستند؟ متواضعترین انسانهای تاریخ انبیا و ائمه بودند.

تواضع موسی بن عمران

يك مورد تواضع موسی بن عمران علیه السلام است، به نبوت مبعوث شده است، خداوند در قرآن می فرماید: از میان انسانها او را برای صحبت مستقیم انتخاب کردم که بین من و او واسطه ای نباشد،

«كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» «1»

دانش موسی بن عمران نور، رحمت و هدایت است، این سه کلمه درباره علم حضرت موسی علیه السلام در قرآن مجید است. او دارای علم کثیر و فراوان است، به وجود مقدس پروردگار يك روز عرض کرد، امروز در کره زمین، عالم تر از من هم وجود دارد، خدا به او فرمود: بله.

گفت: خدایا مرا به جانب آن عالم راهنمایی کن، تا شاگردی او کنم. وقتی پروردگار به سؤال پیغمبر اولی العزم خود جواب می دهد که عالم تر از تو وجود دارد، نمی گوید: برای چه عالم تر از من وجود دارد، آن علم را به من می دادی!

(1) - نساء (4): 164؛ «خدا با موسی به صورتی ویژه و بی واسطه سخن گفت.»

تواضع و آثار آن، ص: 259

خداوند نشانی آن عالم را داد که منطقه زندگی آن عالم جایی به نام «بجمع البحرين» است، نشانی آن عالم این است، وقتی کنار آب غذا می‌خورید، ماهی پخته سفره شما در آب می‌افتد و زنده می‌شود، آن ماهی را دنبال کن تا به آن عالم برسی، مرده در آنجا زنده می‌شود، تا این حد عالم برکت دارد. انسانی که قلبش مرده باشد، عقلش نیز مرده است، حیات انسان به علم، دانایی و معرفت بستگی دارد.

غروب شب احیا، علمای بزرگ منطقه شهر ری خدمت شیخ صدوق آمدند و گفتند: آقا امشب، شب قدر است، ما روحانیون خدمت شما رسیدیم که از شما بپرسیم، چه عملی برای ما بالاترین عمل است؟ ایشان فرمودند: مذاکرات علمی. اگر جامعه فهمیده باشد، شیطانی بر آن جامعه مسلط نمی‌شود، عدالت و قانون اجرا می‌شود، دست آن جامعه به سوی غرب دراز نمی‌باشد، و آن جامعه برای همیشه زنده است.

ماهی در آب افتاد، معلوم شد جای آن عالم در آنجا است، موسی علیه السلام در اولین برخورد با آن عالم گفت: می‌خواهم خدمت شما باشم، عالم به موسی بن عمران علیه السلام فرمود: دانش من خیلی سنگین است، تو طاقت آن را نداری،

«لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»¹

تحمّل و طاقت دانش مرا نداری، موسی گفت: من دوست دارم همراه تو باشم، و از دانش تو استفاده کنم. خدا در قرآن مجید می‌فرماید: آن عالم گوشه‌ای از علم خود را به کار برد، موسی طاقت نیاورد، گریبان او را گرفت، موسی گفت: چرا این کار را کردی؟ عالم گفت: در اولین ارتباط، به شما گفتم «لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» این عمل سه مرتبه تکرار شد و هر سه بار موسی طاقت نیاورد. چرا خداوند این دانش گسترده را به ما نمی‌دهد؟ زیرا ظرفیت آن را نداریم. اگر اسرار بعضی از امور را به ما

(1) - کهف (18): 67؛ «تو هرگز نمی‌توانی بر همراهی من شکیبایی ورزی.»

تواضع و آثار آن، ص: 260

برسانند، کافر می‌شویم و تحمل نمی‌کنیم، هنگامی که آن عالم در مرتبه سوم علم خود را به اجرا در آورد، موسی علیه السلام بسیار عصبانی شد، عالم به او گفت: عصبانی نشو،

«هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ» «1»

این نقطه، نقطه جدایی من با تو می‌باشد، تو تحمل دانش من را نداری، ما باید خداحافظی کنیم، «2» کنار دریای مدیترانه که وصل به همه اقیانوس‌های جهان است، موسی علیه السلام و آن مرد عالم کنار همین دریای مدیترانه برای خداحافظی می‌ایستند.

علم پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

گنجشکی مقابل آن دو آمد، و نزدیک آب آمد تا جایی که نوك این پرنده كوچك به آب برسد، با نوك خود يك قطره آب برداشت و کمی پرواز کرد، بعد نوك خود را تكان داد و قطره آب روی آب افتاد، پرنده رفت، جبرئیل نازل شد، به موسی علیه السلام گفت: این چه چیزی بوده است؟ موسی گفت: نمی‌دانم. به آن مرد عالم گفت، این چه چیزی بوده است؟ آن عالم گفت: نمی‌دانم. معلوم می‌شود علم آن مرد عالم، اندازه‌ای خاص داشته است، باز علم خداوند در جای دیگر می‌باشد. تا به پروردگار برسد، گفت: ای مرد عالم و ای موسی، خدا مرا فرستاده تا به شما بگویم، این دریا و این قطره را دیدید، دو نفر، در آینده می‌آیند، یکی از آنها آخرین پیامبر است و دیگری جانشین و وصی او است، علم شما دو نفر، به اندازه این قطره است و علم آن دو به اندازه این دریا است، «3» «و فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» «4»

بالتر از هر عالمی، عالم دیگر بالاتر است.

(1) - کهف (18): 78؛ «اکنون زمان جدایی میان من و توست.»

(2) - بحار الأنوار 13 / 279، حدیث 1؛ « [تفسیر القمی] إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ... فَذَكَرَ وَصِيَّهُ السَّمَكَةَ فَقَالَ لِمُوسَى إِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ عَلَى الصَّخْرَةِ فَقَالَ مُوسَى ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي رَأَيْتَاهُ عِنْدَ الصَّخْرَةِ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ فَرَجَعَا 000

فَقَالَ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَنِي رُشْدًا فَقَالَ الْخَضِرُ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا فَقَالَ مُوسَى سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا 000 قَالَ نَعَمْ فَمَرُّوا ثَلَاثَتَهُمْ حَتَّىٰ انْتَهَوْا إِلَىٰ سَاحِلِ الْبَحْرِ 000 فَلَمَّا جَنَحَتِ السَّفِينَةُ فِي الْبَحْرِ قَامَ الْخَضِرُ إِلَىٰ جَوَانِبِ السَّفِينَةِ فَكَسَرَهَا وَ حَشَاهَا بِالْحَرِيقِ وَ الطِّينِ

فَعَضِبَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ غَضَبًا شَدِيدًا وَ قَالَ لِلْخَضِرِ أ خَرَقْتَهَا لِتُعْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ أ لَمْ أَقُولَ لَكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا

قَالَ مُوسَى لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَ لَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا فَخَرَجُوا مِنَ السَّفِينَةِ فَنَظَرَ الْخَضِرُ إِلَى غُلَامٍ يَلْعَبُ بَيْنَ الصَّبْيَانِ 000 فَتَأَمَّلَهُ الْخَضِرُ ثُمَّ أَخَذَهُ وَ قَتَلَهُ فَوَثَبَ مُوسَى إِلَى الْخَضِرِ وَ جَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ فَقَالَ أ قَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِعَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا فَقَالَ الْخَضِرُ لَهُ أ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ مُوسَى إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا بِالْعَشِيِّ قَرْبَةً 000 فَاسْتَطَعُمُوهُمْ فَلَمْ يُطْعِمُوهُمْ وَ لَمْ يُصَيِّمُوهُمْ فَنَظَرَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى حَائِطٍ قَدْ زَالَ لِيُنْهَدِمَ فَوَضَعَ الْخَضِرُ يَدَهُ عَلَيْهِ 000 فَقَامَ فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامِ 000 لَوْ شِئْتَ لَأَخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا فَقَالَ لَهُ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامِ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأَنْبِئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِيعَ عَلَيْهِ صَبْرًا أَمَّا السَّفِينَةُ الَّتِي فَعَلْتَ بِهَا مَا فَعَلْتَ فَكَانَتْ لِقَوْمٍ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وَرَاءَ السَّفِينَةِ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ غَضَبًا كَذَا نَزَلَتْ 000 وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ 000 فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا 00 وَ أَمَّا الْجِدَارُ الَّذِي أَقْمَتُهُ فَكَانَ لِعُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا.

(3) - در اخبار با ترجمه متن عربی: 276، حدیث 5؛

البرسي في مشارق الأنوار: روى الحسن البصري أن الخضر لما التقى موسى فكان بينهما ما كان، جاء عصفور فأخذ قطرة من البحر فوضعها على يد موسى، فقال للخضر: ما هذا؟ فقال: يقول: ما علمنا و علم سائر الأولين و الآخرين في علم وصي النبي الأمي إلا كهذه القطرة في هذا البحر. و روى ابن عباس عنه أنه شرح له في ليلة واحدة من حين أقبل ظلامها حتى أسفر صباحها في شرح الباء من «بِسْمِ اللَّهِ» و لم يتقدم إلى السين و قال: لو شئت لأوقرت أربعين بعيرا من شرح «بِسْمِ اللَّهِ».

(4) - يوسف (12): 76؛ «و برتر از هر صاحب دانشی، دانشمندی است.»

تواضع و آثار آن، ص: 261

متوجه شدید که خداوند شما را در این دنیا و در جریان زندگی، در کدام خانه فرستاده است؟ چه معلمی را در راه شما قرار گذاشت، اگر در طول عمر خود شکر خدا کنید که خدا شما را با علی علیه السلام آشنا کرده، آیا شکر خدا را به جا آورده‌اید؟

خیر. شکر باید به تناسب نعمت باشد، کدام شکر هم وزن وجود علی علیه السلام است؟

اولین مجرم از نوع ما، قایبل است

«وَأَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» «1»

که برادر خود را کشت، تا آخرین مجرم که معلوم نیست که چه کسی می باشد، اگر امیرالمؤمنین وسط محشر بیاید و بگوید خدایا با چقدر عمل من حاضر هستی، کلّ این مجرمین را به بهشت بفرستی، که من آن عمل را ارائه کنم، زیرا این افراد دارای چنین اخلاقی هستند.

موسی بن جعفر علیه السلام در اوج سختی زندان بغداد، چند شب مانده به شهادت ایشان، گفت: خدایا خمس اعمال دوره عمرم را، بردار و جزای آن خمس را آموزش گناهان وابستگان به ما قرار بده،

با کریمان کارها دشوار نیست

سؤالی از روز قیامت

شخصی به مسجد آمد، گفت:

«یا رسول الله من یحاسب الخلق یوم القيامة»

حساب و پرونده ما در قیامت دست کیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود، الله، عرب خندید و رفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا خندیدی؟ گفت: برای اینکه

«الکریم إذا قدر عفا» «2»

(1) - یس (36): 59؛ «و [ندا آید:] ای گناهکاران! امروز [از صف نیکان] جدا شوید.»

(2) - مجموعه ورام: 9/1، الجزء الأول؛ «قال أعرابي يا رسول الله من يحاسب الخلق يوم القيامة قال الله عز وجل قال نجونا و رب الكعبة قال و كيف ذاك يا أعرابي قال لأن الكرم إذا قدر عفا.»

خداوند کریم است، کریم در اوج قدرت گذشت می کند.

يك ركعت نماز علی علیه السلام می تواند تمام گناهان مردم را بیخشد.

چه شکری هم وزن علی است؟ اول باید وزن علی را به دست آورد، بعد ببینیم آیا این نعمت قابل شکر است؟

امام حسین علیه السلام می فرماید: ای خدا! اگر عمر روزگار را به من بدهی و من در تمام عمر خود غیر از شکر تو هیچ کاری نکنم، از عهده شکر يك نعمت تو، که پدرم علی علیه السلام است، بر نمی آیم. منتظر شکر من نباش. نمی توانم شاکر باشم. «1»

در سرم نیست جز هوای علی

در دلم نیست جز ولای علی

خرم آن دل که مهر او دارد

زنده آن جان که شد فدای علی

ای دل ار عمر جاودان خواهی

سر و جانت نما فدای علی

سر به هر دو جهان فرو آید

شهریاری که شد گدای علی

دین و آئین نمی شود کامل

جز به مهر و به جز ولای علی «2»

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - بحار الأنوار: 54-56 / 24، باب 29، حدیث 14-15-16-25؛ «المناقب لابن شهر آشوب أبو جعفر

علیه السلام فی قوله ثم لتستعلن يومئذ عن النعم يعنى الأمن و الصحة و ولاية علي بن أبي طالب علیه السلام.

التنوير في معاني التفسير، عن الباقر و الصادق علیه السلام ولاية أمير المؤمنين علیه السلام.

عن الباقر علیه السلام فی قوله تعالى و أسبغ علیکم نعمه ظاهراً و باطنه قال النعمة الظاهرة النبي صلى الله علیه و آله و ما

جاء به من معرفته و توحیده و أما النعمة الباطنة فولایتنا أهل البيت و عقد مودتنا.

کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة عن جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ ثُمَّ لَسْتُ لَنْ يَوْمِنِي عَنِ النَّعِيمِ وَاللَّهِ مَا هُوَ
الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ وَ لَكِنْ وَلَا يَتُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.»

(2) - شهریار.

تواضع و آثار آن، ص: 263

پی نوشتها

17 عظمت خلقت انسان

زیبایی در خلقت موجودات

17

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 269

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خداوند در قرآن مجید خود را تصویر کننده معرفی می کند. به خاطر اینکه خداوند، جامع همه صفات کمال است و هیچ عیب و نقصی در پیشگاه او وجود ندارد، هر نقشی که برای موجودات قرار می دهد زیبا و کامل است. در قرآن کریم خلقت و آفرینش همه آفریده ها را زیبا می داند.

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» «1»

اگر در نقاش عیب و نقص باشد، نقش او کامل نخواهد بود.

حضرت حقّ دارای دو نوع نقّاشی است، بنابراین باید، دارای دو صفحه باشد، که هر کدام از این دو نوع نقّاشی را بر صفحه معین خود نقّاشی کند. يك صفحه نقّاشی حضرت حق، پرده تکوین و طبیعت است، خداوند بر پرده تکوین و طبیعت، میلیاردها نقش زده است، گاهی در قرآن مجید گوشه‌ای از این نقّاشی را تعبیر به زینت می‌کند.

«إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِرِيْنَةِ الْكَوَاكِبِ» «2»

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار «3»

شعر از حکیم و عارف معروف، شیخ اجل سعدی شیرازی است. در و دیوار وجود؛ یعنی عالم طبیعت و تکوین است. اگر انسان اهل اندیشه در نقش‌های این نقّاشی نیست، خود او يك نقش مرده‌ای بر این دیوار است.

کسانی که با دید پروردگار، به عالم نگاه می‌کنند، در هیچ گوشه‌ای از گوشه‌های جهان و روی این پرده، نقش نازیبا نمی‌بینند، باز شیخ اجل سعدی می‌سراید:

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست «1»

این همان معنای آیه شریفه:

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»

است. کور که نمی‌تواند نقش‌های زیبا را مشاهده کند، وقتی جاهل به عالم نگاه می‌کند، به نظر آنها عالم هستی کج و نازیبا می‌باشد، در باطن او چون و چرا پیدا می‌شود، چرا این موجود را خلق کرده است؟ چرا خداوند مرا خلق کرده است؟

عالم برای چه به وجود آمد؟

زیرا انسان عاشق نازیبایی نمی شود، وقتی انسان زشتی را می بیند، به آن نفرت پیدا می کند. جای بحث تبری کجا است؟ در قرآن می فرماید: از دشمنان دین خدا متنفر باشید، جایگاه نفرت از دشمنان حق، جایگاه درستی است ولی به ما نگفتند که از قیافه دشمنان متنفر باشید، قیافه دشمنان جزو «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ حَلَقَةٌ» است، به ما گفتند از روش و اخلاق دشمنان متنفر باشید، و آلا وجود ظاهری دشمنان در پرده تکوین، زیبا و نیکو است.

«ان الله لا ينظر الى صوركم» «2» خدا به نقش ظاهر شما کاری ندارد، در این زمینه نفرت مخصوص هیولای خطرناک باطن دشمنان است.

(1) - سعدی شیرازی.

(2) - بحار الأنوار: 248 / 67، باب 54، الإخلاص و معنی قریه تعالی؛ جامع الأخبار: 100؛ «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ.»

(3) - سعدی شیرازی.

تواضع و آثار آن، ص: 271

حکایت عارف و تماشای فیلم

عارفی در یکی از شهرهای ایران زندگی می کند، ایشان می فرمودند: در جلسه ای شاد و بانشاط که به صرف ناهار دعوت بودیم، دو سه نفر از میهمانان که برای اولین مرتبه آنها را می دیدم، به من علاقمند شدند، و می گفتند انسان خوش اخلاقی و خوش برخوردی است، از راه، مسلک و اعتقاد من، خبری نداشتند؟

فقط وقتی میهمانی تمام شد، آن عارف می گوید: میهمانها مرا دعوت کردند که ناهار منزل آنها بروم، آن عارف می گوید: بعد از صرف ناهار به من گفتند: آیا حاضر هستید با هم يك فيلم تماشا کنیم؟ گفتم اختیار با شما است. من خبر نداشتم چه فیلمی می خواهند بگذارند، يك فيلم خارجی بسیار زشت، پر از فساد و گناه را دیدم، بعد از اینکه مقداری از فیلم را

دیدم به گوشه سالن پذیرایی آمدم، و شروع به گریه کردم. تلویزیون را خاموش کردند. آب جوش و آب قند آوردند، از من سؤال کردند فیلم بد بوده است؟ گفتم: نه، مردان و زنانی که در این فیلم دیدم، بسیار زیبا بوده‌اند، و پروردگار من،

«أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ»

می‌باشد، اینکه مثل مادر داغ‌دیده گریه می‌کنم، به خاطر این است که اینها چرا باطن خودشان را مطابق با نقش زیبای ظاهر نقاشی نکرده‌اند؟ دلم برای افرادی که در فضای «أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ» قرار دارند، سوخت که چرا این خواهران و برادران من، به طرف جهنم رفتند. و بعد هم برای شما ناراحت شدم که با بودن کسانی که باطنشان،

«أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ»

است، چرا شما گناهکاران را انتخاب کرده‌اید؟

تواضع و آثار آن، ص: 272

بعد به آنها گفتم من انسان‌هایی را می‌شناسم که شما باید آنها را انتخاب می‌کردید اما نمی‌گویم چه کسانی هستند؟ اگر اجازه بدهید من يك فیلم ویدئویی دارم، اگر شما ببینید لذت می‌برید.

عارف گفت: اتفاقاً فیلمی که من داشتم، سخنرانی روز اربعین بود، و در آن جلسه شما منبر رفته بودید، از اول تا آخر فیلم سخن از آتش جهنم بود؛ یعنی هر کس این فیلم را نگاه می‌کرد، نمی‌توانست دست از حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام و پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بردارد، زن و مرد آنها از گریه داشتند خودشان را هلاک می‌کردند، بعد گفتم شما اهل بیت علیهم السلام و قرآن را که خدا تمام هنر نقاشی‌اش را در آن به کار گرفته، رها کرده‌اید و نقاشی روی استخوان و پوست را نگاه می‌کنید. شما زیبایی پوست و حجمه را با هنر کامل نقاشی حقّ که علی علیه السلام می‌باشد معامله می‌کنید؟ آن عارف می‌گوید: از جای خود بلند شدم. جلویم را گرفتند. ما از این فیلمی که برای تو گذاشتیم، بیشتر از پنجاه عدد داریم، شما این فیلم اربعین را برای ما بگذار، این پنجاه فیلم را آتش بزنید، ما را ادب کردید، امروز معنای زیبایی را فهمیدیم.

اگر خداوند پرده زیبای این افراد را کنار بزند و باطنشان را نشان بدهد، شما تا روز قیامت از دیدن باطن زشت این افراد فراری خواهید شد.

اعتقاد ما این است که امامان ما در علم کامل بودند و الا به امامت انتخاب نمی شدند. و ما بر این عقیده هستیم که خداوند متعال به امامان ما، توان‌های معنوی داده که به دیگران عنایت نفرموده است.

جوان شیعه‌ای خدمت موسی بن جعفر علیه السلام آمد، گفت: یابن رسول الله، فرهنگ خانواده من خلاف فرهنگ شما است، آنها يك مكتب دیگری داشتند، شما را امام

تواضع و آثار آن، ص: 273

نمی دانستند، دیگران را امام می دانستند، قائل به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نبودند، من راه شما را انتخاب کردم، پدرم مرده است، دلم برای او می سوزد، يك نفر می گوید: من هزار دینار از پدرت طلب داشتم، وضع خوبی هم ندارم، طلب ما را بدهید، من نوشته‌ها و دفترهای پدرم را دیدم که از چه کسی طلبکار است و به چه کسی بدهکار می باشد، نام این آقا نیست، من هم ناراحت هستم، چه کار کنم؟ دلم می خواهد اگر پدرم اهل عذاب است، عذاب خوردن مال مردم گردنش نباشد، موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: مانعی ندارد، نیمه شب به قبرستان بقیع برو، این جملات را بخوان، پدر خود را می بینی، از او سؤال کن، که فلانی از تو طلب دارد یا ندارد، اگر گفت: طلب ندارد، طلبکار دروغ می گوید، اگر گفت طلب دارد، طلبکار راست می گوید، از اصل مال پدر طلب او را ادا کن؛ زیرا دین، قبل از تقسیم ارث باید جدا بشود.

ادای دین «1»

دین چیست؟ مالی که میت به مردم بدهکار است. اگر زکات بدهکار است، صد هکتار زمین داشته، سی سال گندم، جو و کشمش این زمین را خورده، حق خدا را نداده، قبل از تقسیم ارث باید زکات مال خود را بدهد، قبل از مرگ، باید حج واجب انجام می داد، قبل از تقسیم ارث باید پول حج را کنار بگذارند، خمس بدهکار است، شصت سال است پول در آورده، باید ورثه خمس اموال میت را بپردازند، وقتی دین را ادا کردند، ورثه می توانند از دو سوم مال استفاده نمایند.

وارد شدن ظاهر در باطن در قیامت

جوان رفت، جملاتی که از موسی بن جعفر علیه السلام یاد گرفته بود، خواند. یک مرتبه در آن تاریکی قبرستان بقیع، هیولای سیاهی را دید، که شبیه هیچ حیوانی

(1) - تهذیب الأحکام: 139 / 4، حدیث 17؛ «مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدِ الطَّرِيفِيِّ قَالَ كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ بُخَّارِ فَارِسَ إِلَى بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ الْإِدْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ النَّوَابِ وَ عَلَى الْخِلَافِ الْعِقَابَ لَا يَجِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ إِنَّ الْخُمْسَ عَوْنُنَا عَلَى دِينِنَا وَ عَلَى عِيَالَتِنَا وَ عَلَى مَوَالِينَا وَ مَا نَبْدُلُ وَ نَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مِمَّنْ نُخَافُ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزُووُهُ عَنَّا وَ لَا تُخَرِّمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَ تَمْحِصُ دُنُوبِكُمْ وَ مَا تُمَهِّدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فَاقَتِكُمْ وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفِي لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَحَابَ بِاللِّسَانِ وَ خَالَفَ بِالْقَلْبِ وَ السَّلَامُ.» تهذیب الأحکام: 136 / 4؛ «أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ اشْتَرَى شَيْئًا مِنَ الْخُمْسِ لَمْ يَغْدِرْهُ اللَّهُ اشْتَرَى مَا لَا يَجِلُّ لَهَا.»

من لا يحضره الفقيه، ترجمه غفاری: 346 / 2؛ تهذیب الأحکام: 124 / 4؛ «الْحَسَنُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَصَبْتُ مَالًا لَا أَعْرِفُ حَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ فَقَالَ أَخْرِجِ الْخُمْسَ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ رَضِيَ مِنَ الْمَالِ بِالْخُمْسِ وَ اجْتَنِبْ مَا كَانَ صَاحِبُهُ يَعْمَلُ.»

تواضع و آثار آن، ص: 274

نمی باشد، شکل خاصی داشت. جوان وحشت کرد، هیولا گفت: وحشت نکن، من پدرت هستم، به امر موسی بن جعفر علیه السلام مرا با تو روبه رو کردند، من که همه چیزم را باختم، چون راه من غلط و منحرف بود، اما طلبکار راست می گوید، خدمت موسی بن جعفر علیه السلام آمد، گفت: پدرم این شکلی نبود، خیلی بی ریخت بود، به هیچ حیوانی شبیه نبود.

جوان عزیز خداوند در قرآن می فرماید:

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» «1»

در قیامت باطن را در ظاهر وارد می کنیم، هر کسی به شکل باطن خود محشور می شود.

سؤال ابراهیم علیه السلام از ملك الموت

روایت قوی‌تر و مستندتر، روایتی است که وجود مبارك مرحوم فیض کاشانی در دو کتاب باعظمت «وافی»، و «شافی» نقل می‌کند.

ابراهیم قهرمان توحید، پدر همه انبیای بعد از خود، جدّ پیغمبر و ائمه طاهرین، انسانی که قرآن بسیار به او بها داده است، روزی نشسته بود، ملك الموت را دید، به او گفت: مرگ من فرا رسیده است، گفت: نه؛ زیرا هنگامی که ملك الموت بیاید کار تمام است، و همه چیز باطل می‌شود،

«تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» «2»

تمام پیوندهای او قطع می‌شود.

گفت: هنوز مهلت داری در دنیا بمانی. ابراهیم علیه السلام فرمود: برای چه آمدی؟

ملك الموت گفت: برای دیدن تو آمدم. ابراهیم علیه السلام فرمود: آیا با قیافه اصلی بالای سر محتضر می‌آیی و جانش را می‌گیری، گفت: نه، بر سر خوبان عالم به يك شکل

(1) - طارق (86): 9؛ «روزی که رازها فاش می‌شود.»

(2) - بقره (2): 166؛ «همه دست‌آویزها و پیوندها از آنان بریده شود.»

تواضع و آثار آن، ص: 275

می‌روم و بر سر بدن حرفه‌ای هم به شکل دیگر می‌روم، امام صادق می‌فرماید:

ابراهیم به او گفت: شکلی که بالای سر خوبان می‌آیی، به من نشان بده، ملك الموت گفت: سرت را برگردان، تا من به آن شکل در آیم، ابراهیم به ملك الموت نگاه کرد و بیهوش شد.

ابراهیم فرمود: هیچ ستمکار و گناهکاری نیازی نیست به جهنم برود، همین قیافه برای گناهکاران کافی است. «1»

شبی مجنون به خلوتگاه ناز	با خدای خویشتن می کرد ناز
کای خدا نامم تو مجنون کردی	بهر يك لیلی دلم خون کردی
ای خدا من کم نیم از بت پرست	روی امیدم به درگاه تو هست
ای خدا من کم نیم از ذره‌ای	عاشقم بر روی آهو بزه‌ای
ای خدا آخر طیب من کجاست؟	مردم از حسرت نصیب من کجاست؟
پس خطاب آمد کای شوریده حال	هر چه می خواهی در این درگاه بنال
کار لیلی نیست این کار من است	روی خوبان عکس رخسار من است»2

ملك الموت آن قیافه زیبا را از کجا می آورد؟ ملك الموت آینه خدا است، بالای سر مؤمن که می رود، عکس مؤمن روی قیافه ملك الموت می افتد، مؤمن خودش را در ملك الموت می بیند و کافر هم خودش را در ملك الموت می بیند. ملك الموت يك چهره واقعی دارد، این دو قیافه مال دو نوع مردم است.

بر پرده تکوین، تمام نقش‌ها زیبا است، کسانی که با دید خود به نقش‌های ظاهر نگاه می کنند، همه را زیبا می بینند.

به جهان حرم از آتم که حرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»3

وقتی انسان با دید قلبی به اطراف خود نگاه کند، شاد زندگی می کند غصه دار

(1) - النور المبين في قصص الأنبياء و المرسلين: 117، الفصل الثالث؛ «عوالي اللئالی في الحديث أن إبراهيم عليه السلام لقي ملكا فقال له من أنت قال أنا ملك الموت قال تستطيع أن تريني الصورة التي تقبض بها روح المؤمن قال نعم أعرض عني فأعرض عنه فإذا هو شاب حسن الصورة حسن الثياب حسن الشمائل طيب الرائحة فقال يا ملك الموت لو لم يلق المؤمن

إلا حسن صورتك لكان حسبه ثم قال هل تستطيع أن تريني الصورة التي تقبض بها روح الفاجر فقال لا تطيق فقال بلى قال فأعرض عني فأعرض عنه ثم التفت إليه فإذا هو رجل أسود قائم الشعر منتن الرائحة أسود الثياب يخرج من فيه و من مناخيره النيران و الدخان فغشي على إبراهيم ثم أفاق و قد عاد ملك الموت إلى حالته الأولى فقال يا ملك الموت لو لم يلق الفاجر إلا صورتك هذه لكفته.»

(2) - محمد علی احسانی.

(3) - سعدی شیرازی.

تواضع و آثار آن، ص: 276

نمی‌شود، منظره‌ها او را رنج نمی‌دهد، وقتی با چشم خدا به عالم نگاه می‌کند. می‌بیند که کلّ عالم یوسف می‌باشد، می‌بیند همه عالم حرم و عالم زیبا است.

به ارادت بپریم درد که درمان هم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

آنچه که در سرّ سویدای بنی آدم از اوست

نه فلك راست مسلم نه ملك را حاصل

که برین در همه را پشتِ عبادت خم از اوست

پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است

ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد

«1»

این نقش ظاهر موجودات است.

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم

به دریا بنگرم دریا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعناى تو بینم»²

دریا يك آینه است، صورت تو در آینه افتاده است، دریا که چیزی نیست، این نقش مخصوص نقاش است.

نقش سه تابلو در باطن

نقش دوم: نقش روی پرده باطن، شخصیت و انسانیت انسان است. که نقاش در این مرحله تابلو را جلوی شما قرار می‌دهد، می‌گوید: من باطن تو را مطابق این نقاشی می‌خواهم، دیگر خودش نقاشی نمی‌کند. صورت تو را در رحم نقاشی می‌کند، چشم و ابرویتان را در پرده تکوین نقاشی می‌کند، لب، دهن و بینی زیبا را نقاشی می‌کند، اما نوبت نقش بر پرده تشریح که می‌رسد، يك تابلوی کامل

(1) - سعدی شیرازی.

(2) - باباطاهر عریان.

تواضع و آثار آن، ص: 277

و جامع، نقاشی می‌کند و روبه روی شما می‌گذارد و می‌گوید: من باطن، اخلاق، حال، روش و منش شما را با این قیافه می‌خواهم. این را در باطن خود نقاشی کن.

در این زمینه سه تابلو کنار هم چیده شده است، اولین آنها قرآن است، درباره قرآن فقط يك کلمه بیان می‌کنم:

«تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» «1» «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» «2»

در پرده تکوین می‌فرماید: همه را زیبا نقاشی کرده‌ام، ولی به قرآن که می‌رسد می‌فرماید:

«فإنَّه أحسن الحديث»

این نقاشی زیباترین نقاشی من است، اما چشم دل باید آن را ببیند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می‌فرماید: خدا قابل دیدن ما بندگان نیست، نمی‌توانیم خدا را ببینیم، دیده نمی‌شود، هیچ چشمی نمی‌تواند او را ببیند، ولی برای اینکه بتواند او را ببیند، در قرآن جلوه کرده است.

«فإنه أحسن الحديث»

قرآن يك تابلو است، اخلاق، اقتصاد، سیاست، حکومت، روش و منش خودتان را با فهم این تابلو در باطن نقاشی کنید.

آن تابلوی اول است. اما تابلوی دوم، که باید باطن خود را از روی این تابلو نقاشی کرد:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (3)

پیغمبر من، برای شما انسان نیکویی است که اگر زندگی خود را از روی او، نقاشی کنید

(1) - نهج البلاغه: خطبه 109، بحار الأنوار: 291 / 74، باب 14، حدیث 2؛ «حُطِّبَتْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَعْرُوفَةُ بِالِدِّيَّاجِ الْحُمْدُ لِلَّهِ فَاطِرٍ 000 وَ أَمْرُهُ فِي دِكْرِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ وَ هُوَ أَمَانٌ مِنَ النَّفَاقِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ تَذَكِيرٌ لِصَاحِبِهِ عِنْدَ كُلِّ خَيْرٍ يَفْسِمُهُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ لَهُ دَوِيٌّ تَحْتَ الْعَرْشِ وَ ارْزَعُوا فِيمَا وَعِدَ الْمُتَّفَعُونَ فَإِنَّ اللَّهَ أَصْدَقُ الْوَعْدِ وَ كُلُّ مَا وَعَدَ فَهُوَ آتٍ كَمَا وَعَدَ وَ اقْتَدُوا بِهَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهُدْيِ وَ اسْتَنُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَشْرَفُ السُّنَنِ وَ تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ أَبْلَغُ الْمُوعِظَةِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَ اسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْقَصَصِ وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْكُمُ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ 000»

(2) - سجده (32): 7؛ «همان کسی که آنچه را آفرید نیکو ساخت.»

(3) - احزاب (33): 21؛ «برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگویی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می‌کند.»

«لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»

امید مثبت و آخرت آباد پیدا می کنید و ذاکر الله می شوید.

این يك تابلو است. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از این تابلو تعریف می کند، همه را با افعال تفضیل تعریف می کند، می فرماید: در همه چیز پیغمبر صلی الله علیه و آله بهترین است.

اما تابلوی سوم، اهل بیت علیهم السلام هستند. اگر خانمها می خواهند بهترین زن را در اهل بیت علیهم السلام الگو بگیرند، «فاطمه سیده نساء العالمین» بهترین زن در تمام زنان عالم فاطمه علیها السلام است.

وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواهد از علی علیه السلام تعریف کند. اول از امام مجتبی علیه السلام تعریف می کند، بعد حضرت اَبی عبدالله الحسین را تعریف می کند، دو نفر از زیباترینها هستند، می فرماید:

«الحسن والحسين سيِّدا شباب أهل الجنة» **1** همه اهل جنت شباب هستند، این دو نفر سرور جوانان اهل بهشت هستند، سرور جوانان اهل بهشت حسن و حسین من هستند. زیباترین جای آفرینش، زیباترین جای عالم از نظر عنصری بهشت است، در قیامت همه چیز زنده است،

«إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» **2**

بهشت به پروردگار گفت: نمی خواهی مرا آرایش کنی، بهشت که زیباترین جای عنصری و فیزیکی می باشد، گفت: نمی خواهی مرا آرایش کنی؟ خطاب رسید همه وجود تو را به وجود حسن، حسین و فاطمه آرایش کردم،

«ألم أزيّنك بالحسن والحسين» **3** بعد می فرماید:

«وأبوها أفضل منهما» **4**

(1) - من لا يحضره الفقيه: 420 / 4، حدیث 5920؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ عَلِيًّا وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ابْنَتِي وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ لَدَائِي مَنْ وَ آلَاهُمْ فَقَدْ وَ آلَائِي وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَائِي وَ مَنْ نَاوَاهُمْ فَقَدْ نَاوَأَنِي وَ مَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ جَفَانِي وَ مَنْ بَرَّاهُمْ فَقَدْ بَرَّانِي وَ صَلَّى اللَّهُ مِنْ وَصَلَهُمْ وَ قَطَعَ اللَّهُ مِنْ

قَطَعَهُمْ وَ نَصَرَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَهُمْ وَ خَذَلَ مَنْ خَذَهُمْ اللَّهُمَّ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ ثَقَلٌ وَ أَهْلُ بَيْتِ فَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَهْلُ بَيْتِي وَ ثَقَلِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.»

(2) - عنكبوت (29): 64؛ «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی نیست.»

(3) - بحار الأنوار: 306 / 43، باب 12؛ «وَ مِنْ كِتَابِ الْفِرْدَوْسِ عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ سَأَلْتُ الْفِرْدَوْسُ رَبَّهَا فَقَالَ أَيُّ رَبِّ زَيْتِي فَإِنَّ أَصْحَابِي وَ أَهْلِي أَتَقِيَاءُ أَبْرَارٌ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهَا أَلَمْ أَرَأَيْتِكَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ.»

(4) - بحار الأنوار: 37 / 60، باب 50، حدیث 29؛ «عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَادَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عِنْدَ مَرَضِهِ الَّذِي عُوفِيَ مِنْهُ وَ مَعَهَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَأَقْبَلَا يَعْجِزَانِ مِمَّا يَلِيهِمَا مِنْ يَدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى اضْطَجَعَا عَلَى عَضُدَيْهِ وَ نَامَا فَلَمَّا انْتَبَهَا خَرَجَا فِي لَيْلَةٍ ظَلَمَاءَ مُدْهِمَةً ذَاتِ رَعْدٍ وَ بَرْقٍ وَ قَدْ أُرْخَتِ السَّمَاءُ عِزَالِيَّهَا فَسَطَعَ لَهَا نُورٌ فَلَمْ يَزَالَا يَمْشِيَانِ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ يَتَحَدَّثَانِ حَتَّى أَتِيَا حَدِيقَةَ بَنِي النَّجَّارِ فَاضْطَجَعَا وَ نَامَا فَانْتَبَهَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ نَوْمِهِ وَ طَلَبَهُمَا فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَكُونَا فِيهِ فَقَامَ عَلَى رِجْلَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ إلهي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ هَذَا شِبْلَايَ خَرَجَا مِنَ الْمَخْمَصَةِ وَ الْمَجَاعَةِ اللَّهُمَّ أَنْتَ وَ كَيْلِي عَلَيْهِمَا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَا أَخْذَا بَرًّا أَوْ بَحْرًا فَاحْفَظْهُمَا وَ سَلِّمَهُمَا فَنَزَلَ جِبْرِيْلُ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ يُثْرِيكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ لَا تَحْزَنُ وَ لَا تَعْتَمَّ لُهُمَا فَإِنَّهُمَا فَاضِلَانِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَبُوهُمَا أَفْضَلُ مِنْهُمَا هُمَا نَائِمَانِ فِي حَدِيقَةِ بَنِي النَّجَّارِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 279

علی از این دو بالاتر است. این هم یک تابلو است.

پروردگار پرده شخصیت ما را نقاشی نمی کند، سه تابلو در برابر ما می گذارد، قلم عمل و عقل به دست ما می دهد، می فرماید: باطن خود را نقاشی کن.

برخورد عاطفی امیر المؤمنین علیه السلام با میثم

یکی از افرادی که این سه تابلو، را نقاشی کرده است، يك خرمافروش بوده است. خرمافروشی برده بود، يك خانم برای کارهای خانه خود این غلام را خریده بود که کارهایش را انجام دهد، روزی این خانم با غلام خود راه می‌رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام از مقابل می‌آمد.

حضرت علیه السلام رو به غلام کرد، نامت چیست؟ جواب داد: سالم، فرمود نه، اسم اصلیت سالم نیست، پدر و مادرت نام تو را میثم گذاشتند، ایرانی بود.

در ایرانی‌ها چه انسان‌های نقاشی شده بودند. سلمان، میثم، شیخ طوسی و خواجه نصیر طوسی و مانند این افراد بسیار است.

ای ایرانی! از این فرهنگ عظیم و زیبا عقب نمایی. ایرانی مواظب باش، الگو و فرهنگ تو مسیحیت و یهودیت نشود، در ایران فرهنگ مسیحیت و یهودیت حاکم شده است. با یهودی‌گری و مسیحی‌گری ابن سینا، «1» خواجه نصیر، میثم «2» و سلمان پیدا نمی‌کنیم.

نام تو را میثم گذاشتند، خانم وقتی این برخورد عاطفی را بین امیرالمؤمنین علیه السلام و میثم دید، گفت: آقا من این غلام را نمی‌خواهم، او را به شما بخشیدم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو هم در راه خدا آزاد هستی. میثم گفت: من از غلامی این زن آزاد شدم، علی جان می‌خواهم غلام تو شوم. تحت تربیت امیرالمؤمنین قرار گرفت، به قدری خود را زیبا نقاشی کرد، که میثم به مکه آمده بود، تا ابي عبدالله علیه السلام را زیارت کند، همان سالی که امام کربلا آمد.

(1) - شرح حال ابن سینا در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن، جلسه 15 آمده است.

(2) - شرح حال میثم تمار در کتاب مرگ و فرصت‌ها، جلسه 16 آمده است.

تواضع و آثار آن، ص: 280

میثم در زد، ام سلمه همسر پیغمبر پشت در آمد، گفت: امام حسین را می‌خواهم ملاقات کنم، ام سلمه گفت: بیرون شهر رفته است، میثم گفت: هنگامی که تشریف آوردند سلام مرا به ایشان برسان، می‌خواهم به کوفه بروم، چوبه دار منتظر من است. به عشق علی می‌خواهند مرا به دار بکشند، من نمی‌توانم بایستم.

ام سلمه گفت: چه کسی هستی؟ گفت: میثم، ام سلمه گفت: شب‌های زیادی را دیده بودم که بیغمبر علیه السلام با گریه برای تو دعا می‌کرد. «1» والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

(1) - الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: 324/1؛ «و من ذلک ما رووه أن میثم التمار کان عبداً لامراً من بنی أسد فاشترأه امیر المؤمنین علیه السلام منها و اعتقه و قال له ما اسمک قال سالم قال أخبرنی رسول الله ص أن اسمک الذی سمّاک به أبواک فی العجم میثم قال صدق الله و رسوله و صدقت یا امیر المؤمنین و الله إنه لاسمی قال فارجع إلی اسمک الذی سمّاک به رسول الله صلی الله علیه و آله و دغ سالماً فرجع إلی میثم و اکتفی بأبی سالم فقال له علی علیه السلام ذات یوم إنک تؤخذ بغدیدی فتصلبک و تطعن بحزبة فإذا کان الیوم الثالث ابتدر منحرک و فمک دماً فیخصب لحيئتک فانتظر ذلک الخصاب و تصلب علی، باب دار عمرو بن حریث عاشر عشره أنت أفصرهم خسبة و أفرئهم من المظهرة و امض حتی أریک النخلة الّتی تصلب علی جذعها فأراه إياها فکان میثم یأتیها فیصلی عندها و یقول بورك من نخلة لك خلقت و لی غدیت و لم یزل یتعاهدھا حتی قطعت و حتی عرف الموضع الذی یصلب علیها بالكوفة قال و کان یلقى عمرو بن حریث فیقول له إني مجاوزك فأحسن جواری فیقول له عمرو أ تريد أن تشتري دار ابن مسعود أو دار ابن حکیم و هو لا یعلم ما یرید.

و حجّ فی السنّة الّتی قُتل فیها فدخل علی أم سلمة رضی الله عنها فقالت من أنت قال أنا میثم قالت و الله لربما سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یوصی بک علیاً فی جوف اللیل فسألها عن الحسین قالت هو فی حائط له قال أخبریه انی قد أحببت السلام علیه و نحن ملثنون عند رب العالمین إن شاء الله فدعت له بطیب فطیبت لحيته و قالت له أما إنھا ستخصب بدم.

تواضع و آثار آن، ص: 281

پی نوشت‌ها

18 پیوند با اهل بیت علیهم السلام

وجود دو پیوند در دو عالم

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 287

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلی علی محمد و آله الطاهیرین.

در عالم دو پیوند وجود دارد، اولین پیوند، پیوندی است که در عالم طبیعت، و پیوند دیگر در عالم معنویت، صورت می‌گیرد. هر کدام از این پیوندها، به ویژه برای انسان دارای آثار با برکتی است. پیوندی که در عالم مادی صورت می‌گیرد، برای کشاورزان ارزش ویژه‌ای دارد، برای اینکه رشد ایجاد شود، میوه فراوان به بار بیاورد، و عمر درخت و گل طولانی‌تر شود، این پیوند را برقرار می‌کنند، شاخه‌ای را به تنه درختی پیوند می‌زنند، این شاخه ضعیف و ناتوان با پیوند خوردن به درخت توانمند، قدرت و توان می‌گیرد، خرم و سرسبز می‌شود و میوه فراوانی در اختیار کشاورز قرار می‌دهد.

در عالم معنویت هم پیوند همین کار را انجام می‌دهد، آیات قرآن، روایات و معارف الهی، درباره این پیوند مسائل فوق العاده مهمی را مطرح کرده‌اند، تا جایی که پروردگار در قرآن مجید قطع کننده پیوند را ملعون و از رحمت خدا محروم دانسته است و در یکی از آیات، قطع کننده پیوند را اهل خسارت معرفی کرده است. «1»

(1) - الإحتجاج علی أهل اللجاج: 2 / 380؛ «عن رسول الله صلى الله عليه و آله نضا فقال: إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتنم بهما لن تضلوا بعدي كتاب الله و عترتي أهل بيتي فإنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض قوله صلى الله عليه و آله إنما مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و من تقدمها مرق و من لزمها لحق فالتمسك بأهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله هاد مهتد بشهادة من الرسول - / و التمسك بغيرها ضال مضل.»

إرشاد القلوب إلى الصواب: 2 / 306، حكاية الجاثليق؛ «ما إن تمسكتنم به لن تضلوا أبدا كتاب الله و عترتي أهل بيتي و هما الثقلان كتاب الله الثقل الأكبر - / حبل ممدود من السماء إلى الأرض سبب بأيديكم و سبب بيد الله عز و جل و إنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فلا تتقدموهم فتمزقوا و لاتأخذوا عن غيرهم فتعطبوا و لاتعلموهم فإنهم أعلم منكم.»

الخصال: 129 / 1، حدیث 132؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَكَمَهُ أَعْمَى عَنْ وِلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِي.»

تواضع و آثار آن، ص: 288

معنای خسران در قرآن

کلمه خسران، در قرآن مجید به معنای تباه شدن همه سرمایه وجودی انسان است. خسران غیر از ضرر است. کلمه ضرر هم در قرآن مجید استعمال شده، اما در موارد خاص، اما لغت خسارت در اکثر آیات قرآن به کار گرفته شده است. از آخرین سوره‌هایی که در قرآن کلمه خسارت را به کار گرفته است، سوره مبارکه «وَالْعَصْرِ» است که پروردگار عالم برای بیان این خسارت، سوگند و قسم یاد کرده است.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ» «1»

به زمان، به روزگار، به عصر نبوت پیامبر، به روزگار عدالت جهانی امام دوازدهم قسم، این تأویل‌ها در روایات ما و اهل سنت، آمده است، و بهتر این است که به مجموعه این زمان‌ها قسم یاد شود، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ» یقیناً و بی تردید انسان در نقطه نابودی تمام موجودیت خود قرار دارد. هم موجودیت عقلی، قلبی، روحی و نفسی. تا جایی که چیزی از وجود او برای وزن کردن در قیامت باقی نماند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» «2»

عده‌ای وارد قیامت می‌شوند اما چیزی برای ارزیابی و پاداش گرفتن ندارند. از باب عقل، وجدان، فطرت، روح، عمل، اخلاق و بدن، هیچ چیزی برای ارزیابی ندارند.

ارزیابی پروردگار، برای کسانی است که مایه و سرمایه دارند، اما کسانی که به عنوان:

(1) - عصر (103): 2؛ « [که] بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است.»

(2) - کهف (18): 105؛ «پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی کنیم.»

تواضع و آثار آن، ص: 289

«لَفِي خُسْرٍ» «1»

یا

«أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» «2»

یا

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» «3»

معرفی می کند، کسانی هستند که در قیامت چیزی قابل ارزیابی ندارند، که حتی روزه‌ای از بهشت را به روی آنها باز کنند. در ظاهر و باطن از رحمت خدا دور هستند. بسیار عجیب است که قرآن، قطع کنندگان پیوند را:

«أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

معرفی کرده است.

قطع پیوند با پروردگار

وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال می کنند که این قاطع پیوند،

«يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» «4»

«يُوصَلَ» یعنی پیوند، «يَقْطَعُونَ» یعنی قطع کننده پیوند، و به عبارت دیگر:

پیوند نمی خورد، یا اگر پیوند بخورد، پیوند را قیچی کرده و می برد. جریانی در زندگی او بوجود می آید که برای بها دادن به آن جریان، پیوند را قطع می کند. ممکن است يك جریان تلخ، مانند امتحانات الهی، یا يك جریان شیرین، مانند پول، شهوت و صندلی موجب شود که پیوند را ادامه ندهد؛ زیرا نمی تواند به پول، صندلی و شهوت برسد، لذا پیوند را قطع می نماید.

یکی از موارد قطع، پیوند در جنگ جمل «5» می باشد که با حفظ این پیوند، از

(1) - عصر (103): 2؛ «در زیان کاری بزرگی است.»

(2) - بقره (2): 27؛ «آنانند که زیانکارند.»

(3) - کهف (18): 103؛ «بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟»

(4) - بقره (2): 27؛ «و آنچه را خدا پیوند خوردن به آن را فرمان داده است [مانند پیوند با پیامبران و کتابهای آسمانی و اهل بیت طاهرين و خویشان] قطع می نمایند.»

(5) - قصص الأنبياء (قصص قرآن): 704 جنگ جمل؛ «اولین گروهی که به مبارزه علنی و بیعت شکنی اقدام کردند، گروه ناکثین یا پیروان طلحه و زبیر بودند، آنها خود را ولی دم و منتقم خلیفه سوم نامیدند، در حالی که خود در قتل عثمان دخیل بودند، آنها به بهانه انجام حج عمره از مدینه خارج شده و به جانب بصره رفتند و در آنجا بر علیه امام شورش کردند و برای همراه کردن مردم و موجه جلوه دادن خویش عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز فریب داده و با خود همراهی نمودند، آنها شتری قوی هیکل و سرخ مو تهیه کرده و هودجی بر آن نهاده و عایشه را بر آن سوار کردند و به سوی بصره حرکت نمودند، تاریخ جنگ جمل نشان می دهد هر يك از این افراد (طلحه، زبیر، عایشه) قبل از اقدام به خروج بر امیر مؤمنان بارها دچار تردید شدند، اما دستهای پنهانی آنها را بر ادامه این روند تشویق می کرد و تردید آنها را برطرف می نمود، در این رابطه نقش عبد الله بن زبیر، محمد بن طلحه و مروان بن حکم انکار ناپذیر است، اینان در واقع با پنهان شدن پشت چهره های خوشنام، چون صحابه پیامبر و همسر او قصد داشتند از پشت به اسلام ضربه بزنند و با خود گفتند: اگر اصحاب جمل پیروز شوند ما امتیازات از دست رفته دوران خلیفه سوم را بدست می آوریم و اگر شکست بخورند هیبت هر دو طرف، در مقابل مردم فرو می ریزد و مردم آنها را کسانی می پندارند که در راه رسیدن به منافع شخصی و خلافت به جان هم افتاده اند!

سرانجام توطئه پشت پرده امویان بدست اصحاب جمل جامه تحقّق پوشید و آنها در بصره علم مخالفت برافراشتند، امام علیه السلام برای مقابله با آنها سپاه خود را بسیج کرد و عازم بصره گشت و در آغاز نبرد با خطابه‌ای راهگشا با همه آنان اتمام حجت نمود، آنگاه یکی از افراد خود را با قرآن بسوی سپاه جمل فرستاد تا آنها را به حکمیت قرآن فرا خواند، اما سپاه بصره او را کشتند، پس از این ماجرا امام فرمان نبرد را صادر فرمود، جنگ تا سه روز ادامه یافت، یاران امام رشادتها به خرج دادند و سرانجام سردمداران جنگ، طلحه و زبیر به هلاکت رسیدند و شتر حامل عایشه که پرچم جنگ هم بر فراز هودج او بود، بر زمین افتاد و آتش جنگ فرو نشست، آنگاه امام فرمان داد، فراریان را تعقیب نکنند و مجروحان را نکشند و به خانه‌ها قدم نگذارند و هر کس که سلاح خود را بر زمین گذارد در امان است، سپس عایشه را با مرکب و توشه کافی به سوی مدینه رهسپار نمود و محمد بن ابو بکر برادر عایشه را به همراه چهل زن که لباس مردانه پوشیده بودند برای همراهی عایشه گسیل داشت، آنگاه ابن عباس را به جانشینی خود در بصره منصوب کرد و با پیروزی کامل به سوی کوفه بازگشت.»

تواضع و آثار آن، ص: 290

صندلی و مقام خبری نبود. برای اینکه به اهداف خود برسند، پیوند را بریدند. بر فرض اگر به صندلی و مقام می‌رسیدند؛ چون هر دو پیر بودند، به محض رسیدن آن را از دست می‌دادند؛ زیرا عقیده امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که اگر هر دو به این مقام می‌رسیدند، در باطن خود طرح و نقشه داشتند، وقتی که مقام را به دست آوردند، یکی از آنها دیگری را بکشد و بر صندلی حکومت بنشیند؛ یعنی هنگامی که پیوند قطع شد، تمام تعادل فکری و روحی به هم می‌ریزد، در بریدن پیوند، مایه‌های الهی در وجود انسان ته‌نشین و به تدریج اخلاق حیوانات درنده را پیدا می‌کند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ» «1»

اکنون طبق آیات قرآن شاخه‌ای که باید پیوند بخورد، چه شاخه‌ای است؟

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» «2»

چرا شاخه نازک، باید در عالم مادی پیوند بخورد؟ شاخه‌ای که باید پیوند بخورد، وجود انسان می‌باشد، مگر انسان قوی نیست؟ نه.

ناتوان بودن انسان

خداوند در قرآن می‌فرماید: انسان در ناتوانی قرار دارد.

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» «3»

از نظر بدنی ناتوان است، وقتی در رحم مادر است، نمی‌تواند خودش را اداره کند، به وسیله ناف او را تقویت می‌کنم، در رحم مادر به سه کیلو تبدیل می‌شود.

وقتی انسان به دنیا می‌آید باز هم ضعیف است. او را با سینه مادر پیوند می‌دهند.

بعد از دو سال او را به سفره طبیعت پیوند می‌دهند، آب، نان، میوه و گوشت

(1) - اعراف (7): 176؛ «پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می‌آورد، و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می‌آورد.»

(2) - بقره (2): 27؛ «آنان کسانی هستند که پیمان خدا را [که توحید و وحی و نبوت است] پس از استواری‌اش [با دلایل عقلی و علمی و براهین منطقی با عدم وفای به آن] می‌شکنند و آنچه را خدا پیوند خوردن به آن را فرمان داده است [مانند پیوند با پیامبران و کتابهای آسمانی و اهل بیت طاهرین و خویشان] قطع می‌نمایند.»

(3) - نساء (4): 28؛ «انسان [در برابر مشکلات و شهوات جنسی] ناتوان آفریده شده است.»

تواضع و آثار آن، ص: 291

می‌خورد، بزرگ می‌شود، قهرمان جهان می‌شود، یا در جبهه شیر بیشه شجاعت می‌شود، همه از آثار پیوندها می‌باشد.

در عالم عقل، نفس، جان و قلب هم ضعیف است، آیا ضعیف نیست؟

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» «1»

هنگامی که از مادر به دنیا آمدید نفهم بودید. آیا نادانی ضعف و ناتوانی نیست؟!

پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«لا فقر أشد من الجهل» «2» فقر مادی سنگین تر از نادانی نیست. حال ضعف عقلی را چگونه باید تقویت کرد؟ باید او را به مدرسه پیوند بدهند. بعد از اینکه به منابع علمی پیوند خورد، استاد، دکتر، مهندس و مخترع می شود. اگر انسان را به منابع علمی پیوند نزنند، هر چه در این دنیا عمر کند و هر مکانی زندگی کند، همان نادان است.

خر عیسی گرش به مگه برند چون بیاید هنوز خر باشد «3»

لازمه پیشرفت انسان، پیوند خوردن به منابع علمی می باشد.

«أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»

از هنگامی که نفس شما در دنیا پا نهاد، بی رنگ و بی ارزش بود، باید پیوند بخورد تا تبدیل به نفس زکیه شود. به چه چیزی پیوند بخورد؟ چرا انسان باید پیوند بخورد؟ زیرا انسان فقر و ضعف محض است. هیچ فقیر و ضعیفی حاضر نیست در فقر و ضعف بماند، همه از ضعف و فقر فراری هستند، پس واجب است انسان پیوند بخورد.

به چه دلیل خداوند مسأله پیوند را در قرآن خدا مطرح کرده و قاطع پیوند را

(1) - نحل (16): 78؛ «و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید.»

(2) - الکافی: 25 / 1، حدیث 25؛ «أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي لا فقر أشد من الجهل و لا مال أعود من العقل.»

(3) - سعدی شیرازی.

ملعون و اهل خسارت دانسته است؟ چه کسی باید پیوند بخورد و به چه دلیل؟

انسان باید به خاطر فقر همه جانبه پیوند بخورد، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: باید به من و علی متصل شوید. چه کسی پیوند را داده است؟ خدا.

خداوند در قرآن می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» «1»

«إِنَّمَا» یعنی برای رهایی از فقر معنوی و اخلاقی باید به خداوند پیوند بخوریم.

در آیه شریفه، الله مفرد می باشد؛ زیرا فقط يك خدا در عالم وجود دارد،

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» «2»

این عبارت در قرآن يك بار آمده است. آخرین پیامبر يك نفر می باشد و حق این است که در این آیه «رَسُولُهُ» مفرد باشد. اما منبع سوم که انسان باید به آن پیوند بخورد، به صورت جمع ذکر شده است و طبق روایات امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

چرا در آیه منبع سوم را جمع ذکر کرده است؟

به ما می گویند منظور شما در این آیه علی بن ابی طالب است، اما صیغه های فعلی آن جمع می باشد، مانند «آمَنُوا»، «يُقِيمُونَ» و «يُؤْتُونَ». چرا شما - شیعیان - خلاف قرآن حرف می زنید و در معنای آیات تصرف می کنید؟ آیا شما ظالم نیستید و خلاف قرآن حرکت نمی کنید؟ این ایراد را دیگران به ما می گیرند.

به آنها می گوئیم شما در مجموع کتاب های قرآنی و روایات خود این آیه را چگونه معنا می کنید؟

«فَقُلْ تَعَالَوْا» «3»

ای پیامبر به نصاری بحران بگو، از خداوند تقاضا می کنیم هر کس حق نمی گوید خداوند بر او عذاب نازل کند، چه کسانی باید بیایند؟ طرح پروردگار

(1) - مائده (5): 55؛ «سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می‌دهند.»

(2) - صفات (37): 35؛ «معبودی جز خدا نیست.»

(3) - آل عمران (3): 61؛ «بگو: بیایید ما پسرانمان را و شما پسرانمان را، و ما زنانمان را و شما زنانمان را، و ما نفوسمان را و شما نفوسمان را دعوت کنیم.»

تواضع و آثار آن، ص: 293

است، به مجموع مسیحیان نجران بگو،

«فَقُلْ تَعَالَوْا»

در این جلسه شرکت کنند.

«نُدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ»

هر چه فرزند در منطقه نجران است، بیاورید، ما هم هرچه فرزند داریم به میدان می‌آوریم، «أبناء» جمع است، بگو همه فرزندان خود را بیاورید، ما هم همه را می‌آوریم،

«وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ»

هر چه زن در منطقه نجران است، بیاورید، ما هم هر چه زن در منطقه هست، می‌آوریم، اگر بنا به نابودی باشد، بگذارید همه ما نابود شویم،

«وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ»

شما هر چه مرد در منطقه دارید بیاورید و ما هم همه مردان خود را می‌آوریم.

ای دانشمندان، مفسرین و پیروان غیر شیعه، مگر کلمه «أبناء» از نظر عربی جمع نیست، مگر جمع از سه نفر به بالاتر نیست، مگر در کتاب های خود نوشتید، که پیغمبر به جلسه آمد، اما فقط فاطمه را آورده است؛ یعنی پیغمبر صلی الله

علیه و آله خلاف حرف خدا رفتار کرده است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله از نقشه خدا تخلف کرده است. از میان همه مردان فقط امیرالمؤمنین علیه السلام را آورد. طبق نوشته شما، مگر معنی آن این نیست که حسن و حسین همه نسل عالم هستند، فاطمه به تنهایی همه زنهای عالم است، علی به تنهایی همه مردان عالم است، همین حرف را ما در آیه:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»

می‌زنیم، اگر می‌گوییم این آیه در مرتبه سوم علی علیه السلام را می‌گوید، شما می‌گویید

توضیح و آثار آن، ص: 294

اشتباه معنی می‌کنید، آیه جمع است، شما در کتابهای خود نوشتید پیامبر يك نفر را آورد. در اینجا هم آیه جمع است.

معنی این پیوند این است. اگر به علی نزدیک شوید «1» معنای آن این است که به همه انبیا و به مردان درست عالم پیوند خورده‌اید، اگر به علی پیوند بخورید، به عقل، ایمان، اخلاق و نعمت کامل پیوند خورده‌اید.

لزوم پیوند با امیر المؤمنین علیه السلام

آیا می‌شود ما فقط به خدا و پیغمبر پیوند بخوریم؟ خدا می‌فرماید: قبول ندارم، اگر علی در میان نباشد، باز شاخه درخت وجود تو ارزشی ندارد. خداوند می‌فرماید: باید به سه منبع پیوند بخورید. تو می‌گویی من به خدا و پیغمبر پیوند خورده‌ام، با علی کار ندارم، اگر این را بگویی، مانند این است که با پیغمبر و با علی کاری نداری، ادعای شما دروغ است که با خدا و رسول پیوند خورده‌اید. در پیوند با خدا و رسول، علی تا ابد وجود دارد.

پیامبر فرمود:

«إذا كان يوم القيامة»

هنگامی که قیامت بر پا شد:

«و فرغ الله من حساب الخلائق»

و خدا همه پرونده‌ها را مهر کند و ببندد، کسی برای حساب و کتاب نبود،

«دفع الخالق عز و جل مفاتيح الجنة والنار إلى» «2» تمام کلیدهای بهشت و جهنم را به من واگذار کرد، «فأقول لك» من هم در قیامت به تو می گویم، «أحكم» تو حکم کن. چه کسانی به بهشت بروند و چه کسانی وارد جهنم شوند. پیوند با علی علیه السلام، موجب باز شدن درهای بهشت است، قطع با

(1) - بحار الأنوار: 247 / 39، حدیث 4 - 6؛

« [الأمالي للصدوق] ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله جل جلاله لو اجتمع الناس كلهم على ولاية علي ما خلقت النار.

[الأمالي للشيخ الطوسي] قال النبي صلى الله عليه وآله حرمت النار على من آمن بي وأحب علياً وتولاه و لعن الله من مارى علياً و ناواه علي مئى كجلدة ما بين العين و الحاجب.

جاير بن عبد الله الأنصاري قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول من أحب أن يجاور الجليل في داره و يأمن حر ناره فليتول علي بن أبي طالب.

(2) - بحار الأنوار: 198 / 39، باب 84، حدیث 9؛ بحار الأنوار: 338 / 7، باب 17، حدیث 25؛

« [الأمالي للشيخ الطوسي] بإسناد أخى دجيل عن الرضا عن آباءه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إذا كان يوم القيامة و فرغ الله من حساب الخلائق دفع الخالق عز و جل مفاتيح الجنة و النار إلى فأدفعها إليك فأقول لك احكمم قال علي و الله إن للجنة إحدى و سبعين باباً يدخل من سبعين منها شيعتي و أهل بيتي و من باب واحد سائر الناس.

تواضع و آثار آن، ص: 295

علی علیه السلام، رفتن به جهنم است.

«علی مع الحق و الحق مع علی» «1» پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام است، امیرالمؤمنین می فرماید:

«والله ان للجنة احدى و سبعين باباً»

من اولین بار بود که این روایت را دیده‌ام، برای بهشت هفتاد و یک در است،

«يدخل من سبعين منها شيعتي و اهل بيتي»

شيعه من از هفتاد در همراه با اهل بيت من وارد مي شوند.

«ومن باب واحد سائر الناس»

بسياري از مردم در زمان يكصد و بيست و چهار هزار پيغمبر، از در ديگر وارد مي شوند.

چرا شيعه را قبل از اهل بيت عليهم السلام ذكر کرده است؟

ما طاقت نداريم جلوتر از شما به بهشت برويم.

با كرميان كارها دشوار نيست «2» كرم در اينجا، كرم خدا است، ولي افق طلوعش علي است، رحمت در اينجا، رحمت خدا است، ولي افق طلوعش علي است.

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

عمر بسیار بیايد پدر پير فلك را

لزوم امام شناسی در اسلام

علي شناسی واجب شرعی است. پيغمبر فرمود: کسی که امام خود را نشناسد،

(1) - بحار الأنوار: 450/10، باب 26؛ «وَأَجْمَعُوا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ

يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ.»

(2) - شيخ بهايي

تواضع و آثار آن، ص: 296

و بمیرد،

«مات میتة جاهلیة» **«1»** ابولهب وار می‌میرد. خوشبختانه این روایت را بیشتر اهل تسنن هم نقل کرده‌اند.

امام‌شناسی، مانند خداشناسی و پیغمبرشناسی واجب است. بچه‌های خود را امام‌شناس بزرگ کنید. محبت و ولایت علی را به فرزندان خود ارث بدهید، سرمایه‌ای را به ارث بگذارید که ماندنی باشد، تا آنها را رشد بدهد.

ارادت پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام

أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي **«2»**، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: دست من در دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. در مسیری حرکت می‌کردیم، چهار کارگر، جنازه‌ای را روی تخته انداخته و به بقیع می‌بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی جان به تشییع جنازه برویم. بعد فرمود: جلو تابوت را بگیر، امیرالمؤمنین می‌فرماید: هفت هشت قدم جلو رفتیم، ایشان فرمودند: علی جان، اکنون هر دو عقب جنازه را بگیریم، تا به قبرستان بقیع رسیدیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به این چهار کارگر فرمود: خودم او را غسل می‌دهم، علی جان تو آب بریز. غسل تمام شد، میت را کفن کردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من در پیراهن خودم او را کفن می‌کنم. هنگام دفن، پیغمبر وارد قبر شد، فرمود: علی جان، جنازه را به من بده. صورت میت را روی خاک گذاشت، او را بوسید و بیرون آمد. از قبرستان بقیع بیرون آمدم، فرمود: علی جان، از من نپرسیدی که این همه بها دادن به این میت برای چیست؟ گفتم: آقا برای چه می‌باشد؟ فرمود: در کوچه که می‌آمدم، اولین مرتبه‌ای که جنازه را دیدم، دیدم قلب او پر از عشق تو است. من

(1) - الکافی: 377 / 1، حدیث 3؛ «الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةً كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ ضَلَالًا.»

(2) - مائده (5): 3؛ «و نعمتم را بر شما تمام کردم.»

تواضع و آثار آن، ص: 297

به خاطر تو این کارها را انجام داده‌ام.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

تواضع و آثار آن، ص: 298

بی نوشتها

19 علم و معرفت

مالك و مملوك

19

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 305

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

از حالات بسیار با ارزشی که برای هر انسانی وجودش ضروری و لازم است، و کاربرد مهمی در همه امور زندگی دارد، و برای آن، آثار عظیمی در قیامت ظهور خواهد کرد، حال تواضع، فروتنی و انکسار است. تواضع را چگونه باید به دست آورد؟ در این زمینه یقیناً پدران، مادران، معلمان، مربیان و خود انسان نقش مهمی در این زمینه دارند.

این مجموعه باید با کمک یکدیگر معنای حقیقی و واقعی تواضع را به انسان القاء کنند.

انسان ذاتاً مملوك است و دارای مالك، مالك او هم هیچ کدام از موجودات نیستند، انسان، جنّ، فرشته و هیچ موجود دیگری مالك انسان نمی باشند؛ زیرا همه آنها مملوك و مخلوق هستند، مملوك و مخلوق نمی تواند ادّعی مالکیت کند، اگر ادّعا کند، ادّعی او به دلیل وجود خودش باطل است و به انسان این حق داده نشده که مخلوق را به عنوان مالك انتخاب نماید، و اگر انتخاب کند، این انتخاب، باطل و بی پایه است. انسان مانند همه موجودات عالم مالك او آفریننده و به وجود آورنده او است.

مملوك؛ یعنی موجودی که فقر و تهیدستی او ذاتی است. مملوك؛ موجودی

تواضع و آثار آن، ص: 306

است که دیگری او را به وجود آورده و همان هم او را از دنیا می برد، دیگری به او روزی می دهد و همان هم روزی او را در آخرین لحظات حیات قطع می کند.

مملوك موجودی است که اختیار صد در صد در هیچ امری از خود ندارد، آن مقدار اختیاری که دارد، مالك به او واگذار کرده است. مالك، می تواند مملوك را از اراده و اختیار سلب کند و نیروی اختیارش را از کار بیندازد.

«عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» «1»

یا در آن جمله که فرمودند:

«العبد و ما فی یده کان لمولاه»

عبد و مملوك و آن چه که در اختیار او است، ملك مولا می باشد. «2» اگر عبد و مملوك مالك واقعی بود، انتقال ملك از او محال است، چنانچه انتقال ملكیت بر هستی، هرگز از پروردگار سلب نمی شود.

خدا مالك است و مالك كلّ هستی است، محال است رابطه مالکیت او با مملوك، قطع شود. اما مملوك، مالکیتش محدود، قابل سلب و انتقال به غیر است، انسان اگر توجه به این مملوکیت خود داشته باشد، محال است گرفتار غرور و تکبر شود. به چه دلیل مملوك تکبر کند؟ به چه چیزی تکبر کند؟ به اموال، که از دست رفتنی است. به حیات، که مرگ در انتظار او است. زیبایی ظاهری که پیری در راه است، به علم، که در خطر فراموشی است و علمی که مال خودش نیست، علم از اساتید قبل به انسان انتقال پیدا کرده است. آیا به توان و قدرت خود تکبر کند؟ که توان و قدرت انسان از بسیاری از موجودات زمین کمتر است.

توان انسان از مورچه کمتر است. مورچه دانه یا لاشه حشره‌ای را به طرف لانه می‌کشد گاهی آن دانه و حشره، هشتاد برابر وزن مورچه است. و انسان نمی‌تواند چند برابر وزن خود را بردارد و حمل کند، انسان از نظر توان از مورچه هم ضعیف‌تر

(1) - نخل (16): 75؛ «برده زر خریدی که بر هیچ کاری قدرت ندارد.»

(2) - نهج البلاغه: خطبه 64؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا فَيَكُونُ أَوْلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا وَ يَكُونَ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ وَ كُلُّ عَزِيزٍ غَيْرُهُ ذَلِيلٌ وَ كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرُهُ ضَعِيفٌ وَ كُلُّ مَالِكٍ غَيْرُهُ مَمْلُوكٌ وَ كُلُّ عَالِمٍ غَيْرُهُ مُتَعَلِّمٌ وَ كُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَ يَعْجِزُ.»

و نیز در بحار الأنوار: 4/2، باب 1، حدیث 3؛ « [التوحيد] سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ يَعْنِي مَلِكُهُ لَا يَمْلِكُهَا مَعَهُ أَحَدٌ وَ الْقَبْضُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرَ الْمَنْعُ وَ الْبَسْطُ مِنْهُ الْإِعْطَاءُ وَ التَّوَسُّعُ كَمَا قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ يَعْنِي يُعْطِي وَ يُوسِّعُ وَ يَمْنَعُ وَ يُضَيِّقُ وَ الْقَبْضُ مِنْهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي وَجْهِ آخَرَ الْأَخْذُ فِي وَجْهِ الْقَبُولِ مِنْهُ كَمَا قَالَ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ أَيَّ يَقْبُلُهَا مِنْ أَهْلِهَا وَ يُثَبِّتُ عَلَيْهَا قُلْتُ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ قَالَ الْيَمِينُ الْيَدُ وَ الْيَدُ الْقُدْرَةُ وَ الْقُوَّةُ يَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِقُدْرَتِهِ وَ قُوَّتِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ.»

تواضع و آثار آن، ص: 307

است. چرا انسان باید غرور و تکبر داشته باشد؟

انسان در مقابل يك سلولی که در بدن او، خارج از حدّ معمول شروع به رشد کردن می‌کند، که این رشد را اطباء نام آن را سرطان گذاشتند، از مداوای آن عاجز هستند. انسان از بیدار ماندن عاجز است و خواب بر او غلبه می‌کند. انسان با خوردن يك غذای ناباب، تعادل بدن و تعادل خون او به هم می‌خورد. انسان در مقابل باد و طوفان، سیل و زلزله، حوادث طبیعی و جریانات تلخ اجتماعی کاملاً عاجز است. مگر ورزش يك طوفان، شهری را در آمریکا زیر طوفان و آب نبرد؟ مگر انسان‌های زیادی را بی‌خانمان نکرد؟ همه این موارد نشانه عجز بشر است.

مگر خداوند متعال نمود و نمودیان را به وسیله پشه‌ها نابود نکرد؟ وقتی که ابرهه با فیل‌ها به کعبه حمله کرد، خداوند متعال به «طیر اَبابیل» فرمان داد آنها را نابود کنند، که آن پرندگان از گنجشک بزرگتر هستند، آنها از سرزمین مکه سنگریزه‌ای برداشتند و بر سر سپاه ابرهه انداختند، هر سنگ ریزه‌ای که به سر آنها می‌خورد:

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ» «1»

مانند گوشت کوبیده شده، مخلوط می‌شدند. آیا همه اینها نشانه ضعف انسان نیست؟

آیا جای تکبر و غرور است؟ انسان منهای خدا تکیه‌گاه مطمئنی در این عالم ندارد. غیر از خدا، کدام تکیه‌گاه برای انسان مطمئن است؟

هوا در شهرهای بزرگ نامطمئن شده است. با سوراخ شدن لایه ازن، کلّ هوای کره زمین هم نامطمئن شده است. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: چه اطمینانی دارید از اینکه شب همه خواب باشید و من صبح شما را به زیر زمین منتقل کرده باشم. چه اعتمادی دارید؟ شما هر چه ساختمان‌های خود را قوی‌تر بسازید، من

(1) - فیل (105): 5؛ «سراجام همه آنان را چون کاه جویده شده قرار داد.»

تواضع و آثار آن، ص: 308

ریشتر زمین لرزه را بالاتر می‌برم.

طوفان‌ها از همین قبیل می‌باشند، باد اگر طبیعی بوزد، خدا در قرآن می‌فرماید:

برای جابجایی ابرها است، برای جابجایی گرما و سرمای قطب و شمال و جنوب است که هوای زمین معتدل شود، حالا اگر پیچ وزیدن باد زیاد شود، با همان وزیدن ساختمان‌ها خراب می‌شود. شما در مقابل من چه مقاومتی می‌توانید داشته باشید.

بدن شما در مقابل میکربی که نمی‌بینید، از بین می‌رود، با پاره شدن مویرگ مغز، کل دستگاه‌های بدن از کار می‌افتد، لمس می‌شوید. شما که نمی‌توانید همه مویرگ‌های مغز را حفظ کنید، شما چه تکیه‌گاه مطمئنی دارید، غرور شما برای چیست؟ تکبر و سینه سپر کردن برای چیست؟

لزوم تواضع برای انسان‌ها

اگر مرتبان، معلم، اساتید، پدران و مادران و خود انسان، دست به دست هم بدهند، این مسأله را به انسان القاء کنند که تو مملوک هستی، و دارای یک مالک، وقتی انسان احساس کند مملوک است، دیگر غرور و تکبر به سراغ او نمی آید، چون تکبر ظرف می خواهد، ظرف آن انسان نادان است، وقتی انسان بفهمد مملوک است، دیگر برای تکبر ظرفی نمی ماند. «1» ظرف غرور جهل است، وقتی من عالم و دانا باشم، غرور در من راه پیدا نمی کند؛ یعنی جایی که نور علم و فهم باشد، کبر نمی تواند جا باز کند.

رسول خدا می فرماید: همه برنامه ها یا حق است و یا باطل، یا الله است و یا ابلیس، یا نور است یا ظلمت، یا دنیا است یا آخرت، همه اینها با هم دیگر ضد هستند. اگر خدا با شما باشد، ابلیس نمی تواند شما را وسوسه کند. اگر نور در باطن شما است، راهی برای ظلمت وجود ندارد، اگر حق در شما است، باطل نمی تواند

(1) - الکافی: 310/2 - 311، حدیث 6 - 5؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال الكبر رداء الله فمن نازع الله شيئاً من ذلك أكبه الله في النار زواره عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام قالاً لا يدخل الجنة من في قلبه مثقال ذرة من كبر.»

حدیث 12؛ «أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له ما الكبر فقال أعظم الكبر أن تسفه الحق و تعمص الناس قلت و ما سفه الحق قال يجهل الحق و يطعن على أهله.»

تواضع و آثار آن، ص: 309

در شما نفوذ کند.

خدا دو طرفه بودن را قبول ندارد که یک روز با شیطان باشیم، یک روز با خدا، یک روز با معاویه باشیم، یک روز با امیرالمؤمنین، یک روز با خودم باشم، یک روز با خدا.

معنای مخلصین و مخلصین

کلمه مخلصین در قرآن زیاد آمده است، مخلصین يك گروه خاص و ویژه‌ای هستند، انبیا و ائمه می‌باشند. اما مخلصین گروه ویژه‌ای نیستند، مخلصین؛ یعنی پاك از دو گانگی، در این زمینه خدای متعال از ابراهیم علیه السلام تعریف می‌کند و می‌فرماید: او حنیف بود؛ یعنی بی‌انحراف بود. یکتاگرا و یکتابین بود، دوراهه و دو گانه نبود.

مسیر او، فقط مسیر حق بود:

«وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» «1»

من هیچ انحرافی را قبول ندارم، در هیچ انحرافی هم نیستم. یوسف در زندان به زندانیان می‌گفت:

«أَأْرِيَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» «2»

شما اسیر ارباب‌های گوناگون می‌باشید که هر کدام، شما را به يك طرف و يك فرهنگ می‌کشند.

تواضع در برابر اوامر پروردگار

وقتی انسان این معنا را درک کند و بفهمد که مملوك است، و متوجه شود که

(1) - انعام (6): 79؛ «من به دور از انحراف و با قلبی حق‌گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.»

(2) - یوسف (12): 39؛ «آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟»

تواضع و آثار آن، ص: 310

بیشتر از يك مالك واقعی ندارد و آن حق است، با فهم مملوك بودن، مالك عزیز، کریم، رحمن، رحیم، ودود و غفور، انسان را به هر چه دعوت کند دعوت او عالمانه و حکیمانه است، به خاطر فهم مملوك بودن خویش که سبب تواضع است، انسان نسبت به فرمان‌ها و دعوت‌های او تواضع نشان بدهد. و با کمال میل، دعوت مولا و مالك را می‌پذیرد، آن کسی که می‌گوید: نماز نمی‌خوانم، یعنی من مملوك نیستم، خودم مالك هستم. اگر مالکی، غیر از خدا تکیه گاه مطمئن

کجا است؟ در هر ضرری به روی تو باز است، اگر مالکی به هوا بگو هرگز طوفانی نشود. اگر مالکی به میکربها بگو به تو حمله نکنند، به طیارهها بگو پایین نیفتند، به ماشینها بگو واژگون نشوند، به زمین بگو زلزله نیاورد، مالک چه چیزی هستی؟

عشق و اخلاص امیر المؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام با همه وجود به پروردگار می گفت:

«و أنا عبدك الضعيف الدليل الحقير المسكين المستكين» «1» این کلمات يك دنیا معنا دارد، ضعیف و ذلیل غیر از حقیر است، مسکین غیر از ذلیل است، مسکین غیر از مستکین است.

برای جبران حقیر بودن و ذلیل بودن، به تکیه گاه مطمئن ازلی و ابدی تکیه کرده بود و به هیچ عنوان، کسی نمی توانست علی را از خدا جدا کند.

جلال الدین می گوید:

این چه می گویم به قدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست «2»

محور فهم و درك انسان

چه چیزی انسان را فهمیده می کند؟ محور مجالس خود را علم و معرفت قرار

(1) - دعای کمیل.

(2) - مولوی.

تواضع و آثار آن، ص: 311

دهید، اگر بنا است شعر قرار بدهید، شعر عالمانه و حکیمانه باشد. قبل از شعر از يك عالم مورد تأیید حوزه‌های علمیه دعوت کنید تا يك ساعت معرفت به شما تغذیه کند؛ زیرا اگر در دنیا نفهم باشید در آخرت هم ضرر می‌کنید.

وقتی مأموران خدا در جهنم به جهنمیان می‌گویند چرا به جهنم آمدید؟

نمی‌گویند نماز نخواندیم، روزه نگرفتیم، خمس و زکات ندادیم، بلکه به مأموران خدا در جهنم می‌گویند:

«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» «1»

اگر فهمیده بودیم به جهنم نمی‌آمدیم.

من يك شعر عالمانه بخوانم، اگر کسی حکمت، اصول و عرفان نخوانده باشد این شعر را نمی‌فهمد.

حمله‌مان از باد باشد دم به دم

ما همه شیران ولی شیر علم

جان فدای آن که ناپیداست باد «2»

حمله‌مان از باد و ناپیداست باد

وز نما مردم به حیوان سر زدم «3»

از جمادی مُردم و نامی شدم

تعین‌ها اموری اعتباری است

وجود اندر کمال خویش ساری است

که بینی دایره از سرعت آن

برو يك نقطه آتش بگردان

جدا هرگز نشد والله اعلم»4»

سپه رویی ز ممکن در دو عالم

اگر کسی درس نخوانده باشد، این شعرها را نمی‌فهمد و نمی‌داند، این شعرها را ملاصدرا باید بیاید برای ملت بخواند و توضیح بدهد.

ای کاش شعرهای عالمانه خوانده می‌شد و عالمان هم می‌خواندند.

(1) - ملك (67): 11؛ «اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم.»

(2) - میرزا محمدتقی حجة الاسلام.

(3) - مولوی.

(4) - شیخ محمود شبستری.

تواضع و آثار آن، ص: 312

شنیدستم که مرد پاره دوزی

شبی در محفلی با آه و سوزی

گل خوشبوی در حمام روزی

چنین می‌گفت با پیر عجوزی

رسید از دست محبوبی به دستم

خمیری نرم و نیکو چون حریری

گرفتم آن گل و کردم خمیری

معطر بود و خوب و دلپذیری

بدو گفتم که مُشکی یا عبیری

که از بوی دلاویز تو مستم

همه گل‌های عالم آزمودم

ندیدم چون تو و عبرت نمودم

چو گل بشنید این گفت و شنودم

بگفتا من گلی ناچیز بودم

ولکن مدتی با گل نشستم

گل اندر زیر پا خود گسترده پر کرد

مرا با هم نشینی مفتخر کرد

چو عمرم مدتی با گل گذر کرد

کمال همنشین در من اثر کرد

وگرنه من همان خاکم که هستم «1» بر محور همین مطالب کتابی به نام معاشرت نوشتم، چه کسی شعر را بخواند؟

کجا و برای چه کسی بخواند.

سؤال دوزخ از گناهکاران

به خدا این مسأله بسیار مهم است در سوره ملك، که مأموران دوزخ به دوزخیان می گویند چرا به جهنم آمدید؟ می گویند: به خاطر نفهمیدن، اگر ما فهمیده بودیم مانند امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسین علیه السلام، سلمان، مقداد و عمار در بهشت بودیم.

آنها فهمیده بودند که مملوك هستند، سینه سپر نکردند، شصت سال پیشانی خود را در خانه این مالک روی خاک گذاشتند و گفتند: «سبحان ربی الاعلی و بحمده»، گفتند: «یا لطیف ارحم عبدك الضعیف»، با ادب در مقابل حق ایستادند به خاطر فهمشان گفتند:

(1) - ملك الشعراى بهار.

تواضع و آثار آن، ص: 313

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» «1»

دو شب مانده به تمام شدن ماه رمضان، مثل مادر داغدیده گریه کردند که چرا ماه رمضان تمام می شود، نفهمها می گویند: چرا ماه رمضان آمد؟

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» «2»

نادان می گوید: چرا روزه بگیرم. چرا نماز بخوانم، چرا زکات بدهم؟ اما هیچ وقت ابی عبدالله نمی گوید: چون من حسینم و عزیز خدا هستم، پس هر چه از باغهای مدینه به دست می آورم، خودم و خانوادهام می خورم، این کار را نمی کند، چون فهمیده است، در زیارت ایشان می خوانیم،

«أشهد أنك قد أقيمت الصلاة و آتيت الزكاة»

چون می فهمید.

اسلام احترام زیادی به مردم فهمیده گذاشته است، «3» تا جایی که آمده اعلان کرده اگر از کوچه ای عبور می کنید، خانه يك عالم ربانی در يك كوچه هست، نگاه کردن به در خانه آن عالم ثواب دارد. اگر عالمی از کنار قبرستانی عبور

کند، از اول قبرستان تا آخر، تا این عالم در آنجا حرکت می‌کند، خدا به احترام او عذاب را از کل اهالی قبرستان برمی‌دارد. همه این‌ها به خاطر فهم، علم و معرفت، او می‌باشد.

وجود آداب نادرست در مجالس ختم

با يك دنيا تأسف ختم‌هایی که برگزار می‌گردد به تدریج از عالم ربّانی خالی می‌شود. فقط يك خوش صدا قرآن و شعر می‌خواند و در اوج تعریف از میت و صاحب مرده‌ها مراسم برگزار می‌شود، بسیاری از مرده‌ها را بی حساب و کتاب در جهنّم وارد می‌کنند، آیا قاری و خواننده خوش صدا میت را به فردوس می‌برند،

(1) - فاتحه (1): 6؛ «ما را به راه راست راهنمایی کن.»

(2) - زمر (39): 9؛ «آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی‌بهره از معرفت و دانش‌اند، یکسانند؟»

(3) - الکافی: 37/1 - 39، حدیث 1 - 2؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْتَبَ عَلَيْهِ السُّؤَالُ وَ لَا تَأْخُذَ بِتُؤْبِهِ وَ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً وَ خُصَّهُ بِالتَّحِيَّةِ دُونَهُمْ وَ اجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ وَ لَا تَعْمُرْ بِعَيْنِكَ وَ لَا تُشِرْ بِيَدِكَ وَ لَا تُكْتَبُ مِنَ الْقَوْلِ قَالَ فَلَانٌ وَ قَالَ فَلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ وَ لَا تَضَحَّرْ بِطَوْلِ صُحْبَتِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ تَنْتَظِرُهَا حَتَّى يَسْمُطَ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ وَ الْعَالِمُ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْعَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

ابن عبد الله عليه السلام قال ما من أحد يموت من المؤمنين أحب إلى إبليس من موت فقيه.

عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قال مُحَادَثَةُ الْعَالِمِ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ مِنْ مُحَادَثَةِ الْجَاهِلِ عَلَى الرَّزَائِي.»

تواضع و آثار آن، ص: 314

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» «1»

«ذهاب» یعنی رفتن، به چه سمتی عبور می کنید؟

تکبر به خاک اندر اندازدت «2»

تواضع سر رفعت اندازدت

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(1) - تکویر (81): 26؛ «پس [با انکار قرآن و روی گرداندن از آن] کجا می روید؟»

(2) - سعدی شیرازی.

تواضع و آثار آن، ص: 315

بی نوشتها

20 - خودشناسی

تشبیه انسان به زمین

20

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 319

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك رسول مطهر اسلام، انسان را مانند زمین معرفی کرده‌اند. در مرحله اول حقیقت آفرینش انسان از زمین است، در رحم مادر رشد می‌کند، به نقطه‌ای می‌رسد که از درون زمین، روح ظهور می‌کند و حیات آشکار می‌شود. به تعبیر وجود مبارك پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همه انسانها، مانند زمین هستند، در برابر زمین وجودشان، به دو گروه تقسیم شده‌اند، تا همه مردم برخوردار خودشان را نسبت به زمین وجودشان، از نظر آثار و نتایج ببینند، یا کنار زمین وجود خودشان بنشینند و به این آثار وصل شوند. این دو تعبیر در قرآن است، «يَزْرَعُ» به معنای دیدن است.

ضمیر «يَزْرَعُ» هاء می‌باشد که به انسان بر می‌گردد، «حَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «1»

معنای اصحاب یمین

یکی از این دو گروه را پروردگار عالم در سوره مبارکه واقعه از آنها تعبیر به اصحاب یمین می‌کند، اصحاب یمین يك اصطلاح می‌باشد، نه به معنای دست راستی و نيك بختان است بلکه به معنای سعادت‌مندان می‌باشند، اصحاب یمین، نسبت به وجود خودشان، عارفان خوبی شدند، یا به تعبیر روایات، خودشناس خوبی شدند. خودشناس واقعی از مدرسه انبیا و ائمه طاهرين به دست

(1) - واقعه (56): 24؛ «پاداشی است در برابر اعمالی که همواره انجام می‌دادند.»

تواضع و آثار آن، ص: 320

می‌آید. انبیاء و ائمه عليهم السلام در معرفت به خود و خودشناسی، علم آنها کامل و جامع بود.

تعلیم خودشناسی از طریق انبیا و ائمه عليهم السلام

دانش خودشناسی را آنها تبلیغ نمودند و به دیگران انتقال دادند، به جز این راه، انسان نمی‌تواند خودشناس واقعی شود. و فراموشی از خود و خودشناختن، گناه بسیار بزرگی است که در سوره مبارکه حشر، پروردگار عالم به مؤمنین هشدار داده است.

«و لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» **«1»**

جزو کسانی نباشید که خدا را فراموش کرده‌اند، جریمه فراموش کردن خدا بسیار سنگین است، و جریمه آن فراموش کردن خود می‌باشد. وقتی انسان خود را از یاد ببرد، که مملوک و مخلوق بوده است، نود درصد از اختیار خود را ندارم، اندک اختیاری که دارم، مخصوص من نمی‌باشد؛ زیرا آن را به من عطا کرده‌اند. در خلقت، گذشتن عمر، پیر شدن، مردن و زنده شدن بعد از مرگ خود، دخالتی نداشته‌ام، اگر انسان همه این موارد ذکر شده را فراموش کند.

«فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»

مانند حیوانات می‌شود.

بعد از اینکه مانند حیوانات شد، وارد دایره ظلم و تجاوز می‌شود،

«بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَىٰ لَهُمُ الْغَافِلُونَ» **«2»**

کسانی که مانند حیوانات و بدتر از آنها هستند، غافلان عالم هستند؛ یعنی بی‌خبران، از هیچ چیزی خبر ندارند، از خدا، هستی و حقیقت خود بی‌خبر هستند.

(1) - حشر (59): 19؛ «و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد.»

(2) - اعراف (7): 179؛ «بلکه گمراه‌ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.»

غفلت در انسانها

خبر داشتن از شکم و شهوت که علم نیست، این را همه حیوانات دارند، تهیه ابزار برای شکم و شهوت که علم نیست. امام صادق می‌فرماید: تهیه ابزار برای شکم و شهوت فضل است نه علم؛ «1» زیرا:

«العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» «2» این فضل است؛ یعنی مقداری بیشتر از حیوانات یاد گرفته‌اید، برای اینکه بر اساس تمدن برای شکم و شهوت ابزار تهیه کنید.

حیوانات در یک چارچوب خاص لانه، خانه، خوراک و شهوت خود را انتخاب می‌کنند، در طول عمر خود چیزی به زندگی آنها اضافه نمی‌شود، حیواناتی که در غار، لانه، وسط درختها و در روی کوهها زندگی می‌کنند تا آخر عمر هیچ تغییری در زندگی آنها به وجود نمی‌آید. در خوراک و شهوت افراط ندارند.

شما نمی‌توانید حیوانی که در شهوت افراط کند، پیدا کنید. این علم نیست که من بهتر از حیوانات مسکن آماده کنم، از غارنشینی به چادرنشینی، از چادرنشینی به خانه گلی، از خانه گلی به خانه آجری و در نهایت در قصر و کاخ زندگی کنم، مسکن برای حیوان غار است، اما برای غافل کاخ است، فرق غار با کاخ، وسیع‌تر بودن و منظم‌تر بودن و زیبایی آن می‌باشد.

در امر شهوت حیوانات به ماده خاص خودشان قانع هستند، اما غافلان قانع نیستند، شخصی همسر دارد، اما چشم او دنبال زنان و دختران و ناموس دیگران می‌باشد، «3» چنانکه در اروپا رسم است، که مرد برای شهوترانی سراغ مرد می‌رود، و کسی به آن ایراد نمی‌گیرد و گناه نمی‌دانند این گونه اعمال از موارد غفلت می‌باشد. «4»

(1) - الکافی: 32/1، باب صفة العلم، حدیث 1؛ «أبي الحسن موسى عليه السلام قال دخل رسول الله صلى الله عليه وآله المسجد فإذا جماعة قد أطافوا برجلٍ فقال ما هذا فقيل علامة فقال وما العلامة فقالوا له أعلم الناس بأنساب العرب وقائعها و أيام الجاهلية و الأشعار العربية قال فقال النبي صلى الله عليه وآله ذلك علم لا يضر من جهله و لا ينفع من علمه ثم قال النبي صلى الله عليه وآله إنما العلم ثلاثة آية محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل.»

(2) - منية المرید: 167؛ «قال الصادق عليه السلام ليس العلم بكثرة التعلم و إنما هو نور یقذفه الله تعالى فی قلب من یرید الله أن یهدیه.»

(3) - وسائل الشیعة: 311 / 20، حدیث 25699؛ «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَا كَتَبَ إِلَيْهِ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ وَ حَرَّمَ اللَّهُ الرَّثَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ وَ ذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَ تَرْكِ التَّزْيِينَةِ لِلْأَطْفَالِ وَ فَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وَجُوهِ الْفَسَادِ.»

وسائل الشیعة: 196 / 20، حدیث 25412؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ وَ مَنْ مَلَأَ عَيْنَيْهِ مِنْ حَرَامٍ مَلَأَ اللَّهُ عَيْنَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ وَ يَرْجِعَ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَنْ صَافَحَ امْرَأَةً تُحْرِمُ عَلَيْهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ التَزَمَ امْرَأَةً حَرَامًا قُرِنَ فِي سِلْسِلَةٍ مِنْ نَارٍ مَعَ شَيْطَانٍ فَيُقَدَّفَانِ فِي النَّارِ.»

(4) - الكافي: 544 - 553 / 5، باب اللواط، حدیث 1 و 2؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ حُرْمَةُ الدُّبْرِ أَكْبَرُ مِنْ حُرْمَةِ الْفَرْجِ إِنَّ اللَّهَ أَهْلَكَ أُمَّةً بِحُرْمَةِ الدُّبْرِ وَ لَمْ يُهْلِكْ أَحَدًا بِحُرْمَةِ الْفَرْجِ.»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ جَامِعٍ غُلَامًا جَاءَ حُبًّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْقِيهِ مَاءُ الدُّنْيَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ الدَّكَرَ لَيَرْكَبُ الدَّكَرَ فَيَهْتَرُ الْعَرْشُ لِذَلِكَ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُؤْتَى فِي حَقْبِهِ فَيَحْسِبُهُ اللَّهُ عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى جَهَنَّمَ فَيُعَذَّبُ بِطَبَقَاتِهَا طَبَقَةً طَبَقَةً حَتَّى يُرَدَّ إِلَى أَسْفَلِهَا وَ لَا يُخْرَجُ مِنْهَا.»

تواضع و آثار آن، ص: 322

اصحاب یمین دانش خودشناسی را از انبیای خدا و ائمه طاهرین آموختند و به این واقعیت رسیدند که شخصیت و وجود آنها، جلوه اراده، حکمت، عدل و علم الهی، به صورت خلیفه الله است و هم عرض حیوانات نمی باشند.

جایگاه خلقت انسان

به این حقیقت رسیدند که انسان در طول حضرت حق است و در عرض هیچ کس نمی باشد، در عرض آسمان و زمین نیست، تمام موجودات مادون انسان هستند، و انسان مافوق همه می باشد و مادون پروردگار است؛ یعنی استعداداً جایگاه او در خلقت پایین تر از خدا است، و بالاتر از غیر خدا می باشد. وقتی که به دنیا می آید در مسیر ظهور این ارزش است.

این خودشناسی است. انسان جایگاه خود را به وسیله انبیا و ائمه علیهم السلام می‌شناسد، خداوند ما را در چه جایگاهی قرار داده است؟! انسان مادون الله، و مافوق ماسوی الله می‌باشد، اگر آسمانها و زمین و موجودات دیگر، مقام انسان را دارا بودند، پروردگار نمی‌فرمودند:

«لایسعی ارضی و لاسمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن» «1» آسمانها و زمین گنجایش مرا ندارند، زیرا بسیار کوچک هستند،

اما دل بنده مؤمن گنجایش مرا دارد. معنای آن بسیار لطیف و پیچیده است و من قادر نیستم آن را برای شما توضیح دهم. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«ربّ حامل فقهه الی من هو أفقه منه» «2» دورنمایی، از این روایت برای شما می‌گویم.

توحید پیامبران و ائمه علیهم السلام

آیا توحید پیغمبر عظیم الشان اسلام و پیامبران و ائمه کامل بوده است؟ این

(1) - عوالی الآلی: 4/7، حدیث 7؛ «فی الحدیث القدسی یقول الله عز و جل لا یسعی ارضی و لا سمائی و لكن یسعی قلب عبدی المؤمن.»

و نیز در بحار الأنوار: 39/55، باب 4؛ «و رُویَ اَیضاً فی الحدیث القدسی لَمْ یَسْعَی سَمَائِی و لَأَرْضِی و وَسْعَی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِن.»

(2) - الکافی: 403/1، حدیث 1؛ «عن اَبی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله خَطَبَ النَّاسَ فِي مَسْجِدِ الْحَيْفِ فَقَالَ نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالِي فَوَعَاها وَ حَفِظَهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِيهِ غَيْرُ فِقِيهِ وَ رُبَّ حَامِلٍ فِيهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ ثَلَاثٌ لَا يُعْلَمُ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لِمَجَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمُ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَى بِدِيَمَتِهِمْ أَدْنَاهُمْ.»

مطلب را باید جستجو کنیم، باید به قرآن مراجعه کنیم، خداوند در آخرین آیه سوره بقره می‌فرماید:

«آمَرَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» «1»

«أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» مربوط به توحید است، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه توحید را به طور کامل درک کرده است؟ اگر درک نکرده بود پس خدای حکیم یک پیغمبر ناقص برای ما فرستاده است. و این امر بر خدای حکیم، قبیح است، که ناقصی را به سوی انسان‌ها بفرستد و امر کند ناقصان را کامل کن. آیا امکان دارد ناقص، بتواند ناقصان را کامل نماید؟ مانند این است به فقیر و تهیدست بگویند، برو تهیدستان را غنی کن.

آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله به طور کامل خدا را شناخته است؟ در روایت آمده است که: «2» احدی در این عالم مانند پیغمبر، خدا را نیافته بود. چقدر خدا را یافته بود؟

پروردگار می‌فرماید: هر کس، هر چه درباره من می‌گوید بوی شرک می‌دهد حتی فلاسفه، تنها حرفی را درباره من قبول کنید که از زبان عباد مخلص من می‌شنوید.

در شناخت من، به هیچ استاد، عالم و فیلسوفی در این عالم تکیه نکنید، آنها مرا نیافته‌اند، «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» «3» خداوند در این آیه می‌فرماید: انبیا و پیغمبر صد در صد مرا یافته‌اند. خداوند انسان‌های کامل را برای ما فرستاده، که ما ناقصان را کامل کنند. عالم را فرستاده، که ما جاهلان را عالم کند.

«ولكن يسعني قلب عبدي المؤمن»

قلب بنده مؤمن من، گنجایش مرا دارد. آسمان‌ها و زمین گنجایش مرا ندارند.

معلوم می‌شود شما از آسمان و زمین بالاتر هستید، از همه موجودات برتر هستید.

شما مافوق همه موجودات و فقط مادون پروردگار هستید، یک رباعی از بابا طاهر مطرح می‌کنم، انسان‌های فهمیده بسیار از این مسائل در فشار قرار می‌گیرند.

(1) - بقره (2): 285؛ «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده.»

(2) - بحار الأنوار: 136 / 51، باب 5، حدیث 2؛ « [إكمال الدين] عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَعْلَمَهُمْ وَأَزْأَفَهُمْ بِالنَّاسِ مُحَمَّدٌ وَ الْأَئِمَّةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ فَادْخُلُوا أَيْنَ دَخَلُوا وَ فَارِقُوا مَنْ فَارِقُوا أَعْنِي بِذَلِكَ حُسَيْنًا وَ وُلْدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْحَقَّ فِيهِمْ وَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ وَ مِنْهُمْ الْأَئِمَّةُ فَأَيُّنَ مَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَإِنَّ أَصْبَحْتُمْ يَوْمًا لَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ أَحَدًا فَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ انظُرُوا السُّنَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا فَاتَّبِعُوهَا وَ أَحِبُّوا مَنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ وَ أَبْغِضُوا مَنْ كُنْتُمْ تُبْغِضُونَ فَمَا أَسْرَعَ مَا يَأْتِيكُمْ الْفَرَجُ. »

شرح أصول الكافي، مولي محمد صالح المازندراني: 227 / 5؛ «وقد كان رسول الله صلى الله عليه و آله أعلم الناس جميعا باتفاق الأمة وودلت عليه روايات العامة أيضا، روى مسلم أنه صلى الله عليه و آله قال: إني لأعلمكم بالله وأيضاً قال: إني أعلمهم بالله وأشدهم خشية.»

(3) - صفات (37): 40؛ «جز بندگان خالص شده خدا [که از هر کيفرى در امانند،].»

تواضع و آثار آن، ص: 324

بابا طاهر «1» انسان عالم و عارفی بود، درس خوانده و می دانست که چه می گوید، غیر از این رباعیات، نزدیک چهار صد کلمه قصار دارد، تا جایی که من تحقیق کردم بیش از 50 حکیم و فیلسوف بر این کلمات شرح نوشتند و هنوز هم جای شرح دارد.

مطیع نفس و شیطانی چه حاصل	دلا غافل ز سبجانی چه حاصل
تو قدر خود نمی دانی چه حاصل «2»	بود قدر تو افزون از ملائک

چه موقع می خواهی خود را بشناسی، خداوند در سوره مبارکه یونس می فرماید: فرعون وقتی خود را شناخت که در حال جان دادن در میان امواج آب بود.

به خدا اعلان کرد، پروردگار هم جواب او را داد:

«الآن وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ» «3»

اکنون خودت را شناختی، همه روابط تو را با این عالم قطع کرده ایم، اکنون وقت خودشناسی نیست.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «الناس» یعنی «کل الناس»، «الف و لام» از نظر ادبی الف و لام استغراق است، به معنای کل است، البته این کل‌ها استثناء دارد، اما بسیار محدود، «الناس نیام» «4» فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار عجیب است، تا کسی به ادبیات عرب وارد نباشد، ظرافت این سخنان را نمی‌یابد، نمی‌فرماید:

«الناس نائمون» مردم خوابشان برده است، علی علیه السلام می‌فرماید: «الناس نیام» مردم خود خواب هستند؛ یعنی خواب با ذاتشان وحدت پیدا کرده است، اگر این طوری باشند، با هیچ تلنگری بیدار نمی‌شوند.

به قدری پیغمبر صلی الله علیه و آله برای بیدار کردن مردم سعی کرد، اما آنها هدایت نشدند، که خداوند در قرآن می‌فرماید:

(1) - شرح حال باباطاهر عریان در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن، جلسه 6 آمده است.

(2) - باباطاهر عریان.

(3) - یونس (10): 91؛ «[به او گفته شد:] اکنون [که به نابودی خود یقین داری و زمان بازگشت به خدا سپری شده ایمان می‌آوری؟!] در حالی که پیش از این عصیان می‌ورزیدی.»

(4) - بحار الأنوار: 134 / 50، باب 3، و نیز 43 / 4، باب 5؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا.»

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا.»

تواضع و آثار آن، ص: 325

«فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» «1»

از غصه بیدار کردن مردم، دارد جان تو از دست می‌رود. خدا به او فرمود:

«دَرَّهْمٌ» «2»

کدام تلنگر این افراد را بیدار می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فإذا ماتوا انتبهوا»

بعد از مرگ، صدای خدا، برزخ و قیامت و دو ملکی که برای سؤال می فرستد آنها را بیدار می کند. تازه متوجه می شوند که وقت تمام شده است.

در هنگام مرگ می فهمند که مافوق همه موجودات و مادون خدا می باشند، در آنجا بیدار می شوند، وقتی بیدار می شوند که می بینند مادون کل موجودات هستند، یعنی از آن جایگاه بلند سقوط کردند و از نظر ارزش آخرین نقطه موجودات هستند که خدا در قرآن می فرماید: نزد من ارزشی ندارند که آنها را ذکر کنم یا به آنها ارزش دهم.

وقتی فهمیدند جایگاه آنها در دنیا چه بوده، مادون الله و مافوق سوی الله، بعد از مردن می بینند که از این مادون الله و مافوق سوی الله سقوط کرده اند،

«ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» «3»

یعنی پایین تر از آن نبوده که به آنجا بروند، به يك رباعی از باباطاهر توجه کنید.

به بالینم نهند خشت و گل و سنگ

امان روزی که در قبرم نهند تنگ

نه دست آنگه با موران کنم جنگ «4»

نه پای آنگه بگیریم به جایی

حتی برای دفع يك کرم توان انسان را می گیرند، حرکتی نمی تواند بکند. بچه ها

(1) - فاطر (35): 8؛ «پس مبدا جانان به سبب حسرت هایی که بر آنان می خوری از بین برود.»

(2) - انعام (6): 91؛ «آنان را رها کن.»

(3) - تین (95): 5؛ «آن گاه او را [به سبب گناهکاری] به [مرحله] پست‌ترین پستان بازگرداندم.»

(4) - باباطاهر عریان.

تواضع و آثار آن، ص: 326

در روزگار قدیم این رباعیات را بلد بودند، همه این اشعار، حکیمانه و عالمانه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: در قیامت اولین دادگاهی که انسان را می‌برند. در این دادگاه از او سؤال می‌کنند:

«عن عمرک فیما أفنیت» «1» آن مقدار زمانی که به تو داده‌ایم، در کجا صرف کرده‌ای؟ آیا ارزش دارد که انسان به خاطر شکم و شهوت آخرت خود را فنا کند؟ همه عمر خود را در راه شکم و شهوت حرام سپری کنند، اروپا و آمریکا برای ما فرهنگ سازی می‌کنند. من میلیاردها چرخ را در این عالم گرداندم، اما انسان از این لحظات استفاده نکرده است.

سؤال و جواب در روز قیامت

عمر خود را در کجا هزینه کرده‌اید؟ در آن دادگاه شما دو سه جواب منطقی می‌دهید، می‌گویید: خدایا مقداری از آن را هزینه کسب حلال کردیم، می‌گویند کاری به آن مقدار نداریم، مقداری را در عبادت هزینه کردیم، می‌گویند: این عبادت بسیار ارزش دارد. مقداری از عمر خود را برای اهل بیت علیهم السلام کرده‌ام، می‌گویند: بسیار پرقیمت خرج شده است.

دیگر جوابی برای گفتن ندارم، هفتاد سال را این‌گونه خرج کرده‌ام. قیامت پنجاه دادگاه دارد، بعد ما را برای دادگاه دوم می‌برند، با این جواب‌ها ما به دادگاه دوم نمی‌رسیم، بعد از این دادگاه به ما چه می‌گویند؟

می‌گویند: قبل از بهشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام منتظر تو هستند، جام آبی از حوض کوثر برای تو آماده کرده‌اند. این آب را برای چه قبل از بهشت به ما

(1) - تحف العقول: 249؛ «و روی عن الإمام سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام موعظته علیه السلام لسائر

أصحابه و شيعته و تذكيره إياهم كل يوم جمعة أيها الناس اتقوا الله و اعلموا أنكم إليه راجعون فتجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء تود 000 قبض الملك روحك و صيرت إلى قبرك وحيدا فرد إليك روحك و اقتحم عليك ملكك منكرو و نكير لمساءلتك و شديد امتحانك ألا و إن أول ما يسألانك عن ربك الذي كنت تعبد و عن نبيك الذي أرسل إليك و عن دينك الذي كنت تدين به و عن كتابك الذي كنت تتلو و عن إمامك الذي كنت تتولاه و عن عمرك فيما أفنيت و عن مالك من أين اكتسبته و فيما أنفقته.»

تواضع و آثار آن، ص: 327

می دهند؟ برای اینکه اگر سیاهی در قلب ما باشد به وسیله این آب از بین برود،

«نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ» 1

با دست علی علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله يك شريت به ما می دهند که دل ما هم مانند دل علی، پاک شود، اما دیگران چه جوابی باید به خدا بدهند؟ در قیامت چه کار باید بکنند؟

در دادگاه اول می گویند: عمر خود را در چه راهی صرف کردی؟ جاسوسی، به هم زدن زندگی، ظلم، پامال کردن حق و ریختن آبروی مردم، یا مسخره کردن انبیا، مسجد، مؤمنین و عالم ربانی، این افراد «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» هستند. چقدر پست بودی، انبیای مرا مسخره کرده‌ای؟ مگر ابراهیم علیه السلام، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام مسخره داشتند؟ چادر فاطمه زهرا را مسخره کردی؟ به همین راحتی، موها و سینه خود را ظاهر کردی، چه کسی را مسخره کردی؟ فاطمه مرا مسخره کردی؟

«يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» 2

زهرا و خدیجه را استهزا کردی؟ یعنی آنها را با داشتن عفت، عصمت، پاکدامنی و حجاب، نپذیرفتید و سرمشق خود را زنان و دختران لندن و پاریس قرار دادید؟

حالا نوبت من می باشد:

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» 3

به نوبت بگذرند پیر و جوانان

امان وقتی که نوبت آن ما بود «4»

اینان خود را شناختند، با شناخت خود، از انبیا نسبت به تکلیف خود کسب

(1) - حجر (15): 47؛ «آنچه از دشمنی و کینه در سینه‌هایشان بوده برکنده‌ام.»

(2) - یس (36): 30؛ «ای دریغ و افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایتشان نمی‌آمد مگر اینکه او را مسخره می‌کردند!»

(3) - بقره (2): 15؛ «خدا آنان را [به کیفر این کار منافقانه در دنیا و آخرت] عذاب خواهد کرد.»

(4) - باباطاهر عریان.

تواضع و آثار آن، ص: 328

معرفت کردند، بذر معرفت را در این زمین، پاشیدند، بعد از پاشیدن بذر معرفت، با طاعت، عبادت، اخلاص و خدمت به خلق خدا این بذرها را آبیاری کردند و وجودشان تبدیل به سه حقیقت شد، «رَحْمَةُ اللَّهِ»، «رِضْوَانُ اللَّهِ» و «جَنَّةُ اللَّهِ».

گروه دوم که خود را نشناختند و عمل خوبی روی این زمین انجام ندادند تا زمین لجنزار، متعفن و بدبو شد، گنیدند و مردند و رفتند و تبدیل به «سُخْطُ اللَّهِ»، «غَضَبُ اللَّهِ» و «نَارُ اللَّهِ» شدند.

جامه‌ای کز فراق چاک شده

گر بماندم زنده بردوزم

ای بسا آرزو که خاک شده «1»

ور بمردم عذر ما بپذیر

چراغ بدنی مانند ما، اعلان خاموشی می‌کند. کسی ماندنی نیست، به همین زودی خواهد آمد که همه ما را در پیشگاه خدا نگاه می‌دارند، شما که خیالتان راحت است و به پرسش‌ها جواب دادید و عبور کردید.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - شیخ بهائی.

تواضع و آثار آن، ص: 329

پی نوشتها

21 فاعلیت پروردگار

ابحاث فلسفی در رابطه با پروردگار و موجودات

21

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 335

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

حکما و فلاسفه در حدّ خود، مباحث قابل توجهی را در کتابهای خود تدوین کرده‌اند، از جمله بحث فاعل و قابل است. البته آنها این بحث را در رابطه با پروردگار و موجودات عالم هستی مطرح می‌کنند، و معنای بحث آنها این است که هر قدرت و هر توانمندی که دارای هنر ترسیم فعلی یا ترسیم نقشی باشد، اگر صفحه در برابر ترسیم او قرار بگیرد، او کار ترسیمش را صورت خواهد داد. اگر ترسیم فعلی باشد، ترسیم فعلی را صورت می‌دهد، مثالی که این مطلب را آسان می‌توان دریافت کرد، مانند: بخار و تخته است.

در دانش آنها به نجار فاعل می‌گویند؛ یعنی توانمند و قدرتمندی که می‌تواند کاری را از خودش ظهور دهد، صفحه و تابلویی که برای نجار هنرمند می‌باشد، تخته است، او این هنر را دارد که ترسیم عملی انجام بدهد؛ یعنی نقش عملی به وجود بیاورد، بر روی تخته‌ای که قابلیت شکل‌گیری و منبت‌کاری را دارد، نقشی که در باطن نجار است، شروع می‌کند آن نقش را آشکار می‌کند، تخته‌ای چهارگوش در انبار افتاده که هیچ شکلی ندارد، هیچ نقشی ندارد، بعد از مدتی آن را تبدیل به یک مبل و صندلی زیبایی می‌کند، که انواع خم‌ها، شکل‌ها، صورت‌ها، نقش‌ها و منبت‌ها را دارد.

تواضع و آثار آن، ص: 336

اگر تخته این قابلیت ذاتی را نداشت، به شکلی که نجار می‌خواست، در نمی‌آمد. نجار هم فاعل عاقل است، نمی‌آید وقت، فعل، قلم و نقشی که در باطن دارد جایی به کار برود که لیاقتی وجود ندارد.

این بحث را به خاطر خدا مطرح کردند، این بحث یک سلسله مشکلات فکری، وسوسه‌ها و تردیدهایی که نسبت به عالم و حق وجود داشته است، معالجه کرده است. البته مایه این بحث، از مدرسه انبیای الهی گرفته شده است، لذا ما زیباترین مطالب را در هر کتابی ببینیم و ریشه یابی کنیم، مشاهده می‌کنیم که در فرهنگ انبیای خدا یافت می‌شود. از این فرهنگ، همه علوم بهره گرفتند.

وقتی آیات قرآن را قرائت می‌کنید، آیا در آیات آن دقت می‌کنید؟ خداوند متعال حدود بیست و پنج پیامبر را در قرآن نام می‌برد، و هنرمندی‌های آنها را بیان می‌کند و جالب این است که هنری را که بیان می‌کند، معلوم می‌شود قبل از آن پیامبر این هنر وجود نداشته است، پروردگار تعلیم هنر را به خود نسبت می‌دهد.

هنرمندی پیامبران

در قرآن وقتی که سخن از ادريس به میان می‌آورد، می‌فرماید:

«عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ» «1»

معلوم می‌شود هنر خیاطی قبل از این پیامبر نبوده است، صنعت «لَبُوسٍ» در ارتباط با سوزن، نخ، پارچه و طراحی لباس است، قبل از حضرت ادريس عليه السلام مردم سوزن، نخ و پارچه را نمی‌شناختند، به هنر خیاطی و مد لباس آشنا نبودند، پوست حیوانات را به صورت یک لنگ به خود می‌بستند و به صورت یک روپوش روی دوش می‌انداختند، مجموع

لباس انسان این گونه بوده است که در قرآن اشاره می‌کند که شما بشرها از پوست حیوانات، برای خود خانه، چادر، خیمه و لباس

(1) - انبیاء (21): 80؛ «و به سود شما صنعتِ ساختنِ پوشش‌های دفاعی را به او آموختیم.»

تواضع و آثار آن، ص: 337

درست می‌کنید. هنر بافندگی که امروز به صورت يك صنعت بسیار مهم در جهان مطرح است، ریشه از يك پیغمبر الهی دارد.

هنر شکل دادن به آهن برای ابزار مبارزه و دفع ظلم دشمن، این هنر حضرت داود علیه السلام بوده است که در قرآن مطرح است، هنر سدّ سازی صنعتی، نه اینکه فقط يك مقدار خاك را جلوی يك رودخانه بریزند تا پشت آن آب جمع شود، بلکه سدّی که فلز آب کرده در آن به کار رفته است و بین دو کوه عظیم این سدّ زده شده، خراب هم نشد، فشار حوادث هم نتوانسته آن را خراب کند، این هنر را خداوند در قرآن به ذوالقرنین نسبت می‌دهد. قبل از حضرت نوح علیه السلام سفر آبی وجود نداشت، مردم در خشکی‌ها زندگی می‌کردند، خداوند در قرآن می‌فرماید: به نوح دستور دادم:

«وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» «1»

ما به تو آموزش می‌دهیم که زیر نظر ما کشتی درست کنی، مردم کشتی ندیده بودند، همه سفرهای دریایی و کشتی‌های عظیم، ریشه از نبوت يك پیامبر می‌گیرد، کلاً تمدن جهان برگرفته شده از انبیا است و انسان‌ها هم نمک به حرام‌ترین موجودات نسبت به انبیا هستند.

اگر تخته و چوب لیاقت ذاتی نداشت، نجاری در جهان به وجود نمی‌آمد، درب، پنجره و صندلی پیدا نمی‌شد، اگر چوب را خدا برای شکل‌گیری لیاقت ذاتی نمی‌داد، مردم چگونه در خانه‌ها و پنجره‌های خود را درست می‌کردند.

خداوند همه را به خود نسبت می‌دهد، خداوند می‌فرماید: این حیوانات حلال گوشت، مرغ، خروس، حیواناتی که در زندگی شما نقش مهمی را بر عهده دارند، از آنها تعبیر می‌کند به «ذُلُولٌ»، رام بودنی که در اوج رامی می‌باشند.

شتر با این هیكل قوی اگر رام بشر نبود، چه کسی می‌توانست میلیون‌ها سال در

(1) - هود (11): 37؛ «و با نظارت ما و [بر اساس] وحی ما کشتی را بساز.»

تواضع و آثار آن، ص: 338

این کویرهای بی‌در و پیکر بار جابجا کند. به قدری شتر رام است که اگر به يك موش یاد بدهند که از کاشان تا کرمان این کویر را باید طی کرد، مهار شتر را به موش بدهند و بگویند با دهان خود این نخ ابریشمی که بسته به افسار شتر بگیر، يك تکان بده، شتر با تکان دادن دهان موش بلند می‌شود و دنبال موش راه می‌افتد و تا کرمان می‌رود، لکن اگر این حیوان، رام نبود با آن هیکل قوی اولین انسانی که می‌خواست مهارش را بگیرد او را پاره پاره می‌کرد.

گاو رام انسان است با اینکه شاخ دارد. الاغ رام است با اینکه قوی است، مرغ و خروس رام هستند با اینکه پر قوی دارند. و آلا اگر رام نبودند، تمام این مرغداری‌های صنعتی باید مرغ‌ها را با هزار ترفند اسیر می‌کردند که به ملت بدهند.

همه حیوانات قابل خوردن و قابل باربری، رام بشر هستند، خداوند می‌فرماید:

رام شما قرار دادم ولی قدر شناس‌ترین موجود آفرینش نسبت به خدا همین بشر است. «1»

کم بودن انسان‌های صالح

قدرشناسان، حال، گذشته و آینده بسیار کم هستند، خداوند این آیه را برای همیشه نازل کرده است.

«و قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ» «2»

قدر شناسان کم هستند، حتی کسانی که ادعای دینداری می‌کنند.

اگر قدر شناسان زیاد بودند، امام عصر ظهور کرده بود، در همه کشور ما صبح‌های جمعه دعای ندبه است، در همه شهرها با جمعیت‌هایی که گاهی جا نمی‌شود و در بیابان فرش می‌اندازند؛ یعنی این مجموعه ندبه خوان‌های ایران، عراق، شیعیان افغان، پاکستان و اروپا، سیصد و سیزده نفر صالح واقعی پیدا

(1) - اشاره است به سوره غافر آیه 79؛ «خداست که چهارپایان را برای شما پدید آورد تا بر بعضی از آنها سوار شوید، و از [گوشت] بعضی از آنها بخورید.»

توحید المفضل: 100؛ «انقیاد الحيوانات المسخرة للإنسان و سببه

أ مَا تَرَى الْجَمَارَ كَيْفَ يَذُلُّ لِلطَّحْنِ وَالْحُمُولَةَ وَ هُوَ يَرَى الْفَرَسَ مُودِعاً مُنْعَمًا وَ الْبَعِيرَ لَا يُطِيفُهُ عِدَّةُ رِجَالٍ لَوْ اسْتَعَصَى كَيْفَ كَانَ يَنْفَادُ لِلصَّبِيِّ وَ الثَّوْرَ الشَّدِيدَ كَيْفَ كَانَ يُدْعَى لِصَاحِبِهِ حَتَّى يَضَعَ النَّيْرَ عَلَى عُنُقِهِ وَ يَحْرَثَ بِهِ وَ الْفَرَسَ الْكَرِيمَ يَرْكَبُ السُّيُوفَ وَ الْأَسِنَّةَ بِالْمَوَاتَةِ لِفَارِسِهِ وَ الْقَطِيعَ مِنَ الْعَنَمِ يَرْعَاهُ وَاحِدٌ وَ لَوْ تَفَرَّقَتِ الْعَنَمُ فَأَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا فِي نَاحِيَةٍ لَمْ يَلْحُقْهَا وَ كَذَلِكَ جَمِيعُ الْأَصْنَافِ الْمُسَخَّرَةِ لِلْإِنْسَانِ كَانَتْ كَذَلِكَ إِلَّا بِأَنَّهَا عُدِمَتِ الْعَقْلُ وَ الرَّوِيَّةُ فَإِنَّهَا لَوْ كَانَتْ تَعْقِلُ وَ تَتَرَوَى فِي الْأُمُورِ كَانَتْ خَلِيقَةً أَنْ تَلْتَوِي عَلَى الْإِنْسَانِ فِي كَثِيرٍ مِنْ مَآرِيهِ حَتَّى يَمْتَنِعَ الْجَمَلُ عَلَى قَائِدِهِ وَ الثَّوْرُ عَلَى صَاحِبِهِ وَ تَتَفَرَّقُ الْعَنَمُ عَنْ رَاعِيهَا وَ أَشْبَاهُ هَذَا مِنَ الْأُمُورِ.»

(2) - سبأ (34): 13؛ «و از بندگام اندکی سپاس گزارند.»

تواضع و آثار آن، ص: 339

نمی‌شود؟ خیر. چرا ایشان نمی‌آید؟ زیرا خدا به او گفته در زمین تأمین جانی نداری. مانند پدران خود کشته می‌شوی. مگر یازده امام قبلی را نکشتند؟

شبی که خدا به او تأمین جانی دهد، متوجه می‌شود که لحظه ظهورش است، در همه جمعیت‌ها و کسانی که ادعای دینداری دارند اکثرشان را که ارزیابی می‌کنید متوجه می‌شوید که بی‌دین هستند.

«وَ قَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»

در شهری بودم که در داشتن موقوفات، «1» سومین شهر کشور است، اول مشهد و بعد شیراز و بعد، آن شهر است. مدیر اوقاف، آن سالی که من آنجا منبر می‌رفتم، مدیر مؤمن، مطمئن، توانمند که مورد تأیید همه بود؛ یعنی عالمان و مردم آن شهر، او را قبول داشتند، انسان بزرگواری بود. می‌گفت: موقوفات این شهر حدوداً به سیصد، چهارصد سال قبل بر می‌گردد. می‌گفت: زمانی که به این شهر آمدم، اول همه موقوفات این شهر را شناسایی کردم، درآمد این موقوفات را ارزیابی کردم، دیدم امسال که سال اول مسئولیت من است، درآمد آن بسیار کم است؛ یعنی کسانی که موقوفات را اجاره

کرده بودند، اجاره سی سال قبل را می‌دادند این زد و بندها بین مدعیان آن شهر بود، من در آن شهر قیمت واقعی را لحاظ کردم تا حق مردم شهر ضایع نشود، این رشوه خواری و پارتی بازی بین یهودی‌ها، ارمنی‌ها و سنی‌های آن شهر نبوده؛ زیرا در آنجا یهودی، ارمنی و سنی ندارد، این مال مردم خواری در میان مدعیان مسلمان بود.

امام عصر علیه السلام اگر وارد آن شهر شود و بگوید درآمد موقوفات باید سه میلیارد باشد، همانجا کنار دروازه شهر سرش را می‌برند. مردم توقع دارند امام زمان علیه السلام می‌آید به تمام مستأجران موقوفه دار بفرماید هیچ اجاره ندهید، به کلّ ملت هم بفرماید: سهم امام و خمس «2» را به شما بخشیدم. این توقع فعلی جامعه است.

(1) - تہذیب الأحکام: 130 / 9؛ «و کتّب محمد بن الحسن الصّغائر إلى أبي محمد عليه السلام في الوُفوف و ما روي فيها فوّع عليه السلام الوُفوف على حسب ما يوقفها أهلها إن شاء الله.»

و نیز در الکافی: 37 / 7، حدیث 35؛ «سألْتُ أبا الحسن عليه السلام فقلتُ جعلتُ فداك اشتريتُ أرضاً إلى جنبِ ضيعتي بالفي دزهم فلما وقيتُ المالَ خبّرتُ أنّ الأرضَ وُففتُ فقال لا يجوزُ شراءُ الوُفوفِ و لا تُدخِلُ العلةَ في مالِكَ اذفعها إلى من أوقفَ عليه فقلتُ لأعرفُ لها ربّاً قال تصدّق بعلّيتها.»

(2) - الکافی: 545 / 1، حدیث 13 - 14؛ «کتبتُ إلى أبي جعفر عليه السلام الخمسُ أُخرجهُ قبلَ المئونةِ أو بعدَ المئونةِ فکتبَ بعدَ المئونةِ.»

عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام قال كلُّ شيءٍ فُوتِلَ عليه على شهادةٍ أنّ لا إلهَ إلا الله و أنّ محمدًا رسولُ الله فإنّ لنا خمسَهُ و لا يجِلُّ لأحدٍ أنّ يشتري من الخمسِ شيئاً حتى يصل إلينا حقنا.»

تواضع و آثار آن، ص: 340

اکثر مردم پول امام عصر علیه السلام را نمی‌دهند، کسانی که پرداخت می‌کنند، نزد مرجع تقلید می‌روند، گردن کج می‌کنند، کاسپی رونق نداشته، در انتقال دولت به دولت همه چیز ما به هم ریخته است، می‌گویند: مقداری از آن را به ما ببخشید.

اگر به تخته قابلیت ذاتی نداده بودند، یک پنجره چهارسنتی در این دنیا پیدا نمی‌شد. پس به نجار فاعل عالم می‌گویند، وقتی فاعل هنرمند نقشی را می‌زند و ترسیمی را به وجود می‌آورد، ترسیم فعلی و عملی است، ولی هنر نقاش با قابلیت

ذاتی تخته به هم گره دارد، اگر قابلیت در تخته نباشد بُخار اصلاً به وجود نمی‌آید، یا اگر قابلیت را از تخته‌ها بگیرند، کل بُخارها بیکار می‌شوند، باید شغل عوض کنند.

خلاقیت کمال الملك «1»

کمال الملك غفاری يك نقاشِ بسیار هنرمند ایرانی است که برای قاجاریه کار می‌کرد و بعد که قاجاریه منقرض شدند، رضاخان تحمل این هنرمند کم نظیر را نداشت، او را به نیشابور تبعید کرد و در همانجا رحلت کرد.

هر نوکر استعماری این گونه می‌باشد. استعمارگران دائم نقاش‌های پانصد سال قبل خود را به رخ دنیا می‌کشند، هر سال قیمت تابلوهای آنها را بالا می‌برند، نوکرهایی در کشورها مختلف قرار می‌دهند، یکی از اهداف آنها این است که عالمان و هنرمندان را سرزنش کنند، مسائل حقیقی را تعطیل کنند، با دوز و کلک بازار آنها گرم شود، اخلاق مردم را فاسد کنند، کار آنها این گونه است.

کمال الملك نقاش بسیار قابل و کاملی بود، نقاش فاعلی بود، وقتی نقش را می‌کشید مانند این بود که انسان طبیعت را نگاه می‌کند، کجا نقاشی می‌کرد؟ روی صفحه‌ای که قابلیت آن را داشت، روی آب که نقاشی نمی‌کرد، آب که قابلیت پذیرش نقش را ندارد، روی دیوار، پارچه مخصوص، در و پنجره نقاشی می‌کرد،

(1) - محمد غفاری (منسوب به ابوذر غفاری) ابن میرزا بزرگ کاشانی، از مفاخر هنر نقاشی ایران ولادت در قریه کله (کاشان) 1264 هـ. ق - وفات در نیشابور 27 مرداد ماه 1319 هـ. ش. وی پس از طی تحصیلات مقدماتی در کاشان به تهران عزیمت کرد و در مدرسه دارالفنون به کسب دانش پرداخت و در نقاشی که هنر مورد علاقه‌اش بود به موفقیت‌های بزرگی نایل آمد.

محمد غفاری به دربار ناصرالدین شاه راه یافت و مدتها در کاخ گلستان به تهیه تابلوها و ایجاد آثار نفیس پرداخت و بر اثر استعداد شگرفی که از خود نشان داد در سال 1310 (هـ. ق) به لقب کمال الملك مفتخر گردید. کمال الملك با هزینه شخصی به اروپا مسافرت کرد و پس از سه سال مطالعه در آثار نقاشان اروپا به ایران برگشت. وی در سال 1329 هـ. ق مدرسه صنایع مستظرفه را در تهران افتتاح کرد و در آن مدرسه شاگردان هنرمندی پرورش داد، در سال 1307 هـ. ش از کار کناره گرفت و به ملک شخصی خود حسین آباد نیشابور رفت و تا آخر عمر به انزوا گذرانید و در آنجا از يك چشم نابینا شد.

مدفن وی در جوار آرامگاه شیخ عطار در نیشابور است. از آثار مهم او تابلوهای «یهودی فالگیر بغدادی»، «زرگر بغدادی و شاگردانش»، «میدان کربلا»، «عرب خوابیده»، «صورت سردار اسعد بختیاری»، «صورت خود نقاش»، «نوازندگان دربار قاجار»، «شکارچی»، «باغچه و حوض کاخ گلستان» را باید بام برد.

تواضع و آثار آن، ص: 341

یعنی هر صفحه قابلی را که پیدا می‌کرد، قلم خود را در آنجا به کار می‌برد، صفحه قابل هم نقش فاعل را قبول می‌کرد. این بحث را فلاسفه دارند، چرا امام زمان نمی‌آید؟ زیرا قابلیت در مردم به وجود نیامده است که بیاید نقش تربیتی، الهی و ملکوتی خود را به صورت فعلی در بیاورد. این بحث در همه جا جریان دارد.

عامل اصلی بلا و مصیبت

چرا پروردگار بزرگ عالم بلاها را قطع نمی‌کند؟ طوفان‌ها، زلزله‌ها، گرانی‌ها و کمبودها را قطع نمی‌کند، آیا فاعل ناتوان است؟ خیر، فاعل توانا است، ولی در قرآن به انسان‌ها می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» «1»

شما از خود لیاقت نشان دهید، من لیاقت ذاتی به شما دادم ولی روی آن را آلودگی و کثافت گرفته است، من نمی‌توانم نقش رحمت خود را روی لجن بزنم، شما لیاقت نشان بدهید، من به موقع باران نازل می‌کنم. خداوند می‌فرماید:

«يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ» «2»

باران به موقع که در دامن این بارش، همه خشکی‌های زمین سرسبز شود و روئیدنی برویاند، بارانی که سیل نشود، خاک را از بین نبرد، سنگ‌های کوهها را سرازیر نکند، خانه‌های شما را خراب نکند، شهرها را زیر آب نبرد.

«يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»

شما زنا نکنید، من زلزله را تعطیل می‌کنم. در معارف ما آمده است که:

«إذا فشا الزنا ظهرت الزلزلة» «3»

(1) - رعد (13): 11؛ «یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت] تغییر نمی دهد تا آنکه آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده] در وجودشان قرار دارد به زشتی‌ها و گناه تغییر دهند.»

(2) - هود (11): 52؛ «ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید، آن گاه به سوی او بازگردید، [تا] برای شما باران فراوان و بی در پی فرستد.»

(3) - الکافی: 448 / 2، حدیث 3؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا فَشَا أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ إِذَا فَشَا الزَّانَا ظَهَرَتْ الزُّلْمَةُ وَإِذَا فَشَا الْجَوُّزُ فِي الْحُكْمِ اِخْتِيسَ الْقَطْرُ وَإِذَا خُفِرَتِ الدَّمَةُ أُدِينُ لِأَهْلِ الشَّرْكِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَإِذَا مُنِعَتِ الزَّكَاةُ ظَهَرَتِ الْحَاجَةُ

و نیز در الکافی: 542 / 5 - 541، باب الزانی، حدیث 6 - 4 - 2؛ «قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّقِ الزَّانَا فَإِنَّهُ يَمَحِقُ الزُّرْقَ وَ يُبْطِلُ الدِّينَ.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا كَثُرَ الزَّانَا مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفَجَّاهِ.

عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي مُنْتَلَى بِالنَّظَرِ إِلَى الْمَرْأَةِ الْجَمِيلَةِ فَيُعْجِبُنِي النَّظَرُ إِلَيْهَا فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَا بَأْسَ إِذَا عَرَفَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّكَ الصَّدَقَ وَ إِيَّاكَ وَ الزَّانَا فَإِنَّهُ يَمَحِقُ الْبَرَكَهَ وَ يُهْلِكُ الدِّينَ.»

تواضع و آثار آن، ص: 342

زنا که فراوان شود، زمین طاقت نگه داشتن گنهکاران و بدکاران را ندارد، دهن باز می کند و آنها را پایین می برد، وقتی زمین دهن باز می کند، کسی که زنا کار نیست ولی در میان زناکاران است و امر به معروف نمی کرده باید با آنها پایین برود. او هم مقصّر است. شما قابلیت نشان بدهید.

«يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا* وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا» «1»

تا تمام شیارها و نهرها و دره‌های خشک زمین را برای شما پر آب کنم.

همه شما را ثروتمند کنم و شما را فرزندان بد هم که یارتان باشد، نه فرزندی که به او بگویی سیگار نکش، در جواب به تو بگوید: به تو چه! با این رفیق‌های بد معاشرت نکن، به تو ربطی ندارد، دختری که در کوچه پیدا کردی، آداب زندگی خانواده او با ما سازگاری ندارد، در جواب می‌گوید: با او ازدواج می‌کنم و به کسی ربطی ندارد.

فرزندی که سیلی به پدر و مادر بزند، پدر را از خانه بیرون کند، سرآمد همه این بلاها خود انسان می‌باشد، «وَّ يُمَدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ»

شما قابلیت نشان بدهید، من شما را ثروتمند می‌کنم، و شما را فرزندان پاک، نیک و آراسته و دارای عمل صالح عطا می‌کنم. خداوند در قرآن می‌فرماید: تمام بلاها و مصائب، به زلف ناقابلی جامعه در جهان گره خورده است، لیاقتش را از دست دادید، اگر لیاقت داشته باشید، من که خدای بخیلی نیستم، همه نوع نعمتی به شما عنایت می‌کنم، شما مؤمن بشوید، همه زندان‌ها تعطیل می‌شود، همه دادگستری‌ها بیکار می‌شوند.

(1) - نوح (71): 11-12؛ «تا بر شما از آسمان باران پی در پی و با برکت فرستد* و شما را با اموال و فرزندان یاری کند، و برایتان باغ‌ها و نهرها قرار دهد.»

تواضع و آثار آن، ص: 343

وجود فرهنگ غرب در جامعه

وقتی در مملکتی مردم به دادگاه و کلانتری نروند، نیاز به زندان نداشته باشند، در میان جامعه قاچاقچی، هرزه، اشرار و بدحجاب نباشد درهای رحمت خدا باز می‌شود، در روزنامه‌های نوشته‌اند سه جوان، خانم جوان شوهرداری را در ماشین انداختند، به مناطق دور یکی از حاشیه‌های تهران در يك باغ بردند، هرچه التماس کرده من شوهر دارم، چاقو کشیدند، طلاهای او را گرفتند، هر سه به او تجاوز کردند، بعد هم او رها کردند، این بلا که قابل علاج نیست، دامن این زن لگه دار شده است، این سه نفر را دستگیر کردند، چرا این کار را کردید؟ گفتند: قیافه این زن زیبا با این مو، بیرون افتاده ما خیال کردیم از این زن‌های خیابانی است، اگر باحجاب بود او را نمی‌بردند.

خدا در قرآن می‌فرماید: زن پوشش داشته باشد. «1» بیگانگان گفته‌اند: زن‌ها نیمه عریان بیرون بیایند، این علامت تمدن است.

جهان را خانه اشرار، هرزه‌ها، قاتلان، جنایتکاران و رباخواران کرده‌اید، همه جا برای این افراد امن است ولی برای خوبان عالم هیچ جا امن نیست.

مظلومیت شیعه

شما شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام هستید مکه می‌روید، در زیارت امنیت ندارید، می‌خواهید در بقیع برای چهار امام مظلومتان گریه کنید اما امنیت ندارید، هیچ جای دنیا امنیت ندارید. مگر در اینجا همه ما راحت هستیم؟ با بودن این همه دزد و دزدهای میلیاردری جایجا کردن پرونده‌ها، اعمال نفوذها، شما چه امنیتی دارید؟

آیا ما لیاقت فضل خداوند را داریم؟

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: «2» شما مؤمن‌ها مجبورید تا روز مرگتان میان

(1) - احزاب (33): 59؛ «قال تعالى يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»

بحار الأنوار: 32-33 / 101، حدیث 1؛ « [الأما لي للصدوق] في خَيْرِ الْمَنَاهِي أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَهَى أَنْ تَتَكَلَّمَ الْمَرْأَةُ عِنْدَ غَيْرِ زَوْجِهَا وَ غَيْرِ ذِي مَحْرَمٍ مِنْهَا أَكْثَرَ مِنْ خَمْسِ كَلِمَاتٍ بِمَا لَا بُدَّ لَهَا مِنْهُ.

-/ وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَاوِدِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا فَهِيَ الثِّيَابُ وَ الْكُحْلُ وَ الْحَاتَمُ وَ حِضَابُ الْكَفِّ وَ السَّوَارُ وَ الزَّيْنَةُ ثَلَاثٌ زِينَةٌ لِلنَّاسِ وَ زِينَةٌ لِلْمَحْرَمِ وَ زِينَةٌ لِلزَّوْجِ فَأَمَّا زِينَةُ النَّاسِ فَقَدْ ذَكَرْنَا وَ أَمَّا زِينَةُ الْمَحْرَمِ فَلِلْقَلَادَةِ فَمَا فَوْقَهَا وَ الدَّمْلُجُ وَ مَا دُونَهُ وَ الْحُلْخَالُ وَ مَا أَسْفَلَ مِنْهُ وَ أَمَّا زِينَةُ الزَّوْجِ فَالْجَسَدُ كُلُّهُ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أَوْلِي الإِزْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ فَهُوَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ الْفَانِي الَّذِي لَا حَاجَةَ لَهُ فِي النِّسَاءِ أَوْ الطِّفْلِ الذَّيْنِ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفَيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ يَقُولُ وَ لَا تَضْرِبْ إِحْدَى رِجْلَيْهَا بِالْأُخْرَى لِتَفْرَعِ الْحُلْخَالَ بِالْحُلْخَالِ.»

(2) - بحار الأنوار: 226 / 64، باب 12، حدیث 32؛ «زُرَّارَةُ بِنُ أَوْفَى قَالَ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ النَّاسُ فِي زَمَانِنَا عَلَى سِتِّ طَبَقَاتٍ أَسَدٍ وَ ذَنْبٍ وَ ثَعْلَبٍ وَ كَلْبٍ وَ حَنْزِيرٍ وَ شَاةٍ فَأَمَّا الْأَسَدُ فَمُلُوكُ الدُّنْيَا يُحِبُّ كُلُّ وَاحِدٍ أَنْ يَغْلِبَ وَ لَا يَغْلِبَ وَ أَمَّا الذَّنْبُ فَتُحَارِكُكُمْ يَدْمُونُونَ إِذَا اشْتَرَوْا وَ يَمْدَحُونَ إِذَا بَاعُوا وَ أَمَّا الثَّعْلَبُ فَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ بِأَدْيَانِهِمْ وَ لَا يَكُونُ فِي قُلُوبِهِمْ مَا يَصِفُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ أَمَّا الْكَلْبُ يَهْرُ عَلَى النَّاسِ بِلِسَانِهِ وَ يَكْرَهُهُ النَّاسُ مِنْ شَرِّةِ لِسَانِهِ وَ أَمَّا الْحَنْزِيرُ فَهَؤُلَاءِ الْمُحْتَنُونَ وَ أَشْبَاهُهُمْ لَا يُدْعَوْنَ إِلَى فَاحِشَةٍ إِلَّا أَجَابُوا وَ أَمَّا الشَّاةُ فَالَّذِينَ بُحِرُّ شُعُورُهُمْ وَ يُؤْكَلُ لِحُومُهُمْ وَ يُكْسَرُ عَظْمُهُمْ فَكَيْفَ تَصْنَعُ الشَّاةُ بَيْنَ أَسَدٍ وَ ذَنْبٍ وَ ثَعْلَبٍ وَ كَلْبٍ وَ حَنْزِيرٍ.»

تواضع و آثار آن، ص: 344

شش حیوان درنده زندگی کنید، که شیر، گرگ، سگ، روباه و خوک و گوسفند است که در جامعه جهانی فقط این پنج حیوان جای مانور دارند، و متدینین و شیعیان ما مانند گوسفندی که گوشت او را تکه تکه می کنند، یک روز امنیت ندارد.

ما چاره‌ای نداریم تا در دنیا هستیم، بلاها همراه ما هستند، مگر همه خوب شوند که بلای وجود نداشته باشد.

در این بحث فاعل و قابل کلّ مسائل طبیعی، مذهبی، اعتقادی، بلاها و مصائب، بسیار زیبا مطرح می شود و جواب داده می شود. من از مردم گلایه دارم وقتی حادثه‌ای می آید، زلزله، طوفان و سیل می آید، در تمام روزنامه‌ها و رسانه‌ها، انسان‌های مذهبی و غیر مذهبی می گویند: بلای طبیعی است، کدام بلای طبیعی؟

چرا از گناه اسم نمی برید. چرا پیش‌بینی‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را نمی گویند که این مصائب به خاطر چه گناهایی بر سر مردم می آید.

من در بعضی از مناطق ایران که دچار حادثه شده، منبر می رفتم خدا شاهد است، بعضی از مناطقی که زلزله نود درصد تخریبی آمده و منطقه کشاورزی بوده، اکثر مردم آنجا، شب‌ها زیر درختان می رفتند، در باغ‌های با صفا عرق می خوردند و مازاد عرق را زیر درخت می ریختند و قمار می کردند و روابط نامشروع هم بیداد می کرد. چرا زلزله، سیل، مصیبت و گرانی نیاید؟

والله گرانی، کمبود، کساد و زلزله علت خدایی دارد، اینها را برای مردم بگویید، بگذارید مردم بیدار شوند، تا از حوادث کم شود.

چگونگی فاعلیت پروردگار

مطالب را جمع بندی می‌کنم، خداوند متعال، فاعل، عالم، حکیم، رحمان، ودود، غفور، کریم، قدّوس، مؤمن، مهیمن و ملک است، فاعلیت خدا را شما در

تواضع و آثار آن، ص: 345

دعای جوشن کبیر مشاهده کنید، چنین فاعلی است. قلم نقّاشیش فعلی است؛ یعنی عملی است، قلم نقّاشی عملی است؛ یعنی کار او انسان سازی است، محدودتر بگویم، از کلمه انسان بیرون بیایم، خدا فاعل ابراهیم ساز و یوسف ساز است، خدا در جنس زن، فاعل مریم ساز، فاطمه زهرا ساز است، خدا در جنس مرد، فاعل علی ساز است، این فاعلیت خدا است، يك فاعل کامل و فاعلان دیگری را هم در کنار خود قرار داده است که فاعلیت برای آنها در طول فاعلیت حقّ است مانند: انبیا و ائمه طاهرین علیه السلام. به تمام انسان‌ها هم لیاقت و قابلیت داده است که خود و انبیا و ائمه را به شکل علی و فاطمه در اشل کوچکتر بسازد؛ یعنی ما این لیاقت و قابلیت را داریم که این سه فاعل، روی وجود ما با قرآن، با قال رسول الله، با قال الصادق و قال الباقر کار کنند، و ما در يك اشل کوچکتر، زانمان و دخترانمان فاطمه شوند و ما هم علی شویم.

اگر کسی قابلیت را تعطیل کند، و بگوید مرا بسازید، به ارزش‌های خود پشت کرده که نهایت پشت کردن به خدا و ارزش‌ها، رو کردن به انسان مادی است.

مایه قابلیت انسان

مایه این قابلیت، چیست؟ تواضع است؛ یعنی نرم بودن در مقابل خدا و انبیاء و ائمه علیه السلام، و به زبان دیگر که خدا در قرآن بیان می‌کند:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ» «1»

این را من ملاك نگرفتم، کاری به این «صَلُّوا عَلَیْهِ» ندارم، این در مملکت ما پر است، عالم منبر می‌رود، همه صلوات می‌فرستند، منبر تمام می‌شود، همه صلوات می‌دهند، يك وکیل به شهر آنها می‌آید تا صحبت کند، همه صلوات می‌دهند، رئیس جمهور حرف می‌زند، سی تا صلوات می‌فرستند، امام جمعه‌ها

(1) - احزاب (33): 56؛ «ای اهل ایمان! بر او درود فرستید و آن گونه که شایسته است، تسلیم او باشید.»

تواضع و آثار آن، ص: 346

حرف می‌زند، ملت صلوات می‌فرستند، «صَلُّوا عَلَیْهِ» که مایه‌ای ندارد، يك چرخش زبان است. آن دومی مهم است.

«وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

همه وجهه وجود خود را به پیغمبر من واگذار کنید، شما در يك اشل کوچک علی شوید و ناموس شما هم فاطمه شود، این صلوات را بی حجاب‌ها هم می‌فرستند.

کشیش به کسی گفت بیا مسیحی شو، دین ما بهتر است، گفت: چقدر می‌دهید ما مسیحی شویم؟ گفت: چقدر می‌خواهی؟ کشیش گفت: دو میلیون، گفت ما سه میلیون به تو می‌دهیم، گفت: من مسیحی، چه کار باید کنم؟ گفت: غسل تعمید «1» می‌خواهد و این اوراد را باید بخوانی، يك شنبه هم به کلیسا بیا تا تو را معرفی کنیم، گفت: چشم، يك شنبه به کلیسا آمد، خواستند او را معرفی کنند، برق رفت، کلیسا تاریک شد، بلندگو قطع شد. همه جا را سکوت فرا گرفته بود، بعد از پنج دقیقه برق آمد، این مسلمان مسیحی شده، صلوات بلندی فرستاد، کشیش سیلی بر صورت او زد، گفت: مگر تو ارمنی نشدی؟ گفت: من نمی‌دانم عادت ما این گونه است وقتی برق می‌رود و بعد می‌آید ما صلوات می‌فرستیم.

صلوات که کاری ندارد.

يك آیه برای شما بخوانم که بحث امروز را این آیه صد در صد کامل می‌کند. آیه از قول حضرت ابراهیم علیه السلام است:

«وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» «2»

وجه در اینجا صورت نیست، اگر کسی در کلمات قرآن دقت کند، به معنای همه وجود است، ظاهر و باطن است.

- (1) - خصال، ترجمه کمره‌ای: 13/2؛ «در عصر ولادت علی علیه السلام دین حق و کیش درست آئین عیسی و دستورات انجیل بود در آئین عیسی بایست هر کودکی که از مادر زائیده شود در زیر نظر کشیش و پیشوای مذهبی با آب مقدس تعمید که بزرگی رنگین بود او را غسل دهند و با این غسل تعمید پایه پرورش دینی او را استوار کنند تا در دین مسیح ثابت قدم باشد. این دستور با ولادت علی علیه السلام تبدیل شد علی علیه السلام از خاک پاك كعبه مقدس در زیر نظر مستقیم حق تعمید یافت و نور ایمان سراپای كوچك و نازنین او را فرا گرفت و افتخار تشریح شستشوی با خاک را (تیمم) او افتتاح کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ سپس بدان بالید و این دستور آسمانی را صادر کرد جعلت لی الارض مسجدا و طهورا رمز اسرار خاک و مقام اهمیت آن در زندگانی بشر تا تاریخ پیدایش اسلام نامعلوم بود و بشر با چشمی اهانت آمیز بدان مینگریست ولی اسلام با این قانون بزرگ بهره برداری از آن را افتتاح کرد..»
- (2) - انعام (6): 79؛ «من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.»

تواضع و آثار آن، ص: 347

تمام هستی خود را به جانب خدا گرفتم و از خدا به سراغ بت نخواهم رفت.

خدا هم آن را نقاشی کرد، زیرا همه وجود را به طرف نقاش ازل و ابد گرفت، چه چیزی ساخت؟!!

می‌دانید که مقام دوم را در میان انبیا علیهم السلام دارد، مقام اول را پیغمبر عظیم الشان اسلام دارا است، خدا به او فرموده بود که بالاتر از تو در آینده می‌آید، و به این مطلب در آیات سوره بقره اشاره کرده است، و او نفر دوم در میان همه انبیا است.

اما کسی دیگر پشت به خدا کرد و توسط شیطان ساخته شد، که نمرود است.

چوپان چوب به دست، رو به خدا کرد، خدا او را ساخت، کلیم الله شد، فرعون پشت به خدا کرد، ابلیس هم او را ساخت و فرعون شد.

می‌کشد هر جا که خاطرخواه اوست «1»

رشته‌ای برگردنم افکنده دوست

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - مولوی.

تواضع و آثار آن، ص: 348

بی نوشتها

22 تکبر، پرتگاه سقوط

منطق متکبر و متواضع

22

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 355

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

فروتنی و تواضع از حالات بسیار مهمی است که در میان همه انبیای خدا، ائمه طاهیرین علیهم السلام و اولیای الهی به طور کامل وجود داشته و همین مایه ارزشی سبب شد که همه آن بزرگواران به آسانی و به راحتی تسلیم خواسته‌های حکیمانه پروردگار عالم شدند و به درجات و مقاماتی که در قرآن بیان شده رسیدند.

تواضع يك حرکت مثبت انسانی و منطقی است و تكبر يك حرکت منفي و شیطانی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهیج البلاغه» می‌فرماید: متکبر، غیرعقلانه و غیرمنطقی در برابر حق در هر زمینه‌ای می‌ایستد و سینه سپر می‌کند و حقی را که منطقی، عقلی و دینی است، بی‌جهت و بی‌دلیل رد می‌کند. «1» کسانی که دارای تواضع هستند، یقیناً در همه فیوضات به روی آنها باز است، چون هر حقی را قبول می‌کنند و می‌پذیرند. در زمینه اعتقاد و ایمان حق را قبول می‌کنند و در زمینه عمل و اجرا نیز آن را قبول دارند. به همین خاطر هر قدم مثبتی که بر می‌دارند، یا آن حال ایمانی درونی که دارند، برای آنها پاداش ساز است، پاداشی که به عنایت خود پروردگار به آنها عطا می‌شود.

هر متواضعی در این عالم وجود، در حد ظرفیت خود با این حالت تسلیمی که به خواسته‌های پروردگار دارد، و حالت تسلیمی که در مقابل هر حقی دارد، در

(1) - نهج البلاغه: خطبه 234 (فاصحه)؛ «أَلَا فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كُبْرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسْبِهِمْ وَ تَرَفُّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَ أَلْقُوا الْهَجِيئَةَ عَلَى رَبِّهِ وَ جَاخَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ مُكَابِرَةً لِقَضَائِهِ وَ مُعَالَبَةً لِأَلَايِهِ فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ وَ سُيُوفُ اغْتِرَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا لِنِعْمِهِ عَلَيْكُمْ أُضْدَاداً وَ لَا لِقَضِيئِهِ عِنْدَكُمْ حُسَاداً وَ لَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدْرَهُمْ وَ خَلَطْتُمْ بِصَحْتِكُمْ مَرَضَهُمْ وَ أَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ وَ هُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ وَ أَحْلَاسُ الْعُقُوقِ اتَّخَذَهُمْ إِنْ لَيْسَ مَطَايَا ضَلَالٍ وَ جُنْداً بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ وَ تَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ اسْتِرَاقاً لِعُقُولِكُمْ وَ دُخُولاً فِي عُيُونِكُمْ وَ نَفْثاً فِي أَسْمَاعِكُمْ فَحَعَلَكُم مَرْمَى نَبْلِهِ وَ مَوْطِئاً قَدَمِهِ وَ مَاخِذَ يَدِهِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 356

فیوضات به روی او باز است، اما هر متکبری، در همه فیوضات به روی او بسته است؛ زیرا متکبر فقط بارکش هوای نفس و بارکش ابلیس است، چه فیضی از خدا به او برسد؟

پیروی از هوای نفس «1»

کسی که در دنیا برای هوای نفس خود، حمالی کند، کسی که در دنیا باربر ابلیس است، چه فیضی از پروردگار عالم نصیب او شود؟ کسانی که باربر هوای نفس و ابلیس هستند، مشرک هستند، به علت اینکه معبودی را در درون خود، در برابر خدا تراشیدند:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» «2»

معبود؛ یعنی آن موجودی که بند اطاعت از خود را به گردن انسان می‌اندازد.

البته به صورت اختیاری است. انسانی را که پروردگار آفریده و او را کارگردانی می‌کند، طبیعتاً باید گوش به حرف حضرت حق باشد، اما حالا می‌آید رو از خدا بر می‌گرداند و مطیع غیر خدا می‌شود. مطیع هوای نفس می‌شود؛ یعنی خواسته‌های بی‌مهاری که در میدان باطن خود دارد، آنها را اطاعت می‌کند، او مشرک است؛ یعنی آمده است در برابر پروردگار معبود دیگری قرار داده است.

سزای اطاعت از شیطان

از شیاطین اطاعت می‌کند، در برابر خدا انتخاب بت کرده است، نه فیضی در اختیار هوای نفس است و نه فیضی در اختیار شیاطین است. کار هوای نفس ایجاد ضربه به انسان است.

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» «3»

(1) - بحار الأنوار: 77/67 - 78، حدیث 9 و 11؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَيْنِ اتَّبَعَ الْهَوَى وَ طَوَّلَ الْأَمَلَ فَأَمَّا اتَّبَعَ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَزِيدُ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوَّلَ الْأَمَلَ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ. قَالَ الْجَوَادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أَعْطَى عَدُوَّهُ مُنَاهُ وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تُسْتَقَالُ لَهُ عَثْرَةٌ.» نهج البلاغة: حکمت 449؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ.» الکافی: 70/2، باب الخوف و الرجاء؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ قَالَ مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَ يَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ فَيَحْجُزُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى.»

(2) - جاثیه (45): 23؛ «پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟»

(3) - نازعات (79): 37 - 39؛ «و اما کسی که طغیان و سرکشی کرده * و زندگی دنیا را [بر زندگی ابد و جاوید آخرت] ترجیح داده * پس بی‌تردید جایگاهش دوزخ است.»

تواضع و آثار آن، ص: 357

کار شیاطین این است که قرآن سند داده است.

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» «1»

شیاطین، انسان‌ها را به سوی دوزخ می‌کنند؛ یعنی آن کسی که دعوت شیاطین را اطاعت می‌کند، برای دوزخ خود را آماده می‌کند کسی که خواسته‌های بی‌مهار باطن خود را اطاعت می‌کند، برای خود، ضرر و زیان فراهم می‌کند.

آثار تواضع و تکبر

اگر انسان از طریق آیات قرآن و روایات در آثار تواضع و تکبر توجه کند، به این حقیقت می‌رسد که متواضع، موخدا و متکبر مشرک است. متواضع مولد خیر است، متکبر مولد شر است. متواضع مولد منفعت است و متکبر مولد خسارت است. لحاظ کردن تواضع و تکبر در برابر وجود مقدس پروردگار بسیار مهم است.

ممکن است بی‌دین تواضع داشته باشد، اما این تواضع برای او سودی ندارد، بی‌دین در مقابل چه کسی متواضع است؟ در مقابل پولدار، صاحبان قدرت، به خاطر ترس متواضع است، اما دیندار یک روی تواضع او به جانب پروردگار عالم است که باعث می‌شود به آسانی خواسته‌های حق را بپذیرد و روی دیگر تواضع، به مردم مؤمن است که به خاطر تواضع، خود را بالاتر و برتر از کسی نمی‌داند.

نگاه انسان متواضع به مردم

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: «2» هنگامی که انسان متواضع همه مردم را نگاه می‌کند، می‌گوید: سن مردم یا از من بیشتر است و یا از من کوچکتر هستند، از این دو حالت خارج نیست، نزد خود ارزیابی می‌کند، می‌گوید: کسی که سن او از من بیشتر است، خیر بیشتری در پرونده‌اش نوشته شده است؛ زیرا زودتر از من به دنیا

(1) - بقره (2): 221؛ «اینان [که مشرکند، نه تنها مردم، بلکه بی‌رحمانه زن و فرزند خود را] به سوی آتش می‌خوانند.»

(2) - الإحتجاج علی أهل اللجاج: 321 / 2 - 320؛ «أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ بَنَ شَهَابٍ الزُّهْرِيُّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ كَهَيْبَتِ حَزِينٍ فَقَالَ لَهُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالُكَ مَعْمُومًا؟»

قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ غُمُومٌ وَ هُمُومٌ تَتَوَالَى عَلَيَّ 000 قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ إِيَّاكَ أَنْ تُعْجَبَ مِنْ نَفْسِكَ بِذَلِكَ 000 ثُمَّ قَالَ يَا زُهْرِيُّ أَمَا عَلَيْكَ أَنْ تَجْعَلَ الْمُسْلِمِينَ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ بَيْتِكَ فَتَجْعَلَ كَبِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ وَالِدِكَ وَ تَجْعَلَ صَغِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ وَلَدِكَ وَ تَجْعَلَ تَرْبَتَكَ مِنْهُمْ بِمَنْزِلَةِ أَحْيِكَ؟ فَأَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَظَلِمَ وَ أَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَدْعُو عَلَيْهِ وَ أَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَهْتِكَ سِتْرَهُ وَ إِنْ عَرَضَ لَكَ إِبْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ بِأَنَّ لَكَ فَضْلاً عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ فَانظُرْ إِنْ كَانَ أَكْبَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ سَبَّخَنِي بِالْإِيمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ إِنْ كَانَ أَصْغَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ سَبَّخْتَهُ بِالْمَعَاصِي وَ الذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ إِنْ كَانَ تَرْبَتَكَ فَقُلْ أَنَا عَلَى يَقِينٍ مِنْ ذَنْبِي وَ فِي شَكٍّ مِنْ أَمْرِهِ فَمَا لِي أَدْعُ يَقِينِي لِشَكِّي وَ إِنْ رَأَيْتَ الْمُسْلِمِينَ يُعْظَمُونَكَ وَ يُوقَّرُونَكَ وَ يُجَلُّونَكَ فَقُلْ هَذَا فَضْلٌ أَخَذُوا بِهِ وَ إِنْ رَأَيْتَ مِنْهُمْ جَفَاءً وَ انْقِبَاضاً فَقُلْ هَذَا لِدَنْبٍ أَخَذْتَهُ
«000»

تواضع و آثار آن، ص: 358

آمده است، در پرونده اعمال او الله اكبر و لا اله الا الله بیشتر بوده است، آن کسی که سن او از من کمتر است، دیرتر به دنیا آمده است، ممکن است يك گناه از من کمتر داشته باشد، پس کسانی که سن آنها از من بیشتر است، از من بهتر هستند و کسانی که سن آنها از من کمتر است، از من بهتر هستند، پس جای تکبر باقی نمی ماند، که من بگویم از همه بالاتر هستیم؟ به چه دلیل؟ مگر متکبر از پرونده همه مردم که سن آنها بیشتر از اوست یا کمتر است خبر دارد؟

پس متکبر يك اشتباه کار و خطا کار است. که نسبت به خود خطا و اشتباه بین دارد، می گوید: من از همه برترم، برتری به عقل، علم و عمل صالح است، یا هم به اخلاق و خدمت بیشتر به مردم است. متکبر اوراق پرونده همه مردم را نخوانده است که می گوید من از همه بهتر و بالاتر هستیم.

شخصیت علمی میرداماد

یکی از چهره های برجسته فرهنگ ما میرداماد است. اگر بخواهید در يك کلمه بدانید میرداماد کیست، استاد صدرالمتألهین شیرازی «1» است؛ یعنی صدرالمتألهین که شهرت جهانی دارد يك بخش دانش و رشد فکری او مدیون میرداماد است. صاحب کتاب «قبسات» است، تا کسی به ایمان کامل و درون پاک بجهت نباشد ولو نزد استاد این کتاب را بخواند، خواندن این کتاب برای او ضرر دارد. حضرت امام می فرمودند: آن وقتی که هنوز خبری از انقلاب و نهضت و این مسائل نبود، تابستان، قم گرم بود، به محلات رفته بودم، چند روز مانده بود که تابستان تمام شود و درس های قم شروع شود، من

برنامه‌ریزی کرده بودم وقتی به قم برگشتم، فقه، اصول و قیاسات میرداماد «2» را درس بدهم. ایشان فرمودند: همان وقت که تصمیم به درس دادن این کتاب گرفتم، شب میرداماد را در خواب دیدم به من گفت: کتاب مرا درس نده، ظرفیت‌ها بالا نیست. و من از درس دادن آن

(1) - شرح حال صدرالمتهلین در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن، جلسه 15 آمده است.

(2) - فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین): 2069 / 6.

میرداماد: میرمحمد باقر بن محمد استرآبادی مشهور به «میرداماد» (ف. 1040 یا 1041 ه. ق.) از فلاسفه و دانشمندان معروف عصر صفویه که مورد توجه مخصوص شاه عباس بوده است. منشأش استرآباد و محل تحصیلش مشهد بود و بیشتر عمر خود را در اصفهان به سر برد. وی از تلامذه شیخ حسین عاملی و شیخ عبدالعالی و بعضی از اکابر دیگر بود. ملاصدرای شیرازی از شاگردان وی بود. میرداماد در فقه و حکمت تألیفات متعدد دارد. و از آن جمله است: الصراط المستقیم، قیاسات، انموذج العلوم، التقدیسات و ...

میرداماد شاعر نیز بوده است و در شعر «اشراق» تخلص می‌کرده است. يك مثنوی به نام «مشرق الانوار» سروده است.

تواضع و آثار آن، ص: 359

دست برداشتم.

گاهی میرداماد برای مشورت در امور مملکتی، مذهبی و فرهنگی از طرف شاه عباس صفوی به عالی‌قاپو در میدان نقش جهان اصفهان دعوت می‌شد. مشورت کردن کار مثبت، عاقلانه و منطقی است.

مشورت امری مهم در جامعه

خداوند در قرآن مجید به پیغمبر صلی الله علیه و آله امر می‌کند:

«شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ» «1»

و ملت با ایمان را می فرماید:

«أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» «2»

از یکصد و چهارده سوره قرآن، یک سوره را شوری نامگذاری کرده اند، اما حرف این است که با چه کسانی باید مشورت کرد. در یک نهاد، کارخانه و اداره ای هفت هشت نفر دور هم جمع شوند و یک انجمن و شورا تشکیل دهند و بعد عقاید بی منطق خود را بر امور تحمیل کنند، این امور را دین قبول ندارد، با چه کسانی مشورت کنیم؟ وقتی به پیغمبر می فرماید: «شاورَهُمْ فِي الْأَمْرِ» پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چه کسانی را برای مشورت انتخاب می کرد؟ «3» طرف مشورت بسیار مهم است که باید یک انسان عاقل، سرد و گرم روزگار چشیده باشد که بتواند مرا در این کاری که برای من نامعلوم است، هدایت کند. در دنیا برای انتخاب مشاوران ملاکهای اسلامی لحاظ نمی شود. این نکته بسیار مهم است. اگر شاه عباس صفوی در امور فرهنگی، علمی و سیاسی می خواهد مشورت کند، انسانهای برجسته، عالم و آگاه را انتخاب کرده است، نمی خواهد با او مشورت کند که کیسه خود را پر کند و او را به مقام برساند. آنها جواب مشورت را

(1) - آل عمران (3): 159؛ «و در کارها با آنان مشورت کن.»

(2) - شوری (42): 38؛ «و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است.»

(3) - بحار الأنوار: 104 / 72، حدیث 35 - 38؛ « [تفسیر العیاشی] عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّهِ السَّلَامِ قَالَ مَنْ لَمْ يَسْتَشِرْ يَنْدَمْ.»

عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ اسْتَشَارَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يَمَحْضُهُ النَّصِيحَةَ سَلَبَهُ اللَّهُ لُبَّهُ.

الدُّرَّةُ الْبَاهِرَةُ، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَكُونَنَّ أَوَّلَ مُشِيرٍ وَإِيَّاكَ وَالرَّأْيَ الْفَطِيرَ وَبُحْبَابَ الرِّجَالِ الْكَلَامِ وَ لَا تُشِرْ عَلَى مُسْتَبِدِّ بَرَائِهِ وَ لَا عَلَى وَعْدٍ وَ لَا عَلَى مُتَلَوِّنٍ وَ لَا عَلَى جُلُوجٍ وَ خَفِ اللَّهُ فِي مُوَافَقَةِ هَوَى الْمُسْتَشِيرِ فَإِنَّ التَّمَّاسَ مُوَافَقَتَهُ لُؤْمٌ وَ سُوءَ الْإِسْتِمَاعِ مِنْهُ خِيَانَةٌ.

وَ قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَعْذَمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَادِحًا وَ عِنْدَ الْخَطَاءِ عَازِرًا.

نهج البلاغه: حکمت 54؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ.»

نُحْجِ الْبَلَاغَةَ: حکمت 161؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا.»

تواضع و آثار آن، ص: 360

می‌دهند و با همان نان و پنیر خود قانع هستند. از دربار هیچ پولی را قبول نمی‌کنند.

یکی از طرف‌های مشورت حکومت، شیخ بهائی «1» بود که ایشان در احوالات خود می‌نویسند، گاهی بعد از جلسه شاه عباس از عالی قاپوکه بیرون می‌آمدم یا از مدرسه می‌خواستم به طرف خانه بروم، در بازار اصفهان يك سال دود كباب به مشامم می‌خورد و زمینه خوردن يك كباب برایم فراهم نبود. با او باید مشورت کرد که هوای نفس ندارد، خائن، جاسوس، منافق و خودخواه نیست و جواب غیرمنطقی را لای زروق نمی‌پسچاند.

میرداماد وقتی به دربار می‌رفت، دربار صفویه را خادم خودشان کرده بودند، بدون اینکه چیزی از آنها بگیرد، و با همین مشورت‌ها توانستند درخت فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را در این مملکت ریشه دار کنند که تا قیامت این درخت در این کشور از ریشه کنده نخواهد شد.

میرداماد وقتی به دربار می‌آمد یا می‌خواست سر درس برود، در مسیر کنار ارادل و اوباش می‌ایستاد و آنها را نصیحت می‌کرد، خدا می‌داند تا زمانی که در اصفهان زندگی کرد چند نفر از این افراد را هدایت کرد و تبدیل به آدم حسابی کرد.

افرادی نورانی و متدین شدند. کسانی که اخبار مردم را به دربار منتقل می‌کردند، و جاسوسان دربار بودند، به قول مردم زمان قاجاریه حُفیه نویسان، کسانی که مأمور بودند بدون اینکه در مردم شناخته شوند گزارش کار بدهند، چند بار به شاه عباس گزارش نوشتند که این میرداماد که امروز شخص عظیمی است، عالم و طرف مشورت دربار برای امور مملکتی و فرهنگی و مذهبی است، رعایت عظمت خودش را نمی‌کند، با این قهوه خانه‌ای‌ها و با این کبوتربازها و لات‌ها می‌نشیند و چایی می‌خورد، بگو و بخند دارد. این افراد انسان‌های عادل و متواضعی بودند، اهل تعارف نبودند، راست می‌گفتند، خیلی از تعارف‌ها دروغ است.

شخصیتی مانند میرداماد دروغ نمی‌گوید. اگر کسی به او تعارف کرد دعوت

شیخ بهایی (953-1031 ق): بهاء الدین محمد بن عز الدین حسین بن عبدالصمد حارثی همدانی جبعی، ملقب به شیخ بهایی و عناوین شیخ الاسلام و ابوالفضائل، عالم و دانشمند متبحر در جمیع علوم روزگار، فقیه، مجتهد، محدث، عارف، شاعر شیعی قرن یازدهم هجری.

شاگردانش به مناسبت تقدیر از مراتب و فضائل علمی‌اش، وی را بهاء الملة و الحق و الدین و علم الائمة و الاعلام ملقب ساختند و از آن پس وی را شیخ بهایی نامیدند.

وی در خانواده‌ای اهل علم دیده به جهان گشود. پدرش، حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی، محدث، فقیه و مفسری دانشمند بود و از شاگردان شهید ثانی به شمار می‌آمده است. عز الدین حسین از نوادگان حارث همدانی منسوب به قبیله همدان بود که در جنگ صفین از حامیان وفادار مولا علی علیه السلام و در زمره صدیقان آن حضرت شناخته می‌شد. کمالات علمی و فضائلش چنان بود که نخستین لقب شیخ الاسلامی قزوین، پایتخت صفویان، مشهد مقدس و هرات را از آن وی ساخت. پس از چندی اقامت در جبل عامل، عازم بعلبک شد و در این شهر بود که شیخ بهایی در غروب روز چهارشنبه به سال 953 ق گام به دنیا نهاد.

او هفت یا سیزده ساله بود که به همراه خانواده رهسپار ایران شد. اقوال فراوانی در تعیین تاریخ وفات شیخ بهایی موجود است. لیکن جمهور تذکره نویسان، قول نظام الدین ساوجی را که سال وفات وی را 1031 ق در اصفهان ثبت کرده است، می‌پذیرند. بهایی بعد از یازده روز بیماری درگذشت. گویند طی مکاشفه‌ای وفات خود را تخمین زده بود. مکان قبر وی اکنون در سمت پایین ضریح امام رضا علیه السلام در جوار حرم رضوی است.

تواضع و آثار آن، ص: 361

دیگران را رد نمی‌کند. شاه عباس به او گفت: چند بار است که به من گزارش دادند که یکی از بزرگان کشور و از عالمان برجسته آب و خاک من، آن هم در انظار مردم با این کبوتربازان و لات‌ها و قهوه‌خانه‌ای‌ها رفت و آمد و بگو و بخند و نشست و برخاست دارد، میرداماد فرمودند: من چند سال است که با اینها رفت و آمد دارم، شخصیت بزرگی را از مملکت شما در میان این افراد ندیدم، گفت: اتفاقاً گزارش آن را از خود من می‌گرفتید، من عالم، بزرگ و شخصیتی را ندیده‌ام.

یعنی اعلیحضرت چه فکر می‌کنی، خیال کردی ما با دو کلمه سواد، بزرگ و عظیم هستیم، با دو خط کتاب خواندن عالم می‌باشیم.

وجود مبارك حضرت سيدالشهداء عليه السلام در دعای عرفه به پروردگار می گوید: «1» که در عین عالم بودن، جاهل هستم، وای در عین جاهل بودن، آنجا چه هستم؟ با این مقدار علمی که من حسین بن علی دارم جاهل هستم، من از همه اسرار خبر ندارم و به آن جاهل هستم.

این تواضع نسبت به حق است. امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: علت شکوفا شدن تواضع علم و عمل می باشد.

سفارش پروردگار به تواضع

نمی دانم مطالب را متوجه شدید، به اهل ایمان امر نمی کند که به پیغمبر صلی الله علیه و آله تواضع کنید، اهل ایمان که در مقابل او تواضع کردند که اهل ایمان شدند، به پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: به کسانی که آمدند و اهل ایمان شدند تواضع و فروتنی کن.

طوری به آنها نگاه نکن که در نگاه تو بخوانند و برداشت کنند که پیغمبر آنها هستی.

من شما را با ایمان کردم. تعبیرات قرآن بسیار عجیب است، نمی فرماید: «تواضع» رفته بالاتر، لغت تواضع را قرآن به کار نگرفته است، پروردگار به رسولش امر می کند

(1) - بحار الأنوار: 225 / 95، دعای عرفه؛ «يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ إلهي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فُقْرِي إلهي أَنَا الْجَاهِلُ فِي عِلْمِي فَكَيْفَ لَا أَكُونُ جَهُولًا فِي جَهْلِي.»

تواضع و آثار آن، ص: 362

«وَ اخْفِضْ»

«خفض» در برابر رفع است، مثل حق که در برابر باطل هست،

«حَافِظَةٌ رَافِعَةٌ» «1»

در سوره واقعه است، می‌فرماید: يك کار قیامت این است که انسان را بلند مرتبه می‌کند و یا او را در کمال پستی قرار می‌دهد. «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ» این کلمه را قرآن به کار گرفته است، به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» «2»

چرا نگفت: «تواضع لمن اتبعك من المؤمنين» به علت اینکه کلمه «خفوض» در آن محبت، مهر، خرج کردن عاطفه به کار گرفته می‌شود؛ یعنی تواضع از روی محبت، مهر، لطف و مهربانی که مردم مؤمن واقعاً حس کنند که تو از پدر برای آنها بهتر و مطمئن‌ترین تکیه گاه دنیا و آخرت هستی. تواضعی که دل مردم را خوش کند. فروتنی‌ای که دل مردم را شاد کند. تواضعی که طبیعی باشد و این تواضع در آن محبت، مهر و عاطفه موج بزند، آن را نسبت به مؤمنانی که «اتَّبَعَكَ» پیرو تو هستند لحاظ کن.

این جمله را در آیه عنایت کنید «لِمَنِ اتَّبَعَكَ» چون ممکن است يك مردمی در اطراف تو باشند و تابع تو نباشند، نماز می‌آیند، روزه می‌گیرند، وقتی به آنها پیشنهاد می‌کنی، پیشنهاد را پشت گوش می‌اندازند، آنها هنوز آدم نشده‌اند.

دست زهرا را می‌بوسید، وقتی فاطمه علیها السلام وارد می‌شد، تمام قد بلند می‌شد، تا فاطمه ننشسته بود نمی‌نشست، نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام کمال فروتنی و تواضع را داشت، نسبت به سلمان، مقداد، عمّار و ابوذر کمال فروتنی را داشت؛ زیرا اینها «لِمَنِ اتَّبَعَكَ» بودند.

وقتی درباره تواضع نسبت به حضرت زهرا علیها السلام به او ایراد گرفتند، فرمود:

(1) - واقعه (56): 3؛ «پست کننده [کافران] و رفعت دهنده [مؤمنان] است.»

(2) - شعراء (26): 215؛ «و پر و بال [فروتنی و تواضع] خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر.»

تواضع و آثار آن، ص: 363

کارهایی که من انجام می‌دهم به امر خدا می‌کنم، کلمه «خفوض» یعنی نهایت فروتنی.

تواضع در برابر پدر و مادر

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» «1»

وظیفه ماست که نسبت به مردم مؤمن تواضع کنیم، تواضع همراه با محبت و مهر و عاطفه.

هنگامی که انسان به مقام و یا موقعیت شغلی مناسب می‌رسد مثلاً نماینده، وزیر، رئیس، دکتر، مهندس و تاجر می‌شود وقتی به عیادت پدر و مادر خود می‌رود متواضع باشد و خاکسار آنها باشد، تکبر موجب نشود که به پدر و مادر خود بی‌احترامی کند و آنها را فراموش کند.

«وَ اخْفِضْهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» «2»

خیلی عجیب است، آن امری که به پیامبر شده، بسیار خفیفتر از آن امری است که به بچه‌ها نسبت به پدر و مادر کرده است، این امر خیلی سنگین‌تر است. آنجا به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» «3»

اما در اینجا می‌فرماید:

«وَ اخْفِضْهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»

در کمال ذللی و خواری در مقابل پدر و مادر قرار بگیر.

عاطفه باید در وجود تو موج بزند:

«وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا»

(1) - احزاب (33): 21؛ «یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است.»

(2) - اسراء (17): 24؛ «و برای هر دو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا! آنان را به پاس آنکه مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده.»

(3) - شعراء (26): 215؛ «و پر و بال [فروتنی و تواضع] خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر.»

تواضع و آثار آن، ص: 364

خدایا به این مادر و پدر پریم رحمت خود را نازل کن، «کَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»

تکبر در برابر مردم

در این جا امر به تواضع است. قرآن يك نهي زیبایی هم از تکبر دارد، خداوند در سوره مبارکه لقمان می فرماید:

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» «1»

متکبرانه صورت خود را از مردم برنگردان؛ زیرا هیچ کس نیستی و به هیچ چیزی بند نیستی. این آیه بیشتر متوجه صاحبان مقام و منصب است، هنگامی که ارباب رجوع می آید دو کلمه حرف بزند، او اخم می کند و سر خود را بر می گرداند، تو چه می دانی؟ کسی که به تو مراجعه کرده، شاید از رفیقان ویژه خدا باشد، اگر يك آه بکشد همه چیز تو را به باد می دهد. او خیلی آقا است که آه نمی کشد.

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» «لِلنَّاسِ» نه «لِلْمُؤْمِنِينَ» مردم هر کس که می خواهند باشند، روی متکبرانه از مردم برنگردان.

سی پنج سال قبل برای کار خیر نزد يك تاجر رفتم، آن شخص واقعاً مستحق بود، رفتم و نشستم، حرف های خود را زدم، با کمال تلخی برگشت و گفت: ما از این پولها نداریم به کسی بدهیم. هنوز آن تلخی در وجود من مانده است.

مدتی قبل یکی از تجار محترم بازار به من تلفن زد، من کنار حرم حضرت رضا علیه السلام بودم، گفت: فلانی را می شناسی، گفتم 35 سال قبل يك بار در تجارتخانه او را زیارت کردم، گفت: مشکلی دارد. برای او دعا کن، گفتم: چشم، خدا مشکلتش را حل کند، گفت: به این راحتی نیست که خدا مشکلتش را حل کند، يك دعای قوی آن هم در حرم، با گریه و زاری نیاز دارد، گفتم: برای چه؟ گفت: برای اینکه تمام مال و دارایی او به باد فنا رفت.

(1) - لقمان (31): 18؛ «متکبرانه روی از مردم برمگردان.»

تواضع و آثار آن، ص: 365

دل مردم را نسوزانید، متکبرانه رو از مردم برنگردانید، يك حساب‌هایی دارد خدا که این سفارش‌ها را می‌کند. حتما می‌داند که اگر روی از مردم مظلوم و نیازمند بردارید، سوز دل آنها آتشی به زندگی شما خواهد انداخت. من به پروردگار عرض کردم، مرا جزء افرادی قرار نده که سوز دل آنها مرا نابود کند.

من راضی نیستم که يك پرکاه از زندگی او کم باشد. ولی سوز دل دیگران را چگونه باید جبران کرد؟ اگر این آتش در دل پدر و مادر مردم مؤمن و عالم ربانی علیه انسان روشن شود و اگر این آتش در قلب امام زمان علیه السلام و پیغمبر روشن شود و در ملکوت شعله ور شود، انسان چه خواهد کرد؟

حساب مال خود را با امام زمان علیه السلام تسویه کنید، تا مبدا خداوند به گونه‌ای دیگر تلافی کند که هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم.

قبل از ماه رمضان به شخصی گفتم به یاد داری که وضع زندگی تو خوب نبود، دری به تخته خورد وضع تو عوض شد، پانصد میلیون تومان از راه مشروع به تو رسیده است.

به او گفتم: چرا مکه نرفتی؟ چرا خمس مال خود را ندادی، به یاد روز بدبختی خود بیفت که روز و شب نداشتی، گفت: نه من مکه‌ای نیستم. خمسی هم نیستم.

دیروز يك نفر به من گفت: فلانی را که با او صحبت کردی، دو ضرر سنگین خورده.

او بلد است چگونه تلافی کند، لااقل به خدا بگو می‌دانم خمس بدهکارم، دلم نمی‌آید بدهم، اما نگو ما خمسی و مکه‌ای نیستیم.

گناهکار متواضع از گناهکار متکبر به رحمت خدا نزدیکتر است. بگو خدایا نوکر تو هستم، حال ندارم نماز بخوانم، این گونه نگو چه کسی گفته نماز؟ نماز چیست؟

لااقل در گناه خود متواضع باش. در گناه خاکسار باش، وقتی گناه می‌کنی، وسط اوج گناه يك کلمه هم به خدا بگو می‌دانم چه غلطی می‌کنم از تو خجالت می‌کشم.

با تواضع با خدا و خلق خدا، حساب‌های خود را صاف کنید، مرگ خیر

نمی‌کند، تاریخ آن را هم نداریم که اگر مرگ آمد، با خداوند، امام زمان علیه السلام، با خلق خدا، حسابی نداشته باشیم.

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ»

«تُصَعِّرُ»؛ یعنی متکبرانه روی از مردم برنگردان،

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» «1»

با کبر و غرور روی زمین راه نرو،

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» «2»

خدا هیچ کبر فروش فخرکننده با ناز را دوست ندارد. به آنها علاقه ندارد.

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است «3»

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - اسراء (17): 37؛ «و در زمین، با تکبر و سرمستی راه مرو.»

(2) - لقمان (31): 18؛ «همانا خدا هیچ خودپسند فخرفروش را دوست ندارد.»

(3) - سعدی.

تواضع و آثار آن، ص: 367

پی نوشت‌ها

مقام و عظمت انسان

23

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 368

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

حال تواضع از با ارزش ترین و زیباترین حالات برای انسان است، انسان متواضع خود را با همه ملائکه الهی، انبیاء، ائمه طاهرين عليهم السلام و با همه موجودات عالم همراه و هماهنگ کرده است. در آیات قرآن کریم ملاحظه کردید که تمام فرشتگان بعد از اینکه دعوت شدند نسبت به خلیفه الله حضرت آدم احترام، فروتنی و خاکساری کنند، امر پروردگار عالم را اطاعت کردند، علت سجده آنها بر آدم، فزونی معرفت آدم بر آنها بود. این مسأله صریحاً در آیات قرآن مطرح است. هر انسانی هم که در برابر خواسته‌های خدا نرمی، سهولت و تواضع کند، و آن خواسته را بپذیرد و به اجرا بگذارد، صد در صد اجرای آن خواسته‌ها به نفع مجری است، همرنگ ملائکه می‌شود، اما وقتی ابلیس نرمی و سهولت نشان نداد، تکبر ورزید، سوره مبارکه اعراف را ملاحظه کردید، خطاب «اخْرِجْ» به او رسید؛ یعنی از این جایگاه با عظمت و مقامی که داری.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهی البلاغه» می‌فرماید: «1» شیطان از ارزش شش هزار ساله‌ای که داشت، عریان شد. همه از دستش گرفته شد و بعد هم دو عنوان را خدا در حقش به کار برد، «مَذْمُومًا مَذْحُورًا» «2» و بعد هم او را دچار لعنت خودش کرد،

(1) - نهی البلاغه: خطبه 234 (قاصعه)، طلب العبرة؛ «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ

جَهْدَهُ الْجُهْدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كَثِيرٍ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلُمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ كَلَّا مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أُخْرِجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِبَاحَةٍ حَمَى حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.»

(2) - اعراف (7): 18؛ «نکوئیده و مطرود.»

تواضع و آثار آن، ص: 369

«عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» «1»

و نهایتاً هم به او فرمود: من در قیامت دوزخ را از تو و «مَنْ تَبِعَكَ» یعنی هر متکبری، پر می کنم. هر متکبری که در مقابل من بایستد.

در آیات قرآن حدود پانصد آیه درباره انبیای خدا نازل شده است، اگر بخواهیم در مجموع این پانصد آیه دقت کامل کنیم که محور اصلی حرف خدا راجع به انبیا چیست؟ این آیه را در سوره انبیا باید مورد توجه قرار بدهیم. آیه زیبایی است. که پروردگار عزیز عالم در حق آنها می فرماید:

«جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» «2»

همین برای ما کافی است که تواضع انبیای الهی را ببینیم، اوامر خدا را اطاعت کردند:

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»

من از آنها انجام هر خیری را - بی استثنا - خواستم. کمترین خیری از انبیا فوت نشد. به امر حق، به عنوان عبادت حق،

«وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ»

کسی که عمری را صورت در خانه خدا روی خاک بگذارد، «إِقَامَ الصَّلَاةِ» معلوم است در کمال تواضع است، «وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ» در عین اینکه محبت به پول، برای انسان طبیعی است ولی به امر الله دل از این محبت می کند، برای حل مشکلات مردم دست به جیب می شود، معلوم است که در کمال تواضع است، «وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» انبیا من، بنده، فرمان بردار و مطیع من بودند. انسان متواضع غیر از ملائکه خودش را هم رنگ انبیا می کرد.

(1) - ص (38): 78؛ «لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.»

(2) - انبیاء (21): 73؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند، و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم.»

تواضع و آثار آن، ص: 370

اطاعت موجودات از خداوند «1»

«و النَّحْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» «2»

«نجم»، یعنی همه گیاهان، «شجر» یعنی همه درختان عالم در پیشگاه من سر به سجده دارند، سجده آنها چیست؟ اطاعت امر، به دانه در زیر زمین امر می کنم بشکاف، ریشه و شاخه بده، به بشر این مقدار میوه بده. هوای زمین را از آلودگی تسویه کن، آثار دیگر خود را به موجودات هدیه کن.

به امر خدا علف سبز در می آید و در اختیار گوسفند و گاو قرار می گیرد، شما فرآورده های این علف را بعد از خوردن حیوانات حلال گوشت، می توانید حساب کنید که در قرآن مجید به آن اشاره شده است، این علفی که به امر من روئیده شده، و به امر من در اختیار حیوانات حلال گوشت قرار دارد، برای انواع منافع شما، گوشت، پشم و پوست به شما می دهد، فقط شیر او را حساب کنید تا چه اندازه به انسان کمک کرده است.

اگر موجودات تواضع نداشتند، هیچ چیزی سر سفره ما نبود.

«و النَّحْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ»

در اینجا پروین زیبا می سراید:

قطره‌ای کز جویباری می‌رود

از پی انجام کاری می‌رود

سوزن ما دوخت هر جا هرچه دوخت

آتش ما سوخت هر جا هر چه سوخت «3»

همه موجودات فرمانبر هستند. تمام موجودات عالم در مقابل محبوب ازل و ابد، فرمانبر هستند؛ یعنی متواضع هستند، خواسته محبوب را آسان قبول می‌کنند و به اجرا می‌گذارند. انسان متواضع هم هم‌رنگ ملائکه و ائمه است. به قول جلال الدین:

(1) - نور (24): 41؛ «يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» اسرا
(17): 44؛ «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»

بحار الأنوار: 49 / -47 / -46 / 61، حدیث 22 / -21؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا يُصَادُ مِنَ الطَّيْرِ إِلَّا مَا ضَيَّعَ التَّسْبِيحَ.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي مَا يَقُولُ الْحِمَارُ فِي حَبِيقِهِ وَ مَا يَقُولُ الْفَرَسُ فِي صَهِيلِهِ وَ مَا يَقُولُ الدَّرَاجُ فِي صَوْتِهِ وَ مَا تَقُولُ الْقُنْبُرَةُ فِي صَوْتِهَا وَ مَا يَقُولُ الضَّفْدَعُ فِي نَفِيْقِهِ وَ مَا يَقُولُ الْهُدْهُدُ فِي صَوْتِهِ قَالَ فَاطْرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ أَعِدْ عَلَيَّ يَا يَهُودِيٌّ قَالَ فَأَعَادَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمَّا الْحِمَارُ فَيَلْعَنُ الْعَشَارَ وَ أَمَّا الْفَرَسُ فَيَقُولُ الْمَلِكُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْفَهَارِ وَ أَمَّا الدَّرَاجُ فَيَقُولُ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى وَ أَمَّا الدَّيْكُ فَيَقُولُ سُبُوْحُ قُدُّوسٍ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ وَ أَمَّا الضَّفْدَعُ فَيَقُولُ اذْكُرُوا اللَّهَ يَا غَافِلِينَ وَ أَمَّا الْهُدْهُدُ فَيَقُولُ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا دَاوُدُ يَعْنِي سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَ أَمَّا الْقُنْبُرَةُ فَيَقُولُ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ يُبْغِضُ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

وَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا تَسْبُؤُوا الضَّفْدِعَ فَإِنَّ صَوْتَهُ تَسْبِيْحٌ وَ تَقْدِيْسٌ وَ تَكْبِيْرٌ إِنَّ الْبَهَائِمَ اسْتَأْذَنَتْ رَبَّهَا فِي أَنْ تُطْفِئَ النَّارَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ فَأَذِنَ لِلضَّفْدَاعِ فَتَرَكَبَتْ عَلَيْهِ فَأَبْدَهَا اللَّهُ بِحَرِّ النَّارِ الْمَاءَ.»

(2) - رحمن (55): 6؛ «و گیاه و درخت همواره [برای او] سجده می‌کنند.»

(3) - پروین اعتصامی.

تواضع و آثار آن، ص: 371

جنس خود را همچون گاه و کهریاست «1»

ذره ذره کاندرا این عرض و سماست

مقام انسان در بهشت

وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ «2» «الْحَيِّثَاتُ لِلْحَيِّثِينَ» «3» متواضع وقتی وارد محشر می شود مجذوب فرشتگان است، اتوماتیک، زیرا جزو آنها و از آن طایفه است، فرشتگان به متواضع وارد شده در قیامت، کمال تواضع را می کنند، به سوره رعد توجه کنید،

«وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» «4»

تمام فرشتگان به او سلام می کنند، این سلام اول است، سلام دوم هم در سوره یس است، وقتی متواضعان وارد بهشت شدند و روی تخت ها نشستند و تکیه دادند، صدای خود پروردگار را می شنوند،

«سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» «5»

سلامی از پروردگار مهربان.

وقتی وارد محشر می شوند مجذوب طایفه انبیا، ائمه و پاکان می شوند، این آیه را در سوره نساء مشاهده کنید،

«مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»؛

یعنی انسان متواضع در برابر پروردگار،

«فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» «6»

قرآن بسیار روشن حرف می‌زند، تمام متکبران با ابلیس محشور می‌شوند، تمام

(1) - مولوی.

(2) - نور (24): 26؛ «و زنان پاك برای مردان پاك.»

(3) - نور (24): 26؛ «زنان پلید برای مردان پلید.»

(4) - رعد (13): 23-24؛ «و فرشتگان از هر دری بر آنان درآیند* [و به آنان گویند: سلام بر شما به پاس استقامت و صبرتان [در برابر عبادت، معصیت و مصیبت] پس نیکوست فرجام این سرای.»

(5) - یس (36): 58؛ «با سلام [ی پرارزش و سلامت بخش] که گفتاری از پروردگاری مهربان است.»

(6) - نساء (4): 69؛ «کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.»

تواضع و آثار آن، ص: 377

متواضعان هم با ملائکه، انبیا، ائمه، صدیقین و شهدا محشور می‌شوند.

يك ماه به خدا تواضع کردید، خداوند به انسان می‌فرماید: جلوی شهوات حلال خود را بگیر، در طول روز لقمه حلال خود را نخور و روزه بگیر، نماز بخوان، اگر حق و حقوقی با مردم، با خانواده خود، در ذمه تو است، تا شب احیا نیامده، به همه آنها تسویه کن، گناهانی بین خود و من داری، من هم خدای مهربانی هستم، چه از من بخواهی و نخواهی، من همه گناهان تو را می‌بخشم.

در برابر حق این تواضع است، يك تواضع هم در مقابل مردم است که بحث مفصل آن در گذشته مطرح شد، دو روایت بسیار ناب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد تواضع اولیای دین برای شما نقل می‌کنم.

محبت موجودات به امام حسین علیه السلام

همه ما فقط به لطف پروردگار - هیچ عامل دیگری را نمی‌شود پیدا کرد - قلبمان از عشق به اَبی‌عبدالله علیه‌السلام موج می‌زند، برادران، بزرگان و عالمان محترم اهل تسنن نقل می‌کنند که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌به‌عایشه فرمود:

«انَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً» **1** ای عایشه! هر مؤمنی که آفریده می‌شود خداوند متعال محبت حسین مرا در گِل او خمیر می‌کند. همه می‌دانیم که وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام چهره عظیمی در میان تمام موجودات عالم هستی دارد، همه می‌دانیم انبیا به ایشان متوسل شدند، همه می‌دانیم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآئمه‌علیهم‌السلام به ایشان متوسل شدند، وقتی که باران نمی‌بارید و خشکسالی بود، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ایشان می‌فرمود: **2** دعا کن، نمی‌گفت برو نماز باران بخوان، چون می‌دانست راه بین حسین و خدا میان بر است.

(1) - الحق المبين في معرفة المعصومين عليهم السلام، الشيخ علي الكوراني العاملي: 588؛ «والإمام الحسين عليه السلام له جاذبية خاصة في القلوب بمجرد ذكر اسمه: إن للحسين محبة مكنونة في قلوب المؤمنين.»

و نیز در بحار الأنوار: 272 / 43، حدیث 93؛ « [الخرائج و الجرائح] أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَرَجَ فِي طَلَبِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ قَدْ خَرَجَا مِنَ الْبَيْتِ وَ أَنَا مَعَهُ فَرَأَيْتُ أَفْعَى عَلَى الْأَرْضِ فَلَمَّا أَحْسَسْتُ بِوَطْءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَامَتْ وَ نَظَرْتُ وَ كَانَتْ أَعْلَى مِنَ النَّخْلَةِ وَ أَضْحَمَ مِنَ الْبَكْرِ يَخْرُجُ مِنْ فِيهَا النَّارُ فَهَالَيْ ذَلِكَ فَلَمَّا رَأَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ صَارَتْ كَأَنَّهَا خَيْطٌ فَالْتَمَتِ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ أَلَا تَدْرِي مَا تَقُولُ هَذِهِ يَا أَخَا كِنْدَةَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ قَالَتِ الْحُمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُبْنِي حَتَّى جَعَلَنِي حَارِسًا لِابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ حَزَّتْ فِي الرَّمْلِ رَمَلِ الشَّعَابِ فَنَظَرْتُ إِلَى شَجَرَةٍ لَا أَعْرِفُهَا بِذَلِكَ الْمَوْضِعِ لِأَنِّي مَا رَأَيْتُ فِيهِ شَجَرَةً قَطُّ قَبْلَ يَوْمِي ذَلِكَ وَ لَقَدْ أَتَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ أَطْلُبُ الشَّجَرَةَ فَلَمْ أَجِدْهَا وَ كَانَتِ الشَّجَرَةُ أَظْلَتَهُمَا بِوَرَقٍ وَ جَلَسَ النَّبِيُّ بَيْنَهُمَا فَبَدَأَ بِالْحُسَيْنِ فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى فَخْذِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَى فَخْذِهِ الْأَيْسَرِ ثُمَّ جَعَلَ يُرْخِي لِسَانَهُ فِي فَمِ الْحُسَيْنِ فَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ فَقَالَ يَا أَبَتِ ثُمَّ عَادَ فِي نَوْمِهِ فَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ وَ قَالَ يَا أَبَتِ وَ عَادَ فِي نَوْمِهِ فَقُلْتُ كَأَنَّ الْحُسَيْنَ أَكْبَرُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْنُونَةً.»

(2) - بحار الأنوار: 187 / 44، باب 25، حدیث 25؛ «عُبُونُ الْمُعْجَزَاتِ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَاءَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ -/ فَشَكُّوا إِلَيْهِ إِمْسَاكَ الْمَطَرِ وَ قَالُوا لَهُ اسْتَسْقِ لَنَا -/ فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ وَ اسْتَسْقِ فَقَامَ -/ وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَنْتَبَهَ عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَيَّ -/ وَ قَالَ اللَّهُمَّ مُعْطِي الْخَيْرَاتِ وَ مُنْزِلَ

الْبَرَكَاتِ - / أَرْسَلَ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَاراً وَ اسْقَيْنَا غَيْثاً مِعْزَاراً - / وَاسِعاً عَدَقاً مُجَلَّلاً سَحَاباً سَفُوحاً - / فَبَجَّاجاً تُنْفَسُ بِهِ الضَّعْفَ مِنْ عِبَادِكَ - / وَ تُحْيِي بِهِ الْمَيِّتَ مِنْ بِلَادِكَ آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ - / فَمَا فَرَعَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ دُعَائِهِ حَتَّى غَاثَ اللَّهُ تَعَالَى غَيْثاً بَعْتَهُ - / وَ أَقْبَلَ أَعْرَابِيٍّ مِنْ بَعْضِ نَوَاحِي الْكُوفَةِ - / فَقَالَ تَرَكْتُ الْأَوْدِيَةَ وَ الْأَكَامَ يَمْوجُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ .»

تواضع و آثار آن، ص: 378

زینب کبری علیها السلام می فرماید: سی و هفت سالی که برادرم در عصر پدرم امیرالمؤمنین بود یکبار پدرم او را به یا حسین صدا نزد، هر وقت می خواست او صدا کند، امیرالمؤمنین علیه السلام تمام قد از جا بلند می شد، یک حالت ادب به خود می گرفت و آرام می گفت: «الٰی یا ابا عبدالله» نام او را نمی گفت.

بارك الله به مقبل اصفهانی «1» که قبرش در کاشان است. می گوید:

بلند مرتبه شاهی که ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد «2»

مقبل! هیچ اشتباهی نکردی، اگر در این جلسه بودید ما با قرآن و روایت ثابت می کردیم که هیچ اشتباهی نکردید، بسیار درست گفتید.

مقام و عظمت امام حسین علیه السلام

این وجود مبارك که از رحمت، علم، لطف و از فیوضات خدا پر است، این وجود مبارك که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: آقای تمام اولین و آخرین شهیدان می باشند، آقای همه شهیدان، شهدای کربلا هستند و آقای شهدای کربلا حسین من است؛ یعنی شهیدی به آقای ابی عبدالله در عالم نیست. همه می دانیم کتاب با عظمت «کامل الزیارات» که بعضی از مراجع تقلید وقتی می خواهند یک روایت از آن کتاب نقل کنند می گویند ما سند و راوی نقل کننده را نمی خواهیم، همین که در این کتاب این روایت آمده ما به آن فتوا می دهیم، در این کتاب امام صادق علیه السلام می فرماید: پروردگار هر شب جمعه هفتاد بار حسین را زیارت می کند. البته من نمی دانم زیارت خدا چگونه است؟ یعنی جلوه به قلب ایشان می کند، همان چیزی که حضرت موسی علیه السلام در کوه طور خواست.

(1) - نامش آقا محمد شیخا معروف به میرزا مقبل مردی با کمال و با وجد و حال بوده و در عصر نادری از ایران گریخته به هندوستان رفت و در گجرات نزد مؤمن خان ناظم آن دیار می گذرانید و هم در آن سامان در سنه 1157 هجری قمری درگذشت طبع خوشی داشته. این شعر از اوست:

چو تیر غمزه بندد سوی من ابرو کمان من
غبار نیستی برخیزد از نام و نشان من

گلزار جاویدان: 1387.

(2) - مقبل اصفهانی.

تواضع و آثار آن، ص: 379

تواضع امام حسین علیه السلام «1»

این انسان سوار بر يك قاطر است، از يك محلی در مدینه رد می شود، چهار پنج کارگر، نماز ظهر خود را خوانده و روی خاک های کوچه نشسته و يك پارچه پهن کرده بودند و يك مقدار نان خشك ریخته بودند و می خواهند غذا بخورند. چشم یکی از آنها به ابي عبدالله علیه السلام افتاد، گفت: صبر کنید من بروم اگر امام حسین علیه السلام ناهار نخورده، او را دعوت کنم بیاید با ما ناهار بخورد.

تا این را گفت، بقیه کارگرا گفتند، عقلت کم است، آسمان و زمین غلام حلقه به گوش حسین علیه السلام است، از او دعوت کنیم با ما ناهار بخورد؟! و روی خاک ها بنشیند، گفت: رفقا شما حسین را نمی شناسید. بلند شد دوید و جلوی مرکب آمد، گفت: حسین جان غذا خورده اید؟ فرمود: نه.

اولیای خدا همیشه راست می گویند به خدا، خانواده، به مردم و خود راست می گویند، گفت: میل به غذا داری، فرمود: بله، گفت: می آید با ما ناهار بخورید، فرمود: بله، از قاطر پیاده شدند، روی خاک نشستند، غذای آنها که تمام شد، فرمود: من دعوت شما را اجابت کردم، حالا من اگر شما را دعوت کنم اجابت می کنید. گفتند: یابن رسول الله، با کمال میل اطاعت می کنیم،

کاین مزده آسایش جان ماست «2»

بدین مزده گر دیده خواهی رواست

فرمود: فردا همه شما خانه ما دعوت هستید، يك غذای خوبی پخت، بعد به قنبر فرمود: پول و لباس، به این بزرگواران بده، اینها میهمانان من هستند.

تأثیر تواضع بر جامعه

تواضع مهر، عبادت و رفاقت می آورد. نیرو اضافه می کند، اگر هفتاد میلیون

(1) - وسائل الشیعة: 300 / 24، باب 28، حدیث 30603؛ «الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنِ مَسْعَدَةَ قَالَ مَرَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَسَاكِينٍ قَدْ بَسَطُوا كِسَاءَهُمْ فَأَلْفَوْا عَلَيْهِ كِسْرًا فَقَالُوا هَلُمَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَتَنَّى (رَجُلُهُ وَ نَزَلَ) ثُمَّ تَلَا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ثُمَّ قَالَ قَدْ أَجَبْتُكُمْ فَأَجِيبُونِي قَالُوا نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَامُوا مَعَهُ حَتَّى أَتَوْا مَنْزِلَهُ فَقَالَ لِلرَّبَابِ أَخْرِجِي مَا كُنْتَ تَدْخِرِينَ.» بحار الأنوار: 55 / 46، باب 5، حدیث 2؛ «الكافي، هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال مر علي بن الحسين صلوات الله عليهما على المجذومين - / وهو زاكب جماره و هم يتعدون - / فدعوه إلى الغداء فقال - / أما إنني لو لأبني صائم لفعلت - / فلما صار إلى منزله أمر بطعام فصنع - / و أمر أن يتنوفوا.»

(2) - ابوالقاسم فردوسی.

تواضع و آثار آن، ص: 380

اهل يك مملکت متواضع باشند، چه در جهت خدا و خلق، آن مملکت هیچ مشکلی نخواهد داشت. تمام مشکلات يك مملکت به خاطر سرپیچی‌ها، طغیان، بی‌مهری‌ها و در نهایت تکبرها است. اگر همه تسلیم قانون خدا و کشور شوند، هیچ مشکلی نخواهیم داشت. دادگستری‌ها به خاطر نداشتن ارباب رجوع بیکار می‌شوند.

از دولت بار مهمی کم می‌شود. تمام کلاتری‌ها بیکار می‌شوند، صبح همه دو صفحه رساله و يك قرائت قرآن می‌خوانند و کار آنها تمام می‌شود.

صبر و تواضع امام زین العابدین علیه السلام

کاربردترین حال اخلاقی تواضع است.

عموزاده در مسجد به امام زین العابدین علیه السلام توهین کرد، مردم به طرف او هجوم آوردند و از امام خواستند که او را ادب کنند، به امام گفتم: تا کی می‌خواهی صبر کنی؟ بی‌ادبی و بی‌تربیتی را دیدی. فرمود: صبر نمی‌کنم. می‌روم تلافی می‌کنم.

دست‌ها به طرف خنجرها رفت و مشت‌ها گره شد، پنج شش نفر دنبال زین العابدین علیه السلام رفتند تا از امام حمایت کنند، مردم با خود می‌گفتند: به امام توهین می‌کند. در مسجد صدای خود را بلند می‌کند، هرکس حرفی می‌زند، دیدند زین العابدین علیه السلام زیر لب حرفهایی می‌زند، ایشان چه نقشه‌ای دارد؟ اما بعد متوجه شدند که امام با خود این آیه را تلاوت می‌کند،

«وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «1»

جلوی در خانه عموزاده رسیدند، پسر حضرت مجتبی علیه السلام، در زدند، خادم در را باز کرد، فرمود: عمو زاده‌ام تشریف دارند، عرض کرد: بله، فرمود: اگر می‌شود او را صدا کنید، امام علیه السلام فرمود: عموزاده جان، آنچه در مسجد فرمودی اگر در من

(1) - آل عمران (3): 134؛ «و خشم خود را فرو می‌برند، و از [خطاهای] مردم در می‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را

دوست دارد.»

تواضع و آثار آن، ص: 381

هست، خدا مرا ببخشد، اگر در من نیست، اشتباه شده، خدا شما را ببخشد. «1» به دست و پای زین العابدین افتاد، حضرت او را بلند کرد، گفت: من اشتباه کردم. تواضع و سینه سپر نکردن بسیار خوب جواب می‌دهد.

به فرمایش رسول خدا توجه کنید، من توضیح نمی‌دهم، فقط متن را می‌خوانم و رد می‌شوم.

کسی که با خدا معامله کند، هم برای خدا تواضع کند و هم برای مردم،

«من تواضع لله رفعه الله ومن تكبر خفضه الله» «2» کسی که برای خدا و مردم سینه سپر کند، خدا پوزه او را به خاک می‌مالد، و تا به حال خیلی‌ها را به خاک مالیده است:

«ومن اقتصد في معيشته رزقه الله»

کسی که در زندگی مادی میانه رو باشد، در خرج و هزینه‌ها، افراط و تفریط نکند، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: در روزی خدا به روی او باز است:

«ومن بدّر حرمة الله»

کسی که اهل اسراف است، خدا هم از او جدا می‌شود. می‌فرماید: حالا که می‌خواهی رزق و روزی مرا حرام کنی، به چه دلیل به تو بدهم، جلوی او را می‌گیرم:

«ومن أكثر ذكر الموت أحبّه الله»

و هر کس زیاد به یاد دنیای بعد از خود باشد، محبوب خدا می‌شود.

مذمت عیب‌جویی از دیگران

روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام است، این روایت از طرف شیعه است. خدا به ما

(1) - بحار الأنوار: 54/46، باب 5، حدیث 1؛ « [إعلام الوری] [الإرشاد] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ غَيْرِهِ قَالُوا وَقَفَ عَلَيَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَأَسْمَعُهُ وَ شَتَمَهُ فَلَمْ يُكَلِّمُهُ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لِحُلَسَائِهِ لَقَدْ سَمِعْتُمْ مَا قَالَ هَذَا الرَّجُلُ وَ أَنَا أَحِبُّ أَنْ تَبْلُغُوا مَعِيَ إِلَيْهِ حَتَّى تَسْمَعُوا مِنِّي رَدِّي عَلَيْهِ قَالَ فَقَالُوا لَهُ نَفْعَلُ وَ لَقَدْ كُنَّا نُحِبُّ أَنْ يُقُولَ لَهُ وَ يَقُولَ فَأَخَذَ نَعْلَيْهِ وَ مَشَى وَ هُوَ يَقُولُ وَ الْكَاطِمِينَ الْعَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

فَعَلِمْنَا أَنَّهُ لَا يَقُولُ لَهُ شَيْئًا قَالَ فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى مَنْزِلَ الرَّجُلِ فَصَرَخَ بِهِ فَقَالَ قُولُوا لَهُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مُتَوَتِّبًا لِلشَّرِّ وَ هُوَ لَا يَشْكُ أَنَّهُ إِنَّمَا جَاءَ مُكَافِئًا لَهُ عَلَى بَعْضِ مَا كَانَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يَا أَحِي إِنَّكَ كُنْتَ قَدْ وَقَفْتَ عَلَيَّ إِنفَاءً فُقُلْتَ وَ قُلْتَ فَإِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا فِيَّ فَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ وَ إِنْ كُنْتَ قُلْتَ مَا لَيْسَ فِيَّ فَعَفَرَ اللَّهُ لَكَ قَالَ فَقَبَّلَ الرَّجُلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ بَلْ قُلْتَ فِيكَ مَا لَيْسَ فِيكَ وَ أَنَا أَحَقُّ بِهِ قَالَ الرَّاوي لِلْحَدِيثِ وَ الرَّجُلُ هُوَ الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.»

(2) - الكافي: 122/2، باب تواضع، حدیث 3؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَفْطَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَشِيَّةَ حَمِيسٍ فِي مَسْجِدِ قُبَا فَقَالَ هَلْ مِنْ شَرَابٍ فَأَتَاهُ أَوْسُ بْنُ خَوْلِيٍّ الْأَنْصَارِيُّ بِعُسٍّ مَحِيضٍ بِعَسَلٍ فَلَمَّا وَضَعَهُ عَلَيَّ فِيهِ نَحَاهُ ثُمَّ قَالَ شَرَابَانِ يُكْنَفَى بِأَحَدِهِمَا مِنْ صَاحِبِهِ لِأَشْرَبُهُ وَ لِأَحْرَثُهُ وَ لَكِنْ أَتَوَضَعُ لِلَّهِ فَإِنَّ مَنْ تَوَضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ حَقْفَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ افْتَصَدَ فِي مَعِيشَتِهِ رَزَقَهُ اللَّهُ وَ مَنْ بَدَّرَ حَرَمَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ أَحَبَّهُ اللَّهُ.»

تواضع و آثار آن، ص: 382

توفیق دهد که قدر این پیغمبر و ائمه را بدانیم که چگونه برای ما دل سوزاندند.

«طوبى لمن شغلته عيبه عن عيوب الناس» «1» خوش به حال کسی که تا آخر عمر، درگیر رد کردن عیب‌های خودش است، و وقت برای عیب‌جویی از بندگان خدا نگذاشته است.

زبان او نسبت به مردم، به آلودگی حرکت نمی‌کند. به شخصی گفتند: شنیدیم می‌خواهی خانم خود را طلاق بدهی، گفت: شما چه حقی داری در چارچوب ناموس خانه دیگران، جستجو می‌کنید؟ آنها هم دیدند که راست می‌گوید، به اینها چه مربوط که در اسرار زن مردم بی‌جوبی می‌کنند، خانم خود را طلاق داد، خانم بعد از عده رفت شوهر کرد. يك روز به او گفتند: به چه دلیل زن خود را طلاق دادی، گفت: او زن من نیست، ناموس مردم است، به من اجازه حرف زدن در حق ناموس مردم را ندادند. خوش به حال کسی که با پرداختن به عیب‌های خودش، وقت پرداختن به عيوب دیگران را نداشته باشد.

«وتواضع من غير مَنْقَصَةٍ»

خوش به حال کسی که بدون نیاز و کمبود به دیگران تواضع می کند، در عین اینکه قوی و غنی است اما متواضع است، در عین پولدار و عالم بودن متواضع است.

تواضع و فروتنی علما

یکی از بزرگترین مراجع ما، مرحوم آیت الله العظمی سیدعبدالهادی شیرازی «2» بود، من تا به حال ندیدم کسی در این مسأله تردیدی داشته باشد، که ایشان یقیناً از اولیای خدا بود. مرجع هم بود. بعد از آیت الله بروجردی «3» مرجع تقلید بود، يك بار به ایران آمد، و برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام به قم رفت،،

(1) - بحار الأنوار: 199 / 1، باب 4، حدیث 4؛ « [تفسیر القمی] عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَعَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ وَ تَوَاضَعَ مِنْ غَيْرِ مَنْقَصَةٍ وَ جَالَسَ أَهْلَ الْفَقْهِ وَ الرَّحْمَةَ وَ خَالَطَ أَهْلَ الدُّلِّ وَ الْمَسْكِنَةَ وَ أَنْفَقَ مَالًا جَمَعَهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةِ الْخَبِيرِ. »

نهج البلاغة: خطبه 175؛ « يَا أَيُّهَا النَّاسُ طُوبَى لِمَنْ شَعَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ وَ طُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ وَ أَكَلَ قُوتَهُ وَ اشْتَعَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ وَ بَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُعْلِ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. »

(2) - آیه الله حاج سید عبدالهادی بن العلامة الاریب الحاج میرزا اسماعیل شیرازی بعد از فوت مرحوم آیه الله بروجردی به زعامت و ریاست حوزه نجف رسید، ولی بیش از يك سال طول نکشید و در سال 1381 هجری قمری وفات نمود.

گنجینه دانشمندان: 271 / 7.

(3) - شرح حال ایشان در جلسه 12 همین کتاب بیان شده است.

تواضع و آثار آن، ص: 383

مراجع به دیدن ایشان آمدند، آیت الله العظمی بروجردی هم به دیدن ایشان آمدند، وقتی آیت الله العظمی بروجردی می‌خواست برود، به سرعت کفشهای آیت الله بروجردی را جفت کرد و بلند کرد بوسید. گفتند: چه می‌کنی؟ فرمود: کار درستی انجام دادم.

«تواضع من غیر مَنْقَصَبَةٍ»

يك بار من خدمت آیت الله بروجردی رسیده بودم، به یکی از شاگردانشان در منبر تند شدند، شنوایی گوش ایشان ضعیف بود، آن شاگرد از استاد ایراد گرفتند، ایشان خیال کردند که يك مطلبی که دیروز صحبت می‌کردند آن را می‌گوید، از روی منبر فرمودند: جای این مطلب در اینجا نیست، او ساکت شد. آقای بروجردی وسط درس بودند، درجا درس را قطع کرد، از منبر پایین آمدند، به جای اینکه طرف در بروند، در میان شاگردان آمدند، به آن مرد رسیدند، دست خود را دراز کردند به آن مرد دست دادند، خم شدند دست طرف را بوسیدند و رفتند.

آفتاب نزده جلوی در خانه آن مرد رفتند، گفتند: من دیروز عصبانی شده بودم، مرا ببخش، گفت: آقا جان شما حق حیات به من دارید، شما استاد من هستید، شما پسر فاطمه زهرا علیها السلام هستید. چه چیزی را باید ببخشم. فرمود: به جدهام زهرا جلوی من برگرد به خدا بگو: خدایا من حسین بروجردی خطاکار را بخشیدم. و بعد به خانه آمد. به خادمش گفت: از امشب برای من سحری مختصر درست کن، يك سال تمام، در گرمای چهل و پنج درجه قم روزه گرفت، گفت: خدایا من خودم را برای آن عصبانیت جریمه کردم، تو دیگر در قیامت مرا جریمه نکن.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

تواضع و آثار آن، ص: 384

پی نوشت‌ها

24 فطرت انسان

ریشه عبادات و خیرات

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 391

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلى على محمد و آله الطاهرين.

تواضع برای خدا و نسبت به عباد خدا، عبادت است و بلکه ریشه عبادات و خیرات است. تواضع کلید شگفت آوری است که با این کلید می توان همه درهای رحمت خدا، فضل، احسان و فیوضات خدا را به روی خود باز کرد.

برای اینکه معنای تواضع برای ما روشن شود باید به سه آیه از سوره مبارکه لقمان، مائده و یوسف، توجه کرد و بعد از آن آیات، کلامی از وجود مبارك حضرت مولى الموحدين که در رأس متواضعان عالم است، مورد دقت قرار می گیرد.

این سه آیه با گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با تواضع، ارتباط مستقیمی دارد، در سوره مبارکه لقمان، پروردگار عالم می فرماید:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» «1»

آیه بسیار عجیبی است، آیه بر اساس آگاهی باطن انسان و دانش طبیعی درونی ذکر شده است؛ زیرا خطاب آیه به همه مردم عالم است که در هر کشور، ملت و طایفه متدین و بی دین می باشد.

(1) - لقمان (31): 20؛ «آیا ندانسته اید که خدا آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، مستخر و رام شما کرده،

و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.»

تواضع و آثار آن، ص: 392

آسمان‌ها و زمین در تسخیر انسان

خداوند در ابتدای آیه می‌فرماید:

«أَمْ لَمْ تَرَوْا»

آیا ندانستید؛ این آیه اشاره به آگاهی باطن انسانها است؛ یعنی برای انسانها روشن است که «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» در تسخیر آنها است، عبارت ساده این آیه، در شعر سعدی است. سعدی تا جایی که توانسته آیات و روایات را در گلستان، بوستان و در کتاب‌های دیگر خود، در يك جلد به نام کلیات، ترجمه کرده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری»1

آگاهی و فطرت وجودی انسان

این معنای تسخیر است. خدا می‌فرماید: انسان حس و درك می‌کند. در انسان آگاهی‌های باطنی وجود دارد که بی‌دینی هم نمی‌تواند چراغ آن آگاهی‌ها را خاموش کند.

خداوند در قرآن مجید به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: از همه بت‌پرستان سؤال کن،

«مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» «2»

آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفریده است؟

«لَيَقُولَنَّ اللَّهُ»

جواب قطعی می‌دهند که این عالم را يك وجودی که از هر نظر کامل است،

(1) - سعدی شیرازی.

(2) - عنکبوت (29): 61؛ «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده ... بی تردید خواهند گفت: خدا.»

تواضع و آثار آن، ص: 393

خلق کرده است؛ زیرا می دانند که آفرینش کار بت نبوده، این آگاهی در فطرت، ضمیر و باطن خود انسان وجود دارد که کارگاه هستی علم، حساب، حکمت، عدل و حقیقت، به صورت بی نهایت نزد او است.

نظریه دانشمندان کمونیست درباره وجود خدا

چنانکه هفتاد سال کمونیست های باسواد شوروی سابق می گفتند همه عامل آفرینش چیزی به نام ماده ازلی و ابدی که شکل، قیافه، و صورت ندارد، می باشد.

ازلی؛ یعنی بوده و به وجود نیامده، کسی هم آن را به وجود نیاورده است.

لذا در پاسخ سؤال کنندگان می گفتند: زیربنای همه آفرینش ماده ازلی است؛ یعنی می گفت: نرسید چه کسی آن را به وجود آورده است، به وجود نیامده، بوده و بعد هم هست و نابود نمی شود.

این را که خدا پرستان هم می گویند،

«یا اول الاولین و یا آخر الاخرین» «1» اما این اولی است که امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: بلا آخر است.

«الاول بلا اول و الآخر بلا آخر»

آنها چاره ای جز این نداشتند که از آگاهی باطنی و فطری استفاده کنند، ولی به جای اینکه الله بگویند، می گویند: ماده، می گفتند: حتماً به وجود آورنده اش هم مادی است. ولی پروردگار در قرآن می فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» «2»

شاید بسیاری به این نکته توجه نداشته باشند که انبیا برای اثبات خدا نیامده‌اند؛ زیرا در وجود صاحب عالم شك وجود ندارد.

(1) - دعای کمیل.

(2) - شوری (42): 11؛ «هیچ چیزی مانند او نیست.»

تواضع و آثار آن، ص: 394

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ» «1»

انبیا آمدند عقاید مردم را پاکسازی کنند؛ اما انبیا نیامده‌اند خدا را به کسی بدهند، همه خدا را دارند ولی در دریافت آن اشتباه می‌کنند.

وقتی از دانشمندان کمونیست می‌پرسید که این ماده چه شکلی است، می‌گویند این ماده شکل ندارد ولی شکل می‌دهد،

«هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ» «2» «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

این آیه اشاره به همین آگاهی باطن است، نمی‌دانید که تمام آسمان‌ها و زمین و هر چه در این دو است مسخر شما انسان‌ها است. در این زمینه در عالم جاهل وجود ندارد، همه عالم هستند.

خدا در سوره بقره می‌فرماید:

«وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «3»

همه شما عالم هستید، جهل مربوط به موارد دیگر است. بعد از این آیه می‌فرماید:

«وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»

همه نعمت‌های مادی و معنوی را در مسیر شما قرار دادم. ولی این نعمت مادی و معنوی با کوشش و تلاش به دست می‌آید. بدون تلاش و فعالیت به هیچ چیزی نمی‌رسیم.

کامل بودن نعمت‌های مادی و معنوی

وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً»

- (1) - ابراهیم (14): 10؛ «آیا در خدا که آفریننده آسمان‌ها و زمین است، شکی هست؟»
- (2) - آل عمران (3): 6؛ «اوست که شما را در رحم‌ها [یِ مادران] به هر گونه که می‌خواهد تصویر می‌کند.»
- (3) - بقره (2): 22؛ «در حالی که می‌دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد].»

تواضع و آثار آن، ص: 395

کلمه «اسبغ»؛ یعنی «اکمل»، «اتم» سفره مادی و معنوی کامل و تمام است.

به چه کسی نعمت کامل مادی و معنوی داده می‌شود؟ دو آیه بعد به آن اشاره می‌کند. قرآن بسیار زیبا است. من همیشه این آرزو را داشتم که يك روزی بیاید که همه ملت ایران عارف به قرآن شوند. نسل آینده ما عارف به قرآن شوند. وقتی این آیات را از سوره‌های مختلف کنار هم قرار می‌دهیم، معانی عجیبی به دست می‌آید و هر چه وسوسه و خطا، در فکر ما نسبت به خدا و عالم داریم، قرآن معالجه می‌کند.

اما خدای متعال در آیه ششم از سوره مائده، «1» سه کار معنوی را بیان می‌کند. البته دو مورد را توضیح داده و توضیح مورد دیگر را به عهده پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد، کار اول وضو است، کار دوم غسل است، کار سوم تیمم است. بعد از بیان وضو، غسل و تیمم، سه حقیقت بسیار عظیم را بیان می‌کند که این سه حقیقت از دل وضو و غسل و تیمم در می‌آید، یعنی بدون آنها انسان تهیدست و بدبخت از این سه حقیقت است.

وضو، غسل و تیمم چه تاثیر در این حقایق دارد؟ آیا مقداری آب و خاک می‌تواند سه حقیقت بسیار مهم را برای ما روشن کند؟ دین، ما را امر به پرسیدن کرده است،

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» «2»

پرسید، غیر شیعه می گوید: سؤال کردن حرام است.

من در مسجد الحرام به یکی از علمای اهل سنت گفتم مناسک حج را هماهنگ با چه کسی باید انجام بدهم؟ گفت: هماهنگ با چهار مذهب انجام بدهید، صحیح است.

مطابق با فتوای ابوحنیفه، مالکی، شافعی و حنبلی انجام دهید، گفتم: من یک

(1) - مائده (5): 6؛ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَليُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

(2) - نحل (16): 43؛ «از اهل دانش و اطلاع پرسید [تا دیگر نگویید که چرا فرشته ای به رسالت نازل نشده است؟!].»

تواضع و آثار آن، ص: 396

سؤال هم دارم، گفت: پرس. گفتم: علی بن ابی طالب داماد پیغمبر صلی الله علیه و آله، امام حسن و امام حسین علیهم السلام، دو نوه پیغمبر، امام باقر و امام صادق علیهم السلام، نوادهها و نیرههای پیغمبر، چه جرمی دارند که نباید مناسک حج را به فتوای آنها عمل کرد؟ به من گفت: «ا لم تعلم أن السؤال حرام» تو نمی دانی که پرسش حرام است.

ساکت باش. صورت خود را به طرف کعبه کردم و گفتم: خدایا، امامان در این عالم چقدر مظلوم هستند که به اندازه ابوحنیفه ارزش نداشتند که حرف آنها را گوش بدهند.

مکتب ما، مکتب علم، عقل و سؤال است. مکتب پرسش و انتقاد صحیح است. مهم ترین ماده غذایی آفرینش، نه اینکه در کره زمین بلکه در بهشت هم این ماده را خدا نام می برد، چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بالاترین ماده غذایی جهان غسل است، امروز هم دانشمندان با تجزیه و با ابزار علمی به این واقعیت رسیدند که ماده ای در این عالم بالاتر از غسل نیست، خداوند این ماده عظیم پر ویتامین و شفا بخش را در شکم یک حیوان کوچک قرار داده است.

او از يك ذره آب سه حقیقت را به وجود می آورد، همان کسی که از این آب برای مملکت برق به تو می دهد، از آب علف بیرون می آورد، گوسفند و گاو از آب می خورند و از شیر آن فرآورده های مختلف گرفته می شود.

بالاترین پوشاك در این عالم ابریشم است، خداوند کارخانه آن را در دهان يك كرم قرار داده است. ماده اش هم لعاب دهان آن كرم است.

این سه حقیقتی که از مقداری آب به وجود می آید فقط به خاطر این است که:

کننده کار؛ یعنی وضوگیرنده، غسل کننده و تیمم کننده، امر مولا را اطاعت کرده است. و الا خارجی ها هر روز دوش می گیرند و در دریا شنا می کنند، ولی حقیقتی در آن وجود ندارد، پس وضو کمیّت محدودی دارد، اما کیفیت آن وصل به پروردگار است. اطاعت امر باعث این سه حقیقت عظیم است. در این يك استکان

تواضع و آثار آن، ص: 397

آب، سه نوع غسل به وجود می آید.

به پایان آیه سوره مائده توجه کنید، تیمم را برای چه گذاشتند، وقتی که یکی از این سه طهارت را گرفتید، يك نماز برای من بخوانید:

«وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ»

می خواهم با این عمل جسم و جان شما را از کثافت های ظاهری و باطنی تمیز کنم،

«وَلِيُؤْتِيَكُمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»

با وضو، تیمم و غسل و نمازی که برخاسته از تواضع شما نسبت به من است، نعمت های مادی و معنوی خود را به شما می رسانم،

«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

با وضو، غسل و تیمم و نماز شما را شاکر حساب می کنم.

و در قیامت گریبان شما را نمی گیرم و خداوند می فرماید: هر کس وضو بگیرد، غسل و تیمم کند و بعد از آن نماز بخواند شاکر است، شکر همین کارهای شما است.

پس نعمت های مادی و معنوی کامل است برای رسیدن به این نعمت ها، عمل صالح لازم است، از اعمال صالحه، وضو، غسل، تیمم، نماز و روزه و اعمال نیک می باشد.

چگونگی قبولی طاعات و عبادات

تا خداوند اعمال ما را قبول نکند نمی توانیم وارد نماز و روزه شویم، کسی که يك ماه روزه گرفته است، حتماً خدا روزه او را از اول قبول کرده است. به جای خدا قبول کند بگوئید: قبول کرد.

تواضع و آثار آن، ص: 398

پیرمردی بسیار گریه می کرد، امام صادق علیه السلام فرمود: چرا گریه می کنی، گفت:

مرگ من نزدیک است. ناراحت هستم و می ترسم. فرمود: شیعه هستید، گفت: با تمام وجود، فرمود: شیعه ما نباید بترسد. «1» اگر از فشار قبر می ترسی، شیعه ما فشار قبر ندارد. از بدهیتی عزرائیل می ترسی، عزرائیل از پدرتان مهربان تر بالای سر شما می آید. اگر از زشتی دو ملک برزخ می ترسی، زیاتر از آنها نیست که بالای سر شما می آید. بعد از اینکه سؤال کردند و ما هم شما را برای جواب کمک کردیم، در برزخ يك رختخواب برای شما می اندازند که نمونه آن رختخواب را هیچ دامادی و شاهی در دنیا نداشته است، ملائکه شما را از خواب بیدار می کنند که به محشر وارد شوید، آیا از این ها می ترسی.

وضو و عمل بعد از وضو برای چیست؟

«وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ» «2»

خداوند می فرماید: من می خواهم با مقداری آب، ظاهر و باطن شما را پاک کنم، نه اینکه وضو پاک می کند.

«وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»

من از کانال این وضو نعمت خودم را بر شما کامل می‌کنم.

«لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

وقتی که حضرت یوسف علیه السلام به پدر گفت: پدر خواب دیدم یازده ستاره، خورشید و ماه به من سجده کرده‌اند، پدر به ایشان فرمودند:

«كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُؤُوكَ» «3»

خواب تو درست است، در آینده خدا تو را برای امور مهم انتخاب می‌کند:

(1) - بحار الأنوار: 22 / 65، باب 15، حدیث 37؛ «الأمالي للشيخ الطوسي عن المفيد... عن معاوية بن وهب قال كنت جالسا عند جعفر بن محمد عليه السلام إذ جاء شيخ قد انحى من الكبر فقال السلام عليك ورحمة الله فقال له أبو عبد الله و عليك السلام و رحمة الله يا شيخ اذن مني فدنا منه و قبل يده و بكى فقال له أبو عبد الله عليه السلام و ما يبكيك يا شيخ قال له يا ابن رسول الله أنا مقيم على رجاء منكم منذ نحو من مائة سنة أقول هذه السنة و هذا الشهر و هذا اليوم و لأراه فيكم فتلومني أن أبكي قال فبكي أبو عبد الله عليه السلام ثم قال يا شيخ إن أحرث منيئتك كنت معنا و إن عجلت كنت يوم القيامة مع نفل رسول الله صلى الله عليه و آله فقال الشيخ ما أبالي ما فاتني بعد هذا يا ابن رسول الله فقال له أبو عبد الله عليه السلام يا شيخ إن رسول الله صلى الله عليه و آله قال إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله المنزل و عترتي أهل بيتي - / نجيء و أنت معنا يوم القيامة الخبر.»

(2) - مائده (5): 6؛ «بلکه می‌خواهد شما را [از آلودگی‌ها] پاک کند و نعمتش را بر شما تمام نماید، تا سپاس گزایید.»

(3) - یوسف (12): 6؛ «و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تفسیر خواب‌ها به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند، چنانکه پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ یقیناً پروردگارت دانا و حکیم است.»

تواضع و آثار آن، ص: 399

«و يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»

دانش و فهم واقعیات را به تو می دهد، احادیث در اینجا به معنای خواب تنها نیست، جمع است، نمی فرماید: «يَعْلَمُكَ تَأْوِيلَ النُّوْمِ»، بلکه می فرماید: تو را معبر خواب می کند، خدا می فرماید: «وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» ریشه حقایق را به تو یاد می دهد. با این مسیری که تو طی می کنی، تفسیر واقعی حقایق را به تو یاد می دهد،

«وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ»

بعد از تحمل سختی ها «يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ» در آینده با قدم های مثبت عملی و اخلاقی نعمت خدا بر تو تمام می شود،

«وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

این سه آیه در کامل بودن نعمت های مادی و معنوی خدا است.

به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام توجه کنید،

«بالتواضع تتمّ النعمة» **1** در برابر خدا و مردم متواضع باشید، تا خداوند در دنیا و آخرت نعمت مادی و معنوی خود را بر شما کامل کند. خداوند می فرماید: به عزّت خود قسم، هر کس در باطن او به وزن دانه ارزن تکبّر نسبت به من باشد، در قیامت او را در جهنم می اندازم، از همه نعمت ها محروم می شود. اگر متکبّر بودید، متواضع شوید، اگر بد بودید، خوب شوید، يك حرّ بن یزید در پنج شش دقیقه تبدیل به حرّ بن یزید شد.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - نوح البلاغة: خطبه 224؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ وَ بِالنَّصْفَةِ يَكْتُمُ الْمُوَأَصِلُونَ وَ بِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْأَقْدَارُ وَ بِالتَّوَّاضِعِ تَيْمُّ النَّعْمَةُ وَ بِإِحْتِمَالِ الْمُؤْنِ يَجِبُ السُّؤْدُودُ وَ بِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُمَهَّرُ الْمُنَاوِيُّ وَ بِالْحَلْمِ عَنِ السَّفِيهِ تَكْتُمُ الْأَنْصَارُ عَلَيْهِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 400

پی نوشت ها

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 405

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

از مسائل بسیار مهم اخلاقی که در آیات قرآن و روایات مطرح است، مسأله تواضع و فروتنی است، ضد آن هم در کتاب خدا و روایات تحت عنوان کبر مطرح کرده است.

پدران، مادران، معلمان و کسانی که با انسان سر و کار دارند، وظیفه دارند که از ابتدا روحیه تواضع را در انسان رشد دهند، و این حالت عالی اخلاقی را تبدیل به شجره طیبه‌ای در وجود انسان کنند که تا انسان زنده است، از ثمرات این شجره بهره‌مند شود.

حقوق فرزند بر پدر و مادر

البته تمام مایه‌های لازم برای ظهور حسنات اخلاقی در وجود انسان قرار داده شده، تحقق این حسنات ابتدا بر عهده پدر و مادر و خانه است، بعد هم به عهده جامعه می‌باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی حق فرزند را بر عهده پدر بیان می‌کند، می‌فرماید:

«حَقَّ الْوَالِدُ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَادِبَهُ وَ أَنْ يَعْلَمَهُ الْقُرْآنَ» «1»

(1) - نهج البلاغة: حکمت 399؛ «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا وَ إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَ يُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَ يُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.»

تواضع و آثار آن، ص: 406

این حق، لازم است، که خدا بر عهده پدر قرار داده است، پدر در قیامت باید پاسخگو باشد.

1- نام نیک

حق اول این است که نام نیکو برای فرزندش انتخاب نماید. از نامهایی که معنای خوبی ندارد، از نامهایی که نور ندارد، از نامهایی که نام حیوانات و ستمگران تاریخ است، پرهیز نماید. نامی انتخاب کند که هم برای پدر و فرزند یادآور انسانها، و جریانهای مثبت حیات آن انسانها باشد.

2- تربیت صحیح

بر پدر واجب است اولاد خود را مؤدب به آداب انسانی تربیت کند. البته در گرو این است که خود پدر منش و روش او آداب انسانی باشد؛ یعنی هنگامی که برای فرزند بیان می کند، فرزند آن آداب را در پدر ببیند. تضاد برای او به وجود نیاید که این حرفهای خوبی که پدر می زند چرا در خود او نیست.

3- تعلیم قرآن

«1» حق دیگر «أن يعلمه القرآن» زمینه آگاهی به قرآن را برای فرزند خود آماده و فراهم کند، اگر خود انسان قرآن می داند، باید آن را به اولاد خود انتقال دهد، و اما اگر نمی تواند قرآن بخواند باید فرزند خود را به مراکز قرآنی بفرستد. البته تشویق، ترغیب، جایزه و معلم با محبت لازم است. تجربه شده است که این امور جواب خوبی می دهد.

پس بر پدران و بر خانواده لازم است که موارد حسنات اخلاقی بخصوص تواضع را در اولاد خود تقویت کنند. بعد از اینکه اولاد به سن بلوغ رسید و توانست

(1) - الکافی: 2/ 603، باب فضل حامل القرآن، حدیث 3؛ «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَاحِبَهُ فِي صُورَةِ شَابٍّ جَمِيلٍ شَاحِبِ اللَّوْنِ فَيَقُولُ لَهُ الْقُرْآنُ أَنَا الَّذِي كُنْتُ أَسْهَرْتُ لَيْلَكَ وَ أَطْمَأْتُ هَوَاجِرَكَ وَ أَجَفَّمْتُ رِيْقَكَ وَ أَسَلْتُ دَمْعَتَكَ أَوَّلُ مَعَكَ حَيْثُمَا أَتَتْ وَ كُلُّ تَاجِرٍ مِنْ وَرَاءِ بَحْرَتِهِ وَ أَنَا الْيَوْمَ لَكَ مِنْ وَرَاءِ بَحْرَةٍ كُلِّ تَاجِرٍ وَ سَيَأْتِيكَ كِرَامَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَبْشِرْ فَيُؤْتِي بِتَاجٍ فَيُوضِعُ عَلَى رَأْسِهِ وَ يُعْطَى الْأَمَانَ بِيَمِينِهِ وَ الْخُلْدَ فِي الْجَنَانِ بِيَسَارِهِ وَ يُكْسَى حُلَّتَيْنِ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ أَقْرَأَ وَ أَزَقَهُ فَكُلَّمَا قَرَأَ آيَةً صَعَدَ دَرَجَةً وَ يُكْسَى أَبْوَاهُ حُلَّتَيْنِ إِنْ كَانَ مُؤْمِنِينَ ثُمَّ يُقَالُ لَهُمَا هَذَا لِمَا عَلَّمْتُمَاهُ الْقُرْآنَ.» و نیز در الکافی: 2/ 607؛ «الصَّبَّاحُ بْنُ سَيَابَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ شَدَّدَ عَلَيْهِ فِي الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ أَجْرَانِ وَ مَنْ يُسِّرَ عَلَيْهِ كَانَ مَعَ الْأَوْلِيَيْنِ.»

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يَمُوتَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَوْ يَكُونَ فِي تَعْلِيمِهِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 407

با غیر پدر و خانه تماس برقرار کند، بر او واجب می شود که کمبودهای اخلاقی خود را با مصاحبت آگاهان، عملاً برطرف کند و حقایق اخلاقی را تحقق دهد.

شما اگر به برخورد انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام دقت کنید، متوجه می شوید که این بزرگواران نقاط روشن اخلاقی را انتقال می داده اند. با افرادی مواجه بودند که در خانه تربیت شده بودند، ولی کمبود داشتند، کمبود خود را تأمین می کردند و افرادی که خالی از مسائل عالی اخلاقی بودند. آنها هم کمبود خود را تأمین می کردند البته اگر اهل قبول کردن بودند.

شخصیت محمد بن مسلم

روایتی در این زمینه وارد شده که به نظر می رسد روایت بسیار مهمی باشد که دلالت بر حساسیت بسیار بالای اهل بیت عليهم السلام نسبت به مردم در امر اخلاق دارد.

شاید برای بعضی روایت تازه ای باشد، شخصی به نام ابوالنصر می گوید: من روزی به عبدالله بن محمد بن خالد گفتم: محمد بن مسلم چگونه آدمی بود؟ امام صادق علیه السلام در يك روایتی می فرمایند: دوستان واقعی دنیا و آخرت پدرم حضرت باقر علیه السلام چهار نفر هستند، یکی از آنها محمد بن مسلم است.

به او گفتم محمد بن مسلم را چگونه دیدی؟ این يك جمله را جواب داد:

«كان رجلاً شريفاً موسراً» «1» گفت: ای ابوالنصر! محمد بن مسلم مرد شرافتمندی بود و از نظر مادی وضع خوبی داشت؛ یعنی همه ارزش‌های ایمانی، اخلاقی و عملی را دارا بود.

روزی امام محمد باقر علیه السلام احساس کردند که این مرد الهی و ملکوتی دچار تکبر شده‌اند، البته تکبر ایشان در رابطه با پروردگار نبوده است، شاید به خاطر ثروت او بوده است.

(1) - بحار الأنوار: 390 / 47، حدیث 111 - 112؛ « [الإختصاص] مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ كَانَ رَجُلًا شَرِيفًا مُوسِرًا فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ تَوَاضَعْ يَا مُحَمَّدُ فَلَمَّا انصَرَفَ إِلَى الْكُوفَةِ أَخَذَ قَوْسَةً مِنْ تَمْرٍ مَعَ الْمِيزَانِ وَ جَلَسَ عَلَى، باب مسجد الجامع وَ جَعَلَ يُنَادِي عَلَيْهِ فَأَتَاهُ قَوْمُهُ فَقَالُوا لَهُ فَضَحْنَا فَقَالَ إِنَّ مَوْلَايَ أَمَرَنِي بِأَمْرِ فَلَنْ أُخَالِفَهُ وَ لَنْ أُبْرِحَ حَتَّى أَفْرَغَ مِنْ بَيْعِ مَا فِي هَذِهِ الْقَوْسَةِ فَقَالَ لَهُ قَوْمُهُ أَمَا إِذْ أُبَيَّتَ إِلَّا أَنْ تَشْتَعِلَ بِبَيْعِ وَ شَرَى فَاقْعُدْ فِي الطَّحَّانِينَ فَاقْعُدْ فِي الطَّحَّانِينَ فَهَيَّا رَحَى وَ جَمَلًا وَ جَعَلَ يَطْحَنُ وَ ذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيُّ أَنَّهُ كَانَ مَشْهُورًا فِي الْعِبَادَةِ وَ كَانَ مِنَ الْعُبَادِ فِي زَمَانِهِ.

- / [الإختصاص] سَلِيمَانَ بْنَ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَا أَخَذَ أَحْيَا ذِكْرَنَا وَ أَحَادِيثَ أَبِي إِلَّا زُرَّارَةً وَ أَبُو بَصِيرٍ الْمُرَادِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ وَ لَوْ لَاهُؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هُدَى هَؤُلَاءِ حُقَاطُ الدِّينِ وَ أَمْنَاءُ أَبِي عَلَى حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ وَ هُمْ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 408

امام باقر علیه السلام به هیچ عنوان تحمل تحریب شخصیت مردم را نداشتند، محمد بن مسلم را صدا زدند فقط به او فرمودند: «تواضع»؛ یعنی فروتنی و خاکساری کن، متواضع باش. محمد بن مسلم چهره مشهور و خانواده دار، بعد از اینکه امام باقر علیه السلام فرمود: «تواضع»، سبیدی را پر از خرما کرد، کنار در مسجد جامع نشست، سبد خرما را مقابل خود گذاشت و فریاد می‌زد خرما دارم، خرما می‌خوری دارم، بیایید خرما بخرید.

برای شکستن دیوار تکبر باید این گونه تواضع کرد. تکبر باید ریشه کن شود و الا تقویت می‌شود. این انسان با عظمت، اگر در زمان ما زندگی می‌کرد، قطعاً از اعلم مراجع شیعه بود؛ زیرا بخش مهمی از روایات فقه از ایشان به مراجع رسیده

است و او کنار سرچشمه بود. وقتی قوم و خویشان او خبردار شدند، فکر کردند روانی شده است؛ زیرا با عقل سازگاری ندارد که يك انسان با عظمت، عالم و آگاه، مقابل مسجد جامع خرما بفروشد.

بزرگان و اقوام به مسجد آمدند، مشاهده کردند که محمد بن مسلم روانی نشده است، به او گفتند: با این کار تو، آبروی طایفه ما رفته است. محمد بن مسلم به آنها گفت: امام باقر علیه السلام به من امر فرموده است. کاری به آبروی شما ندارم. اینکه مردم تحمل انبیا و ائمه را نداشتند، به خاطر این بود که برای آنها انجام مسائل الهی دشوار بود.

شاگرد متقلب صاحب جواهر

مرحوم آیت الله العظمی اراکی «1» با گریه بسیار داستانی را برای من تعریف کردند، ایشان فرمودند: مرحوم صاحب جواهر «2» مرجع تقلید بودند، مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد حسن نجفی مؤلف کتاب جواهر، که از سن بیست سالگی شروع به نوشتن کردند، و گاهی هوای نجف به قدری گرم بود که ایشان تمام

(1) - در سال 1312 ه. ق در محله عباس آباد شهر اراک به دنیا آمد پدرش حجة الاسلام حاج احمد آقا از علمای مشهور آن سامان بود، مادرش نیز از نوادگان امامزاده سید حسن واقف است.

ایشان در نوجوانی وارد حوزه علمیه اراک شد. دروس سطح حوزه را نزد آیت الله سید محمد تقی خوانساری گذراند و سالها در درس آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی شرکت کرد و به دنبال هجرت ایشان به قم وارد حوزه علمیه قم شد. ایشان در این سالها با امام خمینی رحمه الله آشنا شد. آیت الله اراکی در طول بیش از 35 سال تدریس در حوزه علمیه قم پیچیدهترین مباحث علمی را با گفتاری شیوا و بیانی رسا مطرح می کرد و بیش از 12 اثر فقهی و اصولی از وی به یادگار مانده که تقریرات فقه و اصول مرحوم مؤسس حوزه علمیه از آن جمله است.

ایشان در سال 1373 ه. ش دار فانی را وداع گفت و در حرم حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد.

(2) - مجموعه آثار شهید مطهری: 20، آشنایی با علوم اسلامی (فقه)

شیخ محمدحسن، صاحب کتاب جواهر الکلام که شرح شرایع محقق است و می توان آن را دائرة المعارف فقه شیعه خواند. اکنون هیچ فقیهی خود را از صاحب جواهر بی نیاز نمی داند.

صاحب جواهر، شاگرد کاشف الغطا و شاگرد شاگرد او سید جواد، صاحب مفتاح الکرامة است. صاحب جواهر عرب است. در زمان خود مرجعیت عام یافت و در سال 1266 که اوایل جلوس ناصر الدین شاه در ایران بود، درگذشت.

تواضع و آثار آن، ص: 409

لباس‌های خود را در می‌آورد و لنگ به خود می‌بست تا بتواند کتاب بنویسد.

زحمات بسیاری برای این فرهنگ کشیدند.

ایشان در حال نوشتن کتاب بودند که به او گفتند: آقازاده بزرگوار شما از دنیا رفته است، فقط گفت:

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «1»

و دوباره به نوشتن خود ادامه داد، گفت: خدا به من اجازه نمی‌دهد وقت خود را در تشییع و کفن و دفن بگذرانم، زیرا می‌ترسیدند که عمرشان کفاف ندهد، کار خیر را با مرگ بچه هم نباید عوض کرد.

پنجاه سال نوشتن این کتاب تحقیقی طول کشید. یقیناً تا ظهور امام زمان از بین نمی‌رود؛ زیرا از ابزار اصلی مرجعیت شیعه است.

مرحوم آیت الله العظمی اراکی فرمودند: يك روحانی برجسته نزد صاحب جواهر بسیار خوب درس خوانده بود، وقتی می‌خواست به ایران برگردد، نزد صاحب جواهر آمد، گفت: يك اجازه نامه به من بدهید، در روحانیت شیعه این گونه اجازه‌ها وجود دارد، اجازه امور حسبیه، روایت و اجتهاد، به تناسب علم، به آنها داده می‌شود، گفت: من می‌خواهم به ایران بروم، شما يك اجازه علمی به من بدهید. ایشان يك اجازه علمی برای او نوشتند، آن روحانی به خانه آمد و کلمه مجتهد را اضافه کرد. مردم شهر هم خبر داشتند کسی از شهر آنها به نجف رفته و بسیار خوب درس خوانده است، شهر تعطیل شد و استقبال عجیبی از ایشان شده بود و علما، بزرگان و فرماندار شهر به دیدن او آمدند، بعد علما به دیدن او آمدند، اجازه صاحب جواهر را در آورد، گفت: در هر صورت خدا به ما توفیق داده در درس صاحب جواهر شرکت کنیم و ما مجتهد هستیم. اما صاحب جواهر کلمه مجتهد را ننوخته بود.

(1) - بقره (2): 156؛ «ما مملوك خداييم و يقيناً به سوی او بازمی‌گردم.»

تواضع و آثار آن، ص: 410

مهم‌ترین مسجد شهر را به او دادند، مردم شهر به او احترام می‌گذاشتند و جمعیت زیادی در نماز او شرکت می‌کردند.

هنگامی که می‌خواست به خانه خود برگردد به طرف مغازه پینه‌دوزی رفت و به او سلام کرد، پینه دوز به او گفت:

«السلام عليك ايها المدلس»

سلام بر تو ای متقلب. با خود گفت در اینجا همه دست من را می‌بوسند، تعظیم و تکریم می‌کنند، چرا پینه‌دوز این گونه به من جواب داده است؟ شاید روانی باشد. فردا دوباره نزد پینه‌دوز آمد، به پینه دوز سلام کرد. او در جواب گفت:

«السلام عليك ايها المدلس» شاگرد صاحب جواهر در مغازه آمد، گفت: شما مرا نمی‌شناسید. گفت: می‌شناسم نمی‌دانید که من آیت الله شدم و در نجف درس خوانده‌ام؟ پینه‌دوز گفت: می‌دانم، چرا در برخورد با ما آبروریزی می‌کنی؟ گفت:

من آبروریزی نمی‌کنم. امام عصر به من فرموده است وقتی این شیخ نزد تو آمد و سلام کرد، این گونه به او جواب بده. بگو: «السلام عليك ايها المدلس» من هفته‌ای يك مرتبه خدمت امام زمان علیه السلام شرفیاب می‌شوم. ایشان به من فرموده است که شما در نامه صاحب جواهر تقلب کرده‌اید.

خواب بودم سخن عشق تو بیدارم کرد

به پینه دوز گفت: آقا را می‌بینی، گفت: بله، حاجابی بین من و آقا نیست، گفت:

به آقا بگو چگونه از این چاهی که برای خودم کندم بیرون بیایم؟ زیرا انسان‌ها یا نفوس خود را با ایمان و عمل به جانب خدا پر پرواز می‌دهند، یا در باطن، برای خودشان چاه می‌کنند، که در این چاه سرنگون می‌شوند.

گفت: چه کار کنم؟ پینه دوز گفت: دو سه روز صبر کن، تا وعده ملاقات من برسد، از آقا می‌پرسم که مشکل شما چگونه حل می‌شود؟

تواضع و آثار آن، ص: 411

چند روز بعد به شیخ گفت: آقا فرمودند: اگر بخواهی از تو راضی شوم، يك رساله در دست می‌گیری و از آیت الله بودن و این مقامها بیرون می‌آیی، به روستاها می‌روی و برای شیعیان ناآگاه ما مسأله فقهی می‌گویی. يك مدتی این عمل را انجام بده، تا ما از تو راضی شویم و روی آن کلمه خط بکش.

قوم و خویشان به محمد بن مسلم گفتند: تو داری آبروی ما را می‌بری، ما در جامعه، عظمتی و شخصیتی داریم، گفت: من به آبروی شما کاری ندارم، امام به من امر فرموده است تواضع کن.

توجه امام عصر علیه السلام به شیعیان

امامان نگران ما شیعیان هستند. وجود مبارك امام عصر علیه السلام نگران ما است که در ایمان، عمل و اخلاق ما خدشه‌ای وجود نداشته باشد، غصّه می‌خورد و رنج می‌کشد. خداوند متعال نمی‌خواهد ما عیب و نقص داشته باشیم، تمام عباداتی که بر ما واجب کرده‌اند، به خاطر این بوده که رذائل اخلاقی ما را در دنیا معالجه کنند یا نگذارند که ما دچار آن شویم، نماز برای چیست؟ برای اینکه يك پولدار، وکیل، وزیر و رئیس جمهور، در هر رکعت دو مرتبه بهترین عضو بدن را روی خاک می‌گذارد، که اگر متکبر هستیم، علاج بشود، نماز باعث می‌شود متکبر نشویم.

اگر نماز کبر ما را علاج نمی‌کند، معلوم می‌شود نماز عیب دارد. انفاق، معالجه کننده بخل است، انکسار و تواضع زمینه رشد حقایق در وجود انسان است.

عظمت و بزرگواری مقدس اردبیلی «1»

تواضع زیبایی را نقل می‌کنم، بسیار زیبا است. مرجعیت شیعه به وجود مبارك مقدس اردبیلی رسیده بود، شخصی مشکلی داشت، مقدس اردبیلی از نجف به شاه طهماسب صفوی که از شاهان قدرتمند این طایفه بوده، نامه‌ای نوشت، شاه

(1) - مجموعه آثار شهید مطهری: جلد 20، آشنایی با علوم اسلامی (فقه). احمد بن محمد اردبیلی، معروف به مقدس

اردبیلی ضرب المثل زهد و تقواست و در عین حال از محققان فقهای شیعه است. محقق اردبیلی در نجف سکنی گزید. معاصر صفویه است. گویند شاه عباس اصرار داشت که به اصفهان بیاید، حاضر نشد.

امتناع مقدس اردبیلی از آمدن به ایران سبب شد که حوزه نجف به عنوان مرکز دیگر در مقابل حوزه اصفهان احیا شود. مقدس اردبیلی در سال 993 در نجف درگذشته است.

کتاب فقهی معروف او یکی شرح ارشاد است و دیگری آیات الاحکام. نظرات دقیق او مورد توجه فقهاست.

تواضع و آثار آن، ص: 412

طهماسب نامه مقدس را که می بیند می بوسد و روی چشم می گذارد، می گوید: کفن مرا بیاورید. نامه مقدس را در کفن می گذارد، بعد از مردن هنگامی که فرشتگان خدا سراغ من آمدند، به آنها می گویم مقدس اردبیلی مرا مورد محبت قرار داده است، شما هم به من محبت کنید. چنین شخصیتی بوده است. شاهان دنیا به هر حقی لگد می زدند. اکثر صندلی داران عالم به هر حقی لگد می زدند. شما باید وجهه مقدس را از نظر عظمت با این کار شاه طهماسب عنایت بفرمایید.

گرفتار نزد مقدس اردبیلی می آید و می گوید: گره کار من در دست شاه عباس است، باید از من گذشت کند. گره کار من، به گذشت شاه عباس بستگی دارد، مقدس اردبیلی به شاه عباس می نویسد: «بانی ملک عارتی، عباس» یعنی حکومتی که در دست تو است، امانت است، همین روزها ملک الموت پیدا می شود و جان تو را می گیرد.

«صاحب نامه اگر قبلاً ظالم بوده اکنون خود را مظلوم نشان داد، مشکل این شخص را حل کن، بنده شاه ولایت احمد اردبیلی».

این نامه را برای شاه عباس آوردند، هنگامی که شاه عباس نامه را دید، در جواب به مقدس اردبیلی نوشت، فرمان شما را روی چشم نهادم، و به آن عمل کردم، «کلب آستان علی عباس».

تواضع مقدس اردبیلی

زائری به نجف آمده بود، می‌خواست به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام برود، بقچه لباس‌های کثیف در دست او بود، مقدس اردبیلی را می‌بیند، خیال می‌کند که کارگر است، به ایشان گفت: کار می‌کنی؟ مقدس اردبیلی می‌فرماید: بله، آن مرد گفت:

لباس‌های مرا بگیر، و خوب برای من بشور، هر چه مزد تو شد پرداخت می‌کنم.

مقدس گفت: چشم.

تواضع و آثار آن، ص: 413

کنار آب آمد، با هر وسیله‌ای لباس‌ها را شستشو کرد، لباس‌های او را با تأنی شست، به لباس‌ها نگاه کرد که لگه‌ای در آنها نمانده باشد، چهار پنج بار لباس‌ها را شست، هنگامی که آن مرد از حرم برمی‌گشت همان موقع بود که طلبه‌ها و بزرگان می‌خواستند به نماز بروند، طلبه‌ها می‌خواستند آن مرد را ادب کنند؛ زیرا آن مرد با این کار به مقدس اردبیلی اهانت کرده بود، مقدس اردبیلی فرمود: «ان حقوق اخواننا المؤمنین أكثر من أن يقابل غسل ثياب» حقوقی که برادران مؤمن بر عهده ما دارند، بسیار بیشتر از شستن يك لباس می‌باشد.

پروردگار کسی را بی‌علت و بی‌سبب، به درجات عالی انسانی و الهی نمی‌رساند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

تواضع و آثار آن، ص: 414

بی نوشت‌ها

26 امدادهای غیبی

یاران حقیقی انسان‌ها

تهران، مسجد حضرت امیر علیه السلام

رمضان 1384

تواضع و آثار آن، ص: 419

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

حقیقت بسیار مهمی که شاید از نظر بسیاری از مردم پنهان می باشد و کمتر هم به آن اشاره شده، این است که خداوند مهربان در همین دنیا یارانی را برای انسانها قرار داده که بر این یاران واجب است، انسان را یاری کنند و واجب است که نصرت خود را برای انسان هزینه کنند. یاران با کرامت و بزرگوار، به این واجب الهی عمل می کنند، و هرگز از هزینه کردن یاری خود رویگردان نیستند، اما مهم این است که بدانیم در میان انسانها، چه افرادی از یاری و نصرت این بزرگواران بهره مند می شوند.

از آیات قرآن استفاده می شود که یاری و نصرت آنها، نسبت به انسان از اول دنیا شروع شده، و آثار آن در آخرت مشاهده می شود، افرادی که از یاری و نصرت آنها محروم هستند و تنها می مانند، در دنیا و آخرت تنها می باشند و کسی آنها را کمک نمی کند.

بدترین حالت در دنیا و آخرت

از فرمایش های امیرالمؤمنین علیه السلام که در «نهج البلاغه» در باب حکمتها وجود دارد، که تنهایی وحشتناکترین حالت در دنیا و آخرت می باشد، «1» البته کسانی که

(1) - نهج البلاغه: حکمت 492؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ قَدْ رَجَعَ مِنْ صِفِّينَ فَأَشْرَفَ عَلَى الْقُبُورِ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوَحِّشَةِ وَ الْمَحَالِّ الْمُقْفِرَةِ وَ الْقُبُورِ الْمُظْلِمَةِ يَا أَهْلَ الثَّرْبَةِ يَا أَهْلَ الْعُرْبَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ

سَابِقٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبِعٌ لَاحِقٌ أَمَا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَ أَمَا الأَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ وَ أَمَا الأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَبَرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبِرُ مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَا [وَ اللّٰهُ لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الرِّزَادِ التَّقْوَى.]

تواضع و آثار آن، ص: 420

تنها می مانند ممکن است تلخی و زیان این تنهایی را در دنیا حس نکنند، به خاطر اینکه تعدادی اطرافشان هستند و آنها را از تنهایی ظاهر در می آورند، مانند، خانواده و دوستانی که هم اخلاق آنها می باشند. هنگامی که بیداران به این افراد نگاه می کنند، کاملاً حس می کنند که اینها با وجود داشتن خانواده و اطرافیان باز هم تنها هستند. این نگاه را از آیات سوره تغابن پیدا کرده اند که پروردگار می فرماید:

«إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ» «1»

خیال نکنند که با داشتن فرزندان و خانواده یار و یاور دارند، آنها دشمن دارند و دشمنی که در آستین خود، پرورش داده اند. باید به این نکته توجه کرد که می فرماید: «مِنْ أَزْوَاجِكُمْ» بعضی از همسران و فرزندان، به طور یقین دشمن آنها هستند، این دشمنی به گونه ای نیست که بتوانند آن را حس کنند. خدا در قرآن می فرماید: به شکلی این مرد را محاصره می کنند که نتواند این محاصره را بشکند و به سوی خدا، کار خیر و عمل صالح حرکت کند، آنها خیال می کنند تنها نیستند، ولی تنهای آنها هستند.

تواضع ریشه رسیدن به مقامات معنوی

انسان هایی که مورد یاری، اولیای الهی از جانب پروردگار هستند، اگر در آیات و روایات دقت شود، متواضعان هستند که با تواضع خود نسبت به پروردگار نرمی نشان داده اند و برنامه های حضرت حق را پذیرفته و قبول کرده اند. تکبر نکردند و بعد از پذیرفتن هم به اجرا گذاشتند؛ یعنی به هر جایی از مقامات الهیه که رسیدند، ریشه این رسیدن آنها تواضع بوده است، و همچنین به عباد خدا هم تواضع می کنند. اینها یارانی دارند که این یاران به طور پیوسته به آنها یاری می دهند و این یاری دادن هم بر آنها واجب است، حق تعطیل کردن این یاری دادن را

(1) - تغابن (64): 14؛ «به راستی برخی از همسران و فرزندانان [به علت بازداشتن شما از اجرای فرمان‌های خدا و پیامبر] دشمن شمايند.»

تواضع و آثار آن، ص: 421

ندارند.

بنابراین متواضعان عالم، گرچه يك نفر در کنار آنها نباشد و از نظر ظاهر تك و تنها باشند، در محاصره یاران بی ادبی هستند که آن یاران بی ادب مرتب آنها را یاری می‌رسانند، لذا می‌بینیم هم در تاریخ و هم در این روزگار، در مقابل هجوم پرفشار این همه فساد، از مدار برنامه‌های الهی بیرون نمی‌روند. معلوم می‌شود یاری یاران نمی‌گذارد که بیرون بروند، اگر از آن یاران دور و تنها بودند، با حمله اولین فساد، نابود می‌شدند.

اگر بخواهم همه یاران را از قرآن برای شما بیان کنم، در يك درس امکان ندارد، لکن آیات و روایات در این زمینه بسیار زیاد است، سه آیه را برای شما انتخاب کرده‌ام که این سه آیه به همدیگر متصل است، خداوند متعال در این آیات یاری این یاران را به مردم متواضع بیان می‌کند، علاوه بر اینکه از توضیح هر سه آیه استفاده می‌کنیم متواضعان هم‌رنگ آن یاران هستند و همین هم‌رنگی باعث عشق و عامل یاری رساندن یاران به متواضعان است.

آیات در سوره مبارکه غافر است. این یاری دهندگان از قدرت بالایی برخوردار هستند؛ یعنی من فکر نمی‌کنم در عالم هستی، قوی‌تر از این یاران در ذهن کسی بیاید.

معنای عرش

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ» «1»

لَا عرش چیست؟ کلمه عرش به فارسی؛ یعنی کرسی و تخت، خدا در سوره مبارکه نمل می‌فرماید:

«أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشَهَا» «2»

(1) - غافر (40): 7؛ «فرشتگانی که عرش رای حمل می کنند.»

(2) - نمل (27): 38؛ «کدام يك از شما تخت او رای پیش از آنکه همگی به حالت تسلیم نزد من آیند، برایم می آورد؟»

تواضع و آثار آن، ص: 422

یعنی تخت ملکه سبا، این لغت عرش که به معنی کرسی است، این چه نوع کرسی و تختی است، «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ» آن فرشتگانی که قدرت دارند عرش خدا را حمل کنند، این عرش چیست؟ «1» عرش طبق هدایت و توضیحات اهل بیت علیهم السلام، مقام فرمانروایی پروردگار عالم با علم، حکمت، عدل، ربوبیت، رحمانیت و رحیمیت بی نهایت او به کل آفرینش است.

البته برای ما قابل حس نیست، عرش؛ یعنی مقام فرمانروایی حضرت حق بر کل هستی با صفات بی نهایت، که مجری این اراده و کارگردان آن، فرشتگان حامل این فرمانروایی هستند.

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ» فرشتگان حاملان عرش الهی هستند، تعداد آنها را کسی نمی داند. قرآن هم بیان نکرده است، ولی فرشتگان به قدری تعدادشان زیاد است که قابل شمارش نیستند، بنا به نقل کتاب «کامل الزیارات» امام صادق علیه السلام می فرماید: از روزی که ابی عبدالله الحسین علیه السلام در کربلا دفن شده اند، هر شب هفتاد هزار فرشته مأمور هستند از اول شب تا صبح به زیارت ایشان بیایند. «2»

مطیع نفس شیطانی چه حاصل

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل

تو قدر خود نمی دانی چه حاصل «3»

بود قدر تو افزون از ملائک

به فرشتگان فقط يك بار اجازه داده اند که به زیارت ابی عبدالله بروند.

یاران خود را مشاهده کنید بر آنها واجب است، شما را یاری کنند، یاران شما به خاطر تواضع، شما را یاری کردند.

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ» «4»

این افراد حاملان عرش و تسبیح گوی خدا و تحمیدگو هستند.

(1) - الکافی: 129/1، باب العرش و الكرسي، حديث 1؛ «سَأَلَ الْحَاتِلِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَحْمِلُ الْعَرْشَ أَمْ الْعَرْشُ يَحْمِلُهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَامِلُ الْعَرْشِ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَيْنَ زَالَتَا إِنَّ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ قَوْلِهِ وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ فَكَيْفَ قَالَ ذَلِكَ وَ قُلْتَ إِنَّهُ يَحْمِلُ الْعَرْشَ وَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَرْشَ خَلَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أَنْوَارِ أَرْبَعَةِ نُورٍ أَحْمَرَ مِنْهُ أَحْمَرَتِ الْحُمْرَةُ وَ نُورٍ أَخْضَرَ مِنْهُ أَخْضَرَتِ الْحُضْرَةُ وَ نُورٍ أَصْفَرَ مِنْهُ أَصْفَرَتِ الصُّفْرَةُ وَ نُورٍ أَبْيَضَ مِنْهُ أَبْيَضَ النَّبِيَّاتُ وَ هُوَ الْعِلْمُ الَّذِي حَمَلَهُ اللَّهُ الْحَمَلَةَ وَ ذَلِكَ نُورٌ مِنْ عَظَمَتِهِ فَبِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ عَادَهُ الْجَاهِلُونَ وَ بِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ ابْتَغَى مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْ جَمِيعِ خَلَائِقِهِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ الْأَذْيَانِ الْمُشْتَبِهَةِ فَكُلُّ حَمُولٍ يَحْمِلُهُ اللَّهُ بِنُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ قُدْرَتِهِ لَا يَسْتَطِيعُ لِنَفْسِهِ ضَرْبًا وَ لَانْفَعًا وَ لَامُوتًا وَ لَحَيَاةً وَ لَأَنْشُورًا فَكُلُّ شَيْءٍ مَحْمُولٌ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْمُمْسِكُ لَهُمَا أَنْ تَزُولَا وَ الْمُحِيطُ بِهِمَا مِنْ شَيْءٍ وَ هُوَ حَيَاةُ كُلِّ شَيْءٍ وَ نُورُ كُلِّ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ غُلُوبًا كَبِيرًا قَالَ لَهُ فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَيْنَ هُوَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا وَ فَوْقَ وَ تَحْتَ وَ مُحِيطٌ بِنَا وَ مَعَنَا وَ هُوَ قَوْلُهُ مَا يَكُونُ مِنْ بَحْوَى ثَلَاثَةَ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا حَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَذَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا فَالْكُرْسِيُّ مُحِيطٌ بِالسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى وَ إِنَّ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ فَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الَّذِينَ حَمَلَهُمُ اللَّهُ عِلْمَهُ وَ لَيْسَ يَخْرُجُ عَنْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ شَيْءٌ خَلَقَ اللَّهُ فِي مَلَكُوتِهِ الَّذِي أَرَاهُ اللَّهُ أَصْفِيَاءَهُ وَ أَرَاهُ خَلِيلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ وَ كَذَلِكَ نُبِيِّ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ وَ كَيْفَ يَحْمِلُ حَمَلَةَ الْعَرْشِ اللَّهُ وَ بِحَيَاتِهِ حَيَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ بِنُورِهِ اهْتَدَوْا إِلَى مَعْرِفَتِهِ.»

و نیز در الکافی: 132/1، حديث 3؛ «الْفَضِيلُ بْنُ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فَقَالَ يَا فَضِيلُ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ.»

(2) - کامل الزیارات: 121، الباب الثاني و الأربعون؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَكَلَّ اللَّهُ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَعْْبُدُونَ اللَّهَ عِنْدَهُ الصَّلَاةَ الْوَاحِدَةَ مِنْ صَلَاةٍ أَحَدِهِمْ تَعْدِلُ أَلْفَ صَلَاةٍ مِنْ صَلَاةِ

الْأَدَمِيِّينَ يَكُونُ ثَوَابُ صَلَاتِهِمْ لِرُؤَاةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى قَاتِلِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ أَبَدًا
الْأَبَدِينَ.»

و نیز در مسند الإمام الرضا علیه السلام: 249 / 2، باب 4، حدیث 27؛ «عن الرضا علیه السلام قال: من زار قبر الحسين عليه السلام فقد حج و اعتمر، قال: قلت: يطرح عنه حجة الإسلام قال: لا، هي حجة الضعيف حتى يقوى و يحج إلى بيت الله الحرام، أما علمت أن البيت يطوف به كل يوم سبعون ألف ملك حتى إذا أدركهم الليل صعّدوا و نزلوا غيرهم فطافوا بالبيت حتى الصباح، و إنّ الحسين عليه السلام لأكرم على الله من البيت و أنّه في وقت كل صلوة لينزل عليه سبعون ألف ملك، شعث غير لا تقع عليهم النوبة إلى يوم القيمة.»

(3) - باباطاهر عریان.

(4) - غافر (40): 7؛ «فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند، همراه سپاس و ستایش، پروردگارشان را تسبیح می گویند.»

تواضع و آثار آن، ص: 423

شما «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ» هستید؛ یعنی شما این تشابه را با فرشتگان عرش دارید؛ زیرا بهترین عضو بدن خود را، روی خاک گذاشته اید و در هر رکعت نماز دو مرتبه می گویند، «سبحان ربی الاعلی و بحمده»، یعنی به خدا عرض کردید که ما در خاکساری کامل، تو را تسبیح و حمد می کنیم.

«وَيُؤْمِنُونَ بِهِ» «1»

ملائکه عرش و مقامات بعد از آن، به پروردگار ایمان دارند، چند سال است که مؤمن هستید. ما قصد قهر کردن با خدا، پیغمبر و قرآن را نداریم، این هم يك شباهت شما با ملائکه عرش است.

مسبّحین، تحمیدکنندگان و مؤمنان واقعی به شما یاری می رسانند:

«وَيَسْتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا»

یعنی از پروردگار درخواست می کنند خدایا! اهل ایمان را که به ما شباهت دارند، در آمرزش خود غرق کن.

«رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا» «2»

پروردگارا! تو علم و رحمت خود را در تمام هستی قرار دادی و هستی را با علم و رحمت خود گسترش دادی، تو به مؤمنان و به گناهان انسانها آگاه هستی. آنها را بیامرز، آیا دعای ملائکه عرش مستجاب است؟

ظرایف آیه را متذکر نمی شوم، زیرا ما ظرفیت یاد گرفتن این اسرار نداریم. حافظ می گوید:

آسوده شبی باید و خوش مهتابی «3» خداوند باید به ما ظرفیت فهم برخی از اسرار را بدهد؛ زیرا ظرفیت بسیار مهم است.

(1) - غافر (40): 7؛ «و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان آمرزش می طلبند.»

(2) - غافر (40): 7؛ «پروردگارا! از روی رحمت و دانش همه چیز را فرا گرفته ای.»

(3) - حافظ شیرازی.

تواضع و آثار آن، ص: 424

اسم اعظم و ظرفیت دانستن آن

شخصی به استاد خود گفت: اسم اعظم را به من یاد بده، گفت: تلاش کن تا تو را یاد دهم، بعد از مدتی گفت: اسم اعظم را به من یاد بده، دوباره گفت: تلاش کن تا یاد تو دهم، بعد از مدتی به استاد خود گفت: من دارم پیر می شوم، تو هم داری می میری، اسم اعظم را به من یاد بده. استاد گفت: این جعبه را به روستای پایین ببر و به مشهدی حسن بده، در مسیر راه، با خود گفت: در جعبه را باز کنم و ببینم درون آن چیست؟ در جعبه را باز کرد، پرنده ای در جعبه بود، بیرون پرید و پرواز کرد، جعبه را نزد مشهدی حسن نبرد، برگشت و به استاد خود گفت: جعبه را بگیر، استاد گفت: چه کار کردی؟ شاگرد گفت: در جعبه را باز کردم، پرنده از جعبه بیرون پرید، استاد گفت: تو ظرفیت نگه داشتن يك پرنده را نداشتی، آن هم امانت بود، آیا ظرفیت اسم اعظم را داری؟

بعضی از آیات قرآن پر از سرّ است و نمی شود اسرار آن را فاش کرد.

تقاضای فرشتگان عرش «1»

از پروردگار با گردن کج و عذرخواهی می گوید:

«فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا» «2»

خدایا! عدهای گناهکار بودند و توبه کردند.

«وَ اتَّبِعُوا سَبِيلَكَ»

در راه تو قرار گرفتند و دیگر در راه شیطان نیستند،

«وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»

خدایا از تو درخواست می کنم آنها را بیامرزد و از افتادن در عذاب جهنم آنها را

(1) - بحار الأنوار: 55 / 17؛ «وَ عَنِ وَهْبٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْعَرْشَ وَ الْكُرْسِيَّ مِنْ نُورِهِ وَ الْعَرْشُ مُلْتَصِقٌ بِالْكُرْسِيِّ وَ الْمَلَائِكَةُ فِي جَوْفِ الْكُرْسِيِّ وَ حَوْلَ الْعَرْشِ أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ نَهْرٌ مِنْ نُورٍ يَتَلَأَلُ وَ نَهْرٌ مِنْ نَارٍ تَتَلَطَّى وَ نَهْرٌ مِنْ نَلْجٍ أَبْيَضٍ تَلْتَمِعُ مِنْهُ الْأَبْصَارُ وَ نَهْرٌ مِنْ مَاءٍ وَ الْمَلَائِكَةُ قِيَامٌ فِي تِلْكَ الْأَنْهَارِ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ لِلْعَرْشِ أَلْسِنَةٌ بَعْدَ أَلْسِنَةِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ فَهُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ وَ يَذْكُرُهُ بِتِلْكَ الْأَلْسِنَةِ.» و نیز در بحار الأنوار: 21 / 55؛ «وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ قَالَ يُقَالُ ثَمَانِيَةٌ صُفُوفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَا يَعْلَمُ عِدَّتَهُمْ إِلَّا اللَّهُ وَ يُقَالُ ثَمَانِيَةٌ أَمْلاكٍ رُؤُوسُهُمْ تَحْتَ الْعَرْشِ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ أَقْدَامُهُمْ فِي الْأَرْضِ السُّفْلَى وَ لَهُمْ قُرُونٌ كَقُرُونِ الْوَعَلَةِ مَا بَيْنَ أَصْلِ قَرْنٍ أَحَدِهِمْ إِلَى مُنْتَهَاهُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ.»

(2) - غافر (40): 7؛ «پس آنان را که توبه کرده اند و راه تو را پیروی نموده اند بیامرزد، و آنان را از عذاب دوزخ ننگه

دار.»

حفظ کن. این یاری تا قیامت ادامه دارد.

«رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ»

خدایا! به مردم مؤمن و به توبه کنندگان وعده دادی که اینها را در بهشت‌های ابدی ببری، ما از تو می‌خواهیم اینها را وارد بهشت کنی و خودت هم به آنها وعده دادی، اینها دو تکیه‌گاه دارند، یکی وعده تو است که از آن تخلف نمی‌شود، دیگری هم درخواست ما است.

خدایا! اینها را در بهشت تنها مگذار، اینها در دنیا با پدر، مادر، همسرشان و فرزندان انس داشتند، خدایا!

«وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ»

پدران آنها را در بهشت کنار دست آنان قرار بده،

«وَأَزْوَاجِهِمْ»

همسران خوب آنها را هم کنارشان قرار بده.

«وَدُرِّيَّاتِهِمْ»

نسل صالحشان از اولاد بی‌واسطه تا هر چه بچه تا قیامت از آنها به دنیا می‌آید، آنها را هم در بهشت نزد آنها قرار بده.

«وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَدُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «1»

«عزیز»؛ یعنی تو خدایی هستی که قدرت داری این کار را برای آنها انجام بدهی، و تو حکیم هستی و کار بیهوده نمی‌کنی.

«وَفِيهِمُ السَّيِّئَاتِ»

(1) - غافر (40): 8؛ «پروردگارا! و آنان را در بهشت‌های جاودانی که به آنان و به شایستگان از پدران و همسران و

فرزندانشان وعده داده‌ای در آور؛ یقیناً تو توانای شکست‌ناپذیر و حکیمی.»

خدایا از ترسیدن و شك کردن در محشر، و اینکه در درون خود می گویند: که کار ما به کجا خواهد انجامید، اینها را از این مسائل دور نگاه دار که وقتی وارد قیامت می شوند، یقین صد در صد کنند که رنج و ناراحتی نخواهند داشت و به بهشت می روند.

«وَمَنْ تَقِيَ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتُهُ»

خدایا! هر کس را از قبر وارد محشر می کنی، بدون هیچگونه نگرانی رحمت خود را نصیب او کردی.

ظاهراً آخر آیه مربوط به پروردگار می باشد و حرف فرشتگان عرش نیست، خدا می فرماید: من همه دعاهای شما را در حق مردم مؤمن و تائبان برای دنیا و آخرت آنها قبول کردم، فرشتگان، مؤمنان و تائبان بدانید،

«وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1»

از جانب من کار عظیمی برای شما انجام گرفته است.

تنها نگرانی که برای بعضی افراد وجود دارد در شب و روز جمعه برطرف می شود و شما در قیامت، هیچ مشکلی نخواهید داشت.

دو مشکل مهم در تکالیف

انسان در دو مسأله مشکل پیدا می کند یکی دین مالی به مردم، که به اختیار خود ادا نکرده باشد، «2» پول، جنس، زمین و مال مردم را گرفته و پس نداده است، این موارد از این سه آیه خارج هستند، مگر اینکه با مردم تسویه حساب کند تا بتواند وارد این سه آیه شود، مسأله ای در صریح قرآن وجود دارد که در این مسأله وسوسه گران نامرد خلاف آیه، وسوسه می کنند، به پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بدهکار

(1) - غافر (40): 9؛ «و آنان را از عقوبت‌ها ننگه دار، و هر که را در آن روز از عقوبت‌ها ننگه داری بی تردید او را

مورد رحمت قرار داده‌ای؛ و این همان کامیابی بزرگ است.»

(2) - تَهْذِيبُ الْأَحْكَامِ: 203 / 6، حدیث 11؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ أَقْرَضَ رَجُلًا وَرِقًا فَلَا يَشْتَرِطُ إِلَّا مِثْلَهَا فَإِنْ جُوزِيَ أَجُودَ مِنْهَا فَلْيَقْبَلْ وَ لَا يَأْخُذْ أَحَدٌ مِنْكُمْ رُكُوبَ دَابَّةٍ أَوْ عَارِيَّةَ مَتَاعٍ يَشْتَرِطُهُ مِنْ أَجْلِ قَرْضِ وَرِقِهِ.»

و نیز در تَهْذِيبُ الْأَحْكَامِ: 384 / 6، حدیث 257؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَالُ لِلْأَيْتَامِ فَلَا يَقْضِيهِمْ حَتَّى يَهْلِكُوا فَيَأْتِيَهُ وَارْتُهُمْ أَوْ وَيَكِيلُهُمْ فَيُصَالِحُهُ عَلَى أَنْ يَضَعَ بَعْضُهُ وَ يَأْخُذَ بَعْضُهُ وَ يُبْرِئَهُ بِمَا كَانَ عَلَيْهِ أَوْ يَبْرَأُ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ وَ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لِلرَّجُلِ عِنْدَهُ الْمَالُ إِمَّا بَيْعٌ وَ إِمَّا قَرْضٌ فَيَمُوتُ وَ لَمْ يَقْضِهِ إِيَّاهُ فَيَتْرُكْ أَيْتَامًا صِعَارًا فَيَبْقَى لَهُمْ عَلَيْهِ لَا يَقْضِيهِمْ أَوْ يَكُونُ مِمَّنْ يَأْكُلُ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا قَالَ لَا إِذَا كَانَ نَوَى أَنْ يُؤَدِّيَ إِلَيْهِمْ.»

وسائل الشيعة: 390 / 16، حدیث 218421؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَبَسَ مُؤْمِنًا عَنْ مَالِهِ وَ هُوَ مُخْتَابٌ إِلَيْهِ لَمْ يَدِقْهُ اللَّهُ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ وَ لَا يَشْرَبُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ.»

تواضع و آثار آن، ص: 427

است، بدهکاری مالی است. خدا اسم آن را خمس گذاشت، امام زمان علیه السلام می فرماید: بدهکاران خمس در قیامت با خشم ما روبه رو خواهند شد.

اگر کسی این دو مشکل را دارد در همین دنیا آن را برطرف کند، که در قیامت راه برای ما باز شود. با نبود این دو مشکل، به آیات قرآن قسم، همه شما اهل نجات هستید.

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «1»

گفتار خدا را مشاهده کنید. از فرمایش امیرالمؤمنین لذت ببرید.

«اللهمّ ومن أرادني بسوء فأرده» «2» من از دیگران دو مطلب را یاد گرفتم، هر وقت گدا در خانه خدا می رود خدا به او نمی فرماید: چه آوردی، می گوید: چه می خواهی؟ خدا که از گدا چیزی نمی خواهد. خدا در قرآن می فرماید:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ» «3»

اما مطلب دوم این بود، که يك شب در مسجد جامع شهر همدان، دعای کمیل می خواندم، خیلی جلسه آتشی بود در دعای کمیل، گفتم:

«من تقرب الی شبراً تقرَّبْتُ الیه ذراعاً» «4» هر کس يك قدم، به طرف من بیاید، من ده قدم به طرف تو می آیم، آن شخص به من گفت: شما این گونه نگو، گفتم: چه بگویم، گفت: بگو خدایا! این يك قدم را

(1) - غافر (40): 7-8؛ «فرشتگانی که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون آن هستند، همراه سپاس و ستایش، پروردگارشان را تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان آموزش می طلبند، [و می گویند:] پروردگارا! از روی رحمت و دانش همه چیز را فرا گرفته ای، پس آنان را که توبه کرده اند و راه تو را پیروی نموده اند بیمارز، و آنان را از عذاب دوزخ نکه دار. * پروردگارا! و آنان را در بهشت های جاودانی که به آنان و به شایستگان از پدران و همسران و فرزندانشان وعده داده ای در آور؛ یقیناً تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.»

(2) - دعای کمیل.

(3) - بقره (2): 201؛ «پروردگارا! به ما در دنیا نیکی و در آخرت هم نیکی عطا کن، و ما را از عذاب آتش نگاه دار.»

(4) - مستدرک الوسائل: 5/298، حدیث 4-5910؛ «السَّيِّحُ أَبُو الْفُتُوحِ فِي تَفْسِيرِهِ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي بَعْضِ كُتُبِهِ الْمُنْزَلَةَ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِ فُلَيْطُنَّ بِي مَا شَاءَ وَ أَنَا مَعَ عَبْدِ إِذَا ذَكَرَنِي فَمَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَ مَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأِ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأِ خَيْرٍ مِنْهُ وَ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَ مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَ مَنْ أَتَانِي مَشِيًّا أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً وَ مَنْ أَتَانِي بِقَرَابِ الْأَرْضِ حَطِيبَةً أَتَيْتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً مَا لَمْ يُشْرِكْ بِي شَيْئًا.»

تواضع و آثار آن، ص: 428

هم نمی توانم به طرف تو بیایم، بگو: این يك قدم را هم تو به طرف ما بیا.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

تواضع و آثار آن، ص: 429

پی نوشت‌ها

- فهرست‌ها

فهرست آیات

آیه

شماره آیه

صفحه

. فاتحه (1)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

1

153 ، 147 ، 108 ، 91 ، 90 ، 85 ، 56 ، 45

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

2

142 ، 56 ، 45

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

6

313

«عَبْرَ الْمُعْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

7

170

. بقره (2)

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا...»

3

238

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ...»

4

238

«أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّكَ عَلَى هُدًى مِّنْ رَبِّكَ...»

5

238

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»

15

327

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

21

27، 154

«وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

22

394

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا»

23

9

«الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»

27

289، 290

«أُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ»

27

89، 289

تواضع و آثار آن، ص: 436

«إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

28

29

«عَلَّمَ ءَادَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

31

42

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبٰلِيسَ اَبٰى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ»

34

138

«وَ اسْتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلٰوةِ»

45

224، 236

«وَ اِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ اِلَّا عَلَى الْحٰشِعِيْنَ»

45

156، 236

«وَ مَا تُقَدِّمُوْا لِاَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ»

110

25، 227

«بَلٰى مَنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اُجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ»

112

6

«وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»

130

6

«إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»

131

6

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

156

409، 57، 46

«تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»

166

274

«ءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى»

177

219

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

183

13

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»

185

22

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»

201

427

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»

205

25

«أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»

209

168

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»

221

357

«فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»

279

217

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»

255

133

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»

269

257، 256، 42

«إِنَّمَا أَمْرَ الرَّسُولِ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»

285

323

تواضع و آثار آن، ص: 437

. آل عمران (3)

«هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ»

394، 253

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»

7

256

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»

9

101

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»

33

201

«بِمَرْيَمَ إِذْ أَنْبَأَهُ اللَّهُ اصْطَفَاكَ»

42

201

«إِنَّ اللَّهَ يُشِيرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»

45

198

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»

61

292، 293

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

83

7

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ»

85

199

«وَالْكُذِبِينَ الْعَظِيمَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

134

380

«فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ»

137

182

«وَسَنَجِزِي الشَّاكِرِينَ»

145

151

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»

146

39

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»

159

359، 180

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الدِّينَ قُلُوبًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالٌ تَابِلٌ أَحْيَاءُ»

169

137

. نساء (4)

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ»

28

154، 153

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»

28

290، 153

«رِئَاءَ النَّاسِ»

38

88

«وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ»

57

148

«مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ...»

69

376

تواضع و آثار آن، ص: 438

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»

125

6، 5، 4

«كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»

164

258

. مائده (5)

«أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»

3

296

«وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِيبَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

6

397، 398

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»

27

100

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ»

54

166

«وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»

54

167، 168، 172

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

54

168

«وَلَا يَخَافُونَ يَوْمًا لَا آئِمَّةَ»

54

169

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

54

256، 169

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

55

293، 292

«تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»

83

72

. انعام (6)

«وَجْهَتْ وَجْهَيْ لَلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا...»

79

346، 309

«ذَرَّهُمْ»

91

325

«إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

162

56

. اعراف (7)

«خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»

12

187

تواضع و آثار آن، ص: 439

«مَذُومًا مَذْحُورًا»

18

373

«لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ»

28

217

«وَوَدَّعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنَةٍ...»

142

204

«لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»

176

88، 87

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ»

176

290

«بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»

179

320

«أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»

185

255

. توبه (9)

«الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

34

118، 216، 217

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»

36

22

«إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»

49

151

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

72

101، 102، 104

«فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ»

111

168

«حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»

128

136

. يونس (10)

«قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»

57

26، 25، 22

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ قَبِدْ لِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»

58

26

«ءالآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ»

91

324

تواضع و آثار آن، ص: 440

. هود (11)

«وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا»

37

337

«يَقُومِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ»

52

341

«فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ»

106

215

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ»

108

215

. یوسف (12)

«كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُحُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُؤْتِيكَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ... إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

6

399، 398

«أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»

39

309

«وَ مَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»

53

152

«اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ»

55

202

«أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسْرِفُونَ»

70

43

«وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»

76

260

. رعد (13)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

11

341

«وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ»

23

376

«سَلِّمْ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»

24

376

. ابراهیم (14)

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ»

10

394

. حجر (15)

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»

29

238

«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ»

30

238

«إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ»

31

238

تواضع و آثار آن، ص: 441

«فَاخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»

34

139

«وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

35

139

«ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ»

46

155، 119

«نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ»

47

327

«مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»

85

256

«إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ»

85

199

. نحل (16)

«وَ الْحَيْلِ وَ الْبِعَالِ وَ الْحَمِيرِ لِتَرْكَبُوهَا»

8

254

«فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ»

43

395

«عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يُفِيدُ عَلَيَّ شَيْءًا»

75

306

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَرَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

78

199، 291

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَنِ وَ إِيْتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ»

90

24

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذِكْرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً»

97

132

. اسراء (17)

«سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...»

لِذٰلِکَ مِنْ ءَایٰتِنَا»

1

8، 9

«اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ وَاِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا»

7

24

«اِنَّ هٰذَا الْقُرْءَانَ یَهْدِیْ لِلَّتِیْ هِیَ اَقْوَمُ وَا یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِیْنَ»

9

150

«كَانَ الْاِنْسَانُ عَجُوْلًا»

11

148، 149

«مَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ وَاَسَعٰی لَهَا سَعٰیَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ»

19

120

«وَ اخْفِضْهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا»

24

364، 363، 138

«وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»

37

366

تواضع و آثار آن، ص: 442

«نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِمْ»

71

120

«وَ نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ»

82

150

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»

85

256، 255

. كهف (18)

«لَنْ نَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»

67

259

«هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ»

78

260

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا»

103

289، 149

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

104

149

«فَلَا تُقِيمُ هُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَرَنَاءَ»

105

2

«أَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَحِدٌ»

110

199

. مرتب (19)

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا»

60

120

. انبياء (21)

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عِبِيدِينَ»

73

374

«عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ»

80

336

. حج (22)

«إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا»

38

239

. مؤمنون (23)

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ»

2

180

تواضع و آثار آن، ص: 443

«رَبِّ ارْجِعُونِ»

99

31

«لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»

100

31

«كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ»

100

31

. نور (24)

«الْحَبِيشُ لِلْحَبِيشِ»

26

376

«وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ»

26

376

«فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ»

36

137

. فرقان (25)

«هَبَاءٌ مَّنشُورًا»

23

90

«عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»

63

183

. شعراء (26)

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»

215

363، 362

. نمل (27)

«يَأْتِيهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ»

38

421، 10

«قَالَ عِفْرِيتُ مَنْ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِقَبْلِ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ»

39

11، 10

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»

40

11

«فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»

40

11

. قصص (28)

«أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا»

54

39

تواضع و آثار آن، ص: 444

. عنكبوت (29)

«تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»

45

222

«مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»

61

392

«لَيَقُولَنَّ اللَّهُ»

61

392

«إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»

64

278

. لقمان (31)

«وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»

13

257

«أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لَوْ لِدَيْكَ»

14

152

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ»

18

366، 364

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»

18

366

«وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ»

19

23

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَ بَاطِنَهُ»

20

394 ، 392 ، 391

. سجده (32)

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»

7

277 ، 271 ، 270 ، 269 ، 257 ، 253

. احزاب (33)

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»

21

363 ، 277

«لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»

21

278

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ»

56

345

«وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

56

346

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ»

72

244

تواضع و آثار آن، ص: 445

. سبأ (34)

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا»

13

151

«وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ»

13

339، 338

. فاطر (35)

«فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً»

8

325

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»

10

140، 57

. یس (36)

«يَلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ»

26

137

«بِمَا عَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»

27

137، 9

«يَحْسِرَةٌ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»

30

327

«سَلَّمَ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»

58

376

«وَ امْتَرُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ»

59

261

. صفات (37)

«إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِرِيْنَةِ الْكَوَاكِبِ»

6

269

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

35

292

«إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»

40

323

. ص (38)

«عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

78

374

«فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»

82

139

«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»

85

139

تواضع و آثار آن، ص: 446

. زمر (39)

«وَ لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ»

7

24

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»

9

313

«وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ»

55

203

. غافر (40)

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ... وَ فِيهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»

7

427، 424، 423، 422، 421

«رَبَّنَا وَادْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ... إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

8

427، 425، 120

«وَفِيهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

9

426، 425

«رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ»

15

137

«النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»

46

55

«فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ»

64

253

. شوری (42)

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»

11

393

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»

20

119، 118، 87

«أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

38

359

. زحرف (43)

«مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ»

71

149، 148

. جاثیه (45)

«أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ»

23

356

تواضع و آثار آن، ص: 447

«مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»

24

115

. محمد (47)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا ءَعْمَلَكُمْ»

33

150

. حجرات (49)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْلَكُم»

30

30، 27

. ذاریات (51)

«مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»

56

200

. نجم (53)

«إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»

42

169

. قمر (54)

«فِي مَعَدِّ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»

55

122

. الرحمن (55)

«وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ»

6

375

. واقعه (56)

«خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ»

3

362

«جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

24

319

«إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ»

86

69

«تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

87

69

تواضع و آثار آن، ص: 448

. حدید (57)

«أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ»

7

87

. مجادله (58)

«يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»

11

137، 40

. حشر (59)

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»

19

320

. منافقون (63)

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»

8

168

. تغابن (64)

«إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ»

14

420

. طلاق (65)

«مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»

2

107

«وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»

3

107

«لَتَعْلَمُوا»

12

200

. ملك (67)

«خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»

2

204

«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»

11

311

. قلم (68)

«إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»

4

237

«فَلَا يَسْتَطِيعُونَ»

42

154

«كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ»

43

154

. نوح (71)

«يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا»

11

341، 342

«وَيُؤَدِّدُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّتٍ»

12

342

. مدثر (74)

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»

38

207

. انسان (76)

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»

8

86

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا»

9

92، 86

. نازعات (79)

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى»

37

356

«وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

38

356

«فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى»

40

356

. تکویر (81)

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»

26

314

. مطفّین (83)

«إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»

15

117

. طارق (86)

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ»

5

255

تواضع و آثار آن، ص: 450

«يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»

9

274

. غاشیه (88)

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»

17

254، 257

. بلد (90)

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»

4

150

. تین (95)

«ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»

5

325

. قدر (97)

«أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»

1

22

«خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»

3

22

. زلزله (99)

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»

8

204

. عادیات (100)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»

6

151

. عصر (103)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»

2

289، 288، 148

. همزه (104)

«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ»

2

222، 220

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»

3

220، 219

تواضع و آثار آن، ص: 451

«كَأَلَّا لِيُبَدَنَّ فِي الْخُطْمَةِ»

4

221

«وَمَا أَدْرِيكَ مَا الْخُطْمَةُ»

5

221

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ»

6

221

«الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»

7

221

«إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ»

8

221

«فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ»

9

221

. فيل (105)

«فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ»

5

307

. ماعون (107)

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ»

1

55

«فَدَلَّ لَكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ»

2

55

«وَلَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ»

3

55

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ»

4

55

«الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»

5

55

«الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ»

6

55

«وَيَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ»

7

55

تواضع و آثار آن، ص: 452

فهرست روایات

روایت

معصوم

صفحه

«آه من قلّة الزاد و طول السفر»

امیرالمؤمنین علیه السلام

140

«اذا فشا الزنا ظهرت الزلزلة»

امام صادق علیه السلام

341

«اذا كان الغالب على عبدی الاشتغال بي ... اولئك الابطال

حقاً»

حدیث قدسی

53، 56، 58،

59، 60، 61

«اذا كان يوم القيامة و فرغ الله من حساب الخلائق دفع

المخالق عز و جل مفاتيح الجنة والنار إلى ... ومن باب واحد سائر

الناس»

رسول الله صلى الله عليه و آله

294، 295

«الاسلام هو التسليم»

اميرالمؤمنين عليه السلام

7

« [كيف أصبحت يا بن رسول الله قال:] أصبحت ولي ربّ

فوقى والنار أمامى... فأى فقير أفقر منّي»

؟ 198، 207،

208

«اغتنموا الفرص فانّها تمرّ مرّ السحاب»

رسول الله صلى الله عليه و آله

27

«اللهم اهد قومی فانّهم لا یعلمون»

رسول الله صلى الله عليه و آله

181

«اللهمّ ومن أرادني بسوء فأردّه»

دعای کمیل

427

«الاول بلا اول و الآخر بلا آخر»

امام سجاد علیه السلام

393

«افضل الشهور»

رسول الله صلى الله عليه و آله

21

«الهي عبيدك بفنائك، مسكينك بفنائك، فقيرك بفنائك»

امام سجاد علیه السلام

155

«الهي ما عبدتك خوفاً من عقابك ولا طمعاً في ثوابك بل

وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك»

اميرالمؤمنين عليه السلام

121

«ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اموالكم ولكن ينظر الى

قلوبكم»

رسول الله صلى الله عليه و آله

270، 167

تواضع و آثار آن، ص: 454

«انّ للحسين في قلوب المؤمنين محبةً مكنونةً»

رسول الله صلى الله عليه و آله

377

«انّ للصائم فرحتين اذا افطر فرح»

رسول الله صلى الله عليه و آله

14

«انّ من أعبط أوليائي عبداً مؤمناً ذا حظّ من صلاة...»

وقلت بواكيه»

امام صادق عليه السلام

222، 225،

226، 227

«انما الاعمال بالنيات لكل امرء ما نوى»

رسول الله صلى الله عليه و آله

85

«انّي لاشمُّ رائحة الرحمن من جانب اليمين»

رسول الله صلى الله عليه و آله

1

«أشهد أنك قد أقيمت الصلاة و آتيت الزكاة»

زیارت امام حسین علیه السلام

313

«أعظم المصائب فوت الوقت بلافائدة»

28 ؟

«أفلا أكون عبداً شكوراً»

رسول الله صلى الله عليه و آله

152

«ألا ان اولياء الله نظرنا الى باطن الدنيا اذا نظر الناس الى

ظاهرها»

اميرالمؤمنين عليه السلام

116

«ألم أزيّنك بالحسن والحسين»

رسول الله صلى الله عليه و آله

278

«أنت تسمع كلامي و تشهد مقامي»

زیارت امام رضا علیه السلام

105

«بالتواضع تتمّ النعمة»

نهج البلاغه

399

«بِالْقُعودِ عَلَى قَلْبِي»

امیرالمؤمنین علیه السلام

74

«بَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ»

امام سجّاد علیه السلام

202

«تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ»

نهج البلاغه

277

«التواضع مزرعة الخشوع، والخضوع، والخشية والحيا»

امام صادق علیه السلام

242، 179

«الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

278

«حقّ الولد على الوالد أن يحسّن اسمه وادبه و أن يعلمه

القرآن»

اميرالمؤمنين عليه السلام

405، 406

«خمس خصال يفطرّن الصائم و ينقضن الوضوء»

رسول الله صلى الله عليه و آله

8

«الراضى يَفْعَلِ قَوْمٍ كَالدَاخِلِ فِيهِمْ مَعَهُمْ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

85

«رَبِّ حَامِلِ فَفَقِهَ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

322

«روضة من رياض الجنة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

77

«الصلوة قربان كل تقى»

رسول الله صلى الله عليه و آله

222

«الصوم لى وأنا اجازى عليه»

امام صادق عليه السلام

37

تواضع و آثار آن، ص: 455

«الصوم لى وأنا أجزى به»

رسول الله صلى الله عليه و آله

13

«صوموا تصحوا»

رسول الله صلى الله عليه و آله

154، 71

«طلبت الرفعة فوجدتها فى التواضع»

رسول الله صلى الله عليه و آله

137، 138، 139، 157، 165

«طوبى لمن شَعَلَهُ عَيْبُهُ عن عيوب الناس وتواضع من غير

مُنْقَصَةٍ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

382، 383

«العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء»

امام صادق علیه السلام

321

«عليك بالتواضع فإنه من أعظم العبادة»

امیرالمؤمنین علیه السلام

171

«عن عمر ك فيما أفنيت»

رسول الله صلى الله عليه و آله

326

«فاطمةُ سيدة نساء العالمين»

رسول الله صلى الله عليه و آله

278

«فان الله يعلم انى (أحب تلاوة كتابه و الاستغفار و الدعاء

و الصلاة)»

امام حسين عليه السلام

223

«فان الموت شىء لا بد منه»

رسول الله صلى الله عليه و آله

69

«فبعزتک يا سيدى و مولای أقسم صادقاً»

دعاى كميل

122

«قَضُوا الجهاد الاصغر و بقى علينا جهاد الاكبر قيل: يا

رسول الله! و ما الجهاد الاكبر؟ قال جهاد النفس»

رسول الله صلى الله عليه و آله

152

«كان رجلاً شريفاً موسراً... تواضع يا محمد»

امام صادق عليه السلام

407، 408

«كفى بالموت واعظاً»

امیرالمؤمنین علیه السلام

78

«لا فقر أشدّ من الجهل»

رسول الله صلى الله عليه و آله

291

«لا فقر بعد الجنة ألا وإنه لا غنى بعد النار»

امیرالمؤمنین علیه السلام

149

«لا يبصر مما ورائها شيئاً»

نهج البلاغه

116

«لا يجمع المال الا بخصال الخمس بيخل شديد... و ايثار

الدنيا على الآخرة»

امام رضا علیه السلام

219، 218

«لا يدخل حكمة جوفاً ملاً بطناً»

امام صادق علیه السلام

40

«لا یسعی ارضی و لاسمائی ولكن یسعی قلب عبدی

المؤمن»

حدیث قدسی

322، 323

«لَوْ كَانَ الدِّينُ فِي الثَّرِيَّةِ لَنَالَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ»

رسول الله صلی الله علیه و آله

170، 171

تواضع و آثار آن، ص: 456

«لو كُشِفَ الغَطَاءُ ما ازددتْ یقیناً»

امیرالمؤمنین علیه السلام

121

«ما حدّ التواضع»

رسول الله صلی الله علیه و آله

183، 184

«ما رأیت شیئاً الا ورأیت الله قبله و معه و بعده»

امیرالمؤمنین علیه السلام

122

«مات میتة جاهلیة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

296

«من أحب الدنيا ذهب خوف الآخرة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

118

«من أخلص لله أربعين صباحاً جرت من قلبه على لسانه

ينابيع الحكمة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

40

«من تقرب إلى شيراً تقرب إلى ذراعاً»

حديث قدسی

427

«من تواضع لله رفعه الله ومن تكبر خفضه الله... ومن أكثر

ذكر الموت أحببه الله»

رسول الله صلى الله عليه و آله

174، 381

«من كان لله كان الله له»

156 ؟

«مولای یا مولای أنت المالك وأنا المملوك و هل یرحم

المملوك الا المالك»

مناجات امیر المؤمنین علیه السلام

در مسجد کوفه

172

«الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على ألسنتهم»

امام حسین علیه السلام

118

«الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا»

امیرالمؤمنین علیه السلام

324، 325

«واجعلنی من أحسن عبيدك نصيباً عندك و أقریهم منزلة

منك و أخصّهم زلفة لديك»

دعای کمیل

202

«واذا اردت بأهل الارض عقوبةً أو عذاباً ذكرتهم فصرفت

العقوبة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

61

«والتسليم هو اليقين و اليقين هو التصديق... و الاداء هو

العمل»

اميرالمؤمنين عليه السلام

8، 7

«وأبوهما أفضل منهما»

رسول الله صلى الله عليه و آله

278

«وأنا عبدك الضعيف الذليل الحقير الفقير المسكين

المستكين»

دعای کمیل

310، 172

«وعزّتی و جلالی وعظمتی و بهائی وعلوّ ارتفاعی لایؤثر»

عبد هوائی علی هواه ... وکنت له من وراء تجارة کل تاجر»

حدیث قدسی

104، 106،

107، 108

تواضع و آثار آن، ص: 457

«الوقتُ أَعزُّ الاشیاء فَاشْعَلْهُ بأَعزِّ الاشیاء و هو ذکر الله

بلاغفلة وفترة»

؟ 28

«و قرّة عینی فی الصلاة»

رسول الله صلی الله علیه و آله

223

«ولایمکن الفرار من حکومتك»

دعای کمیل

207

«وهم والجنة کمن رآها و هم والنار کمن رآها»

نهیج البلاغه

121

«و هو شهر عظمته و کرمته و شرفته»

دعای فطر

37

«یا اول الاولین و یا آخر الاخرین»

دعای کمیل

393

«یا رسول الله من یحاسب الخلق يوم القيامة... الکریم اذا

قدر عفا»

رسول الله صلی الله علیه و آله

261

«یا معشر التجار الفقه ثم المتجر والله للزیا فی هذه الامة...»

والفاجر فی النار»

امیرالمؤمنین علیه السلام

134، 135

«یا موسی انظر الی الارض فانها عن قریب قبرک»

حدیث قدسی

184

«الیوم یوم المرحمة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

182

«الیوم یوم الملحمة»

رسول الله صلى الله عليه و آله

182

تواضع و آثار آن، ص: 458

فهرست اشعار مصرع اول

سراینده

صفحه

آسوده شی باید و خوش مهتابی

حافظ شیرازی

423

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد

سعدی شیرازی

254

آینه بشکست و رخ یار ماند

59 ؟

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

سعدی شیرازی

392

ابلهی دید اشتری به چرا

سنایی غزنوی

254

از جمادی مُردم و نامی شدم

مولوی

311

افتادگی آموز اگر طالب فیضی

سعدی شیرازی

366

اگر فکر دل زاری نکردی

صابر همدانی

24 - 23

امان روزی که در قبرم نهند تنگ

باباطاهر عریان

325

امان روزی که قاضیمان خدا بود

باباطاهر عریان

327

اندرون از طعام خالی دار

سعدی شیرازی

41

ایزدی بود آشنایهای ما

ملك الشعراى بهار

75

این چه می گویم به قدر فهم تست

مولوی

310

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

سعدی شیرازی

269

با کریمان کارها دشوار نیست

شیخ بهایی

295، 261

بالله اگر تشنه‌ام آیم تویی

مهدی الهی قمشهای

59

بدین مژده‌گر دیده خواهی رواست

ابوالقاسم فردوسی

379

بلند مرتبه شاهی که ز صدر زین افتاد

مقبل اصفهانی

378

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

سعدی شیرازی

270

به جهان خرم از آنم که خرم از اوست

سعدی شیرازی

275

تواضع و آثار آن، ص: 460

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

سعدی شیرازی

276

به دریا بنگرم دریا تو بینم

باباطاهر عریان

276

به گورستان گذر کردم کم و بیش

باباطاهر عریان

220

تواضع سر رفعت اندازدت

سعدی شیرازی

314

جهان چون زلف و خطّ و خال و ابروست

شیخ محمود شبستری

254

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی

باباطاهر عریان

59

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی

باباطاهر عریان

167

حبّ محبوب خدا، حبّ خداست

74 ؟

حریص و جهانسوز و سرکش مباش

سعدی شیرازی

187

خر عیسی گرش به مکه برند

سعدی شیرازی

291

خواب بودم سخن عشق تو بیدارم کرد

410 ؟

خوشا آنان که الله یارشان بی

باباطاهر عریان

14

خوشا آنان که الله یارشان بی

باباطاهر عریان

225

در سرم نیست جز هوای علی

شهریار

262

در نمازم خم ابروی تا یاد آمد

حافظ شیرازی

225

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل

باباطاهر عریان

324

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل

باباطاهر عریان

422

ذره ذره کاندرا این عرض و سماست

مولوی

376

رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست

مولوی

347

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه

مولوی

174

شبی در محفلی با آه و سوزی

ملك الشعراى بهار

312

شبی مجنون به خلوتگاه ناز

محمدعلی احسانی

275

شنیدم که وقتی سحرگاه عید

سعدی شیرازی

185

قطره‌ای کز جویباری می‌رود

پروین اعتصامی

375

قوت جبریل از مطبخ نبود

مولوی

244

کای نفس من در خور آتشم

سعدی شیرازی

187

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

؟ 295

تواضع و آثار آن، ص: 461

که آنان را ز حیوانی رهانید

الهی قمشه‌ای

140 - 139

که گفت آن عندلیبان را به گلزار

الهی قمشه‌ای

226

گر بماندیم زنده بردوزیم

شیخ بهائی

328

گفت احمد ز یمن بوی خدا می‌شنوم

138 ؟

ما از تو نداریم بغیر از تو تمنا

121 ؟

ما همه شیران ولی شیر علم

میرزا محمدتقی

حجة الاسلام

311

مردان خدا پرده پندار دریدند

فروغی بسطامی

205

مرگ اگر مرد است آید پیش من

مولوی

137

میسر نگردد به کس این سعادت

244 ؟

وجود اندر کمال خویش ساری است

شیخ محمود شبستری

311

هر چه آن خسرو کند شیرین کند

مولوی

4

همی گفت ژولیده دستار و موی

سعدی شیرازی

185

یکی قطره باران ز ابری چکید

سعدی شیرازی

187

تواضع و آثار آن، ص: 462

فهرست اعلام

آدم علیه السلام 53، 117، 187، 198، 201، 373

آصف بن برخیا 11، 12

آل ابراهیم علیهم السلام 201

آل عمران علیهم السلام 201

آل محمد، اهل بیت، ائمه طاهرین علیهم السلام 3، 21، 26، 37، 51، 52، 58، 69، 70، 75، 83، 99،
113، 131، 133، 147، 165، 169، 179، 184، 197، 198، 200، 215، 235، 253، 258،
269، 272، 274، 278، 287، 295، 305، 319، 320، 322، 326، 344، 345، 355، 360،
373، 376، 377، 382، 391، 403، 405، 407، 419، 422، 426

ابراهیم علیه السلام 5، 6، 187، 274، 275، 309، 327، 345، 346، 399

ابرّه 307

ابن سینا 279

ابن فهد حلی 222

ابن یمین 184

ابوحنیفه 395، 396

ابوذر 362

ابولهب 296

ابوالنصر 407

أحمد أمين 76، 77

ادريس عليه السلام 336

اراكى، آيت الله 408، 409

ارباب اصفهاني، آيت الله آقارحيم 186

اسحاق عليه السلام 399

اسماعيل عليه السلام 6

اصبغ بن نباته 134

امام باقر عليه السلام 52، 54، 104، 155، 156، 396، 407، 408

امام حسن عسكري عليه السلام 172، 174

امام حسين، اباعبدالله، سيدالشهداء عليه السلام 52، 59، 60، 72، 77، 78، 84، 86، 89، 92، 93، 118،
121، 155، 200، 223، 241، 262، 272، 278، 279، 280، 293، 312، 313، 361، 377،
378، 379، 396، 422

امام دوازدهم عليه السلام / امام مهدي عليه السلام

امام رضا عليه السلام 72، 105، 106، 155، 216، 217، 242، 364

امام سجاد، زين العابدين عليه السلام 52، 155، 156، 202، 343، 357، 361، 380، 381، 393

امام صادق عليه السلام 28، 37، 38، 52، 55، 132، 179، 181، 222، 239، 242، 275، 321

تواضع و آثار آن، ص: 464

422، 407، 398، 396، 378

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام 274، 273، 272، 261

امام علی، امیرالمؤمنین علیه السلام 7، 9، 52، 57، 69، 74، 78، 86، 87، 92، 93، 113، 116، 121،
122، 133، 134، 135، 136، 140، 149، 156، 171، 172، 173، 174، 188، 200، 201،
202، 203، 204، 205، 206، 225، 227، 243، 244، 245، 260، 261، 262، 272، 273،
277، 278، 279، 280، 290، 291، 292، 293، 294، 295، 296، 309، 310، 312، 324،
325، 326، 327، 335، 343، 345، 346، 355، 362، 373، 377، 378، 381، 391، 396،
399، 405، 412، 419، 427

امام حسن مجتبی علیه السلام 52، 60، 86، 198، 200، 201، 204، 205، 206، 208، 278، 293،
380، 396

امام مهدی، امام عصر، امام زمان علیه السلام 52، 114، 339، 340، 365، 366، 410، 411، 427،
ام سلمه 280

انبیاء، پیغمبران علیهم السلام 9، 40، 44، 52، 58، 61، 101، 116، 119، 133، 200، 204، 237،
258، 319، 320، 322، 336، 337، 345، 347، 355، 373، 374، 376، 377، 393، 394،
407

اویس قرنی 133، 135، 136، 137، 157، 165

بابا طاهر 219، 324، 325

بایزید 185

بروجردی، آیت الله 186، 382، 383

برون انگلیسی 239

بلال 151

بودائی‌ها 44

پادشاه مصر 201، 202

پروین اعتصامی 375

پوریای ولی 92

پیامبر اکرم، رسول خدا، احمد، محمد صلی الله علیه و آله 3، 8، 14، 21، 22، 26، 27، 30، 37، 38، 43،
51، 52، 60، 69، 70، 71، 75، 78، 83، 84، 88، 90، 99، 100، 113، 118، 119، 131،
133، 135، 136، 137، 138، 147، 150، 151، 152، 157، 165، 166، 167، 168، 169،
170، 171، 174، 179، 180، 181، 182، 183، 184، 187، 188، 197، 203، 215، 221،
223، 235، 237، 241، 253، 260، 261، 269، 272، 274، 277، 278، 280، 287، 289،
291، 292، 293، 294، 295، 296، 305، 319، 322، 323، 324، 326، 327، 335، 344،
347، 355، 359، 361، 362، 363، 373، 377، 378، 381، 382، 391، 392، 395، 396،
405، 407، 419، 426

جابر بن عبدالله انصاری 84

حافظ 184، 423

حاکم خراسان 105

حر بن یزید ریاحی 399

حسن، مشهدی 424

تواضع و آثار آن، ص: 465

حنبلی 395

[حضرت] خدیجه علیها السلام 327

خمینی، امام 358

داود علیه السلام 337

رضاحان 340

رومی، جلال الدین 174، 184، 375

زرتشتی‌ها 134

زکریا علیه السلام 197

[حضرت] زینب کبری علیها السلام 60، 241، 378

سالم / میثم تمار

سعدی 184، 270، 392

سلمان 169، 170، 279، 312، 362

سلیمان علیه السلام 10، 11

سنایی 184

سید العلماء مازندرانی 205

شافعی 395

شامیان 206

شاه حسین 12

شاه طهماسب صفوی 411، 412

شاه عباس صفوی 359، 360، 361، 412

شیخ انصاری 41، 203، 205

شیخ بهایی 360

شیخ صدوق 54، 216، 259

شیخ طوسی 279

شهدای کربلا 378

شیرازی، آیت الله سید عبدالهادی 382

صدر المتألهین شیرازی، ملا صدرا 358

ضرار 206

طالقانی، آیت الله شیخ مرتضی 186

طباطبائی، علامه 12

طبرسی 172

عایشه 377

[حضرت] عباس، قمر بنی هاشم علیه السلام 74، 223، 241

[حضرت] عبدالعظیم علیه السلام 220

عبداللّه بن محمد بن خالد 407

عطیه کوفی 84

علمای اهل سنت 169

عمار 362، 312

عموی پیغمبر 181

عیسی مسیح علیه السلام 187، 53

[حضرت] فاطمه زهرا علیها السلام 52، 58، 60، 86، 182، 278، 293، 327، 345، 346، 362، 383

فرعون 347، 236

فرعونیان 241

فیض کاشانی 274

قائیل 261

قارون 219

